ریاحین الشریعة

در ترجمهٔ

بانوان دانشمند شیعه

تألیف

آقای شیخ ذبیح ... محلاتی

ریاحین الشریعة

۱

ریاحین الشریعة

در ترجمهٔ

دانشمندان بانوان شیعه

جلد اوّل

شرح زندگانی سیّدهٔ نسوان

تالیف

آقای شیخ ذبیح ... محلّاتی

حق طبع محفوظ است برای مؤلّف

ناشر

دار الکتب الاسلامیّة

شیخ محمّد آخوندی

بازار سلطانی طهران

شبكة الفكر
alfeker.net

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد وثناء بی‌عدد مختص ذات پاکی است که ازیك مشت خاك چنین گوهر پاك من ذکر وانثی آفریده وتاج ولقد کرمنا بر تارك ایشان نهاده وبقدرت کامله خود درمشیمهٔ امهات صورت نبات راجمال معنی داده واز صدف ارحام درمنثور (۱) وگوهر ربات الخدور بیرون آورده واز قطره آبیکه از اصلاب مردان وترائب (۲) زنان در ظلمات ثلاث چکیده از آن ریاحین الشریعة (۳) (وخیرات حسان ٤) (واعلام النساء ٥) رویانیده و درنهاد آنان از کمال وعلم ومعرفت چندان ودیعة نهاده تا اینکه (مشاهیر النساء ٦) (و تذکرة الخواتین ۷) (نقل مجلس ۸) گردیده و از (ثمرات اوراق ۹) معارفشان کتابها تنظیم شده واز دودمان رسالت بتول عذراء و زینب کبری پروریده که هزاران مریم وآسیه وساره وهاجر خدمت گذاری ایشان رابجان ودل خریده و خاندان نظم و عرفان ایجاد صدها رابعه و خنساء بنموده و از ینبوع فیض نامتناهیش بسیاری از ربات حجالرا درفنون علم ومعارف اشیاخ معاریف ومشایخ نموده و ابواب حکمت وادب برروی عفایف وعقایل گشوده ومستوره عصمت از آن طلب کرده معصومهٔ نامی گشته وجاریه بزم آرائی ودلربائی خواسته محبوبه گرامی گشته ملکه‌ئیرا برتخت ملوك نامداری نشانیده و مردان روزگار را محکوم حکم او گردانیده تا بدانند که امر امر او است و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان و عظمتش نسبت بمردان و زنان یکسان.

---

(۱) نام کتابی است تألیف زینب فواز عربی است (۲) استخوان سینة (۳ نام همین کتاب است (٤) نام کتاب صنیع الملك است در سه جلد نازك بخط درشت فارسی که در ترجمه زنان است (٥) نام کتابی است تالیف رضا کحاله مصری در مصر بلغت عربی طبع شده است در سه جلد (٦) تالیف محمد ذهنی افندی که بعربی نوشته است مختصر است (۷) تالیف شاه جهان بیکم فارسی مختصر مطبوع ودر اواغلاط واشتباهات بسیار است (۸) نام کتابی است در ادبیات (۹) نام کتاب ابن الحجة الحموی است

پس از حمد خداوند یکتا درود نا محدود و سلام غیر معدود برسید انبیاء و ومرسلین محمد محمود وبر آل طیبین او تاروز موعود باد البته سلام وصلوة سزاوار این مسند نشین قاب قوسین او ادنی است که زنانرا ازتحت اسارت و ذلت ومسکنت زمان جاهلیت نجات بخشیده و حقوق آنهارا کماهو حقه ادا فرموده تاآنکه در زیر مقنعه زمامداریها کردند ودر فهم حقایق مساعی جمیله بتقدیم رسانیدند ودر حل غوامض تحقیقات انیقه فرمودند لشکر شکسته‌اند کشور گرفته‌اند برتخت حکمرانی نشته‌اند صدکارها کردند صدراهها رفته‌اند تأسیس مساجدها ومدارسها کردند تألیف کتابها ورسالها نمودند مسالك طریقت وکافل بیچارگان باکمال همت شدند .

تومرد رهی واقف راه باش زحال زنان نیز آگاه باش

و بعد چنین گوید بنده شرمنده ذبیح‌الله بن محمد علی‌بن علی‌اکبربن اسماعیل المحلاتی تجاوزالله عن‌سیئاته فی الحاضر و الا تی که چون کتاب (کشف الغرور) در طهران بطبع رسید ومطبوع طباع گردید وچون پارهٔ ازحالات زنان‌نیکو سیرت وشمهٔ ازحال زنان زشت طبعیت را در آنجا تذکر داده بودم در این فکر افتادم که ترجمهٔ جمعی ازدانشمندان بانوان شیعه راجمع آوری بنمایم بااین عدم اسباب وقلة اطلاع و عدم طول باع ولی از آنجائیکه کتابرا همت تألیف میکندنه اسباب قدم دراین‌میدان نهادم در حالیکه خود را از فرسان این میدان نمیدانم ولی درمثلها گفته‌اند .

بلبل بباغ وجغد بویرانه تاخته هرکس بقدر همت‌خودخانه‌ساخته

و دانشمندان در این‌موضوع کتابها بقالب تألیف ریخته‌اند و حقیر خوشه چین خرمن آنان هستم وزحمات آنانرا تقدیر مینمایم وبمصداق شعر ابن مالك .

وهولسبق حائز تفضیلا مستوجباً ثنائی الجمیلا

ولی قراء محترم بعد از امعان نظر دراین اوراق خواهند دانست کم‌ترك الاول للاخر، چه بسیار از تراجم در این اوراق دیده میشودکه در کتب مؤلفه دراین باب وجود ندارد وچون‌عمده غرض اصلی ومقصد کلی ازتألیف ایـن کتاب تمسك بذیـل عنایت آل عصمت وتوسل بخاندان نبوت ورسالت‌است افتتاح این‌کتاب بنام نامی واسم

گرامی بانوی عظمی فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها خواهد بود ودو جلد این کتاب متعلق بآن عصمت کبری است کما اینکه جلد سوم متعلق بامیرزاده عرب علیا مخدره‌زینب وامهات مؤمنین وامهات ائمه معصومین وبنات آل‌طه وَ یس‌خواهد بود ومجلدات دیگر متعلق بسائردانشمندان بانوان شیعه است وناميدم آنرا (بریاحین الشریعة) درترجمه دانشمندان بانوان شیعه ونسئل‌الله التوفیق وعلیه نتوکل وبه الاعتصام)

تنبیه

چون دراین جلد ازعاشر بحار وجلد فاطمیه ناسخ التواریخ و کتاب خصایص فاطمیه مرحوم آخوند ملا محمد باقر کجوری طهرانی بسیار نقل میشود برای هر یك رمزی طلباللا ختصار قرار میدهیم «ر» رمز عاشر بهار «نا» رمز ناسخ التواریخ «یص» رمز خصایص فاطمیه‌وسائر مصادر رابنام‌ونشان ذکر خواهیم کرد واز مطالعه کنندگان گرامی امید وارم‌که از راه لطف ومرحمت براین ناچیز خرده نگیرند .

و عین الرضاعن کل عیب کلیلة کما انعین‌السخط تبدی‌المساویا

وعلماء اعلام درحالات صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهراء سلام‌الله علیها کتابهانوشته‌اند حتی‌چندکتاب ازعلماء اهل‌سنت درنظر دارم که‌درولادت وشئونات‌خاصهٔ این مخدومه دو جهان در قلم آورند شکرالله مساعیهم الجمیله ولی دریا راکیل نتوان کـردن و آفتابرا نتوان پیمودن و این حقیر ابتدا بکنیهای آن مخدره مینمایم نظر باینکه‌این کتاب بایستی بترتیب حروف بوده باشد اگرچه مراعات این قسمت درفهرست خواهد بود انشاءالله

((ام‌ابیها))

یکی ازکنیهای معروفة فاطمهٔ زهراء سلام‌الله علیها این کنیه است

(یص) در مقاتل الطالبین از حضرت صادق علیه‌السلام بدین‌گونه روایت است ان فاطمة تکنی ام‌ابیها ودر (کشف الغمة) بدین عبارت است ان‌النبی کان یحبها ویکنیها بام‌ابیها ودر فقره اخیره دوچیز علاوه است یکی محبت حضرت رسول است که فاطمه

رادوست میداشت ویکی تعیین این کنیه است از آنجناب پس از بابت محبت بآن حضرت او را بدین کنیه میخواند واگر صاحب طبع لطیف و ذوق منیف فی الجمله دقت کندمیداند که خواندن آنمخدره رابدین کنیه بعداز ذکر کلمة یحبها دلالت واضحه بر کثرت محبت آنجناب میکند)

و در فارسی ام بمعنی مادراست وهاء ابیها راجع بفاطمه است یعنی مادر پدرش واین فقره معلوم است که بطریق حقیقت نیست بلکه بطریق مجاز است بناء علی هذا بایستی معنی مناسبی بدست آورد و دانستی که اولاام بمعنی مادر است وثانیا امدرنزد اهل لغت بمعنی قصد است هنگامیکه بفتح همزه قرائت شود مثل اینکه میگوئی أم فلان فلانا ای قصده وبضم اصل هر چیزیرا گویند واصل ام امه بوده است فلذا جمع ان امهات میآید وامهات در مردم وامات دربهائم مستعمل است وگاه تاء میآورند ویا امت لاتفعلی گویند چنانکه یاابت افعل در قرآن است واماهم ازاین ماده مشتق است چون مقصود خلق وبیشرو انسان است وفی التفسیر در معنی وکل شیئی احصیناه فی امام مبین فرمودند هوالکتاب) وانها لباامام مبین هوالطریق والامام بالفتح هوالقدام و آنچه کثیرالاستعمال است واز آن غالباً اراده میکنند همان اصل را میخواهنداز آن جمله ام الجیش است که اسم است از برای رایت عظمی که درقلب لشکر مرجع و ملجأ برای عساکراست قیس بن حطیم گفت .

نصبنا امنا حتی اتـذ عروا وصارالقوم بعدالفتهم شلالا

وجاده اعظم را ام الطریق گویند و فاتحته الکتابرا ام الکتاب گویند ومکه را ام القری وشرابرا ام نامند چون سبب ازبرای گناهان دیگر است و ام الدماغ کمافی تفسیر مجمع البیان مقدمرا گویند و هر چیزیکه مقدم است و جامع او را ام الرأس گویند وام الدماغ هم برای آنکه مجمع حواس ومشاعر است وزمین راهم ام گویند برای آنکه اصل انسان از اوست و رجوعش هم بسوی اواست کما قال الله تعالی جل شأنه الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا) و قال منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری وامیة بن الصلت گفته.

فالارض معقلنا وكانت امنا　　فيهـا مقابرنا و منها نولـد

و رأيس قـومرا امالقوم خوانند و ماهية راام الوجود گويند چون مظهر وجود است وعناصر اربعه را امهات ميخوانند براى توليد موالید ثلاثه و ثمره درخت را نيز ام گويند چون مقصد ومقصوداوست شاعر گويد .

گر نبودى ميل اميد ثمر　　كى نشاندى باغبان بيخ ثمر
پس بمعني ان شجر درميوه زاد　　گر بصورت ازثمر بودش ولاد
گر بصورت من ز آدم زادهام　　پس بمعنى جدجد افتادهام
زين سبب فرموده است آن ذوفنون　　رمز نحن الآخرون السابقون

لان المقصود من الشجر هوالثمر ر اول الفكر آخر العمل پس از تذكره اين عبارات مصطلحه والفاظ مستعمله چندوجه بنظر ميرسد كه جمع انهاهم منافات ندارد.

(اول) آنكه فاطمه (ع) زهراء ثمره شجره نبوت است و حاصل عمر حضرت رسالت است وفرزند مقصود پدر ومادر است وفاطمهٔ زهراء (ع) مخصوصاً دخترى بود كه غرض اصلى ومقصد كلى رسولخدا ﷺ ازوى بوجود آمد و فاطمه آن صدف دراريولآلى عصمت كه سماوات علويه وارضين سفليه ازايشان استوار و برقرار است مقصدومقصود وميوه قلب مسعودرسولخدا ﷺ بودپس معنى ام ابيها آنست كه فاطمه « ع » اصل پيغمبر است وهمان فرزنديست كه پيغمبر ميخواست ومقصودش بودبا آنچه از نتايج كريمهوفوائد عظيمهٔ كه بروى ازجهت فرزندى مترتب شده وازفضائل نفسانيه اش خواسته پس ام بمعنى مادر نيست دراين مقام بلكه بمعنى قصد واصل ومقصود واين معنى با مطابقهٔ ارادهٔ لغوّيين بلكه اهل حديث درست ميآيد واگر بخواهيم مقصود را مطابقهٔ باهريك ازاين الفاظ كنيم نيز صحيح است بواسطه ائمه معصومين عليهم السلام چنانچه اكرام رائس گفته شود بواسطه تقدم ومجموعيت توالد و تناسل ذربـهٔ طيبه اش وام الجيش براى آنكه پناه پيغمبر ﷺ وامت پيغمبر بوده است كه از شكست وى شكست فاحش براسلام واسلاميان وارد ميآيدواكر (ام القرى) بنامند نيز صحيح است بواسطهٔ ائمهٔ معصومين (ع)

وقال بعض العرفاء ان فاطمة (ع) من بين الانوار الالهية بمنزلة الماهية وتلك الا نوار في مرتبة الوجود فهي الماهية الكلية والخزانة التي فيها الصور العلمية فهي ام لجميع الموجودات من البدايات والنهايات .

مشكوة نورالله جل جلاله زيتونة عم الورى بر كاته
هي قطب دائرة الوجود ونقطته لما تنزلت اكثرت كثراتها
هي احمد الثاني احمد عصرها هي عنصر التوحيد في بركاتها

(يص) وجه دوم در افواه والسنه بسيار شايع است پدر گاهي به پسرش ازراه رأفت ورحمت در مقام نصيحت ميگويد پدر جان بابا جان و بدخترش ميگويد نه نه جان مادر جان اينگونه الفاظ بين عرب وعجم شايع است مانند برادر جان ونظائر آن و اين قسم عبارات و اصطلاحات از فرط محبت وكثرت شفقت و دوستي پدر بفرزند است پس بناء على ذلك معنى ام ابيها بطريق حقيقت نيست بلكه عبارتي است كه معمول بين پدران وفرزندان ازراه عطوفت ميشود وممكن است كه حضرت اقدس نبوى هم اين طور اراده فرموده باشد وفاطمه زهرا (ع) را بدين عبارت خوانده باشد يعنى اى مادر من تاحكايت كند ازفرط محبتش بدخترش وعبارت حديث كه مذكور شد يحبها ويكنيها بام ابيها دلالت برهمين معنى وبيان ميكند .

(وجه سوم) چون آيه و افى هدايه النبى اولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجه امهاتهم در مدينه نازل شد و زوجات رسولخدا صلى الله عليه وآله وسلم هر يك بكنيه ام المؤمنين مفتخر شدند وهمگى امهات مؤمنين شدند فاطمه زهرا (ع) ازين تشريف براى خود شرف ومزيتي خواست پس سيد مختار فاطمه راچون جان شيرين در بر كشيد وبوسيد وبوئيد وبدين كينه اش خواند وناميد يعنى اگر زنهاى من مادر هاى امت من هستند تو بالاتر ازايشاني قدرا ورتبةً كه مادر منى ومؤيد مضمون آيه مسطوره نهى ازنكاح وتزويج زوجات مطهره است كما قال الله تعالى و لاان تنكحوا از واجه من بعده ابدا) واين فقره واضح است اموميت زوجات طاهرات از براى مسلمين از جهت تعظيم و تشريف است نه از روى حقيقت و چنين است اختصاص اين لفظ بفاطمه زهراء (ع) و

صاحب خصایص وجوه دیگری در معنی ام ابیها ذکر فرموده چون در نظر حقیر جلوه نکرد از نقل آن خودداری نمودم .

((۲ - ام اسماء))

بنده احقر در جلد سوم تاریخ سامراء شرافت کنیه و لقب را تفصیل داده‌ام که کنیه از مفاخر عرب است و در امتهای دیگر مرسوم و معمول نبوده و کنیه از کنایه است و آن اشاره است بنام انسان که از خواندن آن منتقل میشود بنام خود و عرب کنیه را در مقام تعظیم و تکریم شایع کرده استعمال مینمودند .

)یص) و آنچه مشهور است کنیه مصدر باب وام و ابن میشود مثل ابوالحسن وام کلثوم وابن عباس وابن حاجب بلکه مصدر میشود مانند بنت العنب وبنت الکرم وغیره و صدیقه کبری)ع) چند کنیه داشته است که بعضی مشهور بوده است مثل ام الحسن وام المحسن و ام ابیها و بعضی مشهور نبوده است مثل این کنیه ام اسماء چندانکه این کنیه را فقط مجلسي از کتاب (معرفة الصحابه) نقل کرده است و از آن عبارت معلوم است این کنیه را در اوائل ولادت و قبل از هجرت بر آن مخدره میخواندند و عرب این کینه را تفأل بخیر میدانست .

((۳ - ام الهناء))

این کنیه نیز غیر مشهور است از آن مخدره (ع) ومأخذ آن از روایات بنظر نرسیده است فقط مرحوم شیخ حرعاملی ره در منظومه‌اش فرموده .

و قد رو واکنیتها ام الهنا ام الائمة الهداة الامناء

ام الحسین المجتبی ام الحسن فاسمع الي جمع وتعداد حسن

وهنا بفتح هاء ونون مأخوذ از هنی است وعیش هنی آن خوشی و گوارا شدن معیشه وزندگانی است وتهنیه نیز از این باب است که در اعیاد وایام سرور گفته می شود ولفظ هنیئاً در آشامیدن آب در میان اعراب دعاء مخصوص است که رسم شده و

حدیث نزول جام و آشامیدن خمسهٔ طیبه علیهم السلام از آن وخطاب خداوندسبحان هنیئاً مرئیا لك یاعلی بن ابی طالب درکتب مناقب مذکور است ومأخوذاز آیهٔ کریمهٔ فکلوه هنیأمرئیاً وهر امریکه دراوزحمت نباشد میگویندهنی است و منه هنانی الطعام ولك المهنا واین کنیه را از برای حضرت زهرا تفأل بخیر زده بودند یعنی همیشه زندگی وزندگانی این دختر بروزگار گوارا باد و فاطمه زهراء (ع) خود تمام عیشه راضیه مرضیه بود واصل اصیل گوارائی وسازگاری است چه دردنیا وچه در عقبی و شوهر بزرگوارش در دار دنیا بدان نعمت موهوبه خدا راشاکر بود و در مدت موانست با کمال ملایمت وملاطفت بایك دیگرمواحدت وسازگار برداشته اندواز لذائدروحانیه وحظوظ معنویه ربانیه هم که درکمال کمال بوده‌اند بهره‌مند میشدند و حضرت امیر فرمودند دراینمدت که فاطمة (ع) بخانهٔ من بود هیچگاه از او مکروهی ندیدم و هرگز مرا بغضب نیاورد والبته در صورت موافقت چقدر زندگانی سازگار است .

((٤ - ام العلوم))

این کینه راصاحب جنات الخلود در شمار کنیهای آنحضرت آورده و البته این کنیه دلالت برزیادتی وکثرت علم آنمخدره عظمی است وشکی نیست که آن آیةالله العظمی (ع) احاطه بتمام علوم عقلیه ونقلیة داشت واین احاطه‌واطلاع درزمرهٔ نسوان عالمیان مخصوص بایشان است بلکه علوم گذشته وآینده تماما اغتراف از آن منبع علوم وسرچشمهٔ معارف است واز سرتاپای وجود فاطمه دانش و دانائی تراوش کند و بیاید حدیث (عیون المعجزات) که آنمخدره بحضرت امیر عرض کرد که اگر بخواهم از علوم اولین وآخرین تراخبر میدهم .

((٥ - ام الفضائل))

(یص) این کنیه شریفه ازکنیه سابقه جامع تر است چون داشتن علم یك فضیلتی است از فضائل نفسانیهٔ فاطمهٔ طاهره سلام‌الله علیها و فضائل وفواضل دیگرشرا

کسی نتواند احصا بنماید وفضیلت جمع آن‌فضائل است وآن در برابر نقیصه است وبفارسی بمعنی فزونی است وامر أته مفضالة علی قومها اذ اکانت لها فضائل زائده و فضائل فاطمهٔ زهراء سلام‌الله علیها بردو قسم‌است) یاتکوینی است یا تشریعی تکوینی ایضاً بردوم قسم است یاداخلی یاخارجی ومعنی تکوینی این است که در تحت اختیار انسان نباشد وتشریعی یعنی بجعل شارع باشد وصدیقهٔ کبری (ع) جامع جمیع آنها بنحو اکمل بود تکوینی داخلی جمال و نور زهراء سلام الله علیها ازقوه تحریر و تقریر خارج است تکوینی خارجی اصالة و شرافت نسبش که دختر سید المرسلین و هم سر سید الوصیین و مادر دو سید شباب اهل الجنة و مادرش خدیجهٔ کبری ام المؤمنین اول نساء القوم اسلاما و کیفیت انعقاد نطفهٔ زکیه‌اش در رحم‌خدیجة و تزویجش در آسمان ومزایا وخصایصی که بعداز این در محل خودبیاید .

(یص) وفضائل تشریعی آن آیت رحمت رانتوان احصا نمود فحسر عن ادراکها انسان‌عین‌کل عارف و قصرعن‌وصفها واحصائها‌لسان‌کل محص وواصف والکل بضروب فضائلها معترفون وعلی باب کعبة فواضلها معتکفون) تصاغرت انعظماً وتقاصرت‌العلماء ولکنت الخطباء وعجزت البلغاء وکلت الشعراء و تواضعت الارض والسماء عن‌وصف قدرها و جلالة شأنها

قصیدة عربیة

سقی الله انفاسی من السلسل العذب　　لانظم ابکاراً من اللولؤ الرطب
بمدحت بنت‌المصطفی ینجلی کرب　　و ان معا لیها لا سني من الشهب
و فی مدحها القرآن بل‌سائر الکتب
فان لم تصدق ما اقول ولا تدری　　فسل آیة القربی فسل‌آیة الاجر
و سل‌آیة الود و سل لیلة القدر　　وسل‌آیة الکوثروسل سورةالدهر
وکانت لطه المصطفی‌الروح بلجنب
هی الشمس خدراً والاشعة ساتر　　بخدمتها حور الجنان تفاخر

لها جاريـات مريـم ثم هـاجـر هـى القطب قدرا و النسآء دوائـر
فشتـان مـا بين الدوائـر و القطـب ،
هى اللمعة البيضا تجلت تكرما هى الزهرة الزهرا فقرت و انما
هى الكوكب الدرى فى افق السمآ تضـىٔ لسـكان السماوات كلمـا
تقوم بمحـراب تناجـى الـى الـرب
هى الآية الكبرى فكلت الى النهى عقـولهم مـا يبلغون لمنتهى
مكارمهـا العليـا و انـا لهم بهـا وكيوان عليـاها لا على من السهى
ففى فاطم حارت عقـول ذوى اللب
فتباً لقوم احرقوا باب دارهـا و بعداً لقوم اسقطو ها جنينها
و سحقاً لقوم سودو ها متو نهـا و تعساً لقوم كسر واضلع جنبها
و فى و جهها إثر من اللطم و الضرب
فلهفـى عليهـا حيـن ابدت عويلها بعو لتهـا ينسى الحمام هديلها
و كادت بان الراسيات تـزيلها فما حال سـن تلقى مقودا كفيلهـا
فـوا عجباً من قسورٍ قيـد للكلب
فاوقفت الافلاك من عظم دهشةٍ و اذ هلت الاملاك من طول زفرة
تنا ديهم خلوا ابن عمى و مهجتـى و ان لم تخلوا عنه اشكو بعولةٍ
الى الله يا اهـل الضلالة و الـريب

((٦- ام الكتاب))

(يض) اين كنيه كريمة در دفاتر مضبوطه محدثين از علمآء بسيار مذكوراست ودر تفاسير عامه وخاصه از اسماء سورهٔ مباركهٔ الحمد شمرده شده براى آنكه اصل قرآن است بلكه اصل هر كتاب از كتب سماويه است وبقول بيضاوى مشتمل است بر توحيد ومبداء ومعاد وقضا وقدر واشتغال بخدمت وطاعت وطلب مكاشفات ومشاهدات يا آنكـه اين سـوره اشرف سورهاى قرآنست چنانكه ام القرى مكهٔ معظمه اشرف

بلدانست وهردو معنی در حق جناب صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها جایز وجاری است از افضلیت واشرفیت بما سوای خود از هرجهت و جامعیت و اشتمالش بر تمام علوم ومعارف ودر معنی ام القرآن گفته اندقرآن عوض هرچیزی است لیکن چیز دیگر عوض او نمیشود وبهمین طریق است فاطمهٔ زهراء علیها سلام که گوهر یکتا وفرد بیهمتا است در سلسلهٔ نسوان عالی شأن واورا عوض و مانندی نیست وسورهٔ حمدرا اساس القرآن نامیدند از آنکه اول سورهٔ قرآن است یا آنکه مشتمل است بر اساس طاعات و عبادات و فی الحدیث اساس القران فاتحة الکتاب و اساس الفاتحة بسم الله الرحمن الرحیم . چون مریض شدی برتو است باساس قرآن تاباذن خدا شفایابی وفاطمه دین و بنیان ایمان است وصدف درر شعشعانیهٔ الهیه است وبولای او امراض باطنه واوجاع ظاهره شفامیابد وام مُلدِمْ که معظم اوجاع است درتحت فرمان او است وحدیث آن درباب اذکار فاطمه (ع) است وحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود قسم بحق آن کسیکه جان من در قبضهٔ قدرت او ست مانند این سوره در توریة و انجیل و زبور نیست وانهاالسبع المثانی والقرآن العظیم ـ وابوالفتوح درتفسیرخود روایت میکند : که یکصد وچهار کتاب از آسمان نازل شد تمام آنها را درچهار کتاب توریة وانجیل وزبورو قرآن جمع فرمود وآنچه دراین چهار کتاب است درسور مفصل جمع فرمود وآنچه در سورمفصل است در سورهٔ الحمد نهاد وهرکه این سوره را بخواند چنان است که یکصد وچهار کتاب آسمانی خوانده . ـ این روسیاه عرض میکند قسم بخدای عالم و رسول او که بمانند فاطمه (ع) زنی درهیچ امتی نیامده ونخواهد آمد واین کنیه برای آنمخدره بااینکه اسم این سورهٔ شریفه است شرفی بزرك است .

اثر طبع ادیب فاضل
میرزا محمد طبرستانی متخلص بغافل

خدایرا نتوان دید جز بچشم رسول — رسولرا نبود نور چشم ، غیر بتول
اگر بتول بچشم رسول نور نبود — ندیده بودخدارا ، کسی بچشم رسول

ولی بدیده بود نور علت دیدن — محال باشد تفکیك علت از معلول
اگر معاینه خواهی جمال حق دیدن — بمهر فاطمه مرآت دل نما مصقول
اگر شفیعهٔ محشر نباشد او برخلق — شفاعت همگیرا نمیکنند قبول
غرض وجود تو بوده است علت خلقت — وگرنه کشتهٔ آدم نداشتی محصول
مکونات وجودیه زوج وترکیبند — وجود تو به بساطت نمود جفت قبول
اگر وجود تو کفوی قبول می ننمود — نمود بود در اشیا نداشت راه عقول
ترا گرفت وجهانرا طلاق گفت علی — از آن شده است جهان برهلاکت تو عجول
جزای آنکه ترا غصب حق شد ازفدکی — خدات هردوجهانرا زمهرداده بتول
دراین دوروزهٔ عمر آنقدر کشیدی رنج — که بوده ای بجهان ازحیوة خویش ملول

(سائر کنیه‌های فاطمهٔ زهراء (ع)

(۷) ام الحسن ۸ ام الحسین(۹) ام المحسن (۱۰) ام‌ائمه المعصومین (۱۱) ام‌السبطین (۱۲) ام الریحانتین (۱۳) ام الخیرة (۱٤) ام البررة (۱۵) ام الازهار (۱٦) ام الاخیار (۱۷) ام‌النجبا (۱۸) ام‌الانوار(۱۹) ام‌الاطهار (۲۰) ام‌الابرار . ووجه‌مناسبت‌این کنیها ازخارج درکمال وضوح است واستعمال هریك درنهایت شیوع ودرزیارات وادعیه ودر افواه و السنة شیعهٔ اثناعشریه متداول ومتناول است و مرحوم (مجلسي) طاب ثراه فرموده این بزرگواران را میتوان باوصاف والقابي که دوستان میدانند درمقام‌اعظام‌و اکرام بگویند مگر آنچه منافی باشد بانصوص خاصه ایشان پس فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیهارا مثلاکسی میتواند درزیارت یادرمدح وثنابخواندام‌الشموس الطالعة . ام‌الاقمار المنیرة‌ام‌النجوم الزاهرة‌ام‌النقباء المطهرین . ام‌الاصفیاء الطیبین . وهکذابناء علی‌ذلك میتوان علاوه ازکنیهای مذکوره هزاران القاب‌بقالب لفظ در آورد برای آنحضرت

(القاب فاطمه زهراء (ع))

(یص)لقب جمع آن القاب است کما قال الله‌تعالی ولاتنابزوا بالالقاب (وقد یکون علماًمن غیرنبز فلایکون‌حراماً) ولقب بعد از کنیه ممدوح‌است وآن یامشعر

بر مدح است یاذم و نهی در آیهٔ مسطوره اشاره بالقاب مذمومه است که مدعو از آن کراهت داشته باشد بواسطهٔ مذمتی که در آنست وتنابز همان تلقیب است واکرام واعزاز مؤمن آنست که اورا بنام نخوانند بلکه بلقب ممدوح اورا خطاب کرده تعظیم نمایند واحترام کنند و کثرت اسماء والقاب از برای هر کس دلیل برشرف وقدر وعلو مقام اوست وهر لقب هم اشاره بوصف مخصوص مشهور آن موصوف است که ازذکر آن ، موصوف شناخته میشود وجناب صدیقهٔ طاهره (ع) بواسطهٔ شرافت ذات مقدسش و اوصاف ممدوحه اش در موارد عدیده باسم مبارك ولقب شریفی که حاکی از آن صفت خاصه است بلسان خداوملائکه وائمهٔ طاهرین خوانده شده ودر بعضی ازموارد یك معنی را بعبارات و الفاظ مختلفه آورده اند که کثرة الاسماء تدل علی شرافة المسمی . ودر (کتاب مناقب) (وبحار) اسماء آنمخدره را چنین روایت کرده اند فاطمه ، بتول ، حصان ، حرة ، سیدة، عذراء ، زهرا ، حوراء ، مبارکة ، طاهرة ، زکیة، راضیه ، مرضیه ، محدثه ، حانیة ، صدیقة

(یص) بعد ازذکر این اسماء گوید حقیر برای میمنت خواستم یکصدوسی وپنج لقب مطابق اسم مبارك آن مخدره نام برده باشم و بیست لقب از القاب که سادات القاب آن بزرگوار است شرح بدهم .

بعد تعداد آن القاب را مینماید ولی بترتیب حروف نیست و حقیر دوست دارم که آن القابرا بترتیب حروف زینت این کتاب بگردانم :

امة الله	ام الائمة	بهجة الفؤاد
آیة الله	بضعة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم	تفاحة الفردوس
انبة الصفوة	بقیة النبوة	التقیة
احدی الکبر	بیضاء بضة ، بتول	ثمرة النبوة
اعز البریه	باکیة العین	ثالثة الشمس والقمر
آیة الله العظمی	برزخ النبوة والولایة	جمال الاباء
ارومة العناصر		الجمیلة الجلیلة

جرثومة المفاخر
حجاب الله المرخى
حاملة البلوى
الحبة النابته
الحبيبة المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم
حجة الله الكبرى
حظيرة القدس
الخيرة من الخير
حبها خير العمل
خامسة اهل العباء
دعوة مستجابة
درة التوحيد
الدرة المنضده
الذروة الشامخة
الذريعة الشيعة
ريحانة النبى
روح بين جنبى المصطفى
ركن الدين
ربيبة المكرمة
الراضية المرضيه
الرشيدة
زوجة ولى الله الاعظم
الزهراء
زجاجة الوحى
زين الفواطم

ستر الله الكبرى
سيدة نساء الجنة
سيدة نساء هذه الامة
سيدة نساء الاولين و
الاخرين
سيدة بنات آدم عليها السلام
سفينة النجاة
سماء الكواكب الدرية
سلالة الفخر
شرف الأبناء
شفيعة الامة
الشهيدة
الشمس المضيئة
صاحبة الجنة السامية
صفوة الشرف
صاحبة المصحف
صلوة الوسطى
صاحبة الاحزان الطويلة
الصابرة في المحن
الصادقة فى السر والعلن
صدف الفخار
الصائمة فى النهار
ضامن الشفاعة
الطاهرة الميلاد
الطاهرة فى الافعال

ظل الله الممدود
العارفة بالاشياء
عديلة مريم الكبرى
عقيلة الرسالة
العالمة بما كان وما
يكون
العابدة التقية
عين الحيوة
عين الحجة
عروة الوثقى
عيبة العلم
العفيفة
عالية الهمة
الغرة الغراء
فلذة الكبد المصطفى
الفاضلة
فخر الائمة
قلادة الوجود
قرة عين الخلائق
القانعة
القانتة
القدوة المسددة
قرار القلب
القائمة فى الليل
كلمة الله التامة

كلمة التقوى	الممنوعةإرثها	النعمة الجليلة
الكوكب الدرّى	المظلومة	ناحلة الجسم
الكريمةفى النفقة	المتعوبة فى الدنيا	النبيلة
الكئيبة	الميمونة	نورالانوار
الكلمة الطيبة	المعصومة	نجمة اكليل النبوة
ليلة القدر	المنعوتة في الانجيل	والدة الحجج
المزوجةفى الملاءالاعلا	الموصوفة بالبر و	وديعةالرسول
المعروفةفى السماء	التبجيل	الوليدةفى الاسلام
مبشرةالاولياء	محترقةالقلب	الوالهةالثكلا
مشكوة الانوار	معصبةالرأس	الوحيدة الفريدة
معدن الحكمة	مهجةالعالم	وسلالةالرضوان
المتهجدة	مكسورة الضلع	وعاء المعرفة
المضطهدة	مقتول الجنين	ولية الله العظمى
المنهدةالركن	موطن الرحمة	هى الكوثر
الممتحنة	نخبة ابيها	وانهالاحدى الكبر
المغصوبة حقها	الناطقة بالشهادتين	ينبوع العلم
	عندالولادة	وينابيع الحكمة

مخفى نماندكه آنچه ضبط شد صدوچهل لقب است بعضى راحقير تبديل واضافه نموده‌ام واحصاى آن درعقدهٔ محالست .

گر گل عصمت ندیده‌ای و نداني — رو بسوي گلستان عصمت داور

بضعة خير الورى حبيبهٔ يزدان — دختر بدرالدجى شفيعهٔ محشر

فاطمه نام وزكيه نفس وفلك جاه — عرش مقام وفرشته‌خوى وملك‌فر

شمسه طاق حيا كتيبهٔ عفت — ضابطهٔ كاف و نون نتيجهٔ خلقت

واسطهٔ كن فكان نجلهٔ انور — طيبهٔ با وقار عصمت كبرى

طاهرهٔ روز گار عفت اکبر　　عالمهٔ علم حق محدثهٔ دهر

فخر سماواتیان و همسر حیدر

فاکههٔ اصطفی عزیز پیمبر　　دخت رسول انام ام ائمة
هست چنین دختری چنانش بابا　　باید چنین زنی چنانش شوهر
مهر باید بمهر یابد پیوند　　ماه بباید بماه باشد همسر
ارفع آن آسمان کاینش اختر　　اعلی ان خانواده کاینش خاتون
آباد آن حجله کاینش بانو　　احسن زان مادر کاینش دختر
دختر اگراین بود نداشتی ایکاش　　دایهٔ امکان به بطن الا دختر
نخل امامت از او گرفت شکوفه　　فرق ولایت از او رسید بافسر
زورق ایمان بوی شناخته ساحل　　کشتی ایمان زوی فراشته لنگر
ملك نجائب زامر اوست منظم　　شهر شرافت بفضل اوست مسخر
جاه مؤبد بعون او ست مهیا　　عزت وسرمد بنصر اوست میسر
آتش وباد آب وخاك وعالم وآدم　　ملك وملك جن وانس وکهتر مهتر
بر درش آنان کنند سجده دمادم　　دربرش اینان برند سجده سراسر

(یص) پس از تعداد القاب مذکوره بیست لقب ازالقاب فاطمهٔ زهراء را شرح میکند وحقیر خلاصه آنرا نقل میکنم :

(بتول)

بتول ازالقاب باهرهٔ صدیقهٔ طاهره است ومریم بنت عمران (ع) وبتول بمعنی بریدن وجداکردن باشد وجمع بتول بتائل است وآن زنی است که بریده وجدا شده اززنهای دیگر وبتول نهالی است که ازبن درخت بیرون آمده و ازاو مستغنی شده باشد و در آیهٔ مبارکه است (و تبتل الیه تبتیلا) ان انتبال و انقطاع از دنیا است برای خدا .

ودر صراح اللغة گوید البتول هی العذرأ المنقطعة من الازواج ویقال هی المنقطعة الی الله من الدنیا وهی نعت فاطمة بنت النبی صلی الله علیه وآله وسلم .

(وابن اثیر) در نهایة گفته سمیت فاطمة البتول لانقطاعها عن نساء زمانها فضلا ودیناً وحسباً وقیل لانقطاعها عن الدنیا الی الله ودر (غریبین) گفته سمیت فاطمة بتولا لانها تبتلت عن النظیر ودر کتاب (معانی الاخبار) و (کتاب علل الشرایع) و کتاب مصباح الانوار و کتاب بحار از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند که ما معنی شنیده ایم که فرمودید مریم بتول است و فاطمه بتول چه معنی دارد فرمود هر زنیکه حیض نبیند بتولست و حیض در دختران پیغمبران کراهت دارد و مرحوم مجلسی (ره) فرموده است انها منقطعة عن نساء زمانها بعدم رؤیة الدم و بهمین مضمون علماء سنت مانند احمد بن حنبل در فضائل (وحافظ) ابونعیم در کتاب منقبة المطهرین وابوصالح مؤذن در (اربعین) وابن حجر مکی در صواعق المحرقه در ذیل آیهٔ ولسوف یعطیك ربك فترضی از صحیح نسائی وسید علی شافعی در کتاب (مودة القربی) در باب حادی عشر از حضرت رسول خدا نقل کرده اند که فرمود انما سمیت فاطمة البتول لانها تبلت من الحیض و النفاس لان ذلك یحسب فی بنات الانبیاء نقصان ونسائی درصحیح خود روایت کرده که رسول خدا فرمود (فاطمة حوراء آدمیة لم تحض ولم تطمث) بالجمله اخباریکه در کتب فریقین در این خصوص رسیده قریب بتواتر وحد استفاضه است ومجال انکار نیست وحدیث (ان الله حرم النساء علی علی علیه السلام مادامت فاطمة حیة لانها لم تحض) شاهد مقصود است بناء علی ذلك فاطمة بتول است یعنی منقطعه ازرؤیة دم ومنقطعه است از زنان از جهت فضل و دین وحسب (و قیل انها تبلت کل لیلة مما ترجع بکراً وعلاوه بر آنچه منظور میشود طهارت ایشان است ازارجاس وادناس معنویه روحانیة والظاهر عنوان الباطن یعنی چنانکه از پلیدیهای ظاهره مریم و فاطمة طاهره منزه ومهذبة بودند بمفاد کریمهٔ (ان الله اصطفاك وطهرك و اصطفاك علی نساء العالمین) علاوه انقطاع انمخدرة از مطالب مذکوره عموماً خود دلالت دارد برطهارت معنویه اش و جمعاً دلالت دارد برعصمت و نگاه داری خداوند سبحان این دوزنرا از گناهان وانقطاع از خلق وتوجه بخالق واین خود دلیل محکم دیگری است و آیة معظمی برعصمت ایشان است

((٢ - الطاهرة))

این لقب از اوصاف ذاتیه فاطمة زهرا علیها سلام است و مشتق از طهر بضم وآن پاکی از حیض است و طهارت بمعنی پاك شدن و اصل آن نظافت است والمطهر المنزه والطهورین الماء والتراب ومنه (وانزلنا من السماء ماء طهورا) و صدوق در کتاب (علل الشرایع) و (امالی) از حضرت صادق روایت کرده که فرموده فاطمه را در نزد خداوند سبحان نه اسم است از آنجمله طاهره است ومرحوم (کفعمی) فرموده طاهر از اسماء الله است یعنی منزه از اشیاء و امثال واضداد وانداد وازصفات ممکنات وحالات مخلوقات از حدوث وزوال وسکون وانتقال وچون در این عالم اسماء الله را مظاهری است مظهر اسم طاهر فاطمه زهراست که در مخلوق مانندی ندارد و اززنان دیگر ممتاز است وحضرت باقر علیه السلام میفرمود فاطمه را طاهره نامیدند لطهارتها من کل دنس وطهارتها من کل رفث ومارأت یوماً قط حمرة ولانفاساً ومعنی رفث در آیهٔ شریفه (ولارفث ولافسوق) فحش گفتن است و در این حدیث اشاره است که فاطمه از اخلاق ذمیمه هم طاهره بوده علاوه برادناس ظاهری ومتعلق طهارت یا طهارت ظاهر است از اخباث یا طهارت جوار حست از معاصی یا طهارت نفس است از اخلاق رذیله رذیه یا طهارت سر است از ما سوی الله وتمام این مراتب اربعه در آن طاهرهٔ مطهره بوجه کمال موجود بود صلوات الله علیها

(نعم ماقیل) موانع چون دراین عالم چهار است — طهارت کردن از وی هم چهار است

نخستین پاکی از احداث ارجاس — دوم از شر نفس و شر وسواس

سوم پاکی ز اخلاق ذمیمه است — که با وي آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سر است از غیر — که آنجا منتهی گردد بدان سیر

((٣- السیده))

(یص) آنمخدره یکی از القاب مبارکهٔ اوسیدة است واین لقب بزرك جامع مکارم ومحامد حمیده ومعانی عدیده است و لفظ سیده یعنی رب و مالك وشریف و

قاضی و کریم وحلیم و رئیس و مقدم و مطاع و متحمل اذیت قوم آمده است ومشتق است این لفظ از ساديسود سيادة و جمع انساده وسادات واسادد وسيايد من غيرقياس است واغلب استعمال باضافه وقيد ميشود مانند سيدالقوم وسيدالنبيين وسيدالوصيين و سيد اشباب اهل الجنة وسيدالسادات و سيدالساجدين و در صورت اطلاق مخصوص بخداوند متعال است و قيد و اضافه براى خلق است و در وصف حضرت يحيى عليه السلام (انه كان سيداً وحصوراً ونبياً من الصالحين) مراد مطاع ومقدم برمردم است و صاحب مجمع البيان درمعنى سيد فرموده مأخوذ از سواد است وسيد القوم يعني مالك السواد الاعظم و آن كسيكه طاعت وى واجب است ودراين زمان هر آنكه هاشمي وعلوى و فاطمى باشد بلقب سيد خوانده ميشود و اين وضع ثانوى است وهرمرد وزنى كه در خانوادهٔ رياست ومطاعيت داشته باشد سيد وسيده اورا ميخوانند وفارسى آن درافواه و السنة فارسيان آقا و خانم است و در مصرستى زينب وستى نفيسه وستى سكينة معروف است وست مخفف سيدة است وفاطمهٔ زهرا سلام‌الله عليها مالكة و شريفة و فاضلة و كريمة و صابرة و حليمة و مطاعة و مقدسة و سيده بر زنان اولين و آخرين بود .

((٤- سيدة النسوان))

اين لقب بزرك مأخوذ است از حديث شريفى كه متفق عليه فريقين است كه فاطمه زهرا سيدهٔ زنان عالميان است از اولين و آخرين ودراين لقب بالقب سابق فرق است چون كه ازلفظ سيده عموم مفهوم ميشود وازسيدة النسوان خصوص وچون درلفظ سيدة اطلاق مندرج است سيادتش اختصاص بزنان ندارد بلكه بر رجال هم سيادت دارد بخلاف اين لفظ كه اختصاص بزنانرا ميرساند و در اخبار و آثارغالباً فاطمه‌زهرا را باين لقب ميخواندند وابوبكر در قصهٔ فدك بمخاطبهٔ آنحضرت گفت و انت سيدة امة ابيك والشجرة الطيبة و رسولخدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود فاطمة سيدة نساء العالمين من الاولين والآخرين .

((٥ - الحوراء))

از القاب طیبه فاطمه زکیه‌است و آن مشتق از حور است وجمع آن حور بضم است وحوران سیاهی چشم است تماما کمافی‌قوله تعالی (حور مقصورات فی‌الخیام) و قوله تعالی (وحورعین کامثال اللؤلؤالمکنون جزاء بماکانوا یعملون) آن حوریه - ایست که چشمهای آن سیاه وبخوبی ونیکی گشاده باشد وعین جمع عیناء است و هی الواسعة الحسنة العین وانهن‌خلقن من تسبیح الملائکة ودرمجمع فرمود حوراء بفتح ومد آن شدة سفیدی چشم‌است درسیاهی ، وچشم را احور گویند وحوراء را بنعت و صفت یادکنند و چشم سیاهرا بچشم آهو تشبیه نمایند وحور بمعنی رجوع ونقصان و سفیدی آمده است واحرار مصدراست و در وصف فاطمه زهراء سلام‌الله علیها حوراء انسیة دیده شده است یعنی فاطمة حوریه‌بصورت‌انس است (ر)از رسولمختار روایت است فاطمه حوراء انسیه او آدمیةلم تطمث ولم‌تحض یعنی‌انسیه‌ایست که صفت‌حوریه در اوست که آن صفت عدم‌رؤیة دم است .

از ابن عباس از رسولخدا مرویست در حدیث مبسوطی که فرموده فاطمة بضعة منی و هی نورعینی و ثمرة فؤادی و روحی التی بین جنبی و هی الحـوراء الانسیة .

ودر خبردیگر از اسماء بنت عمیس مرویست‌که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود ان فاطمة خلقت حوریه فی‌صورة انسیة و در اخبار معراجیه است که آنجنـاب فـرمود جبرئیل دست مراگرفت و داخل بهشت کرد و از رطب بهشتی بمن داد چون خوردم بزمین آمدم با خدیجه طاهره مواقعه کـردم حامله شد بفاطمه زهراء ففاطمة حوراء انسیة فکلما اشتقت الی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی فاطمه و اخبار در این باب بسیاراست ودر اوصاف حورا لعین مرویست‌که از تربت بهشت خلق شده‌اند بنورانیة وازوراء هفتادحجاب‌ساقشان‌از لطافت نمایان‌است .

(یص) و در احادیث آل عصمت وارد است‌که حورالعین از نوروجود مقدس آنحضرت‌خلق‌شده‌اند .

ودرخبر است چون حوریه راه میرود از خلخال پای او صدای تسبیح شنیده میشود و گردن بند او که از یاقوت است میخندد وازبند نعلین او که طلا است آواز تمجید میآید وبرهریك هفتاد حله است که هریك برنگی است وباهریك هفتادبوی خوش است که هربوئی برخلاف دیگریست .

و درذیل آیه لایرون فیه شمساً ولازمهریراً از ابن عباس مرویست اهل بهشت دربهشت نوری مشاهده بنمایند چون نور آفتاب پس بهرضوان می گویند خداوندسبحان فرمود در بهشت آفتابی نیست پس این روشنائی چیست رضوان گوید این نور آفتاب وماه نیست بلکه فاطمه علیهاسلام وعلی عليه السلام درمقام خودشان خندیدند این نوردهان ایشان است .

((٦ - العذراء))

این لقب شریف از القاب مختصهٔ فاطمهٔ زهراء است در مجمع البحرین است عذراء بروزن حمراء دختر باکره راگویند لان عذرتها باقیة

(نا) صدف گوهر شبیر و شبر — جفت حیدر سلیل پیغمبر
دختر مصطفی اگر چه زنست — شیر مردان برش چه نیم زنست
زن اگر چند نیم مردانند — بر او مرد نیم زن دانند
شیر یزدانش گر نبودی مرد — زیست از مرد در جهان او فرد
همتش ز اختران برشته کند — عصمتش بانك بر فرشته زند
در جهان بود از جهانش لیك — جز بیزدان نبد سلام علیك
از جهان دیده برجهان داور — دو جهانش چه خاك و خاکستر
آنکه جست ازجهت فلك چه کند — آنکه رست ازجهان فدك چه کند
زین جهانی وزین جهان پاك است — گوهر پاك خواجه لولاك است
گوهری و صدف بیازده در — مادری و پسر زیازده حر

((٧- التقية))

(يص) اين لقب اشرف القاب ام الائمة الاطياب است و ان مأخوذ و مشتق از وقي يقي است وتقوى و تقاة و تقية از همين باب است و بمعنى وقايه است و اهل‌لغة گفته‌اند تقى در اصل وقي بوده است و او بدل بتا شده است و وقايـه پرهيز كردن است على اى حال تقي كسيكه از خـدا بترسد و خـدا را حاضر داند و از گناهان اجتناب واحتراز نمايد ومعانى ومراتبي براى تقوى ايراد كرده‌اند از تائبين و صالحين ومتقين وصد يقين وتمام مراتب تقوى دراين آيهٔ شريفه است كه ميفرمـايد (ومـن يطع الله و رسوله و يخش الله و يتقه فاولئك هم الفأئزون) پس هـر فرديكه بـدين اوصاف موصوف شد تقى است وهرزن تقيه است وفاطمة زهرا سلام‌الله عليها خود كلمة تقوى است و اززمرهٔ نسوان عالميان زنى آن خوف وخشية واطاعت و امتثال اوامر را بمانند وى‌نداشته وبعضى ازعارفين گفته‌اند خيرات دنيا وآخرت‌دريك كلمه جمع شده است‌و آن كلمه تقوى‌است .

((٨- الحرة))

اين لقب مأثور و از القاب نبيلهٔ آنمخدرهٔ عصمت است ومعنى حره زن آزاده است ومعنى امه كنيز است درمجمع كويد«الحرة خلاف الامة» ودرا فواه مذكوراست العبديقرع بالعصا والحريكفيه‌الاشاره بازدر تعريف حره گفته‌اند : الحرحروإن مسه ـ الضروالعبد عبدوإن البسته‌الدر ودرشعرعرب است :

تمسك ان ظفرت بودّ حر لان الحر في‌الدنيا قليل

وجمع حره حرائر است على غير قياس ازآنكه جمع‌حره‌بايد حرر باشد مثل غرفه وغرف ، وتحرير رقبه بمعنى آزادكردن است وخاك و ريكى كه خـالص باشد و مخلوط بچيزى نباشد آنرا نيز حر مينامند ودرتفسير اهل‌البيت آيهٔ انى نـذرت لك ما فى‌بطنى محرراً بدين گونه معنى شده يعنى مخلصاً لك و مقـرراً لعبادتك وحـرائر بيض وصف زنان سفيد اندام وآزاد است ويكى از معانى حره كريمه است و جناب

فاطمهٔ زهرا سیدة الحرائر و کریمة الاطیاب والانساب بود ومعنی این وصف که آزادی استازبندگی خالص و کنیزی مخصوص است که در راه پروردگار خود کرده واز آن برزنان جهان سیادت وشرافت یافته وبیاید حدیث ، انظروا الی امتی سیدة امائی کیف اقبلت بقلبها علی عبادتی ترتعد فرائصها من خیفتی یعنی عموم زنان دنیا کنیزند وفاطمه سیده ایشان وصاحب اختیار وحکمران برایشان است وفاطمه این سیادت وبرتریرا از کنیزی وبندگی بخدا تحصیل فرموده و کمال وشرف اودراین نسبت است که فی الحقیقة فاطمةرا امة الله و کنیز خدا بخوانند چنانکه حضرت رسول همین مسئلت ازحضرت احدیت نمود که اورا عبدالله بنامند که کفی لی فخراً ان اکون لك عبداً چون شرایف اسماء دیگر در تلواین لقب مبارك است وبمقتضای کریمهٔ فاعبدوا الله مخلصین اخلاص درعبادات شرط کلی است بلکه عبادت بدون خلوص فاسد است وحره ان زنی است که عمل وی خالص باشد ودرجهان زنی نیامد ونخواهد آمد که عملش درخلوص هم ترازو بافاطمه زهراء (ع) بشود .

((٩ ـ الحصان))

این لقب شریف از القاب علیه ان عصمت کبری است ومشتق منه ان معلوم است والاحصان زن خواستن مرداست وهوالمحض بالفتح وهرزن شوهردار محصنه است و حصان بفتح وحصاء زنی است که پارسائی اوظاهر باشد وزن عفیفه و کریمه و آزادرا گویندودر (مجمع البحرین) فرمود المحصنات المؤمنات ای الحرائر العفیفات والمحصنة بفتح الصاد المعروفة بالعفة کانت ذات زوج اولم تکن مجملا در قرآن مجید احصان بچهار معنی تفسیر شده است اول عصمت است لقوله تعالی (احصنت فرجها ونفخنا فیها من روحنا) دویم ازدواج لقوله تعالی (والمحصنات من النساء) سوم حریة است کقوله تعالی (من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات) چهارم اسلام است کقوله تعالی (فاذا احصن فان ایتن بفاحشة) و آیه را چنین معنی کرده اند که هریك ازشما ها استطاعت مالی ندارد برای گرفتن زن آزادی کنیز بخواهد که مؤاندش سبکتر است ونفقه اش کمتر

وكمال اين مراتب درفاطمه زهرا (ع) موجود و نفس قدسيه اش از اتصاف بملكات و اختصاص باعلا درجه‌فضائل و كمالات‌ازتمام زنان دنيا معين ومبين است وكذلك بنات طاهرات وبنين مطهرين اوبتمام كمال وكمال تمام موصوف بودند ودر حق مردان ايشان‌است

لقد علمت قريش عند فخر — باانانحن اجودهم حصانا
و اكثرهم دروعا سابغات — وامضاهم اذا طعنو ا سنانا
وار فعهم عن الضراء فيهم — وابيهنم اذا نطقوا لسانا

(١٠ - الحانية)

لقبي‌است مبارك واز مختصات حضرت فاطمه زهراست (ع) وان‌مشتق ازحنني يحنو بمعني عطوفت وشفقت است گويند حنت المرائة علي ولدها اي عطفت واشفقت ولم تتزوج بعد ابيهم ودرمجمع ميفرمايد ومنه المراة الحانيه و حنين ناله وآواز ناقه است‌وترجيع‌صوت اواست‌ازبراي‌بچه‌اش وحنان بتخفيف‌رحمة‌است‌وبتشديدذو رحمة وحنان‌باتشديد ازاسماء پروردكاراست يعني اقبال ميفرمايد بسوي كسيكه از اواعراض ميكند واين رحمتي است ازپي رحمت ديگر واين صفت در مخلوق ظهور درامهات دارد كه هرقدر فرزندان ازايشان اعراض بنمايند مهر ومحبت مادري اقبال ومهيج توجبات‌اواست وصديقهٔ كبرى (ع) عطوفت‌ورأفت و مهربانيش‌نسبت‌بشوهرو فرزندان وپدر بزرگوارش بنان بيان ازوصف آن عاجز و قاصر است ودورهٔ حيوة آنمخدره شاهد صدق مدعااست

(١١ - الزهرآء)

از القاب مشهورة جناب فاطمه زهراست واين لقب درالسنه شيعه امامية بسيار شايع واشتهار دارد ودركتب اخبارائمه اطهار (ع) اين لقب بسيارستوده شده وچه‌قدر شريف ومبارك است وحروف اصلي آن ثلاثي‌است زهراست وزهور روشن‌شدن آتش

وبالا گرفتن است و زهره بضم اول و سکون ثانی اسم ستاره است وز هره بفتح اول وثانی شکوفه راگویند وبسکون بمعنی سفیدي است ومنه رجل ازهرای ابیض مشرق الوجه وام الازهار کنیه مبارکه صدیقه کبری است ، ومرادازازها رائمه اطهار (ع) باشند وزهره بفتح رای وسکون هاء بمعنی زینت وبهجت است فی قوله تعالی ولاتمدن عینیك الی مامتعنابه ازواجاً زهرة الحیوة الدنیا بالجمله زهروزهور بمعنی روشنائی ودرخشندگی وصفای لون وتلالوء آمده است

وعلي مافی (المصباح) سفید روشن راگویند زهرالرجل ای ابیض وجهه وجمع ومفرد آن زهر وزهرة است چون تمر وتمرة

بالجمله این لقب نبیل ووصف جمیل غالباً درزیارات ودعوات ملازم اسم سامی آن عصمت کبری است یعنی ائمه هدی علیهم السلام خوش داشته اند بااوصاف کثیره دیگر آن مخدره آنجنابرا بفاطمه زهرا بخوانند براي کثرت وقایعی که راجع باین اسم مبارك است و علل عدیده که دارد

منها صدوق ره در کتاب علل الشرایع ازجابر ازحضرت صادق علیه السلام روایت کرده که سئوال نمودند چرا فاطمه را زهرا نامیدند حضرت فرمودند چون خداوند سبحان اورا از نور عظمت خود خلق کرد از آن نور روشنائی داد اهل آسمان وزمین را بطوریکه پوشید نوروي چشمهای ملائکه را که همگی برو افتادند وخدارا سجده کردند وعرض کردند ای پروردگار ما این چه نور است ندارسید این نوریست ازنورمن که درآسمان اورا ساکن نمودم وازعظمت خودم اورا خلق کردم وبیرون میآورم اورا ازصلب پیغمبری از پیغمبران خودم وآن پیغمبررا برهر پیغمبری تفضیل میدهم وازاین نو ، ائمه رابیرن میآورم که بامرمن قیام نمایند وبحق من هدایت یابند وایشانرا خلفاي خودم درزمین قرار میدهم این خلاصه حدیث بود

ومنها ایضاً صدوق درکتاب علل الشرایع ومعاني الاخبار از آن بزرگوار سؤال کردند چرا فاطمه را زهراء نامیدند فرمود هروقت درمحراب عبادت میایستاد نورروی اواز برای اهل آسمانها روشنائي میداد چنانکه نور ستارها ازبرای اهل زمین

و منها ازابوهاشم جعفری منقولست که سئوال کردم از صاحب عسکر ﷺ که‌چرا فاطمه رازهرا نامیده‌اند فرمودنور روی اوازبرای امیرالمؤمنین در اول روز مانند آفتاب و در ظهر مانند ماه و در آخر روز وقت غروب مانند کوکب دری می درخشید .

و منها ازحسن‌بن زیدروایت است که گفت‌ازحضرت صادق ﷺ سئوال کردم چرا فاطمه را زهرا نامیدند فرمود برای آنکه فاطمه رادر بهشت قبه ایست ازیاقوت سرخ ارتفاع آن‌درهواء یکسال است ومعلق‌است بقدرت خدا ازبالا علاقه‌ندارد که‌او رانگاه دارد وبستونی استوار وبرقرار نیست واورا یکصد هزار دراست‌وبر هردری هزارملك ایستاده اهل‌بهشت‌اورا میبینند چنانکه اهل‌زمین کوکب‌دریرا درافق آسمان ومیگویند این قبه‌زهرائیه فاطمه‌است

و منها دراواخر حدیث طویلی ازابن عباس روایت کند که‌خداوند متعال‌نور فاطمه زهرا را درقندیلی قرارداد و آنرادر گوشوارعرش آویخت پس آسمان‌های هفت گانه وزمین‌ها همگی روشن شدند از اینجهت او را زهرا نامیدند وملائکه خداوند متعال راتسبیح میکردند) وتمام‌حدیث بعدازین بیاید.

و منها ازعلل‌الشرایع ازابان‌بن‌تغلب منقولست که ازحضرت صادق ﷺ سؤال کردند که چرا فاطمه‌را زهرا گویند فرمود برای آنکه دراول روز برای حضرت علی ابن‌ابی‌طالب روشنائی میداد ونورسفیدی ازمحراب عبادتش بخانهای مدینه میتابید که دیوارهای مدینه سفید میشد مردم خدمت حضرت رسولخدا ﷺ مشرف میشدند و جهت‌را میپرسیدندحضرت میفرمود این‌نور محراب عبادت‌زهرا است‌حضرت امیرچون میآمدمیدیدانها قاعدة فی‌محرابهاتصلی والنورساطع‌من‌محرابهاووجهها چون‌ظهرمیشد نورزردی ساطع‌میشد که‌دیوارهای مدینه زردمیشد چون غروب میشد نور سرخی می دیدندکه دیوارها تمام‌سرخ‌میشد بهمان طریق‌مردم مدینه میآمدند وسئوال میکردند پس‌میدانسته‌اند آن نورزردوسرخ ازجبین حضرت صدیقه طاهر است ودرحدیث‌معتبر است که آن انوار ساطعه لامعه جمیعا بجناب سیدالشهداء منتقل شد ودرائمه طاهرین قرار گرفت.

(یص واین علل مذکوره درتسمیه فاطمه بزهراء باهمدیگر منافی نیست وتمام آنها صحیح است وجمع آنها ممکن کسیکه دربدو ایجادنور مبارکش بآسمانهاوزمین هابتابد و آنچه هست دراین عالم بالاوپست ازاو روشن بماند وازنور موفور السرورش قبه زهر آئیه بدان اوصاف ورفعت خلق شودبعیدنیست دزاین عالم ملك انوار وجودیه اش صبح وظهر وشام براهل مدینه عموما تابنده ودرخشنده باشد وبر حضرت امیرعلی نحو الخصوص آفتاب وماه وکوکب دری نماید وخودبدیهی است آنچه را امیر المؤمنین علیه السلام بنظر ولایت ومحبت مشاهده میفرمود وجناب فاطمه را بدیده ظاهر وباطن میدیدغیر از دیده دیگران بوده است وبجلوهای آنمخدره در اوقات خاصه برای آن بزرگوار بنحوی اختصاص داشت وبراهل مدینه بنحودیگر بعبارة اخری حضرت امیر آفتاب و ماه وستاره رابحقایقها مشاهده میفرمود وذیگران ضوء وشعاع آفتاب وغیره را وشاید جمعی از آن انوار بی بهره بودند واستعداد لقای انوار فاطمیه رانداشته اند ولهم اعین لایبصرون بهاوانهم عن لقائربهم لمحجوبون ووجه اینکه انوار باهره آنمخدره عصمت بالوان مختلفه درخشنده بود وبرنگ بیاض و صفره وحمره جلوه مینمود شاید اشاره بر اختلاف حالات آن طاهره مطهره بوده که در حال رجاء وامیدواری ونائل شدن بفیوضات رحمات حضرت باری برنگ بیاض جلوه مینمود ودرحال خوف ووحشت برنك صفره فروزنده بودچون ازادای تکلیف باری فراغت حاصل مینمود حال نشاط وانبساط و سرور که از قبولی اعمال وتوفیق بعبادات حاصل میشد وآن لازمه سرخی چهره و رخسار است .

یاآنکه بمصداق حدیثیکه واردشده است انگشتر عقیق سفید ازنورروی رسول خدا است وانگشتر عقیق سرخ از نور روی امیرالمؤمنین است و انگشتر عقیق زرد ازنورروی فاطمه زهرا است واین سه قسم ازنور باین سه رنگ حکایت ازنور نبوت و ولایت میکند ونور نبوت عین رحمت بوده که علامت آن بیاض است ونور ولایت که مظهر غضب بوداثران سرخی است و نورزرد حقیقت عصمت است که واسطه بین رحمت و غضب است و مشعر بربرزخیت وجامعیت است وآن مخدره صلوة وسطی وواقفه بین

مبداي مشرق نبوت ومنتهای مغرب ولایت است (وهی الشمس المضیئة من جهة النبوة والابوة والقمر المنیر من جهته الولایة والامامة والکوکب الدری الذي یوقد من شجرة مبارکة زیتونة یکاد زیت علمها یضئي الاملاك والافلاك من الثری الی الثریا) خلاصه کلام آنکه این جلوه رفیعه دلالت دارد که آن سیده جهان دراین عالم امکان مرآة مجلوه خاتم پیغمبران وجناب امیر مؤمنان بوده پیوسته بمدد غیبی مفیض الخیر والبر ومنزل البرکات والرحمات ازجهت یمنای رسالت وجهة یسراي ولایت افاضات بلانهایات درهر صباح ومساء بر آن ذات اقدس وجسد مطهر عصمت کبری میفرمود واز آن مخدره بدیگران ترشح وتراوش میکرد تاعلوقدر وسمومقام ورفعت شأن او برعالمیان ظاهر گردد

(٢١- المنصورة)

(یص) ازاحادیث صحیحه معلوم است که حضرت فاطمه را در آسمانها منصوره میخوانند ونصر بمعني اعانت است یقال نصره علی عدوه‌ای اعانه وانتصار بمعنی انتقام است ودراین مقام معنی منصوره بفارسي یاری کرده شده است وناصرومعین ویاري کننده وی خداست ودر کریمه مبارکه (و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیة سلطانا فلایسرف فی القتل انه کان منصورا) مراد ازمنصور حجة بن الحسن عجل الله فرجه میباشد ودر کتاب معانی الاخبار ازامام صادق مرویست که رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود در شب معراج سیبی بمن داد برادرم جبرئیل چون شکافتم نوری از او ساطع شد جبرئیل عرض کرد چرا از این سیب میل نمیفرمائی پس بخورید وبیمی نداشته باشید که این نور منصوره است در آسمان ودرزمین فاطمه است پس گفتم ای حبیب من چرا اودر آسمان منصوره ودر زمین فاطمه است عرض کرد فاطمه نامیدند از آنکه شیعیان خودرا از آتش نجات میدهد ودشمنان خودرا ازدوستی خود دور دارد ودر آسمان منصوره نامیده شده‌است براي این است که دوستان خودرا اعانت میکند ومانع ازدخول آتش میشود واین است قول خداوند سبحان (ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم) واین بشارتی است روحانی وتکریمی است رحمانی

واظهاری ازجـلالت قدر آن مستوره کبـری است وتسلیه ایست از انتقام اعـادی آن بزرگوار واین آیه مبارکه درسوره روم است ومژده وبشارتی است در غلبه رومیـان برفارسیان واصحاب حضرت رسولرا درآن خصوص حکایاتی است گویا مقصود ازاین حدیث شریف اینست که فاطمه زهرا یاری کرده‌شده است از جهت دوستانش وبعبارة اخری نصرت دوستان فاطمه نصرت فاطمه‌است بناء علی ذلك معنی منصوره لازمه معنی فاطمه است که آن نجات از آتش است وکدام نصرت واعانت بالاتراست‌ازاینکه‌دوست کسی بجهت او از آتش ابدی خلاص شود ونجات یابد وغالب بردشمن خود گردد واستشهاد باین آیه درمقام تأویل است وخلاصه آن برحسب ظاهر است که حضرت فاطمه نصرالله است وازاین نصرکه منصوره است هرکس‌را میخواهد یـاری میکند وهرکس را میخواهدخواری میدهد ودر تأویل روایت فرموده اند نصر فاطمه‌لمحبیها

ای گرامی دخت سالارامم — لوح محفوظ خدای ذوالنعم
همسروهم خوابه حبل المتین — ماه برج عروة الوثقی دیـن
ازتوجسته سکه عصمت‌رواج — عصمتت بگرفته ازعفت خراج
باوجودچون توزن دراحترام — دیگر از مردان نباید بردنام
کوه مس را میکند کان طلا — خاك پای‌فضه ات چون کیمیا
آ.. بروی‌مریم از خاك درت — ساره وهاجر بخدمت بردرت
گرتوئی‌زن‌ای‌سر افراز زمن — کاش مردان جهـان بودند زن
کرده حق نام کرامت فاطمه — ملك هستی راز جودت قائمة
ذات تواسباب ایجاد وجود — خاطرت آینیه غیب وشهود
سرمکنون‌خدای ... اکبری — جفت حیدر دختر پیغمبری
قلب توای قلزم مجدوشرف — شدبر ای یازده کوکب صدف
قامتت ای سر وبستان صفا — پای تاسر نخل توحید خدا
آنچه‌قدرت‌داشت‌ذات کردگار — جمله را بردست در ذاتت بکار
بیش‌ازاینم‌نی‌بوصفت‌دست‌رس — گربوددرخانه کس‌یك‌حرف‌بس

(۱۳ - الصدیقه الکبری)

این لقب شریف مغظمی است که خداوند متعال درقرآن مریم (ع) را بدان خوانده وستوده است فی قوله‌تعالی (هاالمسیح بن مریم الارسول قد خلت من قبله الرسل وامه صدیقة الایه) ورسولخدا صلی الله علیه وآله فاطمه زهرارا صدیقه خواند بروایت ابی بصیر درامالی ازحضرت صادق علیه السلام بعداز ذکر مهریه فاطمه (ع) فرمود وهی صدیقة الکبری وبهادارت القرون الاولی وصدیق از صیغ مبالغه است یعنی بسیارراست گو وفاطمه زهرا نفس صدق است وکافی است شهادت عایشه باین معنی که‌علماء سنت هم نقل کرده‌اند که عایشه میگفت ندیدم زنیرا که راست گوتر از فاطمه باشد مگر پدرش رسولخدا صلی الله علیه وآله و اهل سنت این روایت را معتبر میدانند مع ذلك در مطالبه‌حق ثابت خودپدر عایشه‌قول آن صدیقه‌را تصدیق ننمودند وتصدیق عایشه‌بصدق قول حضرت فاطمه منافی است باتکذیب قولی وفعلی پدرش ابو بکر در ادعای فدك باضمیمهٔ تصدیق سید الصد یقین امیر المئومنین علیه السلام وجمعی‌ازاصدقاء این خانواده ، ومعنی‌وبهادارت القرون‌الاولی که درحدیث مذکوو شداین‌است که‌تمام انبیاء قرون گذشته اُمت‌خودرا امر بمعرفت وشناسائی فاطمه‌مینمودند و بمقامات فاطمه ایشانرا اعلام مینمودند و بعبارت روشن‌تر سعادت و شقاوت اهل هر زمانی ازتولی و تبری صدیقه کبری استوار و دوستی آن بزرگوار مناط‌ومدار دین‌انبیای هرزمانی‌بوده است‌چون دوران زمین و آسمان بوجود ایشان است .

بیت

هی عندالله اعظم شأنا ✡ وبها دار فی القرون رحاها
هی و الله آیة لرسول الله ✡ بل رحمة بها اهدا ها
هی مشکوة عصمة علقت ✡ من سماء الوجودمثل زکاها
هی و الله کوثرقد اعدت ✡ لبینها و کل من والا هـا
هی حبل لکل معتصم ✡ عروة الله التی و ثقا هـا

هی عین الحیوة فی ظلمات ✲ وحیوة القلوب من جدوایها
هی بعد النبی اقرب من ✲ ینتمیه علی زوی قربا هـا
هی عین الاله کیف لها ✲ اعین فی غطائها یغشا هـا
هی بنت النبی و بضعتها ✲ و علی بیته یکن سکنا هـا
هل یکن فی الوجود منها شبیه ✲ قل ابوها و بعلها و لداهـا

(١٤ - الزکیة)

(یص) این لقب مبارك نیز دلالت برطهارت ذات کثیر البرکات حضرت فاطمه زهراء صلوات الله علیها میکند وازصفات خاصه معصومین است ودر بعضی نسخ زاکیة است والجمع اولی وفرق بین زکیه و زاکیه راچنین گفته اند که زاکیه هرگز گناه نکرده وزکیه کسی است که گناه کند و آمرزیده شود فلذا در بعضی نسخ زاکیه ضبط شده است که عبارة اخرای طاهره است وفرق بین طاهره وزاکیه این است که آنچه از جانب حق است وموهوبی وقذفی وخلقی وفطری است که فطرة الله التی فطر الناس علیها آن معنی طاهره است و آنچه راجع بخلق است سعی واجتهاد و کوشش لازم دارد و کسبی است که مجاهده بنماید که نفس اوپاك بماند وهمیشه زاکیه باشد واگر گناه کرد وتوبه کرد زکیه میشود ودرقرآن مجید اززبان روح الامین درقصهٔ مریم (ع) خبر میدهد (لاهب لک غلاما زکیا) یعنی آمده ام بتوغلامی بدهم که ازگناهان پاك و پاکیزه باشد تذکیه درلغة بمعنی تطهیر است وزکوة چون مطهر اموالست باین اسم موسوم گردید واهل تفسیر درذیل آیه کریمة قدافلح من زکیها فرمودند تزکیه تطهیر ازاخلاق ذمیمه است که ناشی ازغضب وبخل وحسد وحب جاه وحب دنیا وکبر وعجب است پس هرکه این امراض راباعمال صالحه معالجه کرد البته نفس اومطهر و مزکی است ودرقرآن لفظ زکیه ، صف یادشده است درخطاب حضرت موسی بجناب خضر که فرمود اقتلت نفسا زکیة معنی زکیه در این آیه همان زاکیه است که مرادف طاهره است یعنی کسیکه پاکست ازجنایت نباید موجب قتل بشود وزاکیه بمعنی نامیه هم آمده

است ومنه زکی الزرع ای نما وحصل فیه نمو کثیر وبرکة ، ومنه وصلوات زاکیه ای نامیه وممکن است که فاطمه زهرا راز کیه خواندند ازبرای نماء آن جسد عنصری وجثة حسیه أش که بر خلاف اجساد دیگران بوده کما ستعرف فی محله وسادات جنان وقتی که قنداقه فاطمه رابام المئومنین دادند عرض کردند خذیها طاهرة مطهرة زکیه میمونة واین وصف راجع بطهارت ازخبائث ظاهره است بواسطه قرینهٔ حالیه واگر درمقامی این لقب بدون قرینهٔ ذکر شود عموم دارد وطهارت معنویه راهم میفهماند.

(۱۵ = الراضية)

(یص) این لقب عالی حکایت از رضای آنحضرت میکند وعالم رضوان اکبر است واز برای هر کس بطریق کمال جز براي معصومین یافت نمیشود که حق تعالی خبر داده درسوره (غاشیه) وجوه یومئذ ناعمة لسیعها راضیه فی جنة عالیه) چون نفس راضیه فردای قیامت درعیشه مرضیه است و علامت نفس راضیه آنست سخط نکند بچیزیکه خداوند ازبرای اومقدر کرده است وازبرای خود راضی بعمل قلیل نشودو این مضمون حدیث است که درمجمع نقل شده است من رضی بالقلیل من الرزق قبل الله منه الیسیر من العمل ومن رضی بالیسیر من الحلال خفت مئونته وتنعم أهله وبصره الله داء الدنیا ودوائها واخرجه منها سالما الی دارالسلام .(والراضي الذی لایسخط بماقدر علیه ولارضی لنفسه بالقلیل). اکنون بدانکه نفس بعدازاینکه مطمئنه شد زمان رجوع الی الحق وخروج ازعلایق بدن وتوجه بعالم قدس راضیه و مرضیه است و این رضا از اطمینان اواست که درنفس وی سپرده شده است واطمینان درتلو مقام ایقان است که از ترقي ملکات حقه یافته است و معني اطمینان آنست که آنچه در آخرت بوی عنایت میشود دردنیا همانرا بالمشاهده کان میبینند یعنی عالم شهودو کشف اودر دنیا و آخرت بریك نهج است واین است معنی لوکشف الغطا ماازددت یقیناً و این لقب شریف کمال تمجید است برای فاطمه(ع) واین صفت رضا هم بنحو کمال در آن حبیبهٔ ذوالجلال ظهور یافت بلکه با رضاي خدا ورسول متحد گردید و مغایرت از میان برفت وازاینروست که

حضرت رسول ﷺ میفرمـود رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه سخط مـن و از ایـن حدیث و نظائر آن مرحوم مجلسی تمسک جسته بعصمت فـاطمهٔ زهـراء بلکه آیـهٔ ولسوف یعطیك ربـك فترضی برای رضای حضرت زهرا (ع) است ملخص شأن نزولش این بود که روزی رسولخدا ﷺ ملاحظه فرمودند که فاطمه گلیمی از پالان شتر بردوش افکنده ونشسته آسیا میکند پس آنجناب گریست وفرمود تجرعي مرارة الدنیا لاجل حلاوة الآخرة پس جبرئیل نازل شد واین آیه‌مبارکه‌فوق‌را آورد .

بابی من تکون خالصة ✡ عن میولات نفسها وهوا ها
بابی من بکل مشتهیات ✡ اقلعت کالجبال مـرساهـا
بابی ثم اسرتی ثـم اهلـی ✡ ثم مالی و ما سواهـا فـداها
بابی فاطم شفیعة حشر ✡ بابی من بحکمها شفعا هـا
بابی فاطـم وقد فطمت ✡ باسمها نار حشرها و لظاها
بابـی کفهـا علی تعالي ✡ هولو لم یکن و من اکفاها

(١٦ = المرضية)

(یص) این لقب مبارك اگر چه درروایت واوصاف نفس‌مطمئنه در ذکر حکیم درتلوراضیه‌است ولیکن اشرف‌واقوی است ازراضیه ، باین بیان مجمل که نیشابوری درتفسیر خود گفته راضیه کسی است که ازمقدرات کائنة‌واحکام‌جاریه که ازخداوند براو میرسد کمال رضایت داشته باشد امامرضیه کسیستکه‌عندالله‌مرضیه‌باشد ، درفقره اولی رضایت‌ازبنده است ودرفقره ثانیه ازحق ومناط رضایت حق است از عبدچون بنده ازخدای خودراضی است خداوند هم از اوراضی است چنانکه گویند رضی الله عنه ورضی‌عنه (ودرمجمع‌البحرین) فرمود الراضیة وهی‌التی رضیت بمااوتیت‌والمرضیة هی التی رضی‌عنها بعبارة اخری ازبراي نفس پنبح مرتبه است نفس اماره نفس لوامه که درقرآن مذکور است ان النفس لامارة بالسؤ ولااقسم بالنفس اللوامة اول‌تابع

هواست و آمر بسوء است دویم ملامت میکند خودر واذعان بتقصیر خوددارد اگرچه احسان کندوسوم از مراتب نفس مطمئنه است وهی الامنه و چهارم راضیه‌وپنجم‌مرضیه است وجمعی نفس ملهمه قائل شدند وگویا مأخوذ از فالهمها فجورها وتقواها است واگر نفس مطمئنه فاطمه علیها السلام راضیة من الله نبود مرضیة عندالله نمیشدوبدین لقب‌اختصاص‌نمییافت مانندنفوس مطمئنهٔائمه معصومین (ع) خصوص‌جناب سیدالشهداء که آیه‌مبارکه یاایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیة مرضیه درشـأن ایشان مأول است وتلك الثمرة من هذه‌الشجرة کماان‌الواحدمن العشرة ودرتفسیر اهل بیت ازحضرت صادق علیه‌السلام مرویست النفس‌المطمئنه الی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله والراضیة بالثواب وادخلی فی عبادي ای محمد واهل بیة علیهم السلام

(۱۷- المبارکة)

(یص)والمبارکةهی‌ذات برکةفی العلوم الربانیة والفضائل النفسانیة والکمالات الشریفة والکرامات‌المنیفة واین‌لقب معظم بیان از خیرات کثیرة وبرکات‌وفیـرةمیکند که‌از آن‌منبع عصمت کبری ورحمت عظمی بما سوی الله‌رسیده ومیرسد وبرکات‌دوقسم است قسمی ظاهر وقسمی باطن وهر دوقسم ازبرکات بنحو کمال در آن مرآت صفات ذوالجلال ظاهروهویدا بوده است وآیهٔ فی لیلة مبارکة تأویلش بدان ذات‌مقدس‌است که‌ام البرکات ومنافع خیریه وکلیات امور دنیویه واخرویه عـالمیان از ایشان ظاهـر شده ومعنی شجرة مبارکه بدان حضرت بازگشت دارد

آنها خیرة النساء جمیعاً ✡ ولها الفضل من جمیع نساها
ماارادت من الدنیة شیئا ✡ فابی الله عاجلا فی عطاهـا
اثبتت نفسها بزهد وقالت ✡ فی الصباح لیحمدن سراها
انماالحور اشرفت‌من قصور ✡ بعیون حوراء حتی تـراها
وحسان الجنان مشر فة ✡ حین تضحك بهن من‌حسناها
اهل‌بیت النبی سفینة نوح ✡ من اتی اهل بیة لنجاها

هی بنت النبی و بضعتها وعلی بیته یکن سکناهـا

(١٨ = النورية)

(يص) اين لقب شريف نورانى درالسنه وافواه ملائكه وسكان سماوات علوية مشهور ومعروف بوده است مانند منصوره وعلامهٔ مجلسي اين لقب را درعداد القاب آن مكرمه بشمار آورده بدين عبارت ويقال لهافي السماء النورية السماويه وخودظاهر است انوار الهيه بكلياتها ازعالم اعلي است وبرسكنة آسمانها نماينده وهويداست مع هذا ازجنس وسنخ بشرزنى بزبان ايشان بدين نام ناميده شود وبدين وصف معروف ومشهور باشد دليل است برعظمت ذات مقدس ونورانية حقيقت باشرافتش ونوراز اسماء الله است وفي الدعاانت نور السماوات والارض اى منورهما ومدبرهما بحكمة بالغة ودر تعريف نورمذكور است والنور كيفية ظاهرة بنفسها مظهرة لغيرها وايضاً درتعريف نوركفته اند آن كيفيتى است كه آنراباصره ادراك ميكند واز اومبصرات ادراك ميشود مانند فيضان اشراق آفتاب وماه براجرام كثيفة كه مجازى او هستند ونور خلاف ظلمت و جمع آن انوار وباب تفعيلش تنوير است ووجود شريف نبي وولى در غالب آيات قرآن ودراخبار بسيار تعبير بنورشده است بواسطهٔ آيات باهرة ودلالات ظاهرة ايشان واغلب از معني نور براى خدا وائمه هدى (ع) هدايت ودلالت اراده شده چنانكه درتفسير آيهٔ نور در كتب تفاسير مذكور است و اين معني جامع تر و روشن تر است براى اينكه در ظلمات كافهٔ بريات ازنوراستناره جويند وهدايت يابند وازوجدان و فروزش آن بمقصود خودشان نائل وواصل شوند وكريمهٔ ويهدى الله لنوره من يشاء شاهد صادقى است و معنى ظهور نورازبراى غيرهمان معني هدايت ودلالت است وحديث شريف قنديل نوربيايد كه آن دليل است برمراد وبرهانى درعلة تسميه آنمخدره بنورية السماوية .

(١٩- المريم الكبرى)

(يص) جناب اقدس نبوي مكرر باقسم مؤكد فرمود در بارهٔ فاطمة زهرا سلام

الله علیها والله هی المریم الکبری با آنکه درامم سالفه زنانی پارسا بودند وازاهل طاعت وتقوی بشمار میرفته‌اند ودرقرآن مجید از آنها تمجید شده حضرت رسول آنمخدره را بهیچیك قرین نفرموده جزمریم (ع) که‌ازهمهٔ نسوان منتخبة و منتجبه بودو بصفت عصمت موصوفة و برتمام آنها سیادت وسروری و برتری داشت پس خداوند سبحان اورا بطهارت ذیل وعفت نفس وصفای اصطفأ ستوده وفرد کامل ازنـوع نسوان جهانیان قرار داد و جناب ختمی مآب فاطمه را اکبرو اکرم از مریم دانسته و نفرموده است مانند مریم است بلکه فرموده‌خود مریم‌است و بزرك وافضل واشرف واجلی واقوی ازمریم وسیدهٔ زنان اولین و آخرین است

(۲۰- المحدثه)

(یص) ازاعظم وافضل القاب اطیاب ام‌الائمة الانجاب محدثه بفتح دال است و این‌درجه سامیه ورتبه نامیة بعداز مقام نبوت وامامت مخصوص اواست و محدثه اسم مفعولست یعنی حدیث کرده شده لابدمحد ثه محدثی‌رالازم است ونبی ووصی وفاطمة باجبرئیل حدیث میگفته‌اند ومي شنیدند سخنان او را و در مجمع البحرین در معنی محدثین فرموده یحدثهم الملائکة وفیهم جبرئیل‌من غیر معاینة)

ودر کافی وبصائر الدرجات ازحضرت صادق در وصف محدث فرمود آواز ملك را میشنود واورا نمي‌بیند راوی عرض کرد اصلحك‌الله چگونه میداند آوازملك است فرمودبوی‌سکینه ووقاری عطا میشود که‌از آن میداند محدث ملك‌است ، علی ای‌حال این‌لقب نبیل که مکرر بزبان رسولخدا وائمه هدی (ع) جاري شده برلقبهای دیگر مزیت داردواز کمال‌علم آن مخدره خبرمیدهدو حدیث‌مصحف فاطمه خود کافی بمقصود است و یك جزء حدیث مروی‌در کافی درباب‌مصحف فاطمه بدین‌گونه است درروایت حمادبن عثمان که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود(فارسل الیها ملکایسلی عنها ویحدثها فشکت ذلك‌الی امیرالمؤمنین فقال‌لها اذا اَحْسَسْتَ بذلك وسمعت الصوت قولی لی‌فاعلمته بذلك فجعلَ امیرالمؤمنین یکتب کلما سمع حتی اثبتت من‌ذلک مصحفا قال ثم‌قال اماانه‌لیس

فیه‌شیئی من‌الحرام والحلال ولیکن فیه‌علم مایکون)ودر حدیث (بصائر) تصریح‌باسم جبرئیل دارد بدین‌گونه (وکان جبرئیل یأتیها فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها عن ابیها ومکانه ویخبرها بما یکون بعدهافی ذرتیها وکان علی علیه‌السلام یکتب ذلك فهذا مصحف فاطمه (ع)

ودر (علل الشرایع) ازحضرت صادق علیه‌السلام مرویست که فرمود فاطمه را محدثه نامیدند برای اینکه ملائکه از آسمان بروی‌نازل شده ندامیکردند اوراچنانکه‌مریم راندا میکردند ومیگفته‌اند یافاطمه‌ان‌الله اصطفاك وطهرك واصطفاك علی‌نساء العالمین پس‌فاطمه باایشان حدیث میکردوایشان بافاطمه حدیث میکردند حتی شبی آنمخدره ازملائکه سؤال کرد آیا مریم افضل زنان عالمیان نیست عرض کردندمریم‌افضل زنان عالم‌خودبود وخداوند سبحان ترا سیدهٔزنان‌عالم‌اوو عالم خودت‌بلکه سیدهٔزنان‌اولین وآخرین قرار داده است وهمین مضمونرا طبري امامی درکتاب دلائل الامامة آورده وفاطمه زهرا همچنانکه محدثه بفتح بود محدثه بکسرهم بود دررحم مادر تکلم‌می کرد وبرای مادرش حدیث مینمود .

بضعة المصطفی عقیلة وحی — کابیها الهها او حا ها
شجر اثمرت بواحدة — واکتفت‌من ثمارها احداها
ثمر واحد وفیه ثمار — انما الصید کلها فی فراها
ام آل الرسول عصبتهم — هی‌لولاهالم یکن آل طه
انزل الله فی زمان قلیل — مصحفاکاملا بروح حواها
ذقت من اول الرضاع‌علوما — من ابیها وذقها من شفا ها
ولقد قلت انها علمت — آخر الکائنات من مبداها
کیف قالت لبعلها فاسئلن — کل ما قدیری و مالایراها
کل من یجتنی ثمار علوم — انا ها امها و ها مجتناها

این‌بیست‌لقب که در اینجا بنحو ایجاز شرح داده‌شده وصاحب‌ناسخ‌درالقاب آنمخدره چنین آورده است اقتفا بمناقب ابن شهر آشوب نموده گوید اما اسماء و القاب

آنحضرت فاطمه البتول الحصان الحرة السيدة العذراء الحوراء المباركة الطاهرة الزكية الراضية المرضية المحدثة مريم الكبرى الصديقة الكبرى ودر آسمان حضرتش را النورية السماوية الحانية گويند الصديقة بالاقوال و المباركة بالاحوال الطاهرة بالافعال الزكية بالعدالة والمرضية بالمقالة والراضية بالدلالة المحدثة بالشفقة الحرة باالنفقة والسيدة بالصدقة البتول فى الزمان الزهراء بالاحصان النورية بالشهادة السماوية فى العبادة الحانية بالزهاده العذراء بالولادة الزاهدة الصفية العابدة الرضية المرضية المتهجدة الشريفة القانتة العفيفه سيدة السنوان وحبيبة حبيب الرحمن المتحجبه عن خزان الجنان ثمرة النبوة ام الائمة زهرة فؤاد شفيع الامة الزهراء المحترمة الغرة المحتشمة المكرمة تحت قبة الخضراء الانسية الحوراء وارثة سيدالانبياء قرينة سيد الاوصياء راحة روح المصطفى حاملة البلوى من غيرجزع ولاشكوى صاحبة شجرة طوبى ومن انزل في شأنها وزوجها واولادها هل أتى المنعوتة فى الانجيل الموصوفة بالبر والتبجيل درة صاحب الوحى والتنزيل جدها الخليل مادحها الجليل خادمها جبرئيل

جده سادات اعلى رتبه مفتاح نجات　　افتخار طيبين بانوى قصر طيبات
زبده نسوان مهين بانوي خيل طاهرات　　آنكه غيرازوى نباشد درتمام ممكنات

دخت دلبند نبى روح ولى ام الامام

ماه برقع دار خورشيد رخ زيباى او　　پرده دارى آفتاب ازپرتو سيماى او
لؤلؤ دريـاى وحدت گوهر والاى او　　گرعلى بن ابى طالب بند همتاى او

بوديكتا چون خدا قل ودل خيرالكلام

بوالبشر اندر نتاج خود نيابد دخترى　　فخردارد ازچنين دختر چه حوامادرى
فلك مستورى نخواهد يافت چون او لنگرى　　آنكه برسا دات دنيا جمله دارد برترى

ازبناى خلقت امكان الى يوم القيام

خلقت آباى علويرا وجود او سبب　　امهات سفلى از ادراك فيضش منتجب
ازميان دفتراشيا است فردى منتخب　　ازجلال وجاه وقرب وعزت واصل نسب

وزكمال وعزت وتفضيل اجلال مقام

شخص وی کز ماسوی باشد وجودی بی‌مثال　　شد محل مهبط نور ظهور لایزال
داد ز نجـیر نبوت بـا ولایت اتصال　　گشت طالع زان فروغ مشرق عین کمال

یازده خورشید تابان یازده ماه تمام

فخر مریم بود زیك عیسی بافرادبشر　　یازده عیسی شداز زهرا بعالم جلوه گر
کزدم هریك دوصد عیسی زلطف داد گـر　　موسم احیای موتی زندگی گیرد زسر

روز انشاء لحوم ووقت ایجاد عظام

دریم عفت هزاران همچه مریم رامعین　　ساره اندر خاك ساری قصر قدرشرا مکین
هاجراندرخرمن شرم عفافش خوشه چین　　روفته صف النعالش آسیه با آستین

ازظهور جاه وعزت وزوفوراحترام

حضرت ام الائمه فاطمه رکـن وجود　　مصدر خلقت زلال منبـع بحرو جود
معنی عصمت کمال رحمت حی ودود　　علت اشیاء غرض از هـستی بود نبود

ذخرابناء مکرم فخر آباء عظام

باچنین قدرومکان ورفعت وجاه جلال　　ایدریغ ازکوکب عمرش که‌ازفرط‌ملال
همچه مهرافتاد اندر عقده رائس زوال　　در جوانی ازجهان بنمود روی ارتحال

جانب دار بقا از صدمه قوم ظلام

بعد باب کامیاب خویش با اندوه رنج　　روز عمر خویش را سر بردتاهفتادوپنج
لیك هرروزش چه‌سالی بودازرنج شکنج　　ناله عجل وفاتی داشت باصد سوز رنج

زندگانی گشت برحال عزیزوی حرام

گشت تاقلب وی ازداغ پیمبر شعله‌ور　　ازنسیم راحت دنیا نشد خرم دگر
هرنفس میزد غمـی از نوبقلبش نیشتر　　باوجود آنکه پیغمبر زقرآن بیشتر

داشت اندراحترامش وقت‌رحلت‌اهتمام

چون به بستراوفتـاد آن سرو گلزارمحن　　کرد روی عذرخواهی باجناب‌بوالحسن
کای پسرعم کن بحل‌ازمرحمت تقصیرمن　　الفراق ای مونس‌جان وقت آن‌شدازبدن

مرغ روحم پرزند در روضهٔ دارالسلام

پس حسن‌را دربغل بگرفت باحال فکار ✡ گریه برحال حسین بنمود چون‌ابر بهار
ازبرای زینب وکلثوم قلب داغ دار ✡ ازبرای کربلا بگریست قدری زار زار
پس سپرداطفال خودرا برپسرعم گرام
بادل پرخون زجورمحنت آباد جهان ✡ مرغ‌روحش‌بال‌بگشود ازجهان‌سوی‌جنان
شدبخاك‌تیره‌درشب‌نازنین جسمش‌نهان ✡ بردارث ماتم وی زینب بی خانمان
ازوطن در کوفهٔ واز کوفه ویران بشام

دراسم فاطمه زهرا (ع) واسرار این‌نام مبارك

لفظ فاطمه مشتق ازفطم است ودرمجمع البحرین فرمود فطم بروزن کرم طفلیرا گویند که ازشیر بریده وجداشود وجمع آن‌فطم بضمتین است لیکن این جمع قلیل الاستعمالست وفطام بمعنی قطع وبریدن وجداکردن است وفطم بمعنی لازم و متعدی هردو آمده‌است وفاطمه هم طفلیرا گویند که ازشیر گرفته شود وآن‌بمعنی مفطومه است ومخفی نماند که این اسم گرامی‌قبل ازاسلام‌نیز متداول بوده‌ونه ، زن‌ازجدات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اسم آنها فاطمه بوده و نه زن عاتکه نام بوده ازجدات آنحضرت ودرمدح رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفته اند

یابن الطواهر والزواکی یابن الفواطم والعواتك

ودرقاموس گوید درلغتة فطم بیست نفر فاطمه نام درزمان اصحاب رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده واین بیست نفر غیراز فواطم تسعه است که از جملهٔ آنها فاطمه مادر خدیجه کبری وفاطمهٔ بنت‌اسد وفاطمهٔ بنت زبیر وفاطمهٔ بنت حمزه بودند واین اسم شریف‌را میمون ومبارك میدانسة اندوفاطمه زهرا (ع) اول زنی است که دراسلام متولدشده است‌واول زنی‌است که‌موسومهٔ‌بفاطمهٔ گردیده‌دراسلام واول‌زنی‌است که‌در خوردسالی بمدینه طیبه هجرت نموددرملازمت حضرت امیرالمؤمنین‌وفاطمهٔ بنت اسد وفاطمهٔ بنت زبیر واسم ورسم آن مکرمه فواطم سابقاترازینت داد وثبوت عصمتش اثبات عفت امهاتش فرمود وچنانکه در این امت فاطمه نام در هرخانه سبب ازبرای

ازدیاد رحمت واکثار برکت است وائمهٔ هدی (ع) مخصوصاسفارش مینمودند که فاطمه نامرامحترم بدارند وباواذیت نرسانند ودروجه تسمیه آنمخدره باین نام گفته‌اند که چون ام المؤمنین خدیجه مادرش فاطمه بود میل‌داشت آنمخدره را باین اسم بخواند وبعضي گفته‌اند چون رسولخدا مادرش ازدنیارفت وکفالت آنحضرت بعهده فاطمهٔ بنت‌اسد بود چون فاطمه متولدشدخواست رسولخدا فاطمهٔ بنت اسدرا مسرور بنماید آنمخدره را فاطمه نامید ولی روایت (بحار) این است که ملکی ازطرف علی اعلی مأمور شد که برزبان معجز بیان آنحضرت جاری بنماید این اسم‌راپس‌فرموداین‌دختررا فاطمه نام‌بگذاریدوبرحسب روایات آتیه‌فاطمه‌قبل ازولادت‌بچندسال باین اسم‌موسوم بود ولی دووجه مذکور باروایات معتبره جمع آن ممکن است که بمیل خاطر خدیجه واحترام فاطمهٔ بنت اسد آن مخدره‌را بایـن اسم موسوم نمودند قبل‌از فرمان‌خداوند سبحان

بیان دووجه درمعنی اسم‌فاطمه ع

اول از حضرت صادق علیه السلام مرویست که‌فرمود سمیت فاطمه‌لانقطاعهاعن‌نساء زمانها فضلاودنیا وحسباً یعني‌فاطمه نامیده‌شد بجهت‌اینکه اززنان‌زمان‌خودمنقطع‌بود وجدا بود بواسطه فضل ودین وحسب والبته آنچه‌مفیداست فضل ودیـن وشرف وحسب است.

۲ (ر) سمیت‌فاطمه لانقطاعها عن فواطم التسعه چون آنها درکفرمتولد شدندو فاطمه ولیده اسلام است

۳ ودرعلل‌الشرایع ازحضرت‌باقر علیه السلام روایت کند که‌چون‌فاطمه‌متولدشد (اوحی الله‌عزوجل الی ملك وقال له انطلق الی محمدوقل له سمها فاطمة فسماها فاطمه ثم قال انی فطمتك بالعلم وفطمتك عن الطمث پس‌حضرت‌باقر علیه السلام فرمود والله لقدفطمها الله تعالی بالعلم وعن الطمث بالمیثاق) دراین‌حدیث‌چهار مطلب است‌اول ملکی اسم فاطمه‌را برزبان پیغمبر جاری فرمود دوم فطام فاطمه بالعلم سوم‌فطامش ازطمث‌چهارم کلام‌امام علیه السلام که بقسم

خبر ازوقوع قول حضرت رسول داده باضمیمهٔ میثاق ومعنی فطام بعلم یعنی ترا شیر دادم تابی نیاز شدی وترا بسبب علم ازجهل جدا کردم واین بیان کنایه است که فاطمه در بادی فطرت بعلوم ربانیه عالمه بوده است

٤ (ر) ازحضرت صادق مرویست که فرمود (افتدری ای شئی تفسیر فاطمه قال لا قال (ع) فطمت عن الشر) یعنی ازشر بدیها بریده وجدا شده واگر لازم نباشد فطمت یعنی فاطمه خودرا ازهمه شرور دور نمود

٥ (ر) (قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم سمیت فاطمه فاطمه لفطمها عن الدنیا ولذاتها وشهواتها یعنی بجهت انقطاع وانفطام او ازدنیا ولذات وشهوات آن اورا فاطمه نامیدند کانه ازوقتیکه آن ملك نازل شد واورا فاطمه خواند دنیارا نخواست واعراض از ماسوی الله کرد ، ومن المهدالی اللحدروی دلش بسوی آخرت وپروردگارش بود چون محبت دنیا ازدلش بریده شده بود مالك محبت حق شد وازاین جهت دردنیا باآنهمه قدرت وکمال کرامت در آنزمان قلیل بانهایت سختی وعسرت گذرانید

٦ درعلل الشرایع ازعبدالله محض پسرحسن مثنی ازحضرت سجاد علیه السلام حدیثی آورده است که حاصلش این است عبدالله سؤال کرد چرا فاطمه را فاطمهٔ نامیدند فرمود چون فاطمه متولد شد وخلافت وامامت رادردزیه او خداوند متعال قرار داد فبهذا سمیت فاطمهٔ لانها فطمت طمعهم

٧ (ر) رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم درحق فاطمهٔ (ع) فرمود من عرفها حق معرفتها ادرك لیلة القدر وانما سمیت فاطمهٔ لان الخلق فطموا عن کنه معرفتها وفی خبر آخر انما سمیت فاطمه لان اعدائها فطموا عن حبها

(یص)معرفت فاطمهٔ زهرا دوقسم است اول معرفت اسم وحسب ونسب وجمله قلیله ازحالاتش واین قسم ازمعرفت ازاین حدیث معلوم است که رسول صلی الله علیه وآله وسلم دست فاطمه راگرفت وفرمود (من عرفها فقد عرفها ومن لم یعرفها فهی فاطمهٔ بضعة منی وروحی التی بین جنبی الحدیث) آنجناب دراین تعریف خواسته است اتحادخودشرا بفاطمهٔ زهرا که دلالت برکمال فضل وشرف اومیکند بمردم بفهماند یعنی فاطمه را بدین گونه

بشناسید واورا چون روحی درقالب وقلب من بدانید واین قسم ازمعرفت نتیجه اش اینست که باروح وقلب وپاره تن پیغبر باید مردم عمل بنمایند آنچه باپیغمبر عمل میکردند وحرمت جان پیغمبر حرمت پیغمبر است واحترام جزء اعظم احترام کل است .

وقسم دوم معرفت بکنه وحقیقته واحاطة تامةٔبتمام مقامات وکمالات وفضائل وفواضل اوست واین قسم ازمعرفت برای احدی حاصل نمیشود وحدیث (وهی الصدیقة الکبری وعلی معرفتها دارت القرون الاولی) همان معرفة اجمالیة است وعجز انسان از ادراك هرشیئی وشخصی بواسطه کثرت اوصاف وآیات اوست وهرقدر اوصاف موصوف زیادتر است موصوف قدروشأنش درانظار عظیم ترمینماید وچون انسان ناقص بواسطه فقدان آن مقامات عالیه درمقام دانی وسافل است بمقام عالی نرسد ونتواند اورا بشناسد پس چگونه ماحقیقت نبوترا میتوانیم بشناسیم مانند اسم اعظم ولیلة القدرو ساعت مستجابهٔ

۸ (ر) قال الباقر ﷺ (انما سمیت فاطمةٔ بنت محمد الطاهره لطهارتها عن کل دنس وطهارتها من کل رفث ومارات یوماحمرة ولانفاساً) درمعنی طاهره وبتون اشاره باین معنی شد واین عبارت اخرای فطمت عن الطمث است ورفث بمعنی فحش است واین دوطهارت اشاره بپاکی فاطمه زهرا است ازپلیدیهای ظاهروباطن وتعدد ذکر طهارت برحسب تعدد واختلاف متعلق است ازآنکه دنس ورفث صریح است بادناس ظاهرة وارجاس باطنه مانند تعددذکر اصطفا درحق مریم (ع)

۹ (یص) ازعلل الشرایع ازمحمد بن مسلم ثقفی روایت کرده که گفت ازحضرت باقر ﷺ شنیدم که فرمود حضرت فاطمه زهرا (ع) بردرجهنم وقفه دارد ودر آنروز بین هردو چشم هرمردمؤمن وکافر نوشته میشود هذا مؤمن هذا کافر ودوستار فاطمه که کنا هکاراست بین دوچشم اونوشته میشود هذامحب پس دوستار گناهکاررا بسوی آتش میبرند آنگاه فاطمه درمقابل خود عرض میکند (الهی وسیدی سمیتنی فاطمة وفطمت بی من تولانی وتولی ذریتی من النار ووعدك الحق وانت لاتخلف المیعاد) حق تعالی

میفرماید راست میگوئی‌ای فاطمهٔ من ترافاطمهٔ‌نامیدم ودوستان وذریه تـرا از آتش جهنم جدا کرده ام ووعده من حق است اینکه امر کردم آنهارا بسوي آتش برای اینکه درحق آنها شفاعت بنمائي شفاعت کن کهمن شفاعت تراقبول مینمایم تاملائکه وانبیاء واهل موقف بدانندر نزدمن مکانت ومنزلت تراپس‌هر کس‌برپیشانی اومحب نوشته‌استاورا شفاعت بنماید

(یص)وخر گوشی درشرف النبوه‌و کلبی‌نسابه ازحضرت‌صادق علیه السلام ازرسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت نموده که آنحضرت ازحضرت رسول سؤال نمود که آیامیدانی فاطمهٔ را چرا فاطمه نامیده شد آنجناب عرض کرد از برای چه فـرمـود لانهـافطمت هي‌و شیعتها من النار

١٠ (سمیت فاطمه‌بهذا الاسم لانهافطمت وتبلت‌عن النظیر) یعنی فاطمه‌زهرا (ع) ازمثل ومانند خود مفطومة ومنقطعه شده ، واین وجوه ده‌گانه همه بیان مصداق و با هم متنافی نیست یعنی فاطمه بهمه این شئونات متصفه است وهمه این فضائل از خصائص اوست (فسبحان‌من‌خصهاباعظم الفضائل‌ومیزها عن خلقه‌باکرم خصائل‌وشرفها ورفع قدرها واکرامها واکثر نسلها وجعل کل حال‌من احوالها آیة باهرة وکل طور من‌اطوارهامعجزة ظاهرة)

ولوکان النساء بمثل هذی ✡ لفضلت النساء علی الرجال

ای قبله مقبلان عالم ✡ ای روح جهان وجان عالم

ای سیدهٔ نساء جنت ✡ وی مهتر دختران عالم

ای علت خلقت خلایق ✡ معلول تو انس جان عالم

ای سرحدیث کنت کنزاً ✡ از خلقت مردمان عالم

احمد زتو افتخار دارد ✡ بر جمله پیمبران عالم

در دهر نزادوهم نزاید ✡ دختر چه تو مادران عالم

ازمثل توزن سزدبمردان ✡ نـازند همه زنان عالم

(ابداع نور فیض ظهور حضرت زهراء ع)

(یص) درابداع نور فاطمي چهارقسم روایت‌است ازپاره اخبار و آثار معلوم میشود که نور فاطمهٔ علاحده مستقلا خلق شده وازبعض اخبار معلوم میشود ازنور پیغمبر ﷺ خلق شده وازچندحدیث معتبر ظاهراست که ازنور پیغمبر ﷺ وحضرت امیر برانگیخته شده وازحدیث علل بروایت معاذبن جبل وحدیث خصال ومعانی الاخبار مرویست که نورپیغمبر وحضرت امیروحسینن معاپیش ازهفت هزار سال خلق شدندو ترتیب دراین حدیث منظور نیست .

قسم اول درروایت انس بن مالك چنین است (ثم ان الله خلق الظلمة بالقدرة فارسلها فی سحائب البصر فقالت الملائكة سبوح قدوس ربنا منذ عرفنا هذه الاشباه ما راینا سوء فبحرمتهم الا كشفت مانزل بنا فبذالك خلق الله تعالی قنادیل الرحمة وعلقها علی سرادق العرش فقالت الملائكة الیهنا لمن هذه الفضیلة وهذه الانوار فقال هذانورامتی فاطمة الزهراء فلذالك سمیت امتی الزهراء لان السماوات والارضین بنورها زهرت وهی ابنة نبیی وزوجة وصیه)

واین حدیث رامرحوم شیخ مفید وشیخ طوسی وطبرسي وصاحب كشف الغمة باسانید خود ازفضل بن شاذان ازموسی بن جعفر روایت كرده‌اند و كـذادرجلد ۷ ـ و ۱۰ ـ بحار وریاض الجنان و منافی نیست ظهور نور آنمخدره در آسمانها باقدمت و سبقت نور مقدس پدر بزرگوارش واین اظهار وازهار یکی ازجلوات آن سیدهٔ كائنات بوده وجود مقدس فاطمي جلوه ازجلـوات محمدی است و ایضاً از قسم اولست روایت معانی الاخبار ازسیدابراری (قال ﷺ خلق الله نورفاطمة قبل ان یخلق الارض والسماء فقال بعض الناس یانبی الله فلیست هی انسیة فقال فاطمة حوراء انسیة قال خلقها الله عزو جل من نوره قبل ان یخلق آدم اذ كانت الارواح فلما خلق الله عزوجل آدم عرضت علی آدم قیل یانبی الله فاین كانت فاطمهٔ قال كانت فی حقة تحت ساق العرش قالوا یانبی الله فاین كان طعامها قال التسبیح والتهلیل والتمجید فلما خلق الله عزوجل آدم واخرجنی من

صلبه واحب الله ان يخرجها من صلبي فجعلها تفاحة في الجنة واتاني بها جبرئيل الخ (آنچه درلقب منصوره سبق ذکر یافت

وجلوات آن نورفاطمی تجلیات خاصته داشته گاهی درساق عرش گاهی در آسمانها هریك بنحو خاص ونهج مخصوص وگاهی دربهشت درنظر آدم وحواء بصورت جاریه حسناء وگاهی درحقه نوروگاهی درقندیل محجوبه ومستورة وگاهی درسیب و رطب وانگور بهشتی واین ازخصائص آنمخدره است

قسم دوم دسته اخباریست که دلالت دارد آنمخدره ازنور رسولخدا خلق شده است وازنقل همه آنهاعذر میخواهم چون آن روایاترا درجلد سوم (تاریخ سامره) در نصوص امامت امام علی النقی (ع) کاملا ایراد کرده‌ام دراینجا ازکتاب مقتضب الاثراین یك حدیث رامینویسم سلمان فارسی ازرسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت مینماید که آنحضرت فرمود خداوند مرا ازصفوه نورخود خلق فرمود ومرا باطاعت خودخواند پس اطاعت کردم خدا راپس از نور من نورعلی راخلق کرد واورابطاعت خود خواند وعلی او را اطاعت کرد آنگاه ازنور من وعلی فاطمة (ع) راخلق نمود واورا دعوت بطاعت خود فرمود اجابت کرد آنگاه ازنور من وعلی وفاطمة نورحسن وحسین راخلق کرد وایشانرا بطاعت خودخواند اجابت کردند پس مارا به پنج اسم یکی ازاسماء خودیاد کرد خدامحمود است ومن محمد خداعالی است وابن عم من علی است خدا فاطر است واین است فاطمة و ازبرای خدا احسان است واین است دوفرزند من حسن وحسین پس خلق کرد از نور مانه نفر ازائمه طاهرین راوایشانرا بطاعت خود دعوت کرد الحدیث

قسم سوم (را) اخباریست که انوارخمسة ازیك چشمه باشندمحل حاجت آن روایات یکی این است که رسولخدا بعمویش عباس بن عبدالمطلب فرمود ای عمو من وعلی وفاطمه و حسن وحسین ازیك چشمه ایم ومارا خداوند خلق فرمود وقتیکه آسمان وزمین و بهشت ودوزخ نبود ومابودیم وتسبیح خدارا میکردیم دروقتیکه تقدیس وتسبیح کننده نبود خداوند متعال خواست صنعت وخلقت خود راظاهر کند شکافت نورمرا وازآن عرش راخلق کرد پس نور عرش ازنور من است ونور من ازنور اله است ومن ازعرش افضل می

باشم پس شکافت از نور علی بن ابی طالب وخلق کرد از آن ملائکه راپس نور ملائکه از نور علی است و نور علی از نور خدا است و نور او افضل از ملائکه است پس شکافت نور دخترم فاطمه راوخلق کرد ازاو آسمان وزمین را و نور فاطمه از نور خدا است وفاطمهٔ افضل است از آسمانها وزمینها پس از نور امام حسن آفتاب وماهرا خلق کرد و نور حسن از نور خداست واو افضل از شمس وقمر است پس شکافت نور حسین را واز آن بهشت وحور العین را خلق کرد پس نور جنت وحورالعین از نور حسین است و نور حسین از نور خداست والحسین افضل من الجنة والحورالعین آنگاه دراین حدیث ذکر فرموده ظهور ظلمت وخلقت قندیل راکه سابقاً باواشاره شد و نیز ازغرائب علوحق این است که خوارزمی حنفی درمناقب خود روایتی ذکر کرده که تمام آنرا در تاریخ سامراء بالفاظها ایراد کرده ام محل شاهد دراینجا این است که خداوند متعال درشب معراج برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب میکند (یامحمد انی خلقتك وخلقت علیا وفاطمة والحسن و الحسین والائمة من نوري الخبر)

قسم چهارم خبریکه نور فاطمه از نور رسول خداست صاحب کشف الغمة ودیگران سند رابموسی بن جعفر میرسانند که آنحضرت فرمود خداوند ازنوری که اختراع کرده بود وازنور عظمت اوبود نور محمد راخلق کرد وهمان نور لاهوتیه است که ازبرای موسی بن عمران درطور سیناتجلی کرد و آنجناب طاقت نیاورد و آن کوه قرار نگرفت وحضرت موسی غش کرد پس آن نور رادوقسمت فرمود یکی پیغمبر شدویکی امیرالمؤمنین علیه السلام وازنور خود غیرازاین دونفر راخلق نکرد وبقدرت خود هردورا ازبرای خود آفرید وبرگزید وبرایشان ازنفس خود دمید واین دوبزرگواررا بصورتشان مصور داشت وعلمش رادرایشان بودیعت نهاد و تعلیم بیان کرد و علم غیب خودرا بدیشان آموخت وبرآن آگاه فرمود پس قرار دادیکی رابمنزلهٔ نفس ودیگریرا بمنزلهٔ روح ظاهرشان بشریه است وباطنشان لاهوتیه پس بظاهر بشریت جلوه کردند ٭ تامردم طاقت دیداران آفتاب درخشان وماه تابانرا داشته باشند پس اقتباس کرد از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم نورفاطمه راواز نورفاطمه نورحسن و حسین رامانند اقتباس نور چراغ

ازدیگری آنگاه اینانوار ازصلبی بصلبی وازبطنی ببطنی وازرحمی برحمی نقل شد الخ

کیف کان نور جناب فاطمهٔ بالانفراد یاازنور جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا ازنور آنحضرت وامیرالمؤمنین یاازنور پروردگار همه یك نوع واحدهٔاند وازیك مصدر ومبدء ابداع وانشأشده اند وازیک منشأومحل مشتق گردیده اندلیکن برحسب وقت وزمان حکمت معلومهٔ واستعداد قابل این مستوره ام الفضائل بذاتها وحقیقتها درملکوت اعلی وعالم بالاتجلیات خاصته داشته وازهرتجلی باسم ولقبی خوانده میشداست

اثر طبع سیدمحمد گلپایگانی ابن العلامة الفقیه السید جمال مدظله

شعت فلاالشمس تحکیها ولاالقمر ✡ زهراء من نورها الانوار تزدهر
بنت الخلود لها الاجیال خاشعة ✡ ام الزمان الیها تنتهی العصر
روح الحیوة فلو لاقدس عنصر ها ✡ لم تأتلف بیننا الارواح والصور
سمت عن الافق لاروح ولا ملک ✡ وفاقت الارض لاجن ولا بشر
ماعاب مفخرها التانیث انبهـا ✡ علی الرجال نساء الدهر تفتخر
مجبولة من جلال الله طینتها ✡ یرف لطفا علیها الصون والخفر
سرالنبوة معنی الوحي قدنزلت ✡ في بیت عظمتها الآیات والسور
حوت خصال رسول الله اجمعها ✡ لولا الرسالة ساوی اصلها الثمر
قل للذی راح یخفی فضلها حسداً ✡ وجه الحقیقة انا لیس تستتر
اتقرن النور بالظلماً من سفه ✡ ماانت فی القول الا کاذب اشر
بنت النبی الذی لولا هـدایته ✡ ما کان للحق لا عین ولا اثر
هی التی ور ثت حقا مفاخره ✡ والعطرفیه الذي فی الورد مدخر
تزوجت فی السمابالمرتضی فزهت ✡ بها الجنان احتفالا وانطفی السقر
قف یاایراعی[1] عن مدح البتول ففی ✡ مد یحها تهتف الالواح والزبـر
وارجع لتختبر التاریخ من بناء ✡ قد فاجعتنا به الانباء والسیر
هل اسقط القوم ضرباحملها فهوت ✡ تأن مما بها والد مع منهمر
و هل کما قیل قادو بعلها فقدت ✡ و راه نادبة والضلع منکسر

(١) قلم بکتب به

ان كان حقا فان القوم قدمرقوا ✡ من دينهم و بحكم‌الله قد كفر وا

(انعقاد نطفه طاهره فاطمه زهراء ع)

(يص) آنچه ازبحار الانـوار منقول شده است در اين مـوضوع از شش قسم خارج نيست .

اول بروايت معتبر مرويست كه نطفهٔ طاهره فاطمهٔ ازسيب بهشتى كه در زمين تناول نمود (فقال ﷺ اتانى جبرئيل عليه السلام بتفاحة من تفاح الجنةفاكلتها فحولت ماء فى‌صلبى ثم‌واقعت‌خديجة فحملت بفاطمة وانا اشم منها رائحة الجنة)

وروايت ديگردر لقب منصوره گذشت وديگر روايـت‌سدير صيرفـى بهميـن مضمون است .

دوم ازتفسير على بن‌ابراهيم نقل‌شده كـه حضرت رسول بسيار فاطمه را مى بوسيدعايشه انكار كرد آنجناب فرمود چون من‌بآسمان رفتم‌داخل بهشت شدم‌جبرئيل مرا نزديك درخت طوبى آورد وازميوهاى طوبى چيده بمن‌داد پس خوردم از آن و درپشت من قرار گرفت چون بزمين آمدم باخديجه مواقعه كردم حامله شد بفاطمةپس هروقت اورا هيبوسم بوى‌درخت طوبى ازوى استشمام‌ميكنم ودراين حديث معين‌نشده است كه ثمرهٔ شجرهٔ طوبى چه‌بوده است .

سوم منقول از علل الشرايع از ابن‌عباس روايت است كه عايشه بر رسول‌خدا ﷺ داخـل شد و او ميبوسيد فاطمه راعرض‌كرد تاچند فاطمه راميبوسى آيا اورا بسيار دوست داري فرمودوالله اكر بداني دوستي مرادوستى خود ترا باو زياد مينمائى من‌چون بمعراج رفتم بآسمان چهارم رسيدم جبرئيل اذان گفت‌ميكائيل اقامه گفت پس بمن گفته‌اند نزديك بياايمحمد گفتم چگونه مقدم شوم وتودربرابر منى‌جبرئيل گفت خداوند انبياء مرسلين رابرملائكه مقربين تفضيل داده وترا خاصة پس نزديك آمدم با اهل‌آسمان چهارم نماز گذاردم تااينكه ميفرمايد جبرئيل دست مرا گرفت داخل بهشت كرد پس خرمائى دربرابر خوددديدم كه از كره نرم‌تر و ازبوى مشك خوشبوتر

وازعسل شیرین تربود از آن گرفته‌تناول نمودم پس درصلب من نطفه شد چون هبوط بزمین نمودم با خدیجة مواقعه کردم پس بفاطمه حامله شد ازین جهت فاطمه حوراء انسیه است‌چون‌من مشتاق‌بوی‌بهشت میشوم بوی‌آنرا از فاطمه‌میشنوم ودراین روایت تناول رطب در بهشت بوده

ودر کتاب (فضائل السادات) درفصل پنجم از کتاب مناقب خوارزمی نقل کند که جبرئیل درشب جمعه بیست چهارم ماه رمضان طبقی از خرمای بهشتی آورد الخ ودراین روایت اکل رطب درزمین بوده

چهارم روایت تفسیر فرات بن‌ابراهیم که مسنداً ازامام صادق نقل میفرماید که خلقت فاطمه از سیب بهشتی که باعرق جبرئیل وپرهای زیر بال او است بوده

ودر(یص) این روایت‌رانقل کرده‌وبیانی هم فرموده ولی عقول اوساط مردم بلکه فضلاء ازدرك معانی این حدیث راجل‌و عاجزاست

پنجم(ر) حدیثی‌است که‌درعلم‌فاطمه بیاید که آنمخدره‌ازمیوه‌درخت‌بهشتی‌است دیگر درروایت ذکر اسم درخت‌ومیوه را نمیفرماید

ششم(ر) حدیث‌خرماوانگوراست وحاصل آن حدیث این است که روزی‌رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درابطح نشسته بود باجناب‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام وعماریاسر ومنذربن ضحضاح وحمزه وعباس وابوبکر وعمر ناگاه‌جبرئیل نازل شد بصورت اصلی خود وبالهای‌خود راکشود تامشرق ومغربرا پر کرد وندا کرد آنحضرترا که یامحمدخداوند علی اعلی ترا سلام میرساند وامر مینمایدکه‌چهل شبانه روز ازخدیجه دوري کن پس آنحضرت چهل روز بخانه خدیجه نرفت وروزها را روزه میداشت وشبها تاصبح عبادت میکرد عمار را بسوی خدیجه فرستاد وگفت بگوای خدیجه نیامدن من بسوی‌تو ازکراهت وعداوت‌نیست ولیکن پروردگارمن چنین امر کرده‌است که تقدیرات خودرا جاری سازد وگمان مبر درحق خود مگر نیکی وبدرستیکه حق تعالی بتومباهات میکند هرروز چندمرتبه باملائکهٔ، تو بایدهرشب درخانهٔ خودرا ببندی ودررختخواب‌خود

بخوابي و من درخانهٔ فاطمه بنت اسد میباشم تامدت وعده‌الهی منقضی شود وخدیجه هرروز چند مرتبه از مفارقت آنحضرت میگریست وچون چهل روزتمام شدجبرئیل بر آن حضرت نازل‌شد و گفت یامحمد خداوند علی اعلی تراسلام میرساند ومیفرماید مهیا شوبرای تحفه و کرامت من‌پس ناگاه میکائیل نازل شد وطبقی آوردکه دستمالی ازسندس بهشت برروی آن پوشیده بودند ودرپیش آنحضرت گذاشت‌وگفت‌پرورگار تومیفرماید امشب باین طعام افطارکن وحضرت امیرالمؤمنین گفت که هرشب چون هنگام افطار آنحضرت میشد مرا امر مینمود که دررا بگشایم که‌هرکه خواهد بیاید باآنحضرت افطار بنماید در آنشب مرا فرمود که بردرخانه‌بنشین‌ومگذارکسی‌داخل بشود که این‌طعام برغیرمن حرام است پس چون ارادهٔ افطار نمود وطبق را گشود درمیان آن‌طبق‌ازمیوهای‌بهشت یك‌خوشه خرماویك خوشهٔ‌انگور وجامی از آب‌بهشت بودپس‌از آن میوها آنقدرتناول‌فرمود تاسیرشدواز آن آب آشامیدتاسیراب شدوجبرئیل ازابریق بهشت آب بردست مبارکش ریخت ومیکائیل‌دستش‌را شست‌واسرافیل‌دستش را بادستمال بهشت پاك کرد وطعام باقی مانده‌باظرفها بآسمان بالارفت چون‌حضرت برخواست که مشغول نمازبشود جبرئیل گفت که‌دراین وقت ترانمازجائز نیست‌باید الحال بمنزل خدیجه روی وبااو نزدیکی بنمائی که حق تعالی میخواهد دراین شب ازنسل توذریهٔ طیبه خلق فرماید پس آنحضرت متوجه خانهٔ خدیجه‌شد وخدیجه گفت که‌من‌باتنهائی الفت گرفته بودم وچون‌شب میشد درهارا میبستم وپردهارا میآویختم ونماز خودرا میکردم ودرجامه خواب‌خود میخوابیدم وچراغ را خاموش میکردم درآنشب درمیان خواب وبیداری بودم که‌صدای درخانه راشنیدم پرسیدم کیست که میکوبد دریرا که بغیرازمحمد دیگریرا روانیست کوبیدن آن درحضرت فرمودکه منم محمدچون‌صدای فرح‌افزای آنحضرترا شنیدم ازجا جستم‌ودررا گشودم وپیوسته عادت آنحضرت آن‌بودکه چون اراده خوابیدن مینمود آب میطلبید وتجدید وضو میکرد ودورکعت نمازبجامیآورد وداخل رختخواب میشدودرآن شب‌مبارك سحر هیچیك ازاینها رانکرد وتاداخل رختخواب شددست مرا گرفت برختخواب خود برد

وچون ازمواقعه فارغ شد من نور فاطمه‌را درشکم خود یافتم و آخر حدیث باین عبارت است (انه اخذ بعضدی واقعدنی فی فراشه وداعبنی ومازحنی وکان بینی وبینه‌مایکون بین المرائة وبعلها فلا والذی سمك السماء وانبع الماء ماتباعد عنی النبی صلی الله علیه وآله وسلم حتی احسست بثقل فاطمه فی بطنی

(یص) پس نطفهٔ طاهره آنمخدره ازسیب بهشتی‌دربهشت بانضمام عرق جبرئیل وعرق آن سیب وزغب جبرئیل ورطب بهشتی دربهشت ومیوه یکی‌ازدرختهای‌بهشتی ومیوه‌درخت طوبی وخرما وانگوروآب بهشتی‌منعقد شدوجمع این‌اخبار منافی‌نیست وبعد ازین بیان میشود درولادت حضرت فاطمه که‌پس‌ازمعراج بسه‌سال‌بودوبعیدنیست آنجناب درشب معراج سیب ورطب‌ومیوه دیگر ازبهشت میل فرموده باشد وپس از مراجعت‌ازمعراج اگراماًلرسول‌الله مرتبه‌دیگر جبرئیل بزمین‌آورده تقدیم نموداست بجهت‌میل وشوقی که آنجناب پس‌ازمعراج درخوردن میوه بهشتی داشته ومعراج هم متعدد بوده ویك مرتبه آن ممکن است بعدازریاضت چهل روز برای انجام مقدمات همین‌نطفه طاهره بآسمان تشریف برده‌واز میوهای نام‌برده تناول فرموده بهمان تفصیل مذکور وبعد ازهبوط بزمین درشب دیگر وقت افطارجبرئیل هدیهٔ‌نام برده را آورده باشد غرض این اخبار باهم تنافی ندارند آنانکه بصیرباخبار آل‌عصمت‌میباشند ممکن است‌ازمشرب صافی‌خودشان این اخبارراجمع نمایند خصوص حدیث اخیر که دلالت برعظمت قدرومکانت فاطمه زهراء میکندقدری تأمل ونظر دراولازم است

اولا جلوهٔ جبرئیل بصورت اصلیه اش درنظر مهرانور پیغمردر آنروز باآنکه درروز مبعث نیزمرویست‌در کوه حرابصورت اصلیة جلوه نمود بمفاد (ولقدرآه نزلة اخری‌عند سدرة المنتهی) دفعهٔ دیگر هم‌درشب معراج درمقام خود بخلقة اصلیةخود راجلوه‌دادواین‌جلوه‌دلیل‌است برعظمت مأموریتش واعظام‌این امرجلیل که‌انعقاد نطفهٔ طاهره آن‌مخدره مطهر بوده‌است

ثانیاً تعبدبصیام‌ایام وقیام‌لیالی درچهل شبانه‌روز وعزلت ازخلق بادوری‌ازفراش خدیجة دلیل برشرف این اربعین وتشییدواکثار شوق ومیل طبیعی خدیجه وآنجناب

است ، وبعبارت اخری برحسب لوازم بشریت ومقتضیات طبیعت این تبعید تقویت در تعقید آن نطفه زکیة نمود خصوص درایام مرتاضه آنجناب مکسر شهوات ومکدر لذات بمراقبت ریاضت مستعد قبول هدیه سماویه وعطیهٔ علویهٔ ساخت تادر تودیع آن ودیعه الهته پس از ریاضت نفسانیه قصور وفتوری واقع نشود

(و ثالثا) این گونه ریاضت ودوری ازهر گونه نهمت وشهوت ، کرامت ومکرمتی است برای حامل ومحمول واظهاری است درانتظار وصول بمأمول وکدام مقصود و مأمول اشرف وافضل درنزد حضرت رسول ازقدوم بهجت لزوم فاطمه بتول بوده که سائها میخواست این ثمره را ازاین شجره به بیند

(رابعا) آمدن این سه ملک مقرب خصوص اسرافیل که هرگز بزمین نیامده بود مگر دفعه واحده باآن تشریفات خاصه ازسندس وابریق ودستمال بهشتی و خوشه انگور وخرما وآب بهشتی درطبق باز کرامتی دیگر ازبراي پیغمبر است و اکرامی ازبرای فاطمهٔ که برای اوان عطایاوهدایا رابزرگان ملاء اعلا تقدیم نمودند وبخدمت گذاری وابلاغ این بشارت عظمی مفتخر ومباهی شدند.

(خامساً) نمازنکردن حضرت رسول درآنشب وتعجیل درامر مضاجعت اهمیت این امر رامیرساند که مبادا درانجاح مرادخلل وقصوری واقع شود ودرامر پروردگار تعلل ومسامحه روي دهد کانه تعجیل دراین عمل براي تنجیز امر پرودگار بود

(وسادساً) تعدد ثمرات بهشتی ازسیب وخرما وانگور وغیره برای آثارخاصه است که درهریک خداوند سبحان قرارداده که ازخوردن آنها فردأفرد اثرمخصوصی ازملکات کریمه درنطفه ظاهر میشود .

(وسابعا) اثر حمل خدیجه درهمان زمان مشاهده کردن برخلاف رسوم زنان دیگر خصیصه‌ایست عظمي ودلیل برحیوة آن نطفهٔ مبارکه است وچون ازدارحیوان آمده بود در بدایت ونهایت آن ازجهت حیوة مغایرت ومبانیت نداشت ودر حدیث است بعدازیك شبانه روز مانند امام دررحم مادرش میدید ومیشنید

رهراء فاطمة بتول قدست ✡ القابها و تکرمت اسمائها

وبساق عرش الله قبل وجودها ✡ كتب اسمها و تصورت سيمائها
(الله زوجها عليافي السماء ✡ و بها الملا ئك كلهم شهدائها)

فاطمه آن بضعهٔ رسول گرامی ✡ فاطمه آن بی قرینهٔ زوجه حیدر
فاطمهٔ آن‌دختری که‌مادر کیتی ✡ تاباید دختری چنین نزاید دیگر
اي‌بملاحت بدیل احمد مرسل ✡ وی بفصاحت عدیل حیدر صفدر
جدهٔ سادات مادر حسنینی ✡ ازهمه خلقش گزیده خالق اکبر
شافعهٔ محشری وبانوی جنت ✡ دخت رسول لستي وحبیبه داور
پیشتر از خلق خاك آدم حوا ✡ نور ترا آفرید حضرت داور
نام توباشد بساق عرش نوشته ✡ عرش زنام تو یافت زینت وزیور
گشت منور جهان بنور جمالت ✡ نور خدائی است ازجبین‌تو ظاهر
جلوه‌ای‌ازحسن‌تواست‌مهرجهان‌تاب ✡ پرتوی ازنور تواست زهرهٔ ازهر
بادز بوی توبرده تحفه بگلذار ✡ گشت ازین روی‌گل‌لطیف‌ومعطر
گربچمن بگذری بعزم تماشا ✡ دیده گذاردبهم زشرم تو عنبر
خازن جنت‌تراست‌خادم در گاه ✡ گیسوی حوران‌تراست‌ریشه‌معجر
خادمه درگهٔ تو حضرت مریم ✡ جاریهٔ مطبخ توساره وهـاجر
رفته‌بهر بامداد حضرت جبرئیل ✡ خاك در آستانهٔ توبشهپر
من زثناکوئیت چگونه زنم دم ✡ زانکه خدای احد تراست ثناگر

(توسل انبیاء عظام وامم سالفه بنور فاطمه ع)

اول عیاشی درتفسیر خود از عبدالرحمن ازامام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خداوندودود ذریهٔ آدمرا بروی عرضه داشت چون برحضرت رسول گذشت‌دید آنجناب برحضرت امیرالمؤمنین تکیه داده وحضرت فاطمه زهـراء تالی اوست ودو فرزندش تالی مادرشان هستند پس خداوند فرمود ای‌آدم مبادا بدیده‌حسد برایشان بنگری که‌ترا از جوار خود دور ومهجور میگردانم چون به بهشت آمد وخمسهٔ

طیبه را درنظرخود ممثل یافت وعرض ولایت ایشان بروی شد تأملی کرد پس ازبهشت بیرون شد وبدیشان توسل جست وعاقبت آمرزیده گشت واین استمعنی آیهٔ (فتلقی آدم من ربه کلمات) واین است آن کلمات که جبرئیل تلقین بحضرت آدم کرد یاحمید بحق محمد صلی الله علیه وآله وسلم یاعالی بحق علی یافاطر بحق فاطمه یامحسن بحق الحسن یاذاالاحسان بحق الحسین

دوم داستان کشتی نوح پیغمبر (ع) و پنج مسماریکه بنام رسولخدا وعلی مرتضی وفاطمة زهراء وحسنین که هریك رامیگویید (فزهرواشرق وانار)ومسماربنام حسین علیه السلام علاوه ازظهور نور نداوه ازدم جوشید تفصیل آن دربحار ودیگر کتب مذکور ومشهور است وآدم ابوالبشر تجلیات نورفاطمه‌را درچندمورد مشاهده کرده وبایشان توسل جسته وحدیث رؤیت حضرت آدم وحواء جناب فاطمه را دربهشت که بر سریری نشسة وتاجی بر سر داشت وقلاده بر گردن ودو گوشواره درگوش وبیان جبرئیل ازبرای ایشان که‌تاج‌بدراین دختر وقلاده شوهراو ودو گوشواره‌دو فرزندان او)وقول آدم ابوالبشر بجبرئیل (مالی اذاذکرت اربعة منهم تسلیت باسمائهم من همومی واذا ذکرت الحسین تدمع عینی وتثور زفرتی) دلیل واضحی است درتوسل حضرت آدم بفاطمه (ع)

سوم لماخلق الله ابراهیم الخلیل کشف الله عن بصره فنظر الی جانب العرش فرأی نوراسا طعاً فقال الهی وسیدی ماهذا النور قال یا ابراهیم هذا محمد صفوتی فقال الهی وسیدی ارای فی جانبه نورا آخر فقال یا ابراهیم هذا علی ناصری‌فقال‌الهی وسیدی اری فی جانباهما نورا ثالثا فقال یا ابراهیم هذه فاطمة تلی ابیها وبعلها فطمت مجیبها عن النار قال الهی وسیدی اری نورین بمیامن الانوار الثلثة قال الله تعالی‌هذان الحسن والحسین یلیان اباهما وجدهما وبامهما قال یاالهی اری تسعة انوار احدقوا بالخمسة الانوار قال یا ابراهیم هولاء الائمة من ولدهم الحدیث

وازاین قبیل روایات درج۱۰بحار بسیاراست

چهارم نام‌فاطمه درکتب سماویه درامالی صدوق ازحضرت امام حسن روایت

است که یهودی از حضرت رسول از پنج چیز سئوال کرد که در توریة مکتوب است وحضرت موسی بقوم خود فرموده بعد ازوی بان پنج چیز اقتدی بنمایند و بایشان توسل بفرمایند انجناب ازان یهودی عهد گرفت که اگر خبر دهد ایمان آورد پس فرمود اول چیزیکه مکتوب شده در توریة طاب طاب است یعنی محمد رسول الله ودر سطر دوم از توریة اسم وصی من ایلیاست ودر سطر سوم وچهارم اسم دو سبط شبر وشبیر است و در سطر پنجم نام مادرشان فاطمة سیدة نساء عالمین است آیات تلاوت فرمود (یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل مبشرا برسول یأتی من بعدی اسمه احمد) الخبر

پنجم داستان کعب الاخبار در مجلس معویه که گفت ماوصف فاطمه را در کتب سماویه خوانده ایم وان مشهور است و گفت دوجوجه اورا بدترین خلق خدا شهید خواهند کرد . الخ

ششم در کتب جاماسب از فاطمه زهراء تفسیر بشاه زنان شده است وهمچنین در صحیفهای پیغمبران از آدم علیه السلام وشیث علیه السلام وادریس ونوح علیه السلام وهود وحضرت ابراهیم ودر توریة وزبور وانجیل وصف انمخدره هست ودر موارد متعدده انبیا را بانوار اربعه وبنور فاطمة مخصوصاً توجه صحیح بوده

هفتم صدوق در اکمال الدین از عبد الله بن سلیمان نقل کند که در انجیل عیسی علیه السلام نام فاطمه مبارکه است وخبر فرزندان اورا میدهد

هشتم زمخشری در ربیع الابرار روایت کرده است وقال (قال رسول الله هئولاء الذین امر الله تعالی بمودتهم علي وفاطمة والحسن والحسین (وقال) النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاطمة مهجة قلبی وزوجها قرة عینی وولدها ثمرة فوادی والائمة من ولدها امناء ربی حبله الممدود بین الناس وبین ربی فمن تمسك بهم نجی ومن تخلف عنهم فقد هلك والی جهنم سلك) وهذه الصفات من اعظم المناقب واعلاها واقوم المواهب الی ذروة الشرف واسناها .

نهم بس است در شرف قدر فاطمة علیها السلام توسل آباء مکرمین واجداد مطهر بن جناب خاتم المرسلین باودر مهالك واهوال ونزول شدائد وبلاها چنانکه درشب انعقاد نطفهٔ مبارکه امیر المؤمنین علیه السلام زلزله عظیم در مکه معظمة واقع شد که

سنکهای بزرك از کوه ابوقبیس جداشده ازفراز بنشیب می افتاد وان امتـدادی یافت پس حضرت ابوطالب بربلندی بر آمد وگفت (الهی وسیـدی اسئلك بالمحمدیة المحمودة وبالعلویة العالیة وبالفاطمیة البیضاء الاتفضلت علی اهل التهامة بالرحمة والرأفة)

پس همان زمان زمین ساکن شد ومردم ان کلمـات راحفظ کـرده درشدائد وبـلاها میخواندند وجهت انرانمی دانسته اند .

دهم ازتفسیر امام حسن عسکری علیه السلام حـدیث طولانی روایت کندکه محـل شاهداین است) دروقتیکه قریش وابوجهل ومـشرکین مـکه معجزهٔ حـضرت نوح و وحضرت ابراهیم وحضرت موسی وحضرت عیسی علیهم السلام را ازرسولخدا خواسته اند ازطوفان وسرد شدن آتش وآویختن کوه و خبردادن ازسرائرو ذخائر ایشان پس رسولخدا صلی الله علیه وآله کفاررا بچهار قسمت کرد وبقسم ثانی امـر کرد بصحرای مکـه روند آتشی افروخته بینند زنی ظاهرشود وکشف عـذاب ازایشان نماینـد آن فرقه رفتند ومراجعت کردند وعرض کردند ماشهادت برسالت تومیدهیم بانکه رسول رب العالمین باشی پس عرضه داشتند چون ما بصحرای مکه رفتیم دراندك زمانی آسمان شکافـته شدو جمرات آتش برسرما فرومیر یخت واززمین شعلهای آتش بر آمده و منشق گردید بنحویکه زمین وآسمان تماماً مملواز تش شدتاازحرارت نزدیك بود کوشتهای ما آب شوددر اینحال درهوا زنی ظاهر شدکه مقنعهٔ برسر داشت که یك طرف آنرا بسوی ما آویخته بود بنحویکه دستهای ما بوی میرسید پس منادی نداکرد از آسـمان که اگر نجاة میخواهید به بعضی ازریشه های چادراین زن چنك زنید پس ماچنین کردیم دیگر آتش برمااذیت نکرد تابسلامت باینجا رسیدیم حضرت فرمود شناختید انزن که بود عرض کردند نشناختیم فرمود دخترمن فاطمه سیدهٔ نسـآءعالمین بود چون روزقیامت شوددوستان فاطمهٔ برشتهای چادرش چنك زنند وانهاهزارفئام وهزارفئام و هزارفئام که هرفئامی هزار هزار نفرند)

بالجمله غرض اشارهٔ مختصری بود باین قسمت والامتوسلین بفاطمهٔ زهراٴ از حوصله حساب بیرون است وبعضی از آنها درباب حکایات بیاید

در هر صفتي اعظم اسماء الهی ✡ اندر فلك قدرت نبود همچه تو ماهی
عالم همگي بنده شرمنده تو شاهی ✡ محتاج توايم از ره الطاف نكاهی
نه غير تو حصنی و ملاذي و پناهی ✡ يا فاطمة الزهراء انابك نشكو

خورشيد چه رويت بسماو بسمك نيست ✡ چون روی تو پيداست ديگر خود بفلك چيست
از نور رخت كرده گدائی ز توشك نيست ✡ كر منكر اين هست كسی زاهل خرد نيست
ای زاده انسان كه بخوبيت ملك نيست ✡ از فضل تو بر پا است بكونين هيا هو
صديقه كبری گهر درج رسالت ✡ ام النجبا و اسطه عقد جلالت
بر چرخ الوهيت خورشيد عدا لت ✡ اسم الله اعظم شرر ديو ضلالت

نورش ازلی بودز انوار الهی ✡ در جلوه گری بود ز آثار الهی
دو ديده او ديده ديدار الهی ✡ در باغ هدی ميوه پر بار الهی

ولادت فاطمة زهراء (ع)

والمختار فی و لادتها عليها السلام انها ولدت بعد البعثة بخمس سنين لعشر بقين من جمادی الاخرة يوم الجمعة و شيخ حر عاملی صاحب وسائل درمنظومه اش همين عقيده را اختيار كرده چنانچه گويد

قد ولدت فاطمة الزهراء ✡ البضعة الزكية الحوراء
بمكة الغراء يوم الجمعة ✡ فی ملك يزدجرد مبدی السمعه
و ذاك قبل رجب بعشر ✡ و قيل قبله بنصف شهر
لخمسة من مبعث البنی ✡ المصطفی المكرم الزكی
وقد روی مخالف ما قبله ✡ بخمسته و من رواه ابله

ومراد از قبل رجب بعشر بيستم جمادي الاخرة است كه ده روز پيش از ماه رجب ميشود وسال ولادت پنج سال بعد از نبوت تعيين فرموده و مخالف را در اين قول ابله ناميده است كه پنج سال قبل البعثه گفته و بين علماء سنت در سال ولادت انمخدرة اختلاف بسياراست ومنافيات كلماتشان باهم ديگر پر ظاهر است وما را احتياج بنقل كلمات آنها نيست و

اهل البيت ادری بماقي البيت همان قول عبدالله بن حسن است در حضور هشام بن عبد الملك بكلبي نسابة گفت كه احوال مادر مرا ازمن سؤال كنيد واحوال مادر كلبي را ازاوسؤال كنيد ودراين خصوص بايد بفرزندان فاطمه واهل بيت وبزرگان اين خانواده كرد كه چه فرموده اند وبرچه عقيده بوده اند تمام ائمة معصومين عليهم السلام بنحو مذكور رفته اند ومكرر خبر داده اند كه از عمر مبارك فاطمة هيجده سال و چيزی گذشته و اگر قولی درميان علماء شيعه برخلاف است بملاحظات بوده و همين اتفاق اهل البيت مدركيست متين ازبراي سال ولادتش ومارا طريقه حقه اما مين عليهم السلام كفايت است البته روز وماه وسال ولادة فاطمه راازقول جناب امام حسين عليه السلام قبول كردن اولی است ازقبول حسن بصری وسفيان ثوری و خوب است اهل خلاف دراين گونه امور انصاف داده آنچه ازخانواده فاطمة بيرون آمد وچندان مخالف ميل ومذهبشان نيست بپزيرند باآنكه اقوال خود شان بقدری اختلاف دارد كه نميتوان وصف نمود مثل اينكه جمعی از انها پنج سال قبل البعثه گفته اند و بعضی يك سال بعد از بعثت گفته اندو بعضی گفته اند پيش از نبوت بوده قريش خانه كعبه را بنا ميكردند واين اقوال سخيف وضيعف است ومحل اعتناو واعتماد نيست وقول حق همان روايت كافی و مناقب و كشف الغمة و مصباح المتهجد است

اثر طبع شيخ حبيب آل ابراهيم العاملی

در ولادت زهراء (ع)

اصبح الدهر ضاحك الدهر باسم ✡ يوم ميلاد بنت احمد فاطم
ملاء العالمين نور سنا ها ✡ ای نورملا سناه العوالم
زهرة فتحت بروض قريش ✡ فی علا الدوحة الشريفة هاشم
بسقت للسماء مجداً و عزاً ✡ وعلا وهی فی كمام البراعم
ان تسلنی ابنتك عنها فانی ✡ ماانا اليوم عنك ذلك كاتم
هی احدی الاشباح التی قد تجلت ✡ يمنة العرش كالنجوم لآدم

حدرت من سماء الوجود تهادى ✡ من كريم لامهات كرائم
من اب سابق وام اصيل ✡ من لدي المتبدا لآخر خاتم
طهرت محتداً ونفساً وطابت ✡ و تعالت هنا قباً و مكارم
وهي لولاان الوصي علياً ✡ خيرة العرب كلها والا عاجم
كفو هالم يكن لفاطم كفو ✡ ان عن كفو هاالنساً عقائم
فتجلى الوحى المبين فوفى ✡ مد حهاصادعا يشق الصلادم
يلزم المسلمين فرض ولاها ✡ و جديربان توالى الاعاظم
معلناً طهرها وانى لبنت ✡ المصطفى المجتبى اقتراف المآثم
عصم الله فاطما و اباها ✡ وبينهاوالمرتضى بعل فاطم

الى ان ينوف ثلاثون بيتا

(يص) قصيدة مولوديه)

ماه جمادى درآمدازدرشادى ✡ شاد شود هر دلى زماه جمادى
ليك نه اول كه هست يكسر ماتم ✡ بلكه مرا آخراست يكسر شادى
بهتر ازاول بود جمادى آخر ✡ حاضر البته بهتر است ز بادى
مبدأ اكر برمعاد كشت مقدم ✡ قصد ز غايات بودنى ز مبادى
عالم امكان مكر بهشت برين شد ✡ ماه جمادى مكر بهشت بزادى
رحمت حق بر تو بادوزاده پاكت ✡ بهتر ازين زاده نيست پاك نهادى
ماه نخستين نهادبر دل ماغم ✡ ليك تو غم بردئى و عيش نهادى
معدن هر گوهرى وكان زرى تو ✡ آرى گو هر برون شود زجمادى
گوهر تو اخترى است زهره زهراء ✡ انكه بپايش هزار زهره فتادى
نور جمالش برون شد از دل ظلمت ✡ همچه بياض مهى و تيره سوادى
گر نه توئى آيتى ز آيه والليل ✡ از چه رخ از صبح والضحي بگشادى
فاطمه آمد برون زپرده عصمت ✡ آنكه از او احمد است برهمه هادى
جوهر پاكش زجان پاك پيمبر ✡ آينه حق و رحمت متمادى

آنکه بدی پیشتر زعالم و آدم ✡ بود و نبود از وجود ایشان یادی
آنکه ز لطفش بهشت باشد خندان ✡ هم شده از مهر وی بشادی عادی
آنکه ز قهرش بسوی آتش دوزخ ✡ تا بقیامت روند جمله اعادی
گشته ز وي بر خلیل آزر گلشن ✡ هم ز وی هستی عاد رفت ببادی
مژده که دنیااست بعدازاینهمه رحمت ✡ هم پس ازاین رحمت است وعیش وارادی
خوان عطای خداست بیحد و بی‌مر ✡ در خورهر خوان هزار گونه ایادی
از علل اربعه است علت غائی ✡ هین بهل از فاغلی وصوری ومادی
مریم کبری کنیز درگه قدرت ✡ نامه آزادیش ز لطف تو دادی
فخر کند مریم ار تو باپسر او ✡ گوئی اگر گوئی انه من عبادی
در شب معراج نور تو بخدیجه ✡ داد پیمبر که ان هذا زادی
مریم کبری توئي و مادر کیتی ✡ کاورد از نفحه محمد زادی
آن پسر آورد این زجان پیمبر ✡ عیسی انثی نمای نیک نژادی
بهر توکفوی نیافرید خداوند ✡ جز علی مرتضی که آن بتو دادي
حق بسزای ظلامه که تو دیدی ✡ کرد بپا محشری وعدلي و دادی
فاطمیم من بغیر تو نشناسم ✡ هم تو شناسی مرا که نورفؤادی
مبداء ما از تو بود روبتو داریم ✡ روز قیامت که حکم ران معادي

(خبر مفضل در ولادت فاطمه زهرا)

(یص) الحمدلله الذی اکمل نوره واتم سروره و قال فی کتابه العزیز وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا لامبدل لکلماته بالجملة فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد ازعام الفیل بچهل وپنج سال وچیزی ازولادت باسعادت پدرش درعهد سلطنت یزدجرد پادشاه عجم درروز جمعه دربیستم - ج - ۲ - در مکه معظمه در محل مبارکی از خدیجه طاهره بنت خویلد متولد گردید ودر آنوقت ازهبوط آدم ابوالبشرع شش هزار دویست سال وچیزی گذشته بود وازعمر امیرالمؤمنین علیه السلام پانزده سال گذشته بود .

(د) مفضل بن‌عمر جعفی از حضرت صادق علیه‌السلام حدیث کند گوید من خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم که ولادت فاطمهٔ‌زهرا چگونه‌بوده است فرمود چون‌رسول خداحضرت خدیجه‌راتزویج‌نمود زنهای‌مکهٔ‌ازخدیجه دوری مینمودندو بروی‌واردنمی شدند وسلام نمیکردند ونمیگذاردند کسی براو وارد بشود پس آنمخدره ازتنهائی وحشت کرد وبرحضرت رسول هم‌میترسید که مباداصدمه به‌بیند ازاین جهت هم وغم زیادی براومستولی‌شد چون‌بفاطمه‌زهرا حامله‌شد باوی‌حدیث میگفت‌واورا امر بصبر میکرد وخدیجه این‌مطلب‌را ازرسولخدامخفی میداشت‌پس آنجناب روزی برخدیجه واردشدشنیدبا کسی سخن‌میگویدفرمودایخدیجه‌باکدام کس‌سخن‌میگفتی‌خدیجه‌عرض کرد این‌جنین که‌دررحم‌من‌است‌مونس‌من‌است وبامن حدیث‌میگویدفرمودایخدیجه‌این جبرئیل است مرامژده میدهدکه این‌جنین‌دختراست‌وآن نسل‌طاهره ومیمونه است‌و خداوند سبحان نسل مرا ازوی قرار میدهد وازآن امامان میآوردکه خلیفهای خدا درروی زمین بعد از انقضای وحی باشند پس‌خدیجهٔ‌بافاطمه همین طریق بود تازمان ولادتش نزدیك‌شد پس فرستاد نزد زنهای قریش که نزدمن بیائید ومرا در اینکاراعانت کنید از آنکه زنانرا در اینگونه امور اعانت‌کردن لازم است آنهادر جواب پیغام دادند چون تودر قبول محمد نافرمانی‌ماکردی امروخواهش ماراقبول‌نکردی ومحمد یتیم راخواستی باآنکه یتیم ابوطالب علیه‌السلام بود ومالی نداشت ماهم ازامر توکناره می جوئیم ونزدیك تونمیآئیم پس‌دراین هنگام چهارزن‌گندم‌گون‌گویا از بنی‌هاشم‌بودند بروی وارد شدند چون خدیجه آنها را دید بفزع‌آمد یکی از آنهاگفت ای خدیجه اندوهگین‌مباش مارسولهای پرورگار توائیم بسوی‌تو وماخواهرهای توهستیم من‌ساره واین‌آسیه‌بنت مزاحم رفیقه‌توهست دربهشت‌واین مریم دختر عمران است واین‌کلثم خواهرموسی ابن‌عمران‌است خداوند مارافرستاده‌است تاترا اعانت‌کنیم‌پس‌یکی‌بدست راست‌نشت‌ویکی‌بدست‌چپ‌و یکی دربرابرویکی درپشت سرخدیجه‌نشست‌پس‌فاطمه پاك وپاکیزه ازرحم خدیجه بزمین‌آمد وچنان نوری ازوی ظاهر شدکه خانهای‌مکه رافراگرفت ودر شرق وغرب زمین موضعی نماند مگر اینکه آن نور در او داخل

گردید وروشن کرد پس ده حوریه آمدند هر کدام باطشتی از بهشت وابریقی که در آن آب کوثر بود پس آن زنی که در برابر نشسته بود آنرا گرفت وفاطمه راشست بآب کوثر وبیرون آورد دو پارچه سفید که سفید تر از شیر بود وخوشبوتر ازمشك وعنبر واو را بیکی ازاین دوپارچه پیچید و دیگریرا مقنعة کرد برای اوپس ازوی استنطاق کرد فاطمه شهادتین گفت وفرمود شهادت میدهم پدرم رسولخدا است وسید پیغمبران است وشوهرم سید اوصیا است وفرزندانم امامان اسباطند پس بهریك سلام کردواسم هریك را برد پس آن زنان خندیدند این وقت جماعت حورالعین نزدیك آمدندو بشارت میدادند بعضی بعض دیگر زاازاهل آسمانها هم یك دیگررا بولادت فاطمه بشارت دادند ودر آسمان نور درخشنده ظاهر شد که ملائکه قبل از آن آن نور را ندیده بودند پس آن چهار زن بخدیجه گفتند بگیراو راکه طاهره و مطهره وزکیة ومیمونه است خداوند دراو ونسل او برکت داده یعنی زیاد میشوند پس خدیجه اورا فرحناك وشادان گرفت و پستان درنهان او نهاد شیر جاری شد پس فاطمه ترقی ونمو میکرد دریك روز بقدریکه طفل در یك ماه ویك ماه بقدریکه دریك سال) حدیث تمام شد

در این حدیث ده بشارت است **اول** تکلم فاطمه زهراء (ع) دررحم مادردرایام حمل بدفعات عدیده

دویم بشارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وحضور جبرئیل که وی دختری است و نسل پیغمبر از او است

سیم آمدن آن چهار زن محترمات که بهتر ازایشان دیده نشده بود و مژده دادند که ما رسولان پروردگاریم

چهارم شروق انوار فاطمیة درخانهای مکه و شرق وغرب عالم

پنجم آمدن ده حوریه باطشت و ابریق و آب کوثرو پارچهای بهشتی که امتیازی داشته

ششم شهادتین گفتن ان مخدره با ذکر اسامی ائمه معصومین و استبشاری با بردن نام هر یك

هفتم ظهور ان نور بدیع در اسمانها که مثل ان نور را ندیده بودند

هشتم بشارت‌دادن ملائکه یك دیگر را بولادت فاطمة (ع)

نهم خبردادن ان‌زنان بطهارت‌ذات ملکوتی صفات انمخدره ومیمنت قدومش وبرکت نسل او

دهم نما وترقي فاطمة برخلاف اطفال‌و سجایای‌دیگر واز این بشارات‌بابرکات معلوم شدآنچه در ولادت ائمه واقع شده درو لادت‌فاطمة (ع) و اقع شده بازیاده وجملهٔ ازاین‌علاماترا اهل‌سنت وجماعت درحق فاطمهٔ نقل‌کرده‌اند حتی‌تکلم کردنش رادر رحم‌خدیجه وتمام‌این اوصاف اختصاص بمعصوم دارد ودیگر این‌حدیث دلیل است بر افضلیت فاطمهٔ بر آن چهار زن‌که سادات نسوان عالمیان بودند برای آنکه مأمور بخدمت وی‌شدند ومخدوم ازخادم افضل است وتمام این حدیث دلالت دارد برتمامیت انسانیت آن منبع عفاف ومعدن عصمت وشرافتش برسائر زنان اولین و آخرین واحاطه علمش برهمه چیز وآنچه واقع‌شده‌ونشده وکمال توحید وعرفان او

« (یص) قصیده مولودیه »

اشرقت شمس احمد بضیا ها ✡ فاضائت بنور ها ما سواها
طلع الصبح بعد ما طلعت ✡ شمس آل الرسول من بطحاها
شمس ام القری وام ابیها ✡ با بی انها وامی . . ابیها
یا لشمس اذا تجلت بارض ✡ بدل الله بالنجوم حصا ها
یا لشمس اذا افاضت قبوراً ✡ قامت امواتها علی احیا ها
یا لشمس اذا تجات لاعمت ✡ عین‌کل الوری بان لاتراها
یا لشمس تمینت کل یوم ✡ شمس ا فلاکها للثم ثراها
یالشمس لا سفرت من حجاب ✡ واختفت فی حجابها من حیا ها
قد تجلی ا لا له فیها بنور ✡ مثل ضوء النها ر بل اجلا ها
احمد الله انشهر الجمادی ✡ قدمضی ما مضی وها اخراها
ولدت فاطم بمکة طهرا ✡ یا لنفس ز کیة ز کا ها

ماجت ارض الحجاز من شرف ✡ كعر وس تزف فى مثوا ها
فا نارت بيوت مكة بل ✡ فوق سبع الطباق نارت سنا ها
ان فيها مسر ة لبد ت ✡ فى سماء الوجود حتى هبا ها
ضحك المشعران و الركن و ✡ الحطيم لميلادها وماقد تلا ها
وتلأ لأجمالها فوق عرش ✡ وتعالى جلالها في ذراها
يالبشرى بمثل ما ولدت ✡ يالذات تقدست اسماها
يالبشرى لامها من وليد ✡ عوضاً للذكور من انثاها
هى والله قد تقبلها ✡ ربها بالقبول ثم اصطفاها
انست امها لوحد تها ✡ حدثتها ببطنها من فاها
جمع الله امهات بتول ✡ عند ميلاد ها الى حواها
فتبا درن مشفقات عليها ✡ مع سطل وكوثرفي اناها
ثم حفت بحولها باسمات ✡ مثل حف النجوم من جوزاها
وحدت ربها بحسن ثناء ✡ عجز الناس عن اداء ثناها
شهدت بالنبوة لابيها ✡ وعلى بعلها امام هدى ها
فتسمت بكل واحد ة ✡ من بنيهاو منهم سبطا ها

قصيده فارسيه

اثر طبع جوهرى

شنيده گوش دلم مژده ازولادت زهرا ✡ گشوده بلبل نطقم زبان بمدحت زهرا
فضاى كعبه منورشد ازفروغ جمالش ✡ صفا گرفت صفا ازصفاى صورت زهراء
بزير ابر نهان شد زشرم مهر درخشان ✡ طلوع كرد چه نور خدا زطلعت زهراء
خداى اكبر و اعظم نكرده خلق بعالم ✡ زنسل حضرت آدم زنى بشوكت زهراء
بجز خديجهٔ كبرى كه هست مظهر عصمت ✡ نزاده مادر ديگر زني بعصمت زهراء
بخوان حديث كساو به بين كه خالق يكتا ✡ نموده خلقت دنيا براى خلقت زهراء

فزون شد ازهمه زنها جلال مریم کبری ✡ جلال مریم جزئی است ازجلالت زهراء
نهاده ساره سر بندگی بپای سریرش ✡ ستاده ها جرچون خادمان بخدمت زهراء
شراب کوثر یك رشحه زآب دهانش ✡ درخت طوبی یك شاخهٔ زقامت زهراء
بساق عرش معلق چه شدسراج وجودش ✡ فروغ یافت دوعالم زنور طلعت زهراء
چه اوست نورحق وحق دراو نموده تجلی ✡ بغیر حق نشناسدکی حقیقت زهراء
ولی چه سود که بااین همه جلالت وشوکت ✡ زمانه بود مدام ازپی اذیت زهراء
چنان بدرد مصیبت نمود صبر تحمل ✡ که صبر شد متحیر زصبر وتاقت زهراء
برای گریه چه بیت الحزن مقام وی آمد ✡ گریست دیده هرمرد وزن بحالت زهرا
نشستة کرد یتیمی هنوز ازمه رویش ✡ عدوز سیلی نیلی نمود صورت زهراء

(اثر طبع حجة الاسلام شیخ محمد حسین اصفهانی ره)

جوهرة القدس من الکنز الخفی ✡ بدت فابدت عالیات الاحرف
وقد تجلی من سماء العظمة ✡ من عالم الاسماء اسمی کلمة
بل هی ام الکلمات المحکمة ✡ فی غیب ذاتها نکات مبهمة
ائمة ام العقول الغر بل ✡ ام ابیها وهی علة العلل
روح النبی فی عظیم المنزلة ✡ وفی الکفاء کفو من لاکفوله
تبتلت عن دنس الطبیعة ✡ فیالها من رتبة رفیعة
وجّها من الفصول العالیة ✡ علیه دارت القرون الخالیة
فی افق المجد هی الزهراء ✡ للشمس من زهرتها الضیاء
بل هی نور عالم الانوار ✡ ومطلع الشموس والاقمار
اشرقت العوالم العلویة ✡ من نور تلك الدرة البهیة
ماالکوکب الدری فی السماء ✡ من نور تلك الدرة البیضاء
هی البتول الطهرو العذراء ✡ کمریم الطهر و لاسواء
لانها سیدة النساء ✡ ومریم الکبری بلاخفاء

فمن بقدومها تشرفت منى ✡ ومن بها تدرك غاية المنى

اثر طبع عنبری خراسانی

زگلزار نبوت گلبنی بشگفت‌در امکان ✡ که‌ازوی‌نفحه‌وحدت‌وزیداندرمشام‌جان
که بود آن‌گلبن خرم بباغ سیدخاتم ✡ که‌ازوی‌مصطفی‌هردم‌شنیدی‌نکهت‌رحمان
مهین‌صدیقه‌کبری امین معصومه عذراء ✡ درخشان‌زهره‌زهرایگانه‌بانوی دوران
چه ذاتش در شهود آمد دوگیتی در نمودآمد ✡ زنورش‌درسجود آمدزمین‌وگنبدگردون
معطرشدبهشت‌ازوی‌جهان‌عنبرسرشت‌ازوی ✡ یدقدرت‌نوشت‌ازوی، هزاران دفتردیوان
کمالش قدرت داورجلالش ازهمه‌برتر ✡ مثال‌وهمسرش‌حیدرجمالش‌مظهریزدان

(کفالت رسول اکرم ازفاطمه‌زهراء)

کفالت بمعنی ضمانت است در مؤنه وقیام بامر یقال کفلته کفلا وکفـولا فانا کافل اذا تکفلت مؤنته وکفیل فاطمهٔ جناب رسواخدا بود وچنانکه پیغمبر فاطمه را بنعمت ظاهرهٔ وحضانت صوریه تکلیفیه پرورش داد وتربیت فرمود همچنین بـاوصاف حسنه وصفات ممدوحه و نعمتهای معنویه واغذیه روحانیة درآن ایام قلیله تـأدیب وتربیت نمود واورا اززنان دیگر انتخاب کرد وبتمام ملکات کامله بیاراست چنانچه مرغ دانه بدهان جوجه اش میگذارد پیغمبر رحمت قوای وجود مقدس‌فاطمه‌رابانوار الهیه وفیوضات‌غیبیهٔ قویه تقویت فرمود چون بمرتبه کمال رسانید ازکفالت ظاهره‌و باطنهٔ فراغت یافت فاطمه زهرا را از همه چیز کامل تر وبهر چیز جامع تر یافت واز این جهت خلقا وخلقاً ذاتا وصفة هدیا وسمتاً قولا وفعلا اشبه ناس برسول الله شد و این است معنی وانبتها نباتا حسناو کفالت حضرت ختمی مرتبت بفاطمه طاهرهٔ وایضا این مطلب ببرهان واضح وعیان است که بعثت پیغمبران برای‌ارشاد وهدایت‌واکمال بندگان است وجناب اقدس نبوی بدوقسم ازدعوت مبعوث ومأمور گردید عام‌وخاص اما خاص برای اقربین وعشیره اش وعام برای عامه مردم‌واقرب‌والصق باقربین بحضرت

رسول برحسب نسبت وقرابت وقرب صوری ومعنوی بجز دخترش فاطمهٔ زهراء نبوده پس با آن استعداد قابل چگونه در اکمال وتکمیل وی قصوری میرفت وپدر برحسب محبت فطری هر آنچه اندوخته دارد وبهتر است ازبرای فرزند خود نگاه میدارد ودر مقام حاجت باو میدهد ونفایس وقطایع خودرا باو میسپارد و آنجناب از فاطمهٔ عزیز تر فرزندی نداشت ودرابتدای وحی وبعثت وابلاغ احکام نفیس ترین چیزهارا که گوهر ایمان بود درمخزن وجود مقدس فرزند عزیزش نهاد ومعارف وعلوم رابوی تعلیم وتلقین نمود چون بعدازامیرالمؤمنین فرد کامل ازاقربین بود باصغرسن وچون استعداد فطری فاطمه رامیدانست لهذا دراین نه سال اهتمامی تمام به اکمال تربیت آنحضرت فرمود ولهذا اسماء میگفت فاطمهٔ بااینکه بسن هشت سالگی بود (مارایت امراة ادئب منها) وعجب ترقوت عبادت او است که قال الراوی مارایت امرأة اعبد منها که پاهای مبارکش ورم کرده بود از کثرت عبادت وکمال انسان ازاین دوقوه عاقله است وعامله وفاطمه زهراء ازجوهر عقل وعمل ازهمه زنان مزیت یافت چون بحجر کفالت وحضانت جناب امیرالمؤمنین آمد ودرحجله عصمت پنهان شد نهایت محرمیت بذخائر مکتومة وخزائن مکنونه علویه پیدا نمود وچیزی بروی پوشیده وپنهان نبود سلام الله علیها حال چگونه میتوان این زنرا بزنان اولین وآخرین یابمریم وسائرین قیاس نمود واورا دراین عداد بشمار آورد

ایماه دوهفته اختر آوردی ✡ ای دریتیم گوهر آوردی
ای نور خدا زحبیب عصمت ✡ یعنی زخدیجه دختر آوردی
گویا که نبود بهتر از دختر ✡ گر بود پسر تو بهتر آوردی
بخ بخ زین دختر پسر زای ✡ کزوی چه شبیر شبر آوردی
از مرکز آسمان رفعت ✡ تابنده چه ماه انور آوردی
ای قطب وجود واصل ایجاد ✡ بهتر توزمهر خاور آوردی
از نافهٔ ناف خطه خاك ✡ یك توده زمشك وعنبر آوردی
هستی دادی بکشتی امکان ✡ ای کشتی هستی لنگر آوردی

خود صادرا ولي و زاول ✡ يك صادر ديگر مصدر آوردي
از گلشن غيب وعالم قدس ✡ يك گلبن گل معطر آوردى
ازشاخ درخت آفرينش ✡ از كشته خويشتن برآوردى
هم تلخى كام ما از امروز ✡ بيرون كردى و شكرآوردى
عالم‌عرض‌است اندرين عالم ✡ از جوهرخو يشجو هرآوردى
هم از پس پرده سر پنهان ✡ بيدا كردى ويكسر آوردى
جانى بجهان دوباره دادى ✡ يكباره روان ديگر آوردى
اى آينه خدا نمائى ✡ اين آينه‌را تو مظهر آوردى
اين‌تاج شفاعت است كامروز ✡ درقوس نزول باسر آوردى
بالاتراز آن مقام محمود ✡ بيت الحمدى توبرتر آوردى
مستوره خلق واسم اعظم ✡ بر لوح قضا مقدر آوردى
هم‌نورو جود فاطمى را ✡ در اين‌عالم بپيكر آوردى
ازميوه‌جنت‌اين وديعت را ✡ در مخزن‌صلب اطهر آوردي
هم‌جنت خلد را بدنيا . . . ✡ براين صورت مصور آوردى
سهل است هزار حور وغلمان ✡ رضوان خداي اكبر آوردى
اي پادشه سر پر لو لاك ✡ برفرق و جود افسر آوردى
برهان پيمبرى است با تو ✡ يا انكه‌چوخود پيمبرى آوردى
هم نور مقدس الوهيت را ✡ بر ديده پاك حيدر آوردى
يك‌تاست‌علي و نيست همتا يش ✡ او را بعلى برابر آوردى
دادى بعلى امانتترا ✡ انرا كه ز حى‌داور آوردى

اثر طبع ميرزا جواد تجلي

آنكه ازجان من عزيزتر است ✡ در دلم هست وغائب ازنظراست
تيراگر اوزند دلم هدف است ✡ تيغ اگر او كشد تنم سپر است

چشمکی زدکه فتنئی نبود ✡ فتنه گفتم ترا بزیر سر است
دیده ام تاکه نوك مژکانش ✡ میل دل بیشتر به نیشتر است
ضرر است ار که عشق مه رویان ✡ منفعتها بسی دراین ضرر است
تاشدم دوراز آن لب شیرین ✡ چون‌مگس دست‌حسرتم‌بسراست
اشك سرخم به بین وگونه زرد ✡ عاشقانرا علامت دیگر است
اي بت مه لقا کـه پیش قدت ✡ پست بالای سرو کاشمر است
پیش قد تو سر وپا بگل است ✡ نزد روی تولاله خون جگر است
چشم دل باز کن بتا بنگر ✡ کافتاب وجود جلوه گر است
نخل رفعت که داورش بنشاند ✡ از شرافت به‌بین که بارور است
کرد شمسی طلوع کورا پای ✡ از شرافت تبارك قمر است
جلوه گر گشت طلعت زهرا ✡ آنکه نوری زنور داد گراست
گهری داد حق بدر یتیم ✡ که بگنجینه داشت حی‌قدیم

بند دوم

اي رخ انورتو مطلع نور ✡ نور سیمای تو تجلی طور
از بنایت جهان جان آباد ✡ وز ولایت سرای دل‌مأمور
فکر تومیبرد ملال ومحن ✡ ذکر تو آورد نشاط وسرور
ازتو انوار حق عیان گردید ✡ هرکجا بود ظلمتی شد نور
بود زخسار شاهد ازلی ✡ مدتی درحجاب‌جان مستور
زیکی جلوه ئی تجلی کرد ✡ آمدآن‌جلوه دربروز وظهور
تافت خورشید طلعت زهرا ✡ مقصد خلقت خـدای غفور
گرچه‌رویش کسی ندیدچسان ✡ طلعت آفتاب بیند کـور
رفت ازیاد هاجرو مریم ✡ تاکه گردید فاطمه مشهور
سوره هل اتی‌علی الانسان ✡ آیه ان سعیکم مشکور

مدتی بود بحرفیض بخود ✡ پرورانید لؤلؤ منشور
کردغواص‌قدرت آنکه‌غوص ✡ یافت گردید در تمام بحور
یك صدف داد حق به پیغمبر ✡ که در او بود یازده گوهر

بند سوم

شمس‌دین تاکه نورگسترشد ✡ همه آفاق از او منور شد
بحر تو حیدپرز گوهر گشت ✡ چرخ تمجید پر ز اختر شد
مکه‌شدرشك آسمان که‌دراو ✡ مولد دختر پیمبر شد
زهره آمدکه بنگرد زهراء ✡ ازخجالت خفیف ومضطر شد
خودبخودگفت‌زره‌باخورشید ✡ کی‌تواند کجا برابر شد
تاکه این‌غم زدل کند بیرون ✡ رفت‌سر گرم‌چنك ومزمرشد
پایه دین حق ازاین دختر ✡ گرچه بودی قوی‌قوی ترشد
وه‌چه دختر که‌بهر کسب‌ضیاء ✡ مهرش آمد مجاور درشد
تافت تانور حضرت زهراء ✡ ذره این آفتاب خواور شد
اصل میزان حق شناسیرا ✡ بدوکفه کشنده داور شد
خواست‌بیندبکفه‌ئی که‌علی‌است ✡ کس برابر توان بحیدر شد
دیدهم سنك حیدر کرار ✡ که نخواهد دیگر میسر شد
کرد آنگاه خلقت زهراء ✡ آمدو باعلی برابر شد
مرتضي را کجا بدی همسر ✡ گرنه زهراش جفت‌وهمسرشد
همهٔ کائنات را معلوم ✡ بس به پیرو جوان سراسرشد
زن نیامد برتبه چون زهرا ✡ مردهم چون علی ولی خدا

بند چهارم

ای تو بهتر زرتبه از مریم ✡ نور حق مادر دو عیسی دم

درد حب تو بهتر از درمان ✡ زخم مهر تو خوشتر از مرحم
گر بدی میکشید بهر ضیاء ✡ خاك پایت بچشم خود مریم
ایکه بهترز مریمت خاندم ✡ سرش آن به عیان کنم دردم
آنکه مریم از اورمیدی گفت ✡ من امین حقم زمن توهرم
بهرخدمت بدر گهت میخواست ✡ اذن چون مردمان نامحرم
خلقت هردو کون بهر تو شد ✡ چون توئی فخر عالم و آدم
گر نبودی نبود شمس وقمر ✡ ور نبودی نبود لوح وقلم
جفت حیدر حبیبهٔ یزدان ✡ نور چشم پیمبر خاتم
حادثت خوانده‌اند من گویم ✡ شد حدوث تو باقدم همدم
نقش بند وجود پاك ترا ✡ زدچه نقاش ذوالجلال قلم
بسرا پای انورت ایزد ✡ زد سراپا صفات خویش رقم
اینکه بینی سپهر مینا زد ✡ وین شب وروزا شهب وادهم
بخیالی که باز خواهد یافت ✡ چون توئیرا بعرصهٔ عالم
تاکه بر اوکند همیشه جفا ✡ یاکه بر اوکند همیشه ستم
نفشاند بدو بجز اندوه ✡ نچشاند باو بغیر از غم
تا گرفتار سازدش بادرد ✡ مبتلی تاکه سازدش بالم
چهره اش راز کین کند نیلی ✡ خصم بیدین زلطمه سیلی

بند پنجم

داشت از بس غم گرفتاری ✡ جسته بود از حیات بیزاری
هیجده ساله زندگانی کرد ✡ همه را باغم وگرفتاری
کار او بود سال ومه افغان ✡ شغل او بود روز وشب زاری
ازپس رحلت پدر شب وروز ✡ خون دل شد زدیده اش جاری
نامدش هیچکس بدل‌جوئی ✡ نبدش هیچکس بغمخواری

پس بیامد بآتش افروزي ✡ آنکه بودش بنا جفا کاری
آتشي بر فروخت کردودش ✡ تیره کرد این سپهر زنکاری
مدتی بر گذشت زهرارا ✡ بود دشمن پی دل آزاری
سوخت بادست خوددررحمت ✡ وه چه درباب فیض غفاری
بین زهراء در بدی حائل ✡ این طرف نوری آنطرف ناری
گردان نقطه حقیقت کرد ✡ تا توانست خصم پرکاری
پس براندرز کینه زدلکدی ✡ خورد بر جسم او که شد کاری
نه همین پهلوی بتول شکست ✡ قلب حیدر دل رسول شکست

نمو فاطمهٔ زهراء (ع)

(یص) نموفاطمه زهراء را ، نتوان بنماء جسدانی جسماني برخلاف عادت مرسومهٔ تعبیر نمودواگر نه برخلاف اعتدال واقتصاد که منافي کمال اجزاء واعضاي انسانیه است در حق ایشان بایدقائل شویم واحادیث و اخباریکه درشمائل صوریه وخصائل معنویه فاطمه دیده و خونده‌ایم بانهایت مشابهتي که فاطمه زهراء بشخص شریف بنو ی داشته منافات دارد وتکلم انمخدره نیزدر رحم خدیجه طاهره دردفعات عدیده بوده لیکن بعداز ولادت وحضور نسأ اربعه وحور العین همان اقرار شهادتین واذعان باماامت ائمهٔ معصومین دردفعه‌واحده بوده دیگر روایتی دیده نشده که دفعه دیگر سخن گفته باشد واگر بوده حکمت دراختفاء انشده چنانچه تکلم جناب عیسی وائمهٔ هدی نیز بهمین نحو بوده کانه دوام ان منافی باصلاح حال طبیعی عموم بندکان بوده پس مراد از نمو کامل بودن قوای عقلانی درحال صغر ورضاع بوده (وهی العاقلة فی بدو الخلقه والساجدة بعدالولادة) وتااندازهٔ ترقی جسمانی هم بوده

(هجرت فاطمه زهراء از مکه بمدینه)

(یص) هنگامیکه خدیجه(ع) ازدنیا رحلت فرمود جناب فاطمه زهرا ﷺ پنج ساله

بود وخواهرانش و فاطمه بنت‌اسد وجمعی از زنان بنی هاشم در خدمتش‌ملازم بودند وحضرت رسول صلی الله علیه وآله بدیشان توصیة فرمودند از تشرف حضورش‌قصوری نورزند و ازوی استمالت کنند و فاطمه را در مصیبت مادر بزرگوارش تسلیت‌دهند وانمخد ره انس باکسی نمیگرفت جز حضرت رسول شب وروز خودرا بمراحم ان پز رگوار مشغول مینمود حتي در صیام ایام و قیام لیالی مراقب‌و مواظبت فوق العاده میکرد و برعبادات وطاعات اقبال‌و اهتمام چنان مینمودکه زنان زمانش متحیربودند که‌فاطمه با این‌صغر سن چگونه تحمل مشاق صعبه که خارج‌از عادت بشریه است مینماید و بعد ازخدیجه سه‌سال دیگر انمخدره درمکه بود ودرسن هشت سالگي بروایت اسماء از همه زنان عالمیان دانا تر بود وچون جناب ابوطالب بروایت مصباح دربیست ششم ماه رجب وخدیجه طاهره درماه شعبان ده‌سال ازبعثت گذشته رحلت فرمودندرسول خدا ان سال‌راعام الحزن نامید و بتفصیلیکه درمظان خودش مذکور است انحضرت هجرت‌بمدینه‌فرمودندوچون‌بمدینة رسیدندابوواقد لیثی‌رامکتوبی‌دادندکه انرابمکه به‌برد بحضرت امیر برساندکه فاطمهٔ زهراء را با فاطمه بنت اسد و ضباعه دختر زبیر بن‌عبد المطلب و هرکس از مستضعفین از مسلمین می خواهند حرکت بنمایند بمدینه طیبه هجرت نمایند پس امیرمؤمنان برای‌فواطم ثلثه هودج بسته درخفاو پنهانی بیرون آمدند و ایمن ، پسرام ایمن وابوواقدشتر ها را بسرعت میرا ندند و از خوف قریش شتابی از اندازه بیرون داشتند جناب امیر المومنین بایشان فرمودند یا ابا واقد ارفق بالنسوة فانهن القوارير وعلى رواية قال عليه السلام ارفق بالنسوة فانهن من الضعايف فقال‌ابو واقدانی‌اخاف ان یدرکنا‌الطالب فقال علي عليه السلام اربع ظلعك فان رسول‌الله قال‌لی‌یاعلی لن‌یصلوا من الذین قصدوا الیك بامر تکرهه واین بیت بخواند

لاشئی الاالله فارفع همکا ☆ یکفیک رب الناس ما اهمکا

اشارهٔ است باینکه خداوند نگاه دارنده ماست واز ما کفایت میفرماید بیمی ازقریش نداشته باش ودرآن‌سفر بعضی گفته اندام‌ایمن وفرزندش‌اسامة بن‌زید وعایشه‌ومادرش ام‌رومان واسماء ذات النطاقین وسوده بنت زمعة‌نیز همراه بوده‌چون بضجنان رسیدند

واز ان‌منزل تابمکه بیست چهار میل است ومخصوص‌بقبیلهٔ اسلم وهذیل وعامره‌است درانحال بناکاه جناح غلام حارث بن امیه باهفت سوار بر سیدند جناح بحضرت بانك زدو جسارت نمودکه (یاغدار لاابالك) آیامیخواهی این زنانرا نجاة بدهی‌واز مینان ما بیرون ببری آن حضرت فرمود اگرببرم چه خواهد شدگفت.ترابسختی برمیگردانم پس آنجناب مانندشیرخشمگین بر آشفت ودر برابر هودجهای زنها بایستادکه جناح رسید شمشیرخودرافرود آورد آنحضرت تیغ‌اورارد کرده‌پس‌از آن‌همین‌تیغ‌را از کف‌او بر آوردبرفرقش زدکه‌دونیمه شد وبر کتف مرکب وی‌رسید واین بیت انشاکرد

خلواسبیل الجاهد المجاهد آلیت لااعبد غیر الواحد ·

سواران دیگرچون جناح را بدین‌گونه دیدند برمیدندگفتند ای پسرابوطالب از مابگذر آنجناب فرمود من بسوی پسرعم خویش رسولخدا میروم هرکس بامن دراویزد خونش بریزم ازعقب هم مستضعفین ملحق شدند وبدون بیم وترس بفواطم پیوسته اند ودل بوجود آنحضرت بقوت بسته اند وشب تابصبح درآن منزل‌بافواطم ثلثه باطاعت وعبادت پروردگار آسوده حال مشغول شدند واین آیهٔ کریمه (فاستجاب لهم ربهم انی‌لا اضیع عمل عامل منکم من ذکرو انثي) درشأن علـی و فاطمه نازل گردید .

بضعهٔ رسول الله آنکه‌نیست مانندش ✡ ازخط الوهیت تابحد امکانی
اوست‌جزاُ احمدگل‌اوگلاب‌احمدگل ✡ من ندانمی او راغیر احمد ثانی
نفس پاك پیغمبر گرنبودمی نه سرود ✡ حضرت‌رسول الله من اذاها آذانی

(ورود فاطمهٔ زهراء (ع) بمدینه)

(یص) آمدن حضرت رسول‌بمدینهٔ درشب‌پنجشنبه اول‌ربیع‌الاول سال سیزدهم بعثت بود که وارد مدینهٔ شد ودرقبا منزل فرمود تااینکه امیرالمؤمنین وفاطمه‌زهرا باوملحق شدند ودر آنوقت ازسن مبارك فاطمهٔ زهراء (ع) هشت سال بیشتر نگذشته بود چون وارد مدینه شدند خواستند از برای فاطمه حجرهٔ بسازد و منزلی ترتیب

دهند پس زميني كه در آن خرماخشك ميكردند و آن از دو طفل صغير بود آنجناب خريد ومسجدی بنا فرمود كه اكنون مرقد مطهر ومضجع منور آن بزرگوار درجوار آنست پس بقدر لزوم بعدد اشخاص معلوم درطرف آن مسجد حجرهاو اطاقهاازخشت و گل بناء كرد وبرای هرزنی كه ميگرفت حجرهٔ بنا مينمود وبرحسب اتفاق حجرهٔ عايشه بحجره صديقه كبری (ع) متصل بود وروزنه بين اين دوحجرهٔ قرارداده بودند كه ازمجاورت هم باكمال سهولت بتوانند يك ديگر رامعاونت نمايند ليكن فائده برخلاف ظاهرشد واندك اندك عايشه پارهٔ از كلمات سخيفه و عبارات ضعيفه خدمت آنمخدره ميگفت و خاطرشريفش را ميرنجانيد وبالورائه والفطرة روز بروز عداوت مكنونه خودرا اظهار كرده بر آن ميافزود وازخديجه طاهره مذمت مينمود چنانچه درترجمهٔ خديجه بيايدناچار اين مطلب برسيدة النساء دشوار آمد خدمت رسول خدا شكايت نمود پس آنجناب فرمان كردتا آن رخنه را بستند و فاطمهٔ را ازين دقدقه راحت كردند ولی عايشه ازگفتار خود صرف نظر نميكرد

اقلب طرفی لاری من احبه وفی الدار ممن لااحب كثير

روزی رسول خدا برفاطمهٔ وارد شد اورا گريان ديد سبب سؤال كردفاطمهٔ عرض كرد عايشه برمن فخريه ميكند كه من برپيغمبر وارد شدم و شوهری نكرده بودم ومادر توپيره زالی بود رسولخدا فرمود رحم مادر تووعاء امامت بود (حقيرمطاعن عايشه را درجلدچهارم الكلمهٔالتامه ايراد كرده ام ودراينجا متعرض آن نميشوم) بالجمله فاطمهٔ چون بمدينه هجرت نمود فاطمهٔ بنت اسدبه سرپرستی فاطمه زهراء مساعی جميله بتقديم ميرسانيد چون فاطمهٔ بنت اسد دنيارا وداع گفت ورسولخدا ام سلمه را تزويج كردامرفاطمه رابوی واگذار نمود فقالت ام سلمهٔ تزوجني رسول الله وفوض امرابنته الی وكنت اؤدبها فكانت والله ادئب منی واعرف بالاشياء كلهاواين خدمت مرجوعة برعناد ودشمنی عايشه افزود كه چرا ام سلمه مؤدبهٔ فاطمهٔ زهرا است وبجای مادريست برای او

(تزويج فاطمهٔ زهراء (ع) باعلی مرتضی (ع)

(نا) بنا براينكه ولادت فاطمهٔ عليهاسلام درروز جمعه بيستم شهرجمادی الاخره

شش‌هزار دویست وهشت سال بعد ازهبوط آدم صفی (ع) بوده ونزول رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درمدینهٔ روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع‌الاول شش هزار دویست وشانـزده سال شمسی بعد از هبوط آدم (ع) بوده وازروز ورود فاطمهٔ بمدینهٔ تااول‌شهر رجب درسال دوم هجرت که ماه تزویج فاطمه باعلی بود یك سال وده روز قمری بودچون سالهای شمسی را بسال قمری نقل کنیم عمر فاطمه دروقت زفاف نه سال وسه مـاه قمری خواهد بود واین درصورتی است که بیستم جمادی الاخرهٔ مطابق تحویل شمس ببرج حمل باشد ودراین معنی چون علمای احادیث وتواریخ باختلاف سخن کرده‌اند بزیادت ازین تحقیق‌وتدقیق واجب نمیکند شیخ مفید وابن طاوس وجماعتی ازعلماء تزویج آنحضرترا درسال سوم ازهجرت‌درشب پنجشنبه بیست ویکم‌محرم‌رقم کرده‌اند وجماعتی پس‌ازوفات خواهرش رقیه درعشر اول‌شوال بعدازغزوهٔ بدرکبری دانسته اند وگروهی سه شنبه ششم ذی‌حجه گفته اند وبعضی خطبه آنحضرترا در شهر رمضان وزفافش را درسال دوم هجری درماه ذی‌حجه رقم کرده اند وبرخی‌زفاف حضرتش رایك سال بعداز هجرت درماه صفر محرز فرموده اند وطایفهٔ ازاهل سنت وجماعت براین رفته اندکه فاطمهٔ هنگام زفاف هیجده سال از عمرمبارکش رفته‌بود واین سخن ازآنجا پدید آمد که‌اگر فاطمهٔ هنگام زفاف نه‌ساله بودی امام‌حسن علیه‌السلام درده سالگی آوردی واین احدوثه بیرون عادت زنان است لیکن ازپیغمبر زادگان شگفتی نباید گرفت خاصه فاطمه علیها السلام زیرا که‌کار معجزات از تصورات‌عقل دوراندیش آنسوی تراست انکس که بروقوع معجزه کردن نهاد واجب میکندکه ازتخیلات نفسانی‌به‌پرهیزد

(یص)بالاخره درماه زفاف هشت قولست نیمهٔ رجب آخرماه رمضان سیم‌ماه شوال اول ماه ذی‌الحجه ششم همین ماه بیستم همین ماه ماه محرم وماه صفر وقول ماه‌شوال چون زمان‌تقیه بوده بمشرب اهل‌سنت آن‌زمان بوده وقول حق‌این است‌که درماه ربیع الاول حضرت رسول هجرت بمدینهٔ فرمودند وابتدای سال هجرت نبـوی قرار دادند وبعد ازیك سال که ربیع الثانی دیگر سال هجرت میشود جناب رسول

خدا درماه رمضان آنسال بغزوهٔ بدررفته اند وجناب فاطمه زهراء دراین ربیع الثانی از سن مبارك او نه سال گذشته بود وبحد بلوغ رسیدند و محقق است این معنی که عقد آنحضرت در آسمان شده ویکماه هم فاصله بین عقد آسمانی وزمین شده باقدری علاوه واحتمال میدهم که این اختلاف راجع بین العقدین باشد مثلا درماه رجب عقد آسماني منعقد شده وبعد ازگذشتن آن مقدار فاصله جبرئیل بحضرت رسول خبردادو آن بزرگوارهم بنکاح درآورد فاطمه طاهره را پیش از بدروپس ازمراجعت از غزوه بدر بفاصله ایامی درماه ذی الحجه زفاف واقع شد یااول یاششم یابیستم ماه علی ماهو الا شهر واول مولود ایشان امام حسن درماه رمضان بوده است یعنی ابتداي ماه محرم تانیمه رمضان ایام تمام بوده است وآنچه کلینی نوشته است یکسال بعد از هجرت است پس از دخول در سال دویم و حق همین است که کلینی فرموده چون حضرت فاطمه زهراء علیها السلام هشت سالرا ازعمر مبارك درمکه بسربرد و ده سال کسری درمدینهٔ وازاین ده سال یکسال هنوزدرخانه حضرت امیر نرفته بودوبااین حساب بازیاده ونقیصه سال شمسی وقمری بهمین ماه مذکورزفاف معین میشود وولادت حضرت امام حسن علیه السلام درنیمه رمضان درسال سوم هجرت درست میشود والله العالم

رفتن امیر المومنین «ع»

خدمت رسول خدا ص برای خطبه فاطمه ع)

چون سن مبارك بتول عذراء ازنه سال گذشت ودرحجرهٔ ام سلمه بکمال رشد وعقل رسیده بودنداز اطراف واکناف ازاهل مدینه وعظمای قبایل و رؤسای عشایر بدین قصد فاسد و خیال باطل بهیجان آمده و حرکت کرده و وسایط و رسائل فرستادند خدمت حضرت رسول وعرض حاجت نمودند بیخبر از اینکه این گوهر کران بهارا حضرت علی اعلی درصدف عزت و کنف حراست خود تربیت نمود واورا درخوراستعداد ابناء دنیا ازملوك ورعایا وارباب فقر وغنا قرارنداده بلکه اورا برای شاه ولایت علیه السلام ذخیره کرده

درمناقب ابن شهر آشوب ازام‌سلمه‌وسلمان فارسی وعلی‌بن ابی‌طالب مرویست که گاهی که فاطمه ادراك کردند مدرك زنانراودریافت مقامی راکه درخور خطبه و شایسته خواستاری بوده‌باشدبزرگان قریش که خداوند شرف وصاحب فضیلت وکثرت ثروت بودند وسبقت اسلام داشته اند کردن آرزو برافراشته اند هریك از محجوبه حاجت پرده برگرفت ومکنون خاطررا بر منصه ظهورنهادرسولخدای از آنهااعراض میفرمود وامر فاطمه راحواله بوحی مینمود وگاهی از رخسارمبارکشان تفرس غضب دید ارمیگشت واگر نه آثاروحی درآنحضرت آشکار میکردید ابو بکر بن ابی قحافة نیز بحضرت رسول شتافت ونام فاطمه راتذکره ساخت ودق الباب خواستاری نمود پیغمبر درپاسخ فرمود تزویج فاطمه جزبحکم وحی صورت‌نخواهدبست ابوبکر چون این بشنید دیگر سخن نکرد وبنزد عمربن الخطاب شتاب گرفت وصورت‌حالرا مکشوف داشت‌عمر گفت ای ابو بکر مگر ندانستی که‌رسول خدادست ردبسینه آرزوی توگذاشت بجای باش که پیغمبر هرگز فاطمه را باتو کابین نخواهد بست ابوبکر گفت هان اي عمرنیکو آنست که توفاطمه را تقدیم خطبه کنی تواند شدکه رسولخدا مسئلت ترا باجابت مقرون دارد عمر بدین سخن مغرورگشت بنزدرسولخدا رفته‌عرض حاجت نمود بی نیل‌مرام برگشت‌ابوبکر را آگهي داد ابوبکر گفت ایعمر اسعاف حاجت ترانیز پزیرا نگشت اکنون باش تابه ببینم ازحجاب‌قضاچه‌مکشوف‌افتد در(المعةالبیضاء فی‌شرح خطبة الزهراء)گویدجماعت صحابه‌دراین سخن بودندومعازو سعدبن‌عباده در آنمجلس حاضر بودند گفته‌اند رسولخدا کارفاطمه‌رابوحي‌حوالت‌مینماید وکس بجای نمانده که‌در مقام خواستگاري برنیامده باشد بناگاه عبدالرحمن بن‌عوف ازراه برسید واومردي صاحب مال وثروت بودوچون سخنان آنها راشنید گفت اکنون من میروم وفاطمه را خواستکاري میکنم وگمان میکنم اورا بمن تزویج بنماید بجهت کثرت اموال‌من درسولخدا مردي‌فقیرومسکین‌است احتیاج‌به‌مال‌من‌دارد که‌بازوی‌خود رابآن‌قوی‌گرداندسپس‌رفت بخدمت رسولخدا وعرض حاجت‌نمود درحالیکه لباسهای فاخردربر کرده بودوبوی‌خوش بسیاربکار برده‌بود برحضرت‌واردشدوعرض‌حاجت‌نمود حضرت‌درجواب ساکت‌بود عبدالرحمن گمان کرد که‌حضرت میخواهد تعیین مهر نماید

عرض کرد یارسول‌الله من ازشتر و گوسفند وغلام و کنیز وطلا ونقره کذاو کذا میدهم حضرت درغضب شد ومشتی سنگ‌ریزه درداءن عبدالرحمن بریخت وفرمود این رابر سر مال‌خود بریز تازیاد شود صدای تسبیح‌از آن‌سنگ ریزها بلند شدچون عبدالرحمن نگاه کرد دید همه دروجواهر گران بهامیباشد شرمنده از نزد رسولخدا مراجعت کرد آمد در نزد صحابه قصه را بیان کرد این بود تایك روز ابوبکر وعمر وسعدبن معاذانصاری درمسجدرسول خدا مجلسی کردند وازهرگونه سخن‌درافکندندتاحدیث بفاطمه پیوست‌ابوبکر گفت بزرگان‌قریش ورؤسای قبایل کسی بجای‌نماندکه خواستار فاطمه نشده باشد ورسولخدا کاراورا بوحی خدا حوالت فرموده لکن هنوز علی علیه‌السلام دراین‌باب قدمی‌پیش ننهاده‌چنان میدانم که‌علی راعدم‌بضاعت ممانعت‌ازاظهار این‌حاجت میکند ونیزاین معنی‌برمن روشن‌است که رسولخدافاطمه را ازبرای‌علی‌محبوس داشته پس‌صحابه گفته‌اندصواب آنست که‌ادراك خدمت‌علی کنیم وازین قصه او را خبردهیم‌اگر بسبب قلت مال وصول آمالرا تلقی نمیفرماید ماازاسعاف حاجت‌اوخودرا معاف‌نخواهیم داشت این بگفتند وبر خواسته ودرطلب علی شتاب گرفتند آنحضرترا درنخلستان مردی از انصار دیدار کردند که باشتر خویش همی آب میکشید ونخلستان انصاریرا سیر آب‌مینمود تادست مزد فراگیرد و معاش یومیه را ساختگی کند چون علی علیه‌السلام ایشانرادیدار کرد فرمود ازکجامیآئیدوازچه‌روبدینجا شدید ابوبکر گفت‌یاابالحسن محاسن خصایل وعلو فضایل ترا هیچ آفریده ندارد وسبقت وقدمت ترا دراسلام هیچکس انکارنتواند کرد وقربت‌وقرابت‌توبارسولخدا ازهمه بیشتروپیشتر است‌همانا از اکابرقریش و صنادید قبایل کمترکس بجاي ماند که‌درنزد رسولخدای بخواستاری فاطمه زبان نگشوده باشد وپیغمبرپاسخ همکانرا بحکم وحی‌حوالت فرمود ومن‌چنان دانم که‌این قرعه‌بنام توبیرون شوداکنون واجب میکندکه درطلب آن تقاعد نورزی‌و از اظهار آنچه مستور مینمائی خویشتن داري نفرمائی علی علیه‌السلام از اصغای این کلمات آب درچشم بگردانید وقال یاابابکر لقد هیجت منی ساکنا وایقضتنی لامرکنت عنه

نائما غافلا والله ان فاطمه لموضع رغبة وما مثلي تعقدعن مثلها غيرانه يمنعني عن ذلك قلة ذات اليد ابوبكر گفت يا با الحسن چيست اين سخن كه ميفرمائي همانا دنيا واندوخته دنيا درنزد رسولخدا بچيزي نيرزدواجب ميكند كه وصول مني راساختگي كني وبرگردن آرزو سوارشوي لاجرم علي ازكيشدن آب باز ايستاد وشتر خويش را بخانه آورد وعقال برنهاد وموزه خويش را درپوشيد وطريق سراي پيغمبر پيش داشت چون طي طريق كرده درسراي بكوفت پيغمبر درخانه ام سلمهٔ بنت ابي امية بن المغيرة المخزومي جاي داشت چون ام سلمه بانك سندانرا اصغا نمود ، ندادر داد كه كيست بردر سراي رسولخدا ﷺ فرمود برخيز اي ام سلمه وفتح باب كن اين آنكس است كه خداوند ورسولش اورا دوست دارند واو خداورسولرا دوست دارد ام سلمه گفت پدر ومادرم فداي تو باد اينمرد كيست كه قبل ازديدن بدين صفت اورا مي ستائي فقال مه (يا ام سلمهٔ هذا رجل ليس بالخرق ولا بالنزق هذا اخي وابن عمي واحب الخلق الي) فرمود هموار باش اي ام سلمه اين مرديست كه درامور صعب ناتوان وناتن درست نيست ودر كارهاي سخت سست نباشد اوست برادر من وپسرعم من ومحبوب ترين خلق درنزد من ام سلمه چون ابن بشنيد برجست وشتاب زده چنان رفت كه بيم لغزش وبسردر آمدن بود پس دربگشود ودرحجاب خويش متواري گشت وعلي در آمد وبررسولخدا سلام داد وجواب شنيد و دربرابر رسولخداي در پاي پرده نشيمن ساخت وسر بزير انداخت وبر زمين نگران بود چنانكه مكشوف ميافتاد كه اورا حاجتي است وحيا اورا از اظهار حاجت دفع ميدهد رسولخدا ﷺ فرمود يا ابا الحسن چنان مينمايد كه از براي اسعاف حاجتي نزد من شتافتي واز در شرم وحيا چهره ازاظهاران برتافتي اكنون بگوچه حاجت خواستي كه حوايج توهمكان درنزد من باجابت مقرون است عرض كرد بابي انت وامي تو داناتري كه مرا از كودكي از پدرم ابوطالب ومادرم فاطمه بنت اسد مأخوذ داشتي و بغذاي خود غذا دادي وبادب خود مرا مؤدب فرمودي تو مرا ازپدرو مادر نيكوتر بودي خداوند مرا بسوي تو هدايت كرد كه ازحيرتي كه آباء واعمام من گرفتار بودند رهائي جستم امروز اندوخته دنيا

و آخرت من توباشی و نیك دوست میدارم چنانکه خداوند بازوی مرا باتو استوار داشت ازبرای من زوجه وخانه بدست شود لاجرم برغبت تمام بحضرت تو شتاب گرفتم باشد که فاطمه دختر خود را بامن کابین بندي چون علی علیه السلام سخن بپای برد رسولخدا از فرحت و مسرت صورت مبارکش درخشان گشت و خندان خندان گفت یا علی آیاچیزی اندوخته باشی از براي کا بین فاطمه عرض کرد پدرم ومادرم فدای تو باد برهر چه من دارایم تو دانائی مرا از حطام دنیوی شمشیری وزرهی و شتری است رسولخدا فرمود یاعلی ترا ازشمشیر گزیر نباشد چه باشمشیر جهاد باید کرد وباشتر درحضر ترویه نخل وکار اهل بایدت ساخت ودرسفر بحمل رحل بایدت پرداخت بهاي زره از برای تزویج فاطمة پسندیده باشد من بدین بهااز توراضی میشوم دلخوش دار یاابالحسن (فقال علی بشرتنی فانك لم تزل میمون النقیه مبارک الاحوال رشید الامر صلی الله علیك فداك ابي وامی)یعنی تو همواره نیکو خوی وستوده نفس ومبارك بخت و رشید الامر بوده پدر ومادرم فداي تو باد

تزویج فاطمهٔ (ع) در آسمان

فقال رسول الله ابشر یاابالحسن فان الله تعالی قد زوجکها فی السماء من قبل ان ازوجك في الارض ولقد هبط علی فی موضعی من قبل ان تأتینی ملك من السماء له وجوه شتی لم ار قبله من الملاکه مثله فقال لی السلام علیك ورحمة الله وبرکاته ابشر یامحمد باجتماع الشمل و طهارة النسل فقلت وماذا ایها الملک فقال لی یا محمد انا سبطائیل الملک الموکل باحدی قوائم العرش سئلت ربی عز وجل ان یاذن لی في بشارتك وهذا جبرائیل فی اثری یخبرك عن ربك عز وجل بکرامة الله عز وجل قال النبی فما استتم کلامه حتی هبط الی جبرئیل فقال السلام علیك ورحمة الله وبرکاته یانبی الله ثم انه وضع فی یدی حریر الجنة و فیها سطران مکتوبان بالنور .

گفتم ای جبرئیل این حریر چیست واین خطوط نور از کجا است گفت ای محمد خداوند برپست و بلند زمین مطلع شد ومشرف گردید وترا از آفرینش اختیار کرد

و برسالت گزیده داشت و مرتبه دیگر نگران گشت و برگزید از برای تو برادری و وزیری وصاحبی تو دامادی ودختر تو فاطمة راباو گابین بست (فقلت حبیبی جبرئیل من هذا الرجل فقال لی یا محمد اخوك فی الدنیا وابن عمك فی النسب علی بن ابی طالب)

همانا بحکم خدای عزوجل شجرهٔ طوبی حامل حلي وحلل گشت و بهشت آراسته و پیراسته شد و حورالعین خود را زینت کردند وخداوند فرمان داد فرشتگان از آسمان چهارم برباب بیت المعمور انجمن شدند واز فراز آن به نشیب و ازنشیب بفراز عبور دهندو همچنان فرمان رفت که رضوان مشبر کرامت را که از نور بوذ برباب بیت المعمور نصب کند و ان منبری بود که آدم صفي علیه السلام در روز عرض أسماء برفرشتگان بران منبر خطبه کزد آنگاه فرشتهٔ را ازحجب که راحیل نام داشت وحی فرستاد که بران منبر صعود دهدو خدایرا تحمید وتمجید بنمایدو بدانچه شایسته اوست ثنا گویدودرمیان فرشتگان راحیل بذلاقت لسان و طلاقت بیان از همه فاضل تر بود پس برمنبر برآمد وخدایرا بحمدو ثنا بستود و تقدیس کرد ، آسمانها از دربهجت و فرحت بحرکت آمدند واحتزاز گرفته اند پس راحیل بدین خطبه ابتدا کردقال

(خطبه راحیل)

الحمدلله الاول قبل اولیة الاولین الباقی بعد فناء العالمین نحمده اذ جعلنا ملائکة روحانیین ولربوبیته مذعنین وله علی ما انعم علینا شاکرین حجبنا من الذنوب وسترنا من العیوب واسکننا فی السماوات و قربنا الی السرادقات وحجب عنا النهم للشهوات وجعل نهمتنا وشهوتنا فی تقدیسه وتسبیحه الباسط رحمته الواهب نعمة جل عن الحاد اهل الارض من المشرکین و تعالی بعظمته عن افک الملحدین اختار الملك الجبار صفوة کرمه وعبد عظمته لامته سیدة النسأ بنت خیر النبیین وسید المرسلین و امام المتقین فوصل حبله بحبل رجل من اهله الصاحب المصدق دعوته المبادر الی کلمته علی بفاطمة البتول انبة الرسول قال جبرئیل ثم اوحی الله الی ان أعقد النکاح فانی قدزوجت امتی فاطمة بنت حبیبی محمد به عبدي علی بن ابی طالب فعقدت عقدة النکاح واشهدت علی ذلك الملائکة اجمعین

پس شهادت خودرا دراین حریرة رقم کردند جبرئیل عرض کرد چون این کار بپای رفت خداوند مرا فرمان داد که این حریر رابرتو عرضه دارم آنگاه خاتم مشك برزنم وبنزد رضوان بود یعت بسپارم بالجمله بعد ازشهادت فرشتکان بمزاوجت علی وفاطمه خداوند امر کرد که شجره طوبی حمل خودرا ازحلی و حلل بجمله نثار کردوفرشتکان برچیدند وحورالعین برگرفته‌اند و یکدیگر را تاروزقیامت هدیه کنند و بدان مباهات فرمایند

یفنی الزمان ولایحیط بوصفهم ✡ ایحیط مایفنی بمالا ینفد
محاسن من مجدمتی یقرنوبها ✡ محاسن اقوام تعدکالمعائب
خلقت محامد ها الشریفة والعلی ✡ بمثابة الا رواح فی‌الا بدان

تزویج فاطمهٔ زهراء (ع) باعلی مرتضی (ع) درزمین

(نا) چون خداوندجل جلاله فاطمه‌را باعلی کابین بست جبرئیل‌رافرمان داد که سلام‌مرابمحمد حبیب‌من‌برسان واورابگوی که‌من فاطمه‌رادر آسمان باعلی‌عقد بستم‌تو نیز اورا باعلی تزویج کن‌و ایشان را بشارت بگوی‌بد وغلام زکی نجیب طیب طاهر خیر فاضل دردنیا و آخرت چون رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این کلماترا اصغافرمود علی علیه‌السلام راطلب داشت وشرح ان‌جمله را باوی بگذاشت آنکاه فرمود ای‌ابوالحسن سوگند با خدای که ان‌فرشته بردربایستاد وعروج‌نداد تاگاهی که حکم خدارا باتو شرح کردم هم‌اکنون طریق مسجد پیش دارکه من ازقفای تو خواهم شتافت وترا خواهم دریافت وبرزعمای قبایل وصنادید طوایف فضائل‌ترابرخواهم شمرد وچنانکه چشمان توروشن شود و همچنین دیدگان دوستانت دردنیا و آخرت لاجرم علی ازنزد رسولخدا بیرون شد ودر خبر است که ازآن پس پیغمبر فاطمه را فرمودکه علی ترا ازمن خواستار آمده است فاطمه در پاسخ سخن نکرد وخاموش‌نسشت‌رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روان گشت وفرمود الله اکبر سکوت اوروایت ازرضای او میکند بالجمله گاهی که علی علیه‌السلام طریق مسجدپیش داشت صحابه بر سرراه او انتظارمیبردند تااورا دیدار کنندوبدانند

کار برچه قرار گرفته چون بخدمت آنحضرت رسیدند فرمود رسولخدا فاطمه رابمن کابین بست ومرا آگهی داد که خدا در آسمان این عقد استوار بست وهم اکنون از دنبال درمیرسد ایشان اظهار بهجت ومسرت کردند وهم درزمان رسولخدای دررسید وبلا لرا فرمان دادتامها جروانصار را انجمن کند لاجرم بلال وجوه قبایل وسران طوایف را بحضرت رسولخدای دعوت کرده انجمن بزرك بیاراست پس پیغمبر بر منبر صعود داد وخدایرا سپاس وستایش فرستاد آنگاه گفت ایمردمان صنادید قریش فاطمه را از من بشرط زناشوئی خواستار شدند من درپاسخ گفتم سوگندباخدای من شمارا رد نکردم بلکه خدای متعال شمارا ردکرد چون جبرئیل بر من نازل شد و گفت یامحمد (ان الله جل جلاله یقول لولم اخلق علیا لما کان لفاطمه کفو علی وجه الارض آدم ومن دونه) یعنی خداوندمیفرماید اگر علی را نیافریده بودم ازبرای فاطمه دختر تو از آدم ابوالبشر تابامداد محشر همسری وشوهری بدست نمیشد این حدیث مکشوف میافتد که از تمامت انبیاء وجملة اوصیاء هیچ آفریده را مکانت ومنزلت علی را نبوده و نتواند بودوهیچ زنی در آفرینش خدای انباز فاطمه نیامده ونخواهد آمد واز این احادیث درکتب عامه وخاصه فراوان است که بعد ازاین بآن اشاره خواهدشد بالجمله رسولخدا فرمود :(ایهاالناس اتانی ملك فقال یامحمد ان الله یقرئك السلام ویقول لك قد زوجت فاطمة من علی فزوجها منه وقد امرت شجرة طوبی ان تحمل الدر والیا قوت و المرجان وان اهل السماء قد فرحوالذلك وسیولد منهما ولدان سیداشباب اهل الجنة فابشر یامحمد فانك خیرالاولین والاخرین .

وشیخ صدوق (ره) روایت میکند که هنگامیکه رسولخدای نشسته بودند فرشته‌ای بروی درآمد که اورا بیست وچهار چهره بود پیغمبر فرمودای دوست من جبرئیل تراهرگز بدین صورت ندیده بودم عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمودم که خداوند مرا مبعوث داشت تانوررا بانور تزویج کنم فرمود کدام نوررا باکدام نور عرض کرد فاطمه‌را باعلی رسولخدا میفرماید چون فرشته طریق مراجعت گرفت در میان هردو کتف اونگریستم دیدم نوشته‌است : (محمدرسول الله علی وصیه) گفتم کدام

وقت این کلمات درمیان هردو کتف تو رقم گشته عرض کرد بیست ودوهزار سال از آن پیش که آدم مخلوق گردد علمای اهل سنت این حدیث را بطرق متعدده بدین گونه آورده اند جز آنکه نام آن فرشته را بجای محمود صرصائیل رقم کرده اند وگفته اند که اورا بیست سر بود ودر هر سری هزار زبان داشت ودستهای او ازهندسه آسمانها وزمینها بزرك تر بود ودر کتف او بعد ازشهادتین مرقوم بود (علی بن ابی طالب مقیم الحجة) بالجمله رسول خدا در بالای منبر فرمود ایهاالناس جبرئیل برمن درآمد ومرا آگهی داد که خداوند جلیل در آسمان فاطمه را باعلی تزویج کرد وفرشتگان را بجمله گواه گرفت وفرمان دادتامن نیز درزمین فاطمه را باعلی کابین بندم وشما راگواه بگیرم

ونیز علمای سنت وجماعت از جابربن سمره حدیث میکنند که پیغمبر فرمود ایها الناس اینك علی ابن ابی طالب است میپندارید که من ملتمس صنادید قریش را شکستم وفاطمه را باعلی عقد بستم هما نادر شب بیست وچهارم رمضان جبرئیل برمن نازل شد وسلام خدای بمن آورد وگفت خدای متعال گروه فرشتگانرا از کروبیین وروحانیین را در بیت افیج که درتحت شجر طوبی است انجمن ساخت وفاطمه را باعلی تزویج فرمود ومن خطبه کردم وحکم رفت تا طوبی حمل حلی وحلل ودرو یاقوت نثار کرد و جماعت حور برگرفته اند وتا قیامت بایك دیگر هدیه فرستند وگویند این جمله نثار فاطمه است این هنگام رسول خدا بقرائت این خطبه پرداخت :

خطبهٔ نکاح

الحمدالله المحمود بنعمته المعبود بقدرته المطاع بسلطانه المرهوب من عذابه المرغوب اليه فيما عنده النافذ امره فی سمائه وارضه الذی خلق الخلق بقدرته وميزهم بحكمته واحكمهم بعزته و اعزهم بدينه واكرمهم بنبيه محمد ثم ان الله عزوجل جعل المصاهره نسباً لاحقاً وامراً مفترضاً نسخ بها الآثام واوشح بها الارحام الزمها الانام فقال عزوجل

(وهو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً وکان ربك قدیرا) فامر الله یجری قضائه و قضائه یجری الی قدره وقدره یجری الی اجله فلکل قضاء قدر ولکل قدر اجل ولکل اجل کتاب یمحو الله مایشاء ویثبت وعنده ام الکتاب ثم ان الله تعالی امرنی ان ازوج فاطمه من علی وقد زوجته علی اربعماة مثقال فضة ارضیت ، یاعلی فقال علی رضیت عن الله وعن رسوله فقال جمع الله شملکما واسعد جدکما وبارك علیکما واخرج منکما کثیراً طیباً

چون رسول خدا ازسپاس وستایش خداوند بپرداخت و کلمه‌ای چند از نعمت و نقمت وقدرت وحکمت قادر جبار بگفت وتعظیم دین وتکریم رسول امین را بنمود ومناکحت و مصاهرترا بستود و شرزمهٔ ازلوح محفوظ و لوح محو واثبات مکشوف داشت فرمود خداوند تبارك وتعالی مرا فرمان کرد که تزویج کنم فاطمه را باعلی بچهارصد مثقال نقره ، یاعلی راضی شدی امیرالمؤمنین عرض کرد راضی شدم ازخداواز رسول خدا پس پیغمبر اورا دعاکرد بجمع شمل ومساعدت بخت وکثرت فرزندان طیب طاهر آنگاه پیغمبر از منبر بزیر آمد وبنشست.

ودر کتاب کافی سند بصادق آل محمد پیوسته میشود قال (قال رسول الله ما انا الابشر مثلکم اتزوج فیکم وازوجکم الا فاطمة فان تزویجها من السماء) رسول خدافرمود من یك نفرمانند شمایم بشمازن میدهم وازشما زن میگیرم الافاطمه که خدا اورا در آسمان کابین بسته .

(نا)ودیگر ازابن عباس مرویست که درقول خداوند متعال که میفرماید (و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهرا) میگوید بیضائی مکنونه بیافرید وآنرا درصلب آدم جای داد وازصلب آدم در صلب شیث وازصلب شیث درصلب انوش وازصلب انوش درصلب قینان تحویل داد بدین گونه ازاصلاب کرام درمطهرات ارحام نقل فرمود وچون درصلب عبدالمطلب قرار گرفت آنرا دونیمه ساخت نیمی در صلب عبدالله و نیمی در صلب ابوطالب جای کرد پس ازعبدالله محمد واز ابوطالب علی پدید آمد این است قول خداوند که فرمود (وهوالذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهرا

وفاطمه بتزویج علی درآمد پس علی ﷺ ازمحمد است ومحمد ازعلی است وحسن وحسین وفاطمه رامرابط نسب است و علی ﷺ داماد است بالجمله رسول خدا ﷺ فرمود یاعلی برخیز وفاطمه را ازبهر خویش خطبه کن پس علی برخواست واین خطبه قرائت کرد (الحمدالله شکرالا نعمه وایادیه ولاالهالاالله شهادة تبلغه وترضیه ، وصلی الله علی محمد صلوة تزلفه و تحظیه و النکاح مما امرالله عزوجل به و رضیه ومجلسنا هذا مما قضاه الله واذن فیه وقد زوجنی رسول الله ﷺ انبته فاطمة وجعل صداقها درعی هذا وقدرضیت بذلك فاسئلوه واشهدوا)

نخست خدایرا بشکر نعمت وصفت وحدانیت ستایش گرفت ومصطفی رادرود فرستاد ومزاوجت و مناکحت را بحکم وجوب بستود وتأسیس مجلس رابرضای خدا وقضای اوباز نمود آنگاه فرمود رسول خدا ﷺ دخترخودرا بامن کابین بست وزره مرابصداق او بپذیرفت ومن بدان رضا دادم شما ایمردمان از رسول خدا بپرسید وآنچه گوید کوش دارید وگواه باشید مسلمانان عرض کردند یارسول الله ﷺ تقریر این قصه چنین است فرمود بلی پس دست برداشتند وگفتند اللهم بارك لهما واجمع شملهما ثم انصرف رسول الله الی ازواجه فامر هن ان یدففن لفاطمة فضربن بالدفوف .

صداق فاطمه زهراء (ع)

منقول از کتاب ابن شاهین است که فاطمه بر رسول خدا ﷺ واردشد باچشم گریان رسول خدا فرمودما یبکیك لاابکی الله عینك یا حوریة - عرض کرد برجماعتی از زنان قریش عبور دادم وایشان مخضبات بودندچون مرا دیدار کردند بکلماتی ناستوده مراوپسرعم مرا دهان زدند فرمود چه گفته اند وچه بشنیدی عرض کرد که گفته اند محمددخترخودرا بمردی که ازهمه قریش فقیرتر ومسکین تراست کابین بسته است (فقال لهم والله یابنیة مازوجتك ولکن الله زوجك من علی) همانا بسیار کس ازبزرگان قریش ترا خواستار خطبه شدندمن نپذیرفتم وامرترا باخدای باز گذاشتم وخواستاران راپاسخ نگفتم فبینا صلیت یوم الجمعة صلوة الفجر اذسمعت حفیف الملائکة واذا بحبیبی

جبرئيل و معه سبعون صفامن الملائكة متوجين مقرطين مدملجين فقلت ماهذه القعقعه من السماء ياأخي جبرئيل فقال يامحمد ان الله عزوجل اطلع علي الارض اطلاعة فاختار منهامن الرجال عليا ومن النساء فاطمةفزوج فاطمة من علي فرفعت رأسها وتبسمت بعد بكائها وقالت رضيت بما رضي الله ورسوله)

و بروايت مجلسي رسول خدا بنزد فاطمه آمد واورا گريان ديد (فقال مايبكيك فوالله لوكان في اهل بيتي خيرمنه زوجتك به ومازوجتك ولكن الله زوجك واصدق عنك الخمس مادامت السماوات والارض)

(نا) فرمودچه ميگرياندتراسوگندباخداى اگردرميان اهل بيت من كسى نيكوتر ازعلي بود ترا بااوكابين مي بستم لكن خداي ترا تزويج كرده وصداق ترابخمس دنيا مقرر داشته چندكه آسمان و زمين پاينده اند وهم درخبراست كه خداوندربع دنيا را بصداق فاطمه بازداد وبهشت ود وزخ نيزدراداى مهراونهادتادشمنانرا بدان كيفر كند و دوستانرا پاداش فرمايد ودر زمين مهر آنحضرت مشهور به پانصد درهم است چنانكه از اين حديث نيز مستفاد ميشود كه خداى بارسول وحي فرستاد (اني جعلت نحلتها من علي عليه السلام خمس الدنيا وثلث الجنة وجعلت لها في الارض اربعة انها رالفرات ونيل مصر ونهروان ونهر بلخ فزوجهاانت يامحمد بخمسماة درهم تكون سنة لامتك) و در آنزمان پانصددرهم معادل بودباقيمت دومثقال ونه نخود طلا

(يص) شيخ عبدالرحمن صفوري شافعي صاحب كتاب نزهة المجالس ومنتخب النفايس ازفاضل نسفى معروف كه از اعاظم علماى اهل سنت است نقل كرده است كه فاطمه (ع) مسئلت نمود ازپدر بزرگوارش تاشفاعت امت صداق او باشد واين معنى مقبول گرديد وچون فردای قيامت شود آنمخدره برصراط بيايد وبايستد وطلب كند صداق خودرا

ونيز ناقل بلال است كه گفت رسولخدا صلى الله عليه وآله وسلم روزى ازروزها بيرون آمد از خانه درحالتيكه بسيار مسرور بود عبدالرحمن بن عوف عرض كرد يارسول الله اين چه سروراست كه درروى شمامشاهده ميكنم فرمود اين ازجهت بشارتى است كه پروردگار

درحق برادرم وابن عمم ودخترم فاطمه مرحمت فرموده خداوند متعال چون فاطمه رابعلی تزویج کرد برضوان خازن جنان امر فرمود که حرکت دهد درخت طوبی را پس اندرخت نثار نمودرقعهای چندبعدد دوستان اهل بیت من ، وملائکهٔ چندی درزیر درخت طوبی خلق فرمود تاآن رقعهارا بردارند وحفظ نمایند چون روز قیامت بیاید آن ملائکه بیایند دروقتیکه همگی اهل محشر درجوش وخروش باشند آن رقعهـا را بدوستان فاطمه (ع) بدهندکه در هررقعه زادی از آتش نوشته شده پس برادرمن ودختر من باعث آزادی مردان وزنان امت من باشند از آتش جنهم .

جهیزهٔ فاطمهٔ زهراء (ع)

(نا) ازین پیش مذکورشد که رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بهای زره از برای کابین فاطمه پسندیده باشدهم اکنون برخیزواین درع حطیمیه را (۱) بمعرض بیع درآورده بهای آنرا بنزدمن حاضر کن علی علیه السلام اندرع را ببازار آورد وبروایتی عثمان بن عفان بچهارصدو هشتاد درهم بخرید و بروایتی چون عثمان درع را ابتیاع نمود وبهای آنرا بدادودرع را مأخوذ داشت (قال یا اباالحسن) (لست اولی بالدرع منك وانت اولی بالدراهم منی فان الدرع هدیة منی الیك علی علیه السلام) درع را نیز برگرفت وبهای آنرا نیز بکوشه ردای خود بسته بحضرت رسول آورد ودرپیش آنحضرت بنهاد ومکشوف نداشت که این مبلغ چند است ورسولخدا نیز پرسش نفرمود ودست مبارك فرابرده قبضهٔ از آن برگرفت وبلال را داد وفرمود ا براي فاطمه بهای غالیه وبوی خوش کن وآنچه بجای مانده بود ابوبکررا سپرد وفرمود بصلاح وصواب دید خویش جهاز فاطمه راساختگی کـن وبعضي از اصحابرا فرمان کردکه باتفاق ابوبکر ببازارشوند ودر بیع وشرا با اوهمدست باشند لکن ازصواب دیداو تجاوز ننمایند

بروایتی ان زرکه با ابوبکرسپرد دویست درهم بود وبروایتی دوبهره ازان زررا

---

(۱) حطیمیة منسوب بقبیله حطمیة بن محاوب ازقبیله عبدالقیس که زره رانیکو میساخته اند وگویند وجه تسمیه بحطیمیه برای اینکه چون شمشیر بدو میرسدشکسته میشود:

بهای بوی خوش کردند وچهار قسم رابرای سازجهاز نهادند بالجمله ابوبکر بادستیاری اصحاب ببازار آمدوپیرهنی بهفت درهم ومقنعه بچهاردرهم بخریدوقطیفهٔ سیاه فام که تمام بدنرا کفایت پوشش نداشت نیز ابتیاع بنمود وتختی مزمم وملفف بشریط وان رسنی است که ازپوست درخت خرما بافته باشند خریداری نمودودیگردو فراش ازکتان مصر که حشویکی ازلیف خرما واندیکراز پشم گوسفند آگنده بود وچهار بالش ازپوست که درطایف دباغت کرده بودند ونیزدوبالش که حشو آن آگنده ازپشم ودوبالش ازلیف خرما آکنده بودودیگرپرده ازصوف و حصیری هجری ودسداسی وباطیه ازنحاس ومشکی وکاسه چوبینی برای شیر ومشربهٔ ازپوست ودوسبو وآرد بیزی ودو بازو بند ازسیم و ظرفی ازخزف سبز بهاداد وفراهم آورد پس پاره ازان اشیارا ابوبکر وپاره ایرا دیگری از صحابه حمل دادند ودرنزدحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرونهادند پیغمبر بادست مبارك انجمله را تغلیب همي فرمود وهمي گفت بارك الله لاهل البیت وبروایتی چون چشم پیغمبر بدان اشیا افتاد آب درچشم بگردانید وسر بر آسمان برداشت وگفت اللهم بارك لقوم جل آیتهم الخزف

ایص درکتاب سنن الجامع سیف طوسی رحمه الله چنین نقل روایت کرده که یکی از منافقین مدینة امیر المومنین را در خطبه کردن فاطمه زهراء ملامت نمود و گفت یاعلی تو معدن فضل و علمی وشجاع ترین مبارزان عربی چرا زني بخواستي که چاشتش بشامش نمیرسد اگر دختر مرامیخواستي من چنان میکردم که ازدرخانه من تا درخانه توشتر درشتر بودی پر ازجهاز حضرت فرمود این کار بتقدیر وخواست خداست نه بتدبیر (الحکم لله العلي الکبیر) مارانظر برمال ومنال دنیا نیست ومقصود ماجز رضای خدا چیزی نیست وتفاخرما باعمال است نه باموال و نظر بدرهم ودنیار نداریم چون حکم وقضای الهي صادر شد وامرزواج صورت گرفت ندائي رسید که یاعلي سربردار تاقدرت حق تعالي رامشاهده کنی و جهاز دختر پیغمبر راملاحظه نمائی حضرت امیر المؤمنین سربالا نمود دید ازبالای سرخود تاعرش عظیم ناقهای ازنور که بارایشان همه دروگوهر ومشك وعنبرو نفایس بهشتی بود وبرهرشتری کنیزکي چون آفتاب تابان سوار

بودوزمام هرناقه بدست غلامی وهمه ندامیکردند این‌است جهازدختر پیغمبر حضرت امیرازمشاهده‌این‌معنی‌خوشوقت گردید و آمدبحجره‌طاهره‌فاطمه که‌اورا خبردهدازین نعمت عظمی وعطیهٔ کبری که‌خداند بان مخدره مرحمت کرده تا اینکه اوهم ازاین الطاف بی‌پایان احدیت درحق اوخشنود گردد چون حضرت زهراء جناب امیر ﷺ را ملاقات فرمود عرض کرد یاعلی شما میگوئیدیا من بگویم حضرت فرمودند شما بگوئید پس فاطمه شماتت آن منافق ودیدن آن‌ناقها رابیان نمود (زادالله فی‌شرفها باب قد فاق العالمین فضلاو جعلهانور مشکوة الرسالة فی‌الانام وبام کانت اقدم نساء العالمین اسلاما وبزوج خصه الله بالولایة الکلیة وهو الامام الربانی والهیکل النورانی قطب الاقطاب وسلالة الاطیاب الناطق بالصواب نقطة دائرة الامامةوبابنیهما الحسن و والحسین الذین همار یحانتي رسول الله سیدی شباب اهل الجنة

محب الدین طبری‌درریاض النضرة روایت‌کند که‌رسولخدافرمود درشب زفاف فاطمه دیدم جبرئیل نازل‌گردید باهفتاد هزار ملائکةمن سؤال‌کردم سبب هبوط شماً چیست گفته‌اند آمدیم که‌بهمراهی فاطمه درشب زفاف تابخانه علی ﷺ برویم این وقت جبرئیل و میکائیل‌با ملائکة تکبیر گفته‌اند از آن روز شش تکبیردرنمازهای واجبی سنت گردید

زفاف فاطمهٔ زهراء «ع»

چون عقده عقد فاطمه باعلی ﷺ خاتمه پیدا کرد واناث البیت پرداخته‌گشت علي ﷺ بحکم شرم‌و آزرم همه‌روزه درمسجد حاضرمیشد ولی‌نام‌فاطمه‌برزبان‌نمیراند تایك ماه کاربراین‌گونه میرفت تااینکه جمعی ازمهاجرین وانصاردرمقام اظهاربرامدند واتفاق کرده که خدمت مهر طلعت رسول اکرم شرفیاب شوند واستدعاء این معنی رابنمایندولیلهٔ زفافرا معین بنمایندحضرت امیر میفرمودند که‌گاهی‌دراین یك‌ماه‌فاصله درخلوت که‌خدمت رسول اکرم شرفیاب میشدم بمن میفرمود یا ابا الحسن ماحسن زوجتك و اجملها یعنی چقدر نیکو است زوجه توبشارت باد ترا که تزویج نمودم

بتو سیدهٔ نساء عالمیانرا چون یك ماه گذشت عقیل برادرم برمن واردشد گفت ای برادر چقدر فرحنا کم ازاین مزاوجت که هرگزچنین فرحي درخود ندیدم ای برادر چه شده که اقدامی نمیکنی وعیال خودرا از آن بزرگوار نمیخواهی گفتم من بااینکه دوست دارم حیامیکنم اظهار بنمایم عقیل گفت قسم میدهم ترا برخیز باهم خدمت رسولخدا شرفیاب شویم وعرض حاجت کنیم وچون روانه شدیم درراه ام ایمن را ملاقات کردیم پس مقصودخود مانرا برای او نقل کردیم ام ایمن گفت شمانروید بگذارید من بروم وعرض کنم کلام مازنان دراین امور بهتراست واوقع درقلوب رجال است پس ام ایمن بحجره ام سلمة رفت واورا وزوجات رسول اکرمرا اطلاع داد بهیئت اجتماع خدمت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم در حجرهٔ عایشه اجتماع نمودند و اطراف رسول خدا را گرفتندو بالاتفاق عرض کردند بابائنا وامهاتنا یارسول الله ما ازبرای امری اتفاق واجتماع کرده ایم که اگر خدیجه حاضر بود چشم اوروشن میشد ام سلمه گفت چون ذکر خدیجه درمیان آمد حضرت گریستند و فرمودند خدیجه وکجا است مثل خدیجه مرا تصدیق نمود در وقتیکه تمام مردم مرا تکذیب کردند ومرا تقویت کرد واعانت بدین خدا نمود بمالیکه داشت وخداوند بمن امر فرمود که خدیجه رابشارت دهم بخانه‌ای دربهشت ازقصب زمرد که درآن رنج وتعبی نیست ام سلمه عرض کرد فدیناك بآبائنا وامهاتنا یارسول الله شما امریرا از خدیجه یاد نمیکنید مگر اینکه گریه‌میکنید خدیجه‌رفت بسوی پروردگار خود کوارا باد براو آنچه‌را که یافت وخداوند بین ما واو جمع کند دردرجات‌جنت ورضوان ورحمت خود یارسول الله علی بن ابی طالب برادرشما است در دنیا وابن عم شما است در نسب دوست میدارد که اذن دهید تابزوجه اش برسد رسول خدا فرمودند اي ام‌سلمه چه شد تاکنون‌اظهار نکرد وسئوال ننمودعرض کردبجهت حیا ازشما پس آنحضرت فرمان داد ام ایمن راکه علی علیه السلام را حاضر نما ام ایمن گفت چون بیرون آمدم حضرت امیر انتظار مرا داشت‌که جواب بیاورم من آنجنابرا خبر کردم و گفتم رسول اکرم شمارا میطلبد حضرت امیر میفرماید

چون بخدمت رسولخدا مشرف شدم زنها از جای برخواستندو بحجرات خود رفتند ومن دربرابر آن سرور نشستم در حالیکه سر بزیر انداخته بودم واز فرط حیاسخن نمیگفتم رسول اکرم فرمودند یاعلی آیا دوست داری بزوجه خود وارد شوی عرض کردم نعم فداك ابی وامی پس فرمود نعم حباً و کرامة یاعلی امشب براووارد میشوی یا فرداشب انشاء الله

ولیمهٔ زفاف فاطمة (ع)

(نا) رسولخدا فرمودند یاعلی طعامی برای اهل خودمهیا کن اینك درنزدمانان و گوشت حاضر است برتواست که خرما وروغن وکشك فراهم آورده بنزدیك ماحاضر کنی لاجرم علی علیه السلام آنجمله را حاضر ساخت و پیغمبر آستین برزد وآن خرمارا در کشك وروغن هریسه کرد وباگوشت ونان فراوان بنزد علی علیه السلام گذاشت وفرمود هر کراخواهی دعوت کن امیرالمؤمنین علیه السلام جانب مسجد گرفت وخوش نداشت که جماعتی حاضروگروهی غائب باشند پس برمکانی بلند بر آمدوندا درداد که ایجماعت مهاجر وانصار از بهر ولیمهٔ فاطمه(ع) حاضر شوید خدا وندبانك آنحضرترا برتمامت مردم مدینه بشنوانید مهاجر و انصار گروه ازپس گروه دررسیدند افزون ازچهار هزار تن انجمن شدند علی علیه السلام ازوفور خاص وعام وقلت طعام پژمرده خاطر وشرمناك بود رسول خدا فرمود یا علی بیم مکن انی سادعوالله بالبرکة همانا من خدایرا میخوانم تااین طعامرا وافی وکافی همی کند بالجمله مردمان فراهم آمدند وسیر بخوردند وبیا شامیدند و دعای خیر بگفتند و برفتند و از آن طعام چیزی کم نشد این وقت رسول خدا کاسهای بزرك طلبید وازولیمه پر کرد وبرای هریك از زوجات طاهرات فرستاد و قدحی دیگر طلب کرد واز ولیمه بیاکندوفرمود این بهر فاطمه وشوهر او است تاهنگام فرود شدن آفتاب این کار خاتمه پزیرفت این وقت رسولخدا صلی الله علیه وآله زوجات مطهراترا فرمود هیئوا لابنتي وابن عمی فی حجرتی بیتا یعنی ازبرای دختر من وپسر عم من در سرای من وثاقی بزینت کنید مکشوف باد که دوبعضي از روایات ام سلمه

عرض کرد که کدام وثاقرا بزینت باید کرد فرمودحجره خویش‌را بزینت کن وزنان دیگررا فرمود حجرهٔ ام‌سلمه‌را بیارائید

و اگرچه تااین وقت ام سلمه حتما هنوزبانوی حرم‌پیغمبر نشده بودوشوهرش ابو سلمه حیوة داشت ودرخانه رسول خدا حجره نداشت‌ولی بواسطهٔ خویش آوندی قبول کرده‌است که درخانهٔ خودش حجره خودرا تقدیم فاطمه بنماید چون ام سلمه دختر عمه رسولخدا وعلی مرتضی علیه السلام است‌ودرترجمه اوبیاید که‌بانوئی بوددانا وبینا ودرجمیع خصال‌پسندیده‌پیش‌قدم بود ورسولخدابعدازفاطمه بنت‌اسد سرپرستی فاطمه رابعهدهٔ ام‌سلمه گذارده بودومقرب‌این‌معنی‌است که این‌حجره‌درخانهٔ ام‌سلمه‌بوده‌سوار کردن فاطمه‌را بر ناقه‌چه آنکه‌اگردرخانه رسول‌خدا بوده‌سوارشدن موضوع‌نداشت

و فاضل مجلسی میفرماید ممکن است ام سلیم مادر انس بن مالك که‌درخانه رسولخدا خدمت گذار بود این خدمت باو ارجاع شده و نویسندگان ام سلمه را بجای‌ام سلیم‌نوشته اندومؤلف تاریخ خمیس متصدی این امررا اسماء بنت عمیس گفته بااینکه‌در آن‌وقت‌حتما‌اسماء‌درحبشه بوده‌ودرسنهٔ‌هفتم‌هجرت‌بمدینه آمده‌اللهم‌الاان‌یقال که‌برای‌زفاف فاطمه‌بمدینه آمده‌باز مراجعت کرده تااینکه بوصیت خدیجه عمل کرده باشدیااینکه‌خواهرش‌سلمي که‌زوجه‌حمزة بن‌عبدالمطلب بوده‌و نویسندگان‌بجای‌سلمی اسماء نوشتة اند یااینکه‌اسماء یزیدبن سکن‌انصاري بوده‌واللهٔ‌العالم

خلاصه‌چون‌موافق‌مشهورخطابات باأم‌سلمه‌است‌ماهم بهمین اقتفا مینمائیم این‌وقت رسولخدااام سلمه‌راحکم‌داد که‌فاطمه راحاضر کن ام‌سلمه‌برفت وبرحسب فرمان‌فاطمه رابیاورد وعرق آزرم ازرخسارش روان بوددر رفتار هرقدمی لغزشی‌میکردچنانکه بیم‌همی‌رفت که‌بروی‌درافتدرسولخدا فرمودا (قالك اللهٔ‌العشرة‌فی‌الدنیاوالآخرة) چون درپیش‌روی پیغمبر بایستاد رسولخدا آن ردأیرا که‌برقع چهره‌فاطمه بودبر کشید تاعلی مرتضی علیه السلام چهره اورا نظاره کند آنکاه دست فاطمه بگرفت ودردست علی نهادو فرمود بارک اللهٔ فی ابنة رسول‌اللهٔ یاعلي نعمت الزوجة فاطمةو یافاطمه‌نعم‌البعل علی‌پس فرمان دادتا دختران عبدالمطلب‌و زنهای مهاجر وانصار در صحبت فاطمه روان شوند

وآغاز مسرت‌وفرحت فرمایندوتکبیر بگویند وازکلمات لهووحرکات لعب بپرهیزند که‌خداوند بدان رضا ندهد پس دست فاطمه رابگرفت واورا برناقه شهبا سوارنمود وبروایتی بربغله‌ای که‌اورادلدل‌میگفته اند فاطمه‌راسوار نمودورسولخدا ازپیش‌روی فاطمه مشی میفرمود وجبرئیل از یمین ومیکائیل ازیسار وهفتاد هزار فرشته ازدنبال تسبیح و تقدیس کنان راه در مینوشتند و هفتاد تن حوریه براثر فاطمه میرفتند اما علماء سنت و جماعت از جابربن سمره روایت میکنند که درشب زفاف فاطمه سلام الله علیها زمام بغلة شهبا بدست جبرئیل بود و اسرافیل رکاب گرفت و میکائیل از دنبال رهسپار بودو پیغمبر تسویه جامهای فاطمه را می فرمود و این ملائک‌و دیگر فرشتگان تکبیرهمی گفتندواین‌تکبیرتا روز قیامت‌در میان ان جماعت‌ازدرسنت‌بجای ماند وهمچنان سلمان نیززمام بغلة شهبارا داشت وحمزةو عقیل وسائر بنی هاشم از قفای‌فاطمةرهسپاربودند وزوجات رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ازپیش روی فاطمة رجزمیخواندند چنانکه ام سلمه این اشعار راقرائت میفرمود

سرن بعون الله جا را تی ✡ و اشکرنه فی کل حالات
و اذکرن ما انعم رب العلی ✡ من‌کشف مکروه و آفات
و قد هدا نا بعد کفر و قد ✡ انعثنا رب السما وات
وسرن مع خیر نسا ءالوری ✡ تفد ی بعمات و خا لات
یا نبت من فضله ذو ا لعلي ✡ بالو حي منه و الرسالات

وعایشه این سخنان را در هم پیوست

یا نسوة استترن بالمعا جر ✡ واذکرن مایحسن فی‌المحاضر
و اذکرن رب الناس قدّخصنا ✡ بد ینه مع کل عبد شاکر
و الحمد لله علی افضا له ✡ والشکر لله العز یز القادر
سرن بها والله اعلی ذکر ها ✡ و خصها منها بطهر طا هر

وحفصة بدین اشعار انشاء رجزنمود

فاطمة خير نساء البشر ✡ ومن لها وجه كوجه القمر
فضلك الله على ذ الو ری ✡ بفضل من خص بآی الز مر
زو جك الله فتی فاضلا ✡ اعنی عليا خيرمن في الحضر
فسرن جاراتي بها انها ✡ كر يمة نبت عظيم الخطر

معازه‌ام‌سعد بن‌معاذاين شعرقرائت‌نمود

اقول قولا فيه ما فيه . . . ✡ و اذكر الخير وابد يه
محمد خير بنی آدم ✡ ما فيه من كبر و من تيه
بفضله عز فنا رشد نا ✡ فالله با الخير يجاز يه
ونحن مع بنت بني‌الهدی ✡ ذی شرف قد مكنت فيه
فی ذروة شا مخة اصلها ✡ فما اری شيئاً يدا نيه

ودیگرزنان همان شعراولی‌ازاین ارجوزهارامکررقرائت میکردند وتکبیر میگفتند تابدرون سرای در آمدند

(یص) دراحوال عایشة گفته که‌زنان درعروسي فاطمة اظهار شادی میکردند وارجوزه میخواندند ومیگفته اندابوهاسید الناس‌حضرت رسول‌فرمود بگوییدوبعلها ذوالشدة الباس‌وچون مصرع ثاني‌در مدح حضرت امیربود باآنکه پیغمبرفرموده بود عایشه‌منع میکرد زنانرا ازخواندن حضرت فرمود چرا نمیخوانیدعرض کردند عایشه نمیگذارد فرمود عایشه ترک‌عداوت مارانمیکند بالجمله حضرت فاطمه رابدین‌گونه احترام و تعظیم‌برحضرت امیر وارد کردند وقدزفت شمس‌الضحي الی بدرالدجي پس حضرت رسول فاطمه زهرا را برحصیر قطری بطرف خودش نشانید وحصیر قطری حصیری است بانشان که از بحرین‌میآورند وبحضرت امیر المؤمنین ملاطفت فرمودند وامیر المؤمنین ازشرم نگران زمین بود ولب ازتکلم فروبسة وهمچنین فاطمهٔ زهراء پس رسول‌خدا فاطمه را فرمان داد که‌مقداری آب حاضر کن فاطمه‌برخواست‌وکاسه چوبین خودرا پرآب کرد بیاورد پیغمبر جرعهٔ ازآنرا مضمضه کرده دیگر باره در کاسه بریخت‌پس لختی ازآن آبرابرسر فاطمه نثار کردومقداری‌درمیان هردوپستانش

بر افشاند ومقداری درمیان هردو کتفش بپاشید وبا امیر المؤمنین نیز چنین کرد بعد فرمود (اللهم اجمع شملهما والف بین قلبیهما واجعلهما و ذریتهما من ورثة جنة النعیم وارزقهما ذریة طیبة طاهرة مبارکة واجعل فی ذریتهما البرکة واجعلهم ائمة یهدون بامرك الی طاعتك ویأمرون بمایرضیك اللهم انهما منی وانا منهما اللهم کما اذهبت عنی الرجس وطهرتنی تطهیرا فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اللهم هذه ابنتی واحب الخلق الی اللهم هذا اخی واحب الخلق الی اللهم اجعله لك ولیا وبك حفیا وبارك له فی اهله) انکاه فرمود ای علی داخل شو براهل خود که خدای برتو مبارك کند (یاعلی الطف بزوجك وارفق بها فان فاطمه بضعة منی یولمنی ما یولمها ویسرنی مایسرها استود عکما الله و استخلفه علیکما) پس دست فاطمه را درمیان دست علی گذارد وفرمود یاعلی (هذه ودیعة منی الیك) والحجره بیرون آمد و عضاده در رابگرفت وفرمود (طهر کما وطهر نسلکما انا سلم لمن سالمکما وحرب لمن حاربکما مرحبا ببحرین یلتقیان ونجمین یقترنان أسماء میگوید رسولخدا تاازنظر غائب شد همی درحق ایشان دعا میفرمود پس رسول خدا فرمان داد که زنان متفرق بشوند همگی بفرمان رسول خدا بحجرات خود رفتند درانحال رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم چشمش بمن افتاد فرمود کیستی عرض کردم اسماء بنت عمیس هستم فرمود آیا امر نکردم بیرون بروید عرض کردم یارسول الله فداك ابی وامی قصد خلاف شمارا نکردم (ان الفتاة اذازفت الی زوجها تحتاج الی أمرأة تقوم بحوأجها فاقمت ههنالا قضی حوائج فاطمه قال یا اسماء قضی الله لك حوائج الدنیا والاخرة)

(ان اسماء باتت عند فاطمه اسبوعا بوصیة خدیجة الیها فدعالها النبی فی دنیاها وآخرتها)

وعلی بن عیسی اربلی در کشف الغمة گوید رسولخدا تاسه روز بحجره فاطمه نرفت روزچهارم آهنك حجره ایشان فرمود اسماء یاسلمی را بردر حجره ایشان دیدار کرد فرمود اینجا چه کنی زیرا که مردبدین حجر است عرض کرد بابی انت وامی پدرو مادرم فدای تو بادمن حاضر خدمت خدیجه بودم گاهی که وداع جهان گفت اورا گریان یافتم عرض کردم این گریه چیست توسیدهٔ زنان عالمیانی زوجه پیغمبر آخر

الزمانی بلسان پیغمبر بشارت یافته جنانی فرمود از آن میگریم که زنانرا درشب زفاف حوائجي است که قضاء آن بدست زنی دانا گذاشته میشود فاطمه کودك است بیمناکم که مبادا درانجام حوائج اوزني شایسته بدست نباشدعرض کردم ای سیدۀمن برذمت نهادم که اگرتا آنزمان بجای باشم این خدمت به پای برم اکنون بحکم آن عهد که باخدیجه محکم کرده ام دراینجا آمدم ونیز واجب میکند که هنگام زفاف مردان بازنان زنی ازبرای اسعاف حوائج ایشان حاضر باشد پس پیغمبر فرمود خداوند حاجتهای ترا دردنیا و آخرت قضافرماید .

آمدن رسول خدا (ص) بمبارك بادفاطمه (ع)

درصبیحه زفاف یابعد ازسه روز بنابر اختلاف روایات رسول خدا ﷺ بدیدن فاطمه رفت هنگامیکه بااسماء چنانچه مذکور شد رسولخدا تکلم میکرد علی با فاطمۀ زهرا بزیر عبائی اندر بودند چون بانك رسولخدا یرا اصغانمودند آهنك تفریق کردند پیغمبر ندادر داد که شمارا بحق من سوگند است که بحال خود و برجای خود باشید وهمچنان در آمد وبرفراز سرایشان بنشست وهردوپای مبارکرا درمیان ایشان درآورد علی علیه السلام پای راست وفاطمه پای چپ پیغمبر را ماخوذداشته بسینه چسبانیدند وادراك برد وسلامی بنهایت نمودند و آنحضرت کاسه شیری باخود آورده بود فاطمه را دادفرمودبیاشام که پدرت فدای توگرددباعلی نیز فرمود بیاشام که پسر عمت فدای تو باد پس رسولخدا ﷺ علي را فرمان داد که کاسه از آب حاضر کن درزمان حاضر ساخت رسولخداسه کرت در آن بدمید وبرخی از آیات کتابرا بر آن قرائت فرمود آنگاه علی را حکم داد که جرعه‌اي از آن بیاشام و پاره‌ای بجای گذار آنچه را بجای گذاشت رسول خدابر گرفت وبرسروسینه علی افشاندوقال : اذهب الله عنك الرجس یا ابا الحسن وتطهرك تطهیرا . دیگر باره آب طلب کرد وبافاطمة نیزچنین کرد و آن کلماترا درحق او تکرار کرد پس رسولخدا فرمود یاعلی ساعتی ازخانه بیرون باش چون بیرون شد روی بافاطمه کرد وفرمود ایدخترك من چون است شوهر تو عرض

کرد یارسول الله آن شب که‌علی درفراش من جای‌داشت‌شنیدم که زمین باعلی‌سخن میگوید من بترسیدم رسولخدا چون این شنید سجده شکر گذاشت وچون سر برداشت فرمود ای فاطمه شاد و کامکار باش که خداوند شوهر ترا ازجمیع آفرینش برگزیده ونیز خرم دلباش بفرزندان طیب وطاهرودانسته باش که خدای‌امر کرده‌است زمین‌را ازمغرب‌تامشرق آنچه در زمین واقع شود بعرض او برساند فاطمه عرض کرد علی فاضلتر از همه شوهر هاست جزاینکه زنان‌قریش گویند پیغمبرمردی فقیر را بمصاهرت اختیار کرد رسولخدا فرمود ای فاطمهٔ پدروشوهر ترا درشمار فقرا نتوان گرفت همه دفاین و خزائن زمین‌را بمن‌عرض دادندومن نه‌پذیرفتم‌وجز بندگی درگاه وقرب الله را خواستار نشدم چون آنچه پدرت میداند تودانسته باشی ازکم وبیش دنیا وارسته باشی اما شوهر تو دراسلام پیشی دارد وبرهمه کس ازهمه عالم مقدم باشد وعلمش از همه بزرگتر وحلمش ازهمه ثقیل تر است خداوند ازتمامت آفرینش دومرد برگزید یکی پدر تو وآندیگر شوهر تو فقال رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله وسلم (یافاطمة الاازیدك فی علی رغبة قالت بلی قال لایرد علی الله عزوجل رکبان اکرم منا اربعة اخی صالح علی ناقته وعمی حمزة علی‌ناقتی الغضباء واناعلی البراق وبعلك علی بن‌ابی طالب علی ناقته من‌نوق الجنة) فاطمه عرض کرد یارسول الله صفت آن ناقه‌را بگوی که‌ازچه چیز خلق‌شده (قال‌ناقة خلقت‌من‌نورالله عزوجل مدبجة‌الجنبین‌صفراء حمراء الرأس سوداء الحدق قوائمها من الذهب خطامها من اللؤلؤ الرطب عیناها من الیاقوت و بطنها من الزبرجد الاخضر علیها قبة‌من لؤلؤبیضاء یری باطنها من ظاهرها وظاهرها من باطنها خلقت من عفوالله تلك الناقة من‌نوق الله‌لها سبعون رکناًبین‌الرکن والرکن سبعون الفاً ملك یسبحون الله بانواع التسبیح لایمرعلی ملاء من الملائکة الا قالوامن هذا العبدما اکرمه علی الله عزوجل اتراه نبیاً مرسلا او ملکا مقربا اوحامل عرش اوحامل کرسی فینادی‌منادمن بطنان‌العرش ایها الناس ماهذا نبی‌مرسل ولاملك مقرب هذاعلی بن‌ابی طالب فیبدون رجلا رجالا فیقولون حدثونافلم نصدق ونصحونا افلم نقبل والذین یحبونه تعلقوا بالعروة الوثقی کذلك یحیون فی الاخرة فقال

رسول الله يافاطمه الاازيدك في علي رغبة قالت زدني يا ابتاقال النبي إن عليا اكرم على الله من هارون لان هارون اغضب موسى وعلى لم يغضبني قط والله الذى بعث اباك نبياً بالحق ماغضبت عليه يوما قط ومانظرت في وجه على الاذهب الغضب عني فقالت فاطمة رضيت بالله رباً وبك يا ابتانبياً وبابن عمي بعلاوولياً.

نزول هديه وحله بهشت براى فاطمه (ع)

از تفضلاتيكه خداوند تعالى شأنه نسبت بحبيبه خود فاطمة طاهره سلام الله عليها داشته اورا بتشريف هديه و مائدة آسمانى افتخار داده در شب زفاف آنمخدره (ع) چنانچه در كتاب خرايج وجرايح منقولست كه جبرئيل امين بازمرأى ازملائكه هنگام زفاف نزول فرمود (بهدية في سلة من السماء وفيها كعك وموزوز بيب فقال هذه هدية من الله لعلي وفاطمة ، وجبرئيل قلب من يده سفرجلة فشقها نصفين واعطي عليا نصفاً وفاطمة نصفا وقال هذه هديه من الجنة لكما)

يعنى جبرئيل با جمعى از ملائكه هديه بحضور رسول اكرم بجهت فاطمة (ع) وعلي آورد درسبدي كه در آن نان خشك وخرما وموبز بهشتى بود ودردست جبرئيل نيز بهى بود آنرا رسول اكرم يا جبرئيل دونيم نمود نيمى بعلى و نيمي بفاطمه داد و گفت اين هديه است ازبهشت خاصه شما است ونيز جبرئيل حله ازبهشت آورد بجهت فاطمه كه بهاى تمامت دنيا بود چون آن مخدره آن جامه راپوشيدزنان قريش درحيرت شدند عرض كردند اين جامه ازكجا است فاطمه فرمود از نزد خدا است .

حديث لولا علي (ع) لما كان لفاطمة (ع) كفو

(يص) اين حديث در امالى وعلل ومعانى الاخبار وعيون اخبار الرضا ودر فردوس ديلمى كه ازعلماء اهل سنت است موجود است درعيون ازحسين بن خالد از حضرت رضا عليه السلام كه از آباء گرام خود ازاميرالمؤمنين عليه السلام حديث كند كه رسول خدا

بمن فرمود یاعلی مرداز قریش مراعتاب کردند که دختر تراخواستیم بما ندادی وبعلی بن ابی طالب علیه السلام تزویج نمودی من بایشان گفتم والله من شمارا منع فرمودم واورا بعلی تزویج نمودم براي اینکه جبرئیل برمن نازل شدو گفت خداوند میفرماید (لولم اخلق علیاً لماکان لفاطمه کفو علي وجه الارض آدم ومن دونه) ودرامالی ازحضرت صادق منقول است که فرمود (لولاان امیرالمؤمنین تزوجها لماکان لهاکفو الی یوم القیمة علی وجه الارض آدم ومن دونه) وبهمین مضمون است حدیث معاني الاخبار وغیران که اگر خداوند متعال خلقت علی نمیکرد کفوی ازبراي فاطمه نبود ومعنی کفائه تساوی و برابری مرد وزن است دراسلام وایمان وقولیست آن قدرت وتمکن مرد است در نفقه بالفعل یابالقوه و در نزد علماء امامیه بالقوه مشهورتر است بالجمله چون فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها معصومه بود غیر معصوم نمیتوانست اورا تزویج کند ومذهب امامیة همین است که معصومه را غیر معصوم نباید تزویج کند واگر جائز باشد باید گفت شخص فاسقی معصومه را مطیع خود سازد واورا برخلاف رضای خداوندمتعال امر نماید وخداوند منان ابادارد بنده مطیعه را درتحت فرمان مرد عاصی قراربدهد ولکن بعکس جایز است چنانکه انبیاء وائمه هرزنیکه خواسته اندمعصومات نبودند باز میگوئیم جهت اینکه معصومه نباید زن غیر معصوم شود آنست که معصومهٔ مصیبه است وغیرمعصوم مخطی و آنکه دارای عصمت است برغیرمعصوم شرف دارد وجائز نیست اهل صواب دراطاعت اهل خطا بیایند وبافرض اطاعت اومنافی بارض اي حق است و میگویند المرأة تاخذمن دین بعلها بنابر این کفوفاطمه منحصر بعلی میشودچون امیر المؤمنین علیه السلام بصریح آیهٔ مباهله نفس نفیس مقدس نبوی است نه بطریق حقیقت بلکه بنحو مجازچون اتحاد بین اثنین محالست پس اقرب مجازات اشتراك است یعنی بمفاد کریمة (النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم آنجناب اولویت بر تمام نفوس داشت وجناب امیر علیه السلام که نفس شریف پیغمبر است همان اولویت از برای ایشان هم ببرهان عقل ونقل وکتاب وسنت ثابت است یعنی آنچه ازکمالات نفسانیه وملکات رحمانیة در آن وجود مقدس موجود بود در ذات ستوده صفات جناب امیر المؤمنین علیه السلام موجود

بود الاماخرج بالدليل چون باتحاد صاحب منزله نبوت ودارای مرتبه امامت قائل شديم وبمساوات ايشان معتقد شديم ميگوئيم جناب فاطمه زهراء سلام الله عليها هم بهمهٔ كمالات وملكات حسنه نبويه ومرتضويه آراسته بود وازجهت نبوت وولايت پيوسته افاضات معنويه باو ميرسيد چنانكه حضرت امير تساوی باپيغمبر داشت مگر از جهت نبوت فاطمه زهراهم برابر و كفو جناب امير مؤمنان بود مگر ازجهت امامت وزوجيت مطاعة كه آن بمنطوقه (الرجال قوامون على النساء) وبمفاد و(للرجال عليهن درجة) رتبهٔ فاضله ودرجهٔ راجحه است و آنهم درجنب اطاعت صاحب مقام امامت وولايت مرجوح درطی آن منطوی باآنكه پيغمبر درحق فاطمه طاهره فرمود آنچه را درحق حضرت امير فرمود از آنجمله فرمود فاطمة روحی ونفسی وقلبی و بضعتی وثمرة فؤادي ونور بصری وفلذة كبدی وشجنتي وأنهامنی وأنامنها . ونظائر آن در كتب لاتحصی ولاتحصر است پس همان اتحاد معنوی نبوي وعلوی در وجود ذی جود حضرت باعصمت فاطمي جاريست ولا شك أن فاطمة خلقت لاجل علی و أن علياً خلق لاجلها و انهما كفوان متحدان لايفترقان فی عالم الابدية بلا شائبة وريبة پس مقام فاطمه تالي مرتبتين ونقطه بين الخطين و واقعه بين الحدين است وبامعيت تامه ازمبدأ اوليه كه عالم انوار است بوده باتشريك بدون تفكيك درعالم ملكوت وملك تنزلات من حيث الذات نمود ودر بعضی ازمجالی ومحال بالانفراد تجليات خاصه فرمود بااين وصف ملاعلی قوشچی عليه ماعليه درمذمت شيعه گويد (اين فرقه عليلهٔ قليله ذليله قائل بعصمت زنی شده اند بااينكه جمهور ازاهل سنت و جماعت اعتقاد بعصمت كافه انبياء ندارند) فرغماً لمعاطس قوم يحسبون انهم يحسنون صنعا الاانهم هم المفسدون ولكن لايشعرون وهنالك يخسر المبطلون .

پوشيدن فاطمه (ع) حلهٔ بهشتي را درشب زفاف

صاحب تبر المذاب وابن جوزی روايت كرده اند كه چون زمان رحلت و احتضار بانوی عفت وعصمت شد حضرت امير نزد فاطمهٔ طاهره حقه‌اي يافت شرح آنرا پرسيد آنمخدره عرض كرد دراين حرير سبزی است ودر آن ورقهٔ سفيدی است كه

در آن چند سطر نوشته شده و نور از آن لامع است حضرت امیر علیه السلام فرمودند در آن چه نوشته شده است یا بنت خدیجة الکبری عرض کرد یاسفینة النجاة و یاابن عم رسول الله چون پدر من مرا بشما تزویج نمود وخبر داد که عقد من درزیر درخت طوبی واقع شده و آن درخت نثار خودرا نمود من دوجامه کهنه و نو داشتم و بر سجادهٔ عبادت خود نشسته بودم درشب زفاف بناگاه سائلی فریاد کرد یااهل بیت النبوة و معدن الخیر والفتوه امشب اگر جامه کهنهٔ دارید مرا بدهید که من فقیرم پس من آنجامه نورا باودادم چون صبح شد رسول اکرم باروی نورانی ازدرحجرهٔ من در آمد و فرمود توجامه نو داشتی چرا نپوشیدی عرض کردم شما نفرمودید هر آنچه صدقه میدهید باقی میماند من آنرا بصدقه دادم حضرت رسول اکرم در جواب فرمودند اگر جامهٔ کهنه رامیدادی و نورا می پوشیدی از برای شوهرت بهتر بود و بفقیر هم مراعات کرده بودی و هم از گرمای تابستان ازجهت روزه خودرا حفظ میکردی من عرض کردم در این عمل اقتدا بشما کردم دروقتیکه مادرم خدیجه شرفیاب خدمت شماشد هرچه داشت همه را درراه شما بذل نمود تااینکه سائلی ازشما سؤال کرد شما پیراهن خودرا بسائل دادید وخود را بحصیر پیچیدی و از این گونه امور بسیار بجا آوردید وشما راشبیهی نیست واین آیهٔ شریفه درحق شما نازل گردید (ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریست ومرا بسینه خود چسبانید آنگاه فرمود جبرئیل آمده بتوسلام میرساند وعرض میکند بگو بفاطمه هر چه میخواهد بخواهد از ما فی الغبراء و الخضراء واو را بشارت بده که من او را دوست دارم پس من عرض کردم (یاابتاه شغلتنی عن المسئلة لذة خدمته لاحاجة لی غیر لقاء ربی الکریم فی دارالسلام) همانا استدعای من زیارة لقاء پروردگار است دردارالسلام پس پدرم فرمود دست خود را بلند کن چون بلند کردم آنجناب هم دستهای خودرا بلند کرد بطریقی که سفیدی زیر بغل آنحضرت نمایان شد و دعا درحق امت وطلب مغفرت نمود باین طریق که اللهم اغفر لامتی ومن آمین گفتم آنگاه جبرئیل گفت که خداوند فرمود گناهان امت ترا آمرزیدم از آنانکه محبت بفاطمه و پدر فاطمه وشوهر فاطمه و اولاد فاطمه را داشته باشند پس من استدعاء سجلی کردم جبرئیل امین این حریر سبز را آورد که در

آن رقعهٔ سفیدی میباشد که بیدقدرت در آن نوشته شده (کتب ربکم علی نفسه الرحمة) جبرئیل و میکائیل شاهد شدند و پدرم بمن فرمود آنرا ضبط بنمایم و زمان رحلت وصیت کنم که آنرا درقبرم گذارند که چون روز قیامت شود وزبانه آتش شعله کشد به پدرم دهم تاطلب کند آنچه راکه خداوند متعال وعده داده است .

واما عبارت تبر المذاب در موضوع - لة بهشتی اینست (ان النبي صنع لفاطمة قمیصاً جدیداً لیلة عرسها و زفافها وکان لهاقمیص مرقوع و اذا بسائل علي الباب یقول اطلب من بیت النبوة قمصیاً خلقا فارادت فاطمةان تدفع الیه القمیص المرقوع فتذکرت قوله تعالی (لن تنالوا البرحتی تنفقوا مما تحبون) فدفعت له الجدید فلما قرب الزفاف نزل جبرئیل وقال النبی ان الله یقرؤك السلام وامرنی ان اسلم علی فاطمة وقد ارسل لها معی هدیة من ثیاب الجنة من السندس الاخضر فلما بلغها السلام والبسها القمیص الذی جاء به لفها رسول الله ﷺ بالعباء و لفها جبرئیل باجنحته لئلا یأخذ نور القمیص بالابصار فلما جلست فاطمة بین النساء ومع کل واحدة شمعة رفع جبرئیل جناحه ورفع النبي عباءه واذا بالانوار قد طبقت المشرق و المغرب فلما وقع النور علی النساء الکافرات خرج الکفر من قلوبهن واظهرن الشهادتین) وازصفوری شافعی خبری باین مضمون منقولست .

تساوی فاطمهٔ زهراء (ع) بانبیاء عظام (ع)

واما تساوي آنمخدره با آدم ابو البشر اگر آدم ازخاك خلق گردید فاطمهٔ زهراء طینت مرضیه ونطفهٔ زکیه اش ازمیوهٔ بهشتی بود وچه قدر فرق است بین کسیکه ازخاك آفریده شودیا ازنور پاك محمدی ﷺ

واگر در قرآن خداوند متعال آدم را باصطفی یاد فرمود بقوله تعالی ان الله اصطفی آدم ونوحاً الایه فاطمهٔ زهرا ازروز نخست باصفوت وصفا بود بلکه صفوهٔ آدم از آن منبع عصمت وطهارت بآنجناب عنایت شد وآیهٔ (ان الله اصطفیك) راملائکه ملاء اعلا دراوقات صلوات بروی عرضهٔ داشته اند .

واگر حضرت آدم در بدو خلقت بمفاد وعلم آدم الاسماء کلها تعلم اسماء کردند

فاطمه زهراء خودام الاسماء بود و عالمه بحقایق اشیاء و مسمیات ان من البدایه الی النهایه بوده .

و اگر حضرت آدم شرف ابوت بر فرزندان خود داشت فاطمهٔ زهـراء شرف امومت برائمهٔ معصومین وذریهٔ طیبه داردوهی ام الائمة الخیرة

و اگر آدم بواسطهٔ خوردن گندم ازبهشت بیرون آمد فاطمهٔ زهراء از ایثار قرصه نان تمام جنات ثمانیه را متصرف گردید وسورهٔ هل اتی درشأن ایشان نازل گردید

و اگر آدم علیه السلام پس ازاکمال خلقت ونفخهٔ روح عطسه کردوتحمید نمود فاطمه زهرا پس از ولادت شهادتین گفت ویکان یکان از فرزندان معصومین خود را نام برده یادفرمود

و اگر حضرت آدم بواسطهٔ ترك اولی ازمقام قرب مهجور واز بهشت عنبرسرشت دورشد ودویست سال گریست بالاخرة از تمسك وتوسل باذیال شریفه ایشان دعاء او مستجاب وتوبهٔ اومقبول گردید

و اگر آدم یکصد یا دویست سال از دوری بهشت یا فراق حواء علاوه برترك اولی گریست جناب صدیقهٔ طاهره نیز ازخوف خدا وفراق سید انبیاء و مظلومی علی مرتضی وگمراهی امت چندان گریست که درشمار پیغمبران بزرك ازگریه کنندگان نامیده شدوحدیث البکاؤن خمسة معروف ومشهوراست .

و اگر آدم علیه السلام از حضرت احدیت تمنای منزلت و مکانت اولیه میکرد و از پروردگار خود تمنای بهشت مینمود ولی فاطمه زهراء پیوسته رضای خـدای خود را میخواست ، عبادمکرمون لایسبقونه بالقول

اما تساوی او با نوح (ع)

اگر نوح برای هلاکت قوم و خسران عاقبت ایشان چندان گریست که ملقب بنوح شد فاطمه زهراء نیز ازبرای ضلالت و غوایت این امت چنان گریان بود که عالم امکانرا بیت الاحزان کرد .

اگر نوح پیغمبرشیخ‌الانبیاء نامیده‌شد ازطول عمرواز آن احترامی فوق‌العاده یافت که در افواه والسنة مذکور است فاطمهٔ زهراء در مدت قلیلهٔ که در دنیا زیست عندالله وعندالرسول حرمتی بی پایان و فضیلتی بالمکاشفه وعیان‌یافت که براین‌پیغمبر سالخورده‌اولی‌العزم برتری جست

اگر نوح علیه‌السلام کشتی براي نجات خود ویارانش ازغرق بساخت بالاخره کشتي نجات وي از ولایت‌ودوستی فاطمهٔ وپدر وشوهرودو فرزندان فاطمهٔ‌بودوحدیث‌مسمار واحادیث‌توسل نوح‌مشهوراست

اگر حضرت نوح علیه‌السلام دعایش مستجاب شددعای حضرت فاطمهٔ‌در دفعات‌عدیده قرین‌اجابت آمد .

و اگر حضرت نوح علیه‌السلام هلاکت قوم خودرا خواست وهمه را بطوفان بلا داد ولي‌فاطمه نفرین نکرد وصبربراذیت های‌این امت کرد .

و اگر نوح را فرزندی نا خلف و کافر بود ولی فرزندان فاطمهٔ‌حسن وحسین دو گوشواره عرش‌خدا ست .

اما تساوی اوبا ابراهیم خلیل (ع)

اگرحضرت ابراهیم علیه‌السلام بشرف اصطفا از برای آل خـود بکریمه ان الله اصطفا آدم ونوحاً و آل ابراهیم مشرف گردید خلاصه ازآل ابراهیم فاطمهٔ (ع) زهرا استو آیهٔ‌ان‌الله اصطفاك گذشت .

و اگردرقرآن برابراهیم سلام کردند سلام‌برآل‌یس کردند ویس حضرت‌رسول استواقرب القربی فاطمهٔ است .

و اگر حضرت ابراهیم رابمنطوقه‌و آتینا فی‌الدنیا حسنة یك‌حسنة دادند‌بفاطمهٔ زهراء حسنات دادند و آیهٔ‌و آتنا فی‌الدنیا حسنة و آیهٔ ومن‌جاء بالحسنة فله‌عشر امثالها و آیهٔ ومن یقترف حسنة درشأن فاطمه مؤل است .

و اگر ملوك روم ازاسحق‌نبی ازنسل ابراهیم بودند یازده‌نفراز ائمهٔ معصومین

ازذریهٔ فاطمهٔاند .

و اگر درحق حضرت ابراهیم فرمود ان طهرا بیتی للطائفین در حق فاطمه آیه تطهیر نازل شدانمایریدالله الایه

و اگر برابراهیم آتش نمرود سرد وسلامت شدبرمحبین فاطمه آتش جهنم بآنها نزدیك نشود کرامة لها (ع)

و اگر حضرت ابراهیم فرزندخودرا خواست ذبح کند وندا آمد حضرت فاطمه زهرا درزمان حمل ورضاع دوفرزندش ازشهادت ایشان آگاه بود بااینکه قدرت بررفع آن داشت فدانمود .

و اگر حضرت ابراهیم راخداوند بشکر یادفرمود فاطمهٔ زهراء رابذکر یاد فرمود الذین یذکرون الله قیاما وقعودا .

و اگر بحضرت ابراهیم ارائه ملکوت سماوات گردیدبکریمه کذلك نری ابراهیم ملکوت السماوات درخانه فاطمه(ع) فرجه‌ای بود که تابعرش اعظم که از آن هرچیزیرا مشاهده میفرمود وبرمایری ومالایری مطلع بود

و اگر حضرت ابراهیم ازشام بمکه هجرت نمود فاطمهٔ زهراء از مکه بمدینه هجرت فرمود .

واما تساوی

آن سیدهٔ نسوان باموسی بن عمران ﷺ اگرحضرت موسی معجزات زاهره داشت آنمخدره کرامات باهره داشت که نبذه از آن بعد ازین ذکر خواهد شد .

اگر برحضرت موسی من وسلوی نازل شدازدعای حضرت فاطمه مائدهٔ آسمانی مکرر نازل شد .

اگر برحضرت موسی درزمان مدیدی توریة نازل شدبرحضرت فاطمهٔ در زمان اندك سه برابر قرآن مجید مصحف نازل گردید .

اگر حضرت موسی راعصا از بادام تلخ دادند بفاطمهٔ زهراء شجره طوبی

مرحمت کردند .

اگر جناب موسی رابمفاد انی اخترتك در آنزمان ازهمه مردان اختیار نمود جناب فاطمه رابمفاد ان‌الله اصطفاك ازهمه زنان اولین‌وآخرین برگزید .

اگر جناب موسی بکوه طور برای مناجات میرفت فاطمهٔ در بیت وحی و نبوت درمحراب عبادت چندان قیام بوظایف بندگی نمود که‌قدمهای مبارکش ورم کرد قامت فی‌محرابها حتی نورمت قدماها

اگر درطور سینا پس‌از تجلی حق‌نوری درجبین موسی علیه‌السلام ساطع گردید فاطمهٔ زهراء درصبح وظهر وعصر انواری خاصه بالوان مختلف همیشه درخشنده بود .

اگر حضرت موسی درایام حمل و پس ازولادت وایام رضاع معجزات وخارق عادات ظاهر گردید همچنین ازفاطمه‌زهرا چنانچه پاره‌ای از آنها [illegible]

اگر حضرت موسی عصا ویدوبیضا و آیات تسعه داشت فاطمهٔ زهراء حضرت امیرالمؤمنین وامام حسن وامام حسین ونه‌نفر آیات تسعه الهیة ازصلب‌مطهر فرزندش جناب امام حسین علیه‌السلام داشت علاوه‌از شجرة بنوت محمدیة

اگر موسی دریاراشکافت باسم‌فاطمه وپدر فاطمه‌وشوهر فاطمه ودوفرزندان فاطمهٔ شکافته شد ولی‌حضرت موسی راکجا دوفرزندی مانند حسن وحسین وپدری چون رسول‌خدا ومادری چون خدیجه‌کبری میسرشد موسی راکجا در فردای قیامت امرشفاعت باومیشود محبت آل موسی وهارون بربنی اسرائیل فرض وواجب نشد ولی بمنطوق قل‌لااسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی‌القربی محبت آل‌فاطمه برامت مرحومه فرض شد برای آل موسی وهارون درمال بنی اسرائیل خمسی قرارداده نشد بخلاف ذریهٔ فاطمه ، حضرت‌موسی‌وسائرانبیاء الوالعزم‌روی حاجت همیشه‌بسوی این‌بزرگوار داشته اندونجاة ازمهالك راازتوسل بایشان‌میخواسته اند واخبار التجاء حضرت‌موسی بدین‌خانواده بسیار است .

واما تساوی او باعیسی (ع)

اگرحضرت عیسی ازنفحهٔ روح الامین خلق شدگذشت که فاطمه زهراء ازنور

پروردگار ومیوه بهشت خلق شد

واگر حضرت عیسی دررحم مادر ودر گهواره تکلم کرد کذلك عصمت کبری فاطمهٔ زهراء (ع)

واگر عیسی را خداوند متعال درقرآن مبارك خواند فاطمه را در اسفارانجیل مبارکه اش نامید واورا مژده داد بکثرت نسل وذریه أثر واخبار فرمود از شهادت دوفرخ او

واگر عیسی اخبار از اکل وذخائر مردم میداد فاطمه‌از علم ماکان‌ومایکون اخبار میفر مود

واگر عیسی مادرش مریم بر امهات انبیاء مزیت داشت ودرشرافت وعظمت کسی بااوهم ترازو نشد همچنین‌فاطمهٔ زهرا که‌هیچیك‌اززنان عالم شرف وفضل وعلو قدر وسمو مقام ام المؤمنین خدیجه کبری‌را ندارند مریم برای‌خدیجه کبری قابلگی کرد وهمچنین برای فاطمه زهرا درولادت حضرت حسین مخدوم ازخادم اشرف‌است وخود عیسی‌در آخرالزمان اقتدا بفرزند برومندش حجة‌بن الحسن عليه السلام مینماید ودر خدمت گذاری اوافتخارنماید بالجمله مزایای دیگری هم هست که این بانوی‌عظمی باانبیاء عظام دارد صاحب (خصایص‌فاطمیه) بعد از آنچه‌راکه در تساوی آنمخدره سروده باانبیاء عظام خصیصه‌ای منعقدکرده درتساوی آنمخدره بارسولخداوعلی‌مرتضی ودوفرندش حسن‌وحسین وبعد خصیصه‌ای‌منعقدکرده‌است که آیاامام‌حسن‌وامام‌حسین افضل اند یافاطمه ولی بنده عرض میکنم مارا واجب نمیکند که‌تحقیق دراین‌مطلب بنمائیم قدر مسلم همه یك نورواحد باشندودرحدیث است اولنا محمدوآخرنا محمد کلنا محمد ونیز فرمودندعلم آخرهم من عند اولهم ولایکون آخر هم اعلم من‌اولهم ومنقول از (عوالم العلوم) است که حضرت رسول فرمود خیر هذه الامة من بعدی علي ابن ابی طالب وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام من قال غیر هذا فعلیه‌لعنة الله بلی فاطمه زهراء سلام الله علیها ازین دائرهٔ حقه وحلقه‌مفرغه خارج نیست‌وعبارت کشف الغمة که میگوید ولولا أن‌فاطمة سراً الهیاً ومعنی لاهو تیاً لکان لهاأسوة‌بسائر

اولاد ها ولقاربوا منزلتها و لكن الله يصطفى من يشاء من عباده) ينبئ عن مقام كريم لايصل اليه افهامنا ولاغرولان كل شجرة ومدرة يذكر مناقبهافى وجه الارض ناطقة وايم اللهانهاالطاهرة المطهرة والصديقة الصادقة وانها اجل من ان يحيط بهاالافكارو تصل اليها الانظار وقد ملئت من مفاخرها المشهورة صحائف الامكانية وزينت من مآثرها المشكورةاوراق كتب الايجادمن الكمالات النفسانية والملكات العقلانيةوان فضائلها المرويه يرويهاكل كابرمن كابروفواضلها الرحمانية يهديها الاول الى الاخرفلها العزالاعلى عنداهل الاخرة والاولى وفى علم اللهمن شرف محلها وعلوقدرها قضي ماقضى وقدرماقدر بحيث لن تنالها العقول والفكرولها كرائم ليست لاحدمن النسوة وشرائف قداكتنفتها قبل الفطرة فحازت قصبات السبق واستولت علي عرائس الفضل فاختارهاالله تعالي من الانبياء والمرسلين وجعلها ولية الله و آية الله الكبرى علي العالمين فعجزالخائضون في كنه معرفتها والناس كلهم عن ادراك مقدارها مبعدون وانهانور على نورمن ربها .

تقدم بتول عذراء برمريم كبرى (ع)

(يص) اگرچه تقدم وافضليت فاطمه برمريم چون سفيدهٔ صبح واضح وروشن است ولى حضرات اهل سنت چون هميشه درمقابل حق كشى ومخالفت استوارهستند جهلا يانجاهلا مريم رابر فاطمه زهراء تفضيل ميگذارند مثل فخر رازى وزمخشرى وبيضاوى ونيشا بورى در تفاسير خود درذيل آيهٔ واصطفاك على نساء العالمين مناسب ديدم چند سطريكه دلالت بر ردقول آنها دارد بنگارم واز باطن عصمت كبري مدد ميطلبم فنقول :

الاول پدر مريم ، عمران است و پدر فاطمه ، محمد است و محمد افضلست باتفاق «٢» مريم طي اصلاب كرد فاطمه ازميوهٔ بهشتى درصلب رسولخدا آمد «٣» دررحم مادرش مريم سخن گفت فاطمه در رحم مادرش حديث ميگفت «٤» مادر مريم نذر كرد خديجه ايضا نذر كرد تفصيل آن در ترجمه خديجه بيايد « ٥ » نذر مريم قبول شد كذلك نذر خديجه كماستعرف «٦» مادر مريم حنه زوجه عمران است مادر فاطمه ام المؤمنين خديجه كبرى است وخديجه افضل ازمادر مريم است باتفاق «٧» مريم در بيت المقدس متولدشد وفاطمه درمكه ومكه افضل ازبيت المقدس است «٨» مريم در خانه عمران متولد گرديد فاطمه درخانه رسولخدا مهبط جبرئيل ومحل نزول ميكائيل

«۹» مریم هنگام ولادت فاطمه ازخدیجه برای خدمت کذاري وقابلگی حاضر بود و مخدوم ازخادم افضل است «۱۰» مریم عابده بودعلی الحق وخادمه خانه خدابودفاطمه زهراهم عابده بود وحق خدمت عبودیت رادر عبدخود کما ینبغی بجاآورد «۱۱» مادر مریم نذر کرد فرزند خودرا محرر نماید خدیجه کبری هم نذر کرد چنانچه درترجمه خدیجه روایت آن بیاید «۱۲» مریم را خداوند متعال طهارت داد فاطمه زهرارا نیز طهارت وعصمت داد «۱۳» مریم را حضرت اقدس نبوی اززنان کامله خواند ولی فاطمه افضل کاملها بود بقوله صلی الله علیه وآله افضلهن فاطمه «۱۴» مریم را مادرش نام گذارد ولی نام فاطمه از آسمان ومشتق ازنام خداوند بود «۱۵» کفالت مریم درعهده ذکریا بود کفالت فاطمه بعهده رسولخدا بود «۱۶» مریم درمحراب بیت المقدس منزل داشت فاطمه در حجره نبوت ومهد رسالت وطهارت سکونت داشت «۱۷» خداوند متعال درحق مریم فرمود أنبتها نباتاً حسناً ومعنی نبات حسن را بعضی بکثرت نما تفسیر کردند برخلاف نمای موالید کمافي تفسیر النیشابوری: وقیل المراد نماؤ هافی الطاعة والعفة والصلاح و السداده ودر حق فاطمه زهراء مذکور شد که نماء یك روز او بقدر یك هفته بود «۱۸» مریم از بهشت طعام برای او می آمد ودر کرامات فاطمه بباید که در دفعات عدیده برای اومائده بهشتی میآمد «۱۹» ملائکه بحضور مریم شفاهاً سخن میگفته اند همچنین ملائکهٔ فاطمه راندامیکردند ومیگفته اند یافاطمهٔ ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك علی نساء العالمین «۲۰» مریم ازمیانهٔ زنان بتول بود فکذلك فاطمة (ع) «۲۱» خداوند مریم رابشارت داد بعیسی و ازوی تعبیر بکلمة فرمودوخداوند سبحان فاطمه رابشارت بکلمات حقه وحقایق مقدسه معصومین داد «۲۲» مریم اززنان دیگر عمرش کمتر بود وهمچنین فاطمهٔ زهراء «۲۳» مریم از ناملایمات نساء لائمات ولاغیات صبر کرد حضرت فاطمة نیز برصدمات قوم رجالا ونساء صبر کرد «۲۴» مریم معصومهٔ بود فاطمهٔ زهراء هم معصومهٔ بود «۲۵» مریم جبرئیل رابحاسه بصر بدید لقوله تعالی فتمثل لها بشراً سویاً فاطمهٔ جبرئیل رادر زیر کسا اذن دخول داد علاوه از دفعات دیگر «۲۶» مریم مستجاب الدعوة بود همچنین فاطمهٔ زهراء «۲۷» مریم درملکوت

اعلی تجلیات نور نداشت بخلاف فاطمهٔزهراء «۲۸» مریم هنگام ولادت نورش بمشرق ومغرب نتابید بخلاف فاطمه‌زهراء «۲۹» مریم درمحراب‌عبادتش روزسه‌مرتبه الوان‌نور ازنورسفیدوزردوسرخ تابش نداشت‌بخلاف فاطمهٔ زهراء «۳۰» مریم‌شوهری چون‌علی مرتضی نداشت‌که فرمودند جهادالمرأة حسن التبعل ومریم از این فیض محروم بوده ۳۱ مریم فرزندانی چون حسن وحسین نداشت مریم یك‌عیسی آورد ولي فاطمه یازده عیسي آورد که آخرین آنها عیسي مریم باواقتدا خواهدکرد «۳۲» مریم علم بماکان‌وما یکون نداشت بخلاف‌فاطمهٔ (ع) «۳۳» مریم در بیماری فاطمه.مأمور به پرستاری وی گردید (۳٤) مریم‌ذریه نداشت‌وذریهٔ فاطمهٔ شرق وغرب عالم‌را فروگرفته‌وذریهٔ نبویه که اوتاد ارضند ازفاطمهٔ زهراشد «۳۵» مریم‌رامصحفي نبودونماندولی‌فاطمهٔرا مصحفي است‌معروف دراخبار«۳٦» مریم راروایتی‌دررجعت اونرسیده‌بخلاف فاطمه که ازبرای او رجعت است«۳۷» مریم باهفتادهزار ملك درفرداي قیامت فاطمه را استقبال میکند ودر زیر پرچم شفاعت آنمخدره داخل‌اند .

تمثیل حضرت فاطمهٔ زهراء در بهشت

از نظر حضرت آدم و حوا

دربحار از جناب امام حسن عسکری ﷺ ازآباء گرامش روایت میکند از حضرت نبوی باین گونه (لما خلق الله آدم وحواء تبخترا في الجنة فقال آدم ﷺ لحواء ماخلق الله خلقا احسن منا فاوحي الله عزوجل الي جبرئيل ائتني بعبدتي التي في‌الجنة الفردوس الاعلی فلما دخلا الفردوس نظرا الي‌جارية على درنوك من درانيك الجنة على رائسها تاج من‌نور وفي اذنيها قرطان من نورقد اشرق الجنان من حسن وجهها فقال آدم حبيبي جبرئيل من هذه الجارية التي قد اشرقت الجنان من حسن وجهها فقال هذه فاطمة بنت محمد نبی من ولدك يكون فی آخرالزمان قال فما هذا التاج الذی علي رائسها قال بعلها علي بن ابي‌طالب قال فماالقرطان اللذان في‌اذنيها قال

ولداها الحسن والحسين قال آدم حبيبي جبرئيل أخلقوا قبلي قال هم موجودون في غامض علم الله عزوجل قبل ان تخلق باربعة آلاف سنة این حدیث تمام شد ودر بعضی عبارت تاج پدر بزرگوار او وقلاده گردن مبارکش شوهر عالیمقدار ودوگوشواره درفرزند اوحسن وحسین علیهما السلام) .

(یص) در کتاب نزهة المجالس و منتخب النفایس از شیخ عبدالرحمن صفوري شافعی نقل کند که روزی آدم علیه السلام بحواوحواء بآدم نگریستند ازنیکوئي جمال خویش بشگفت آمدند گفته اند آیاخداوند سبحان ازماخلقي بهتر خلق کرده پس بجبرئیل وحي رسید آدم وحوا را ببر بفردوس اعلي و دری از قصری بروي ایشان بگشا پس جبرئیل قصری بایشان عرضة داشت ازیاقوت احمر که در آن تختي ازطلا بودوقوائم آن ازدرسفید وبر آن جاریه‌ای نشسته بانور وضیاء وحسن و بهاء که شعاع جمالش بر آن قصر تابنده بود بلکه فردوس را روشن نموده برسرش تاجی مرصع بجواهر بود ومانند آن جاریه آدم وحوا ندیده بودند پس آدم گفت این جاریه کیست گفت فاطمه زهراء دختر محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم پرسید شوهر او کیست فرمود قصر دیگري ازیاقوت بگشا چون گشودند دید که در آن قبه‌ای از کافور وتختی ازطلا بود وجواني بر آن نشسته که روي نکویش بهتر ازحسن یوسف مینمود گفت این است شوهر ارعلی بن ابي طالب ، آدم علیه السلام سؤال کرد آیافرزندی دارد پس وحی شد ازبرای اوقصري ازمروارید بگشا که در آن قبه‌ای از زبرجد وتختی ازعنبر اشهب بود وبر آن صورت دوجوان یعنی حسن علیه السلام و حسین علیه السلام مشاهده کرد پس از عزم سابق که خود را خلقي بهتر میدانسته‌اند پشیمان شدند واختلاف این دوخبر همان تعدد قصور وتماثیل شریفهٔ ایشان است پس از این خبر افضلیت فاطمه اطهر برحواء وغیرحواء کالنور علي شاهق الطوراست احتیاج بمطابقه وتساوی ندارد .

آدم وحواء هم از وجود تو زادند گر تو نبودی نبود آدم وحواء
تا بقیامت فتد بدام طبیعت هرکه تمنای قدر تو کند انشاء

حضرات اهل سنت غافل اند ازاینکه علاوه بر احادیث واخباریکه بطریق

عموم دراصطفای خمسهٔ طیبهٔ روایت‌شده اختصاص فاطمه در اصطفاء ازهمه خلق فضلا ازمریم از ظواهر اخبار و آثار معلوم ومعین‌است خصوص حدیث‌معروف‌مقبول‌الطرفین ازحضرت اقدس نبوی ﷺ : فاطمة بضعة مني . ونظائر آن چون فاطمهٔ‌جزء اعظم ورکن اقوم وجود نبوی است والبته‌جزء حکم‌کل دارد یعنی چنانکه وجود مسعود عقل کل اشرف است وجود فاطمهٔ هم جزء اقرب والصق واشرف اوست برماسوای خودشرف دارد چه ازجنس وغیر جنس یعني افضلیت فاطمهٔ زهراء سلام الله علیهانه همان بر زنان اولین وآخرین است بلکه برمردانشان وبرکملین ومرسلین ایشان وبرملائکه مقربین شرف ومزیت‌دارد .

(ولعمری هذا ممالاسترة علیه (ونیشابوری) در(غرائب القرآن)اصطفارا برسه نوع کرده است : اصطفاء ازغیر جنس واصطفاء ازجنس واصطفاء ازجنس وغیر جنس اول مثل حضرت آدم که فرمود ان‌الله اصطفی آدم چونکه درحین خلقت او کسی نبود تابرگزیده ازاوباشد دوم اصطفای‌از جنس مانند آیه یاموسی انی اصطفیتك‌علی الناس یعنی ترا ازجنس بشر برگزیدم‌سوم اصطفای از جنس وغیر جنس مانند وجود حضرت رسول که از بشر وغیر بشر برگزیده گردیده‌بمفاد (لولاك‌لماخلقت الافلاك وحدیث (آدم ومن دونه تحت لوائی) . وصفوة واصطفای فاطمه ازاین قسم سوم است البته

کیف لاوهی اکبر حجج الله‌علی‌خلقه وهی‌الکتاب الذی‌کتبه بیده‌وهی‌الهیکل الذی بناه‌بحکمته وهی مجموعة صور العالمین و هی الصراط المستقیم الی‌کل خیر و الصراط الممدود الی الجنة فهل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم من هو شعاع جمال الکبریاء وشرف الارض والسماء جل مقامها وشرف منزلتها عن‌وصف الواصفین ونعت‌الناعتین وأن‌یقاس بهااحدمن‌العالمین .

هل یکن‌فی‌الوجود منها شبیه قل ابوها و بعلها ولداها

اثر طبع المولی میرزا محمد القمی

ای‌مهین بانوی بیت‌الحرم وغیب وشهود ✡ سر ناموس نبی و مدنیت خاتم
ای توخاتون‌همه کشورملك وملکوت ✡ وی تو بانوی همه ملك عرب تا بعجم

پوست پوشان‌سر کوی تو شاهان وجود ✡ پادشاهان در غیر تو در صقع عدم
تو اگر سلسله جنبان نشدی هیچ‌نبود ✡ کی‌بهستی زعدم خانـه کسی داشت‌قدم
ای توآن گوهر یکتاکه بزیبائی تو ✡ مادر دهر نیاورد و نیارد به شکم
دختر این گونه ز صلب ازلیت نایاب ✡ نیست فرزند چنین دختر حق‌را برحم
نه‌به‌پشت‌قدم‌این‌نقش ونه‌در بطن حدوث ✡ پس از این نقش مجرد فلقد جف قلم
زن نئی سر خداوندی و مرتوشه فیض ✡ پرده درروی تو زانروست‌که السر کتم
مطلع شمس جمال و افق ماه جلال ✡ مشرق سر وجود وفلك خلق شیم
چادر عصمتت از بافتهٔ نور خدا ✡ پشت در پشت همه مطلع الطاف‌ونعم
پدران توهمه یکه سواران وجود ✡ مادران توهمه صاحب اعزاز وکرم
پسران تونیاکان همه کون ومکان ✡ ابن در ابن همه شمس ضحی بدرظلم
شمس از پرتو توجلوه‌گر کون ومکان ✡ ماه از جلوه تو در سر چرخش پرچم
روحت‌ازروح‌رسول وتنت‌ازجوهرقدس ✡ در سرو پای توپاتا سر احمد مدغم
ای زُخلق شیمت خُلق شیم مانده بجا ✡ مایه بردار زُخلق شیمت خُلق شیم
ایکه‌خاك سر کوی‌تو مهین‌چشمه فیض ✡ نیست در راه سخایت رهلاء ولن ولم
پیش‌سرچشمه‌انعام تو طوفان بحر است ✡ پیش یك قطره زاکرام توصد دریا کم
قطره ریزد ز ابرکرمت بر رضوان ✡ پیش یك قطره زجود وکرمت عمان نم
ایکه خاك قدمت آینهٔ اسکندر ✡ وی زخاك کرمت جام جهان‌بینی‌جم
خجل ازسبحه وسجاده وزهدت یحی ✡ بنده قدس توعیسی وکنیزت مریم
فخر جاروب کشی حرمت با حواء ✡ شرف بندگی خاك درت با آدم
همسرت حیدر از او فخرکنی برحواء ✡ پدرت احمد از او فخرکنی بر عالم

بسترت روی زمین کنگره عرش بساط ✲ خانه در خاك سرطارم قدوس حرم
ای بخاك سر کوی تو ملك سجده کنان ✲ پی تعظیم درت پشت فلك گردد خم
آفتاب از افق صبح نگردد طالع ✲ ماه تاب توزند گر بسر چرخ علم
کلك گر کلك عطارد بود و عقل دبیر ✲ نتوان صفحه‌ای ازمدح ترا کرد رقم
گردبیری که بودخارج ازاین نقطه خاك ✲ قلمی گر بود آن برتر از این گونه قلم
شمهٔ فضل ترا ناطقه‌ام باشد لال ✲ نامه وصف ترا نطق مجرد ابکم
با تو تا عهد اطاعت نکند کس هرگز ✲ بنودرشته میثاق الستش محکم

(قلیلی از معجزات و خوارق عادات فاطمهٔ زهرا (ع))

سیده نساء فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها سر تاپا معجزهٔ باهره است فقط در این اوراق به پاره‌ای از آن اشاره میشود :

اول تکلم آنمخدره در رحم مادر که قصه اورا در داستان ولادتش از این پیش یاد کردیم .

(۲) نمای آنمخدره که برخلاف ترقی اطفال و سائر صبایای مردم بود قصه او ایضاً در ولادت گذشت .

(۳) شروق انوار فاطمه درخانهای مکه هنگام تولداو کماعرفت سابقا .

(۴) جلوات نور فاطمه زهرا درملکوت اعلی که‌درلقب منصوره گذشت .

(۵) تکلم آنمخدره هنگامیکه از مادر متولد شد واقرار اوبر سالت پدر بزرگوار وولایت شوهرش که درسابق گذشت .

(۶) پوشیدن آنمخدره حله بهشتی رادرشب زفاف که چشمهارا خیره کردو جمعی ر امسلمان نمود گذشت قصه او .

(۷) خبر دادن آنمخدره امیر المؤمنین را بمقاله آنمرد منافق وحکایت او درجهیزه آنمخدره گذشت .

(۸) تابیدن نور سفید درصبح ونور سرخ درظهر و نور زرد درعصر ازصورت فاطمه بخانهای مدینه قصه‌او گذشت .

(۹) داستان عروسی رفتن آنمخدره.

(یص) روایت است که‌روزی سیدانبیاء درمسجد نشسته‌بودند که جماعتی ازبزرگان وصنادید عرب وقریش خدمت آن بزرگوار شرفیاب شدند وعرض‌کردند که ای افتخار عرب مارا عروسی هست ودختر فلانرا به پسر فلان میدهیم وآنها از اشرافند و نسبت بشما دارند استدعا ازخلق عظیم آن است که فاطمه علیها سلام را دراین عروسی رخصت فرمائی که مجلس مارا مزین فرماید بقدوم خودحضرت رسول فرمودند ازفاطمه ظاهره معلوم مینمایم‌اگر اراده کندخواهد آمد این‌بفرمودوتشریف بخانه بردند وفرمودند ای فاطمه وای نوردیده من اکابر عرب جمع شدند وعروسی دارند وبنزدمن آمدند که‌تورا بعروسی خود برند خواهی رفت یانه فاطمه زمانی‌سر درپیش افکند بعد ازآن سر برآورد وعرض کرد ای‌پدر بزرگوار ایشان که مرا بعروسی خواسته اند مقصود آنها استهزاء وسخریه است‌نسبت‌بمن زیراکه زنان‌قریش همه بالباسهای فاخر وجواهر زینت کرده‌اند وباکمال حشمت وتنعم نشسته اندومرا لباسی غیر از چادری و کهنه پیرهنی و موزه‌ای‌که چند جای اورا وصله زده‌ام چیز دیگرنیست وبااین حال رفتن بانجاغیر شماتت حاصلی ندارد چون‌رسول‌اکرم‌ازفاطمه این کلمات شنیدبسیار غمناك گردید درآنحال‌جبرئیل نازل شد وعرض کردیارسول الله حق تعالی سلامت میفرستد ومیفرماید فاطمه را بالباسی که‌دارد بعروسی‌بفرست که مارا دراین حکمتی است حضرت رسول پیغام حق تعالی بفاطمه رسانید پس آنمخدره شکر حق تعالی‌را بجا آورد وعرض کرد صدقنا وآمنا هرچه امر و حکم الهی است عین لطف ومرحمت‌است پس حضرت صدیقه برخواست وباجامهای کهنه خود بعروسی تشریف برد اماازجهت شماتت زنان قریش دل تنك بود فرشتگان‌هفت آسمان وزمین سرنیاز بدرگاه بینیاز نهادند عرض کردندبارخدا یا این دختر پیغمبر آخر الزمان است که اورا ازجمله پیغمبران برگزیدی آیا اورا دلشکسته مینمائی خطاب ازجانب رب الارباب بجبرئیل شد که دختر برگزیده مارا دریاب وآنچه‌باید

بجهت اومهیا کن پس امین‌وحی بتعجیل تمام بجنت‌فردوس شتافت وبجهت اوجامهای بهشتی حاضر نمود وهنوز حضرت فاطمه هفت‌قدم ازخانه‌بیرون ننهاده بود که‌صدهزار حوری ماه لقاگرد وی حاضر شدند وجبرئیل سرتاپای فاطمهٔ طاهره را ازسندس و استبرق بیاراست و حوریان هرساعت خاك قدم فاطمه را بدیده میکشیدندچون‌فاطمه این لطف وحشمت حق تعالی رانسبت بخود ملاحظه کـرد بسجده شکررفته وحق تعالی چندان ازنور لطف خود روشنائی وتجلی بفاطمه نثار کرد که شرح آن ممکن نیست‌پس فاطمه حمد وثنای الهی میکرد ومیرفت تاآنکه بخانه عروس رسید زنان قریش بانتظار مقدم‌شریف فاطمه (ع) بودند که ناگاه روشنائی ونوری‌مشاهده کردند چون برق که عالم ازآن روشن شد مردم آن محله جملـه متعجب شدند که این روشنائی چیست ناگاه آواز از حوریان برآمد که‌هرکه شنیدی ازخود بیخود شدی وهمه زنان ازحسن صورت فاطمه (ع) متحیر شـدند وعروسرا تنهـا گذاشته اند و باستقبال ایشان شتافته‌اندفاطمه‌رادیدندکه‌صدهزارحوران بهشتی باانواخرامان‌میآمدند وحوران عود وعنبر میسوخته اند و ازبوی خوش ایشان جمله زنان مدهوش شدند همه بیکبار درقدم فاطمه افتادند ودست وپای اورا بوسیده وتعظیم هرچه تمام تراورا بخانه آوردندچون آن‌سیده زنان‌قرار گرفت‌حوریان گرد اوصف‌زده‌برروی‌هوا ایستادند بنحویکه پای هیچکدام برزمین‌نبودزنان عرب ازمشاهده این امر وعطرهای بهشتی دم بدم میآفتادند وسجده میکردند وعروس نیز ازکرسی درافتادوبیهوش گردید وبعـد ازساعتی درآن بیهوشی بمرد چون عروس را مرده یافتند همه فریادواویلا بر آوردند وبگریه‌وزاری‌نشسته‌اند وعروسی بعزامبدل‌شد حضرت فاطمه(ع) ازمشاهده آنحال بسیار دل‌تنك گردید درآنحال برخواست تجدید وضو نمود ودورکعت نماز بجای آورد بعد ازآن سربسجده نهاد وعرض کرد ملکا پادشاها بعزت وجلال بی‌زوال تو و بحرمت شرف طاعات بندگان خالص توو به برکت محمد وعلی که برگزیدگان درگاه تواندکه این عروس رازنده گردان هنوز حضرت فاطمه (ع) درمناجات بود که عروس عطسه زدواز جابرخواست وبدست وپای حضرت فاطمه (ع) افتاد وعرض کرد

السلام علیك یابنت رسول‌الله‌تو وپدر تو برحقیدوخدائیرا که شما پرستش‌میکنید برحق است وکفاریکه راه بت پرستیرا گرفته‌اند برباطلند گویند در آنروز هفتصد مرد از کسان عروس و غیرایشان بشرف اسلام مشرف شدند واین مطلب درتمام شهر منتشر گردید پس فاطمهٔ زهرا مراجعت نمود بخانه و شرح آن واقعه را برای پدر بزرگوار خودبیان نمود رسولخدا ﷺ سجده شکر بجاآوردند سپس فرمودند ای‌نوردیده ازآنچه گفتی من‌هزاران بیشتر وبهتر ازحق تعالی امیدوارم.

مؤلف گوید صاحب‌خصایص نقل‌نفرمودند که این‌تفصیل درکدام کتاب‌بوده‌حقیر این‌تفصیل رادرکتاب (تحفة المجالس) سلطان محمدبن‌تاج‌الدین‌دیده‌أم ومتفردات آن کتاب‌بکلی ازدرجهٔ اعتبار ساقط است واین کتاب درسنه ۱۲۷٤ درتبریز طبع‌شده‌است ومعرکه قلندران ودرویشانرا گرم‌کرده است وحقیر در أیام طفولیت پدرم این‌کتابرا برای‌من تهیة کرده بود وتمام آنرا مکرر میخواندم تااینکه بیشتر مطالب آنرا حفظ کرده بودم کیف‌کان این قصه رامیرزا محمد باقر جوهری درطوفان البکاء که معروف بکتاب جوهری است نظما ونثرا آنرا نقل‌کرده وازنقل‌اوچنان فهمیده میشود که‌این قضیه درمکه بوده والله‌العالم ولایخفی که ازبرای این‌قضیه اصلی درکتب معتبره‌وجود دارد ازآن جمله قطب راوندی درکتاب (خرایج) میفرماید (ومن‌دلائل فاطمة (ع) روی ان الیهود کان‌لهم عرس فجاؤا الی النبی ﷺ وقالوالناحق الجوار فنسئلك‌ان تبعث فاطمة (ع) بنتك الی دار ناحتی یزداد عرسنابها سرورا والحواعلیه فقال ﷺ انها زوجة علی‌بن ابی طالب وهي‌بحکمه وسئلوه ان یشفع الی‌علی فی‌ذلك وقد جمع الیهودالطم والرم.

(یعنی‌من الرطب والیابس کنایة عن‌مال کثیر) من‌الحلی والحلل وظن‌الیهودان فاطمة «ع» تدخل علیهن فی‌بذلتها وارادوا استهانتها بهافجاء جبرئیل بثاب من الجنة مع‌حلی و حلل لم یرواامثلها فلبسها فاطمة «ع» فتجلت بهاو تعجب الناس من زینتها و الوانها وطیبها فلما دخلت فاطمة دار الیهود سجدت لهانسائهم یقبلن الارض‌بین یدیهاو اسلم بسبب ماراً واخلق کثیر من‌الیهود انتهی »

وحاصل ترجمه این حدیث این‌است که راوندی مرسلا روایت میکندکه از جمله براهین فاطمه زهرا (ع) آنکه جماعت یهود عروسی داشته اند از رسول خدا درخواست کردندکه فاطمه‌راباورخصت بدهد تا درآن عروسی شرف‌حضور پیداکند حضرت فرمود فاطمه شوهر دارد و اختیار فاطمه بااوست التماس کردندکه شما بعلي بفرمائید تااورا اجازه بدهد وحضرات‌یهود چندانکه درقوهٔ آنهابود ازلباسهای زرباف واطلس ودیبا وزینتهای طلا برای خود مهیاکرده بودند وخویش راکاملا بآن زینتها مزین ساخته بودند وچنان گمان میکردندکه فاطمه باآن‌چادر وصله دارولباس کهنه برآنها واردمیشود واو راموردسخریه واستهزاء قرار میدهند وشماتت وسرزنش‌می نمایند درآن‌حال جبرئیل حاضرشد. باانواع والوان لباسهاي بهشتي‌وزینتهای گوناگون که هیچ دیده آنرا ندیده بود این وقت‌فاطمه خود را بآن‌زینتها مزین نمود و لباسهای بهشتي رادربر فرمودچون بزنان یهودوارد گردیدبی‌اختیار بسجده افتادند وزمین‌ادب بوسیدند وتعجبها کردند وباین‌سبب‌جماعت بسیاري ازیهود بشرف اسلام مشرف‌شدند انتهی » ودرکتاب « لمعة البیضأ » فی‌شرح خطبة الزهراء « ص ۱۷ » این‌قضیه راباین عبارت نقل‌کرده (وانها اتت مـن جانب الله تعالی بواسطة جبرئیل عشرة انواع من من حلل الجنة وعشرة قطعة من حلیها مع‌مسند وتاج وخدمته في‌مجلس‌سرور استدعا هااليه نساء المنافقين بقصد الاستهزاء والسخريه فتحير الفرق الحاضرة و آمنوا من‌جهت هذه الكرامة) ازاین عبارت ظاهرست که‌جبرئیل برای فاطمه (ع) ده‌قسم لباس وده رنك‌ازجواهرات وتاج وتخت وخادمان متعدده ازجانب‌خدابرای فاطمه (ع) آوردند و از عبارت قطب راوندی ظاهـر است که این قضیه در مدینه بوده است و الله العالم

(۱۰) نزول مائده درقصه دینار

(یص) امیر المؤمنین ﷺ روزی بحجره که آمد دید که‌فاطمه حسنین را میخوابانید ایشان بخواب نمیرفته اند ازغایت گرسنگی فاطمهٔ طاهره عرض کردیا ابا الحسن بروقدری طعام طلب کن که این کـودکان از گرسنگی‌بخـواب نمیروند

امیرالمؤمنین علیه السلام نزد عبدالرحمن بن عوف شد وازوی دیناری قرض خواست عبدالرحمن بخانه رفت وکیسهٔ زری بیرون آورد وعرض کرد این کیسه یکصد دینار است بگیر یاعلی وهرگز عوض آنرا مده حضرت فرمودند ازتو قبول نکنم که از پیغمبر شنیده أم الید العلیا خیرمن ید السفلی امایك دینار بمن قرض بده واین حدیث را بشنو که رسولخدا فرمودند الصدقة عشرة والقرض ثمانیة عشرة ضعفاً یعنی صدقه رایکی ده عوض میدهند وقرض رایکی هیجده عوض میدهند عبدالرحمن یك دینار بجناب امیر قرض داد آنحضرت چون روانه شد درراه مقداد بن الاسودرا دید که برکناراه نشسته فرمود ایمقداد در این وقت اینجا چرا نشسته عرض کرد از جهت ضروتی فرمود چیست آن ضرورت عرض کرد که چهار روز است که طعامی نیافته أم فرمود بگیر این دینارا تو ازما اولی تری که چهار روزاست طعام نیافته أی وماسه روز است مقداد گرفت دینارراوحضرت وقت نمازشام بود روانه مسجد شد بهمراهی پیغمبر فریضه را ادانمود چون فارغ شد جناب رسول اکرم فرمود یاعلی امشب بخانه شما میآیم ومهمان شما خواهم بودجناب امیر عرض کرد حبا وکرامة وازپیش روانه شد وفاطمه زهراء را خبر کرد فورا فاطمه زهراء بمصلی خودرفت وروی مبارك نهادبروی خاك وبایزد پاك عرض کرد خداوندا بحق محمد وآل محمد که برما طعامی فرست هنوز فاطمه درسجده بودکه بوی طعام بمشام وی رسید سر برداشت کاسه بزرگی دید پر از طعام که بوی آن خوشبوتر از مشك بود آنرا برداشته ودرخدمت پدربزرگوار خودنهاد حضرت فرمود انی لك هذا الطعام عرض کرد من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیرحساب پس حضرت امیر وفاطمه وحسنین از آن طعام تناول کردند ناگاه سائلی بردرآمد امیرالمؤمنین خواست اورا از آن طعام بدهد حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند یاعلی ایـن ابلیس است خبـر شده که ما ازطعـام بهشت میخوریـم آمده که باما مشارکت کند.

(۱۱) طعام شدن سنگریزه درمیان دیك

(یص) درکتاب اربعین روایت شده که یك وقتی ازاوقات حسنین علیهما السلام چیزی

نخـورده بودند از گـرسنگـی بیتاب شده بودند از مـادر مطـالـبه طعـام مینمودند ودر خانه فاطمه خورد نی یافت نمیشد آن مستوره هـردم ایشانـرابه بهانه‌اي تسلی میداد تابحدیکه فاطمهٔ طاهره دلگیر گردید بر ضعف حال ایشان اشك ازدیده‌گان حق بینش جاری شد پس بر خواست بجهت مشغول ساختـن ایشان مقداری سنك ریزه‌راجمع نمود ودر دیك کرده وقدری آب‌در آن ریخت و سردیك را بپوشانید و آتش درزیر دیك روشن نمود تا آن آب بجوش آمد وطفلانرا فرمود ای جانان مادر وای دوریحانهٔ رسول اکرم اینك طعام بار کرده‌ام ساعتی صبر کنید تا پخته شود آنگاه میل نمائید ایشان هردم بیرون میرفته‌اندو بعد ازساعتی مراجعت میکردند ایمادر چنانچه پخته شده ازبرای مابیاور آنمخدره میفرمود الحال بار کرده‌ام‌هنوزخام است ساعتی درنك نمائید تاپخته شود پس‌امام حسن برسر دیك رفته وسر پوش را از دیك برداشت عرض کرد ایمادرا گرپخته است‌اگرخام قدری ازجهت مابیاور تابخوریم حضرت‌فاطمه (ع) کاسهٔاي برداشته وفرمود عجب است اگرپخته باشدچون برسردیك آمددید طعامی درکمال خوبي و خوشبوئی در دیك است پس طعامرا از دیك بیرون آورده وپیش ایشان نهاد وایشان بطعام خوردن مشغول شدند پس‌فاطمه برخواست و وتجدید وضو نمود ودو رکعت نماز شکر بجای آورد بعداز آن هروقت که کارسخت شدی فاطمهٔ طاهره از آن‌سنك ریزه مقداری جمع‌مینمود ودردیك ریخته بعدازساعتي طعامي نیکو میشد آنرا بنزد طفلان مینهاد چون این خبر بسمع رسول اکرم رسید فرمود الحمدلله که درفاطمه هست آنچه در ذریهٔ انبیاء بوده .

مؤلف گوید صاحب خصایص این‌خبررا از اربعین نقل کرده ولی معلوم‌نفرموده کدام‌اربعین‌چون که کتاب مسمي باربعین بسیاراست شیخنا العلامة الخبیرالشیخ آقابزرك زیاده ازصدوپنجاه اربعین در ذریعة نام برده واحتمال قوی‌میرود که از اربعین ابوصالح مؤذن باشد و او از علماء عامه‌است.

(١٢) نزول مائده ایضاً

(نا) - احمد بن‌محمدالثعالبی باسناد معتبرسند بجابربن عبدالله‌میرساند وکذا

نیشابوری در تفسیر خودمیگوید رسول‌خدا چند روز بهیچ طعامی دست نیافت شدت جوع بروی سخت افتاد ودر منازل زوجات طاهرات چیزی نیافت لاجرم بسرای فاطمه آمد (فقال یابنیه هل عندك شیئی آکله فانی جائع قالت لاوالله بابی انت وامی)

چون رسول‌خدا این بشنید مراجعت کرد در آنحال یکتن از همسایگان آنحضرت دو گرده نان وپارهٔ از گوشت بنزد او هدیه فرستاد فاطمه آنجمله را مأخوذ داشت ودر قدحی بگذاشت وزبر پوشی براو افکند وقالت لأوثرن بها رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی نفسی ومن عندی) فرمود رسول خدایرا برخود وبرهر که در نزد من است مقدم میدارم یعنی برشوهرم علی ودوفرزندم حسن وحسین با اینکه همگان گرسنه میباشند پس رسول‌خدایرا خبر فرستاد چون آنحضرت بیامد فاطمه (ع) عرض کرد (بابی انت وامی قد اتانا الله بشیئی فخبأت قال هلمی فاتنه فکشفت عن الجفنة فاذا هی مملوة خبزاً ولحما فلما نظرت الیه بهتت فعرفت انها کرامة من الله عزوجل فحمدت الله تعالی وصلت فقال رسول‌الله من این لك هذا یابنیة فقالت هو من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فحمدالله عزوجل وقال الحمد لله الذی جعلك شبیهة بسیدة نساء العالمین فی بنی اسرائیل فی وقتهم فانها کانت اذا رزقها الله تعالی فسئلت عنه قالت هو من عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب این وقت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی راحاضر ساخت واز آن طعام بخورد وعلی وفاطمه وحسن وحسین و زوجات رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن تناول نمودند وهنوز مبلغی درجفنه بجای بود فاطمه(ع) برهمسایگان بخش کرد وخدای آن طعام را برفاطمه برکت داد .

(۱۳) نزول لباس از آسمان

(یص) از شیخ مفید روایت شده است که حضرت ثامن الائمه علیه‌السلام فرمود روزی حضرت امام حسن وامام حسین از کهنگی لباس بمادر شکایت کردند وایام عید نزدیك بود گفته‌اند ایمادر اطفال عرب بانواع جامهای فاخر مزین گشته‌اند وبآن مفاخرت مینمایند شما چرا از برای ما لباس نوترتیب نمیدهی فاطمهٔ طاهره ازاستماع این سخنان آب دردیدهای وی گردید و فرمود جانان من دراندیشه شما هستم وامید دارم که تا

هنگام عیدخیاط قدرت جامهای شما رادوخته وپرداخته بشما برساند آن دوبزرگوار منتظر بودند تا آنکه شب عید شد بازهمان کلامرا اعاده فرمودند ولباس نو رامطالعهٔ فرمودندحضرت صدیقهٔطاهرة ایشانرا تسلی داده بگوشه آمدازروي خضوع وخشوع دست نیازرا بدرگاه قاضی الحاجات برداشته عرض کردای خدای مهربان توقادري دل فرزندان مراخوش نمائي بجامه ایکه من بایشان وعده کرده أم بامید فضل توهنوزسخنان فاطمه تمام نشده بود که شخصي درخانه رادق الباب نمودفاطمه عقب در آمدفرمود کیستي گوبنده در عرض کردمنم خیاط جامهای حسنین را آورده أم فاطمهٔزهرا دیدشخصی بقچه اي درزیر بغل دارد وتسلیم بآن مخدره نمود چون آنرا گشود دید دو عمامه ودو دراعة ودوقبا ودو جفت موزه که دربشت آنهاسرخي داشت صدیقهٔطاهره زبان بشکر وثناي حضرت رب العزة گشود آنگاه شاهزادگانرا بآن خلعتها مزین فرمود ایشان بغایت خوشوقت گردیدند وعرض کردندایمادر هیچیك از کودکان عرب لباسی بدین لطافت ندیده أندونه پوشیده أند در آن اثنا رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم تشریف فرمای سرای فاطمه شد وحسنین را در برگرفت ومي بوسید پس فرمود ایفاطمة این خیاط راشناختی عرض کرد بخوبي او کسیرا ندیدم حضرت فرمود آن خازن بهشت بودو تااین قصه را بمن خبرنداد بآسمان عروج نیمود

(١٣) علم فاطمه

بعلوم گذشته وآینده (و اخبار آن بعد از این بیاید)

(٤) گردیدن آسیا بخودی خود)

در خرایج از سلمان مرویست میفرماید بودم و میدیدم که فاطمه نشسته است وآسیائی درپیش رویاواست وبدان آرد میکند مقداري از جوراوحسین علیه السلام بشدت میگرید و عمود آسیا خون آلود گشته گفتم ایدختر رسول خدا کفهای مبارکرا چندین رنجه مکن اینك کنیزك توفضه حاضر است طحن جو را با او گذار فقالت اوصانی رسول الله آن یکن الخدمة لهایوماولی یوما فکان امس یوم خدمتها سلمان گفت من بنده آزاد شده شماهستم مرا بآرد کردن جو بگماریا باسکات حسین فرمود من باسکات حسین ارفقم تو طحن جو میکنی لا جرم من مقداری جو آرد کردم و

طریق مسجد سپردم وبارسولخدا نماز گذاشتم آنگاه صورت حالرا بعلی ﷺ رسانیدم آنحضرت بگریست وبیرون شد و چون باز آمد خندان بود رسولخدای پرسش فرمود (قال : دخلت علی فاطمه وهی مستلقیه لقفاها والحسین نائم علی صدرها وقدامها رحی تدور من غیر ید فتبسم رسول الله ﷺ وقال یاعلی اماعلمت ان الله ملائکة سیاره فی الارض یخدمون محمداً و آل محمد الی ان تقوم الساعة)

(۱۵) ایضاً درخرایج ازابوذر مرویست میفرماید مرا درطلب علی فرستاد من بخانه آنحضرت در آمدم وندا دردادم هیچ کس پاسخ نگفت ودر آنجا آسیائی دیدم که طحن میکرد و کسی در کنار آن نبود دیگر باره بانك زدم این وقت علی ﷺ ازخانه بیرون شدباهمدیگر بحضرت مصطفی آمدیم رسولخدا ﷺ گوش فراداشت وعلی چیزی گفت که من فهم نتوانستم کرد بعرض رسانیدم که یا رسول الله مرا شگفت همی آید از آسیائی که درخانه علی دور میزد وطحن میکردو کس بااو نبود قال : إن ابنتی فاطمة (ع) ملاء الله قلبها وجوار حها ایماناً ویقیناً وان الله علم ضعفها فاعانها علی دهرها و کفاها اما علمت ان لله ملائکة موکلین لمعونة آل محمد .

(۱۶) تابش نور ازچادر فاطمه (ع)

ونیز در خرایج ومناقب مروی است که امیرالمؤمنین ﷺ ازمرد یهودی مبلغی جوبقرض خواست یهودی عرض کرد مرا رهینه‌ای بایدداد آنحضرت ملاإي ازفاطمه که عبارت ازنسجی است که یکپارچه باشد که همان چادرمیشود بهرهن گذاشت وجورا مأخوذ داشت واز آن سوی یهودی چادررا بخانه برد ودر بیتی جای داد نیمهٔ شب زن یهودی ازبرای حاجتی بدان بیت رفت ونوری ساطع دید که شعشعهٔ آن نورچشم راخیره میکرد باز شتافت وشوهررا آگهی داد مردیهودی بیامد واین بدید عشیرت خویش را دعوت کرد هشتاد تن یهود گرد آمدند چون بدان نور نظاره کردند و بدانستند از ملائهٔ حضرت فاطمه است همگان اسلام آوردند ودربعضی روایات نام یهودی زیدبود

(۱۷) جنبیدن گهواره

(نا)ازابوالقاسم بستی درمناقب امیرالمؤمنین وابوصالح مؤذن درار بعین ازشعبی باسنادخود ازمیمونه حدیث میکند وهمچنین ابن فیاض درشرح اخبار؛ که بسیار وقت فاطمه بکاری مشغول بود مانند عبادت یادر آرامش فرزندانش تاآزگریستن بازایستند همچنان گاهوارهٔ کودکان بدست فرشتگان جنبش داشت .

نیز مرویست که رسولخدا سلمانرا برای کاری بدرخانهٔ فاطمه فرستادچون بدرخانه رسید لختی برباب بیت بایستاد نظرکرد دید که فاطمه از درون خانه تلاوت قرآن مینمایدو آسیاب دربیرون حجره بخودی خود میگردد و هیچکس نزدیك آن نبودالی آخر روایت سابقه .

(۱۸) بلندن شدن ستونهای مسجد

دیگردربحار ازسلمان مرویست که هنگامیکه علی را ازبرای بیعت باابوبکر بمسجدمی بردند فاطمه ازقفای آنحضرت بیرون شد وزنان بنی هاشم درخدمت اوروان شدند چون بنزدیك قبر رسولخدای آمد (فقالت : خلواعن ابن عمی فوالذی بعث محمداً بالحق لان لم تخلواعنه لانشرن شعری ولاضعن قمیص ابی علی رأسی ولاصرخن الی الله تبارك وتعالی فما ناقة صالح باکرم علی الله منی ولاالفصیل باکرم علی الله من ولدی قال سلمان : فرایت والله اساس حیطان مسجدرسول الله تقلعت من اسفلها حتی لوارادرجل ان ینفذ من تحتهالقدنفذفدنوت وقلت یاسیدتی ومولاتی ان الله تبارك وتعالي بعث اباك رحمة فـلا تکونی نقمة فرجعت الحیطان حتی سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت فی خیاشیمنا)

(۱۹) نزول مائدة

بروایت علی بن ابراهیم تا آنجا که میگوید امیر المؤمنین یا فاطمة هل عندك شیئی تغذینیه قالت لا والذي اکرم ابي بالنبوة و اکرمك بالوصیة ما طعمنا مذیومین الا شیئی کنت او ترك علی نفسی و علی ابنی هذین الحسن و الحسین فقال علیه السلام یا فاطمة الاکنت اعلمینی فابغیکم شیئا فقالت یا ابا الحسن اني لاستحیي من الهي ان کلف نفسك علي ما لا تقدر علیه) پس روایت را میکشاند بقصه دینار و ایثار او بمثل آنچه گذشت بعد امیر المؤمنین علیه السلام داخل مسجد شد و نماز مغرب ر ابا رسول خدای بجاآورد و بعد از نماز مغرب رسول خدا بر خواست وهنگام عبور در صف اول باپای مبارك غمزی کرد باعلی علیه السلام آنحضرت نیز برخواست وروان شددرباب مسجد پیغمبر را دریافت وسلام دادوجواب شنید فقال رسول الله : یاابا الحسن هل عندك شیئي نتعشاه فنمیل معك ، امیرالمؤمنین سربزیرافکند چیزی نفرمود امارسولخدا آگاه بود که درخانهٔ فاطمه ازخوردنی چیزی یافت نشود وقصه دینار راجبرئیل برسول خدا خبر داده بود و فرمان کرده بود که امشب در خانه علی باید شام تناول نمائی چون رسول خدا دید علی علیه السلام چیزی نمی گوید فرمود یا علی ما لك لا تقول لا فانصرف اوتقول تعالی فامضی معك فقال حبا و کرامة یارسول الله) بفرمائید پس رسول خدا دست علي علیه السلام را گرفت تا داخل خانه شدند فاطمه رادر مصلای خود دیدند چون از نماز فارغ شدقدحی را درغلیان دید وصدای رسول خدا رادر خانه بشنید لاجرم ازمصلاي خود بیرون دویدورسول خدایرا سلام داد وجواب شنید ورسول خدا دست مبارك برسر اومسح کرد وفرمود یابنتاه کیف امسیت رحمك الله عشینا غفرالله لك پس فاطمه برفت و آن قدح رابیاوردودرپیش روی رسولخدا وعلي مرتضي نهاد علی فرمود این طعامرا از کجابدست کردي که ندیده أم هرگز مانند آن راواستشمام ننمودم هرگز مثل بوی آنرا ونخوردم هرگز اطیب و نیکوتر از آنرا این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارك رادرمیان هردو کتف علي گذاشت واندك فشارداد (ثم قال: یاعلی هذا بدل دینارك من عندالله ان الله یرزق من یشاء .

(۲۰) نزول مائده درقصهٔ اعرابي وسوسمار

درعاشر بحار ومناقب ودیگر کتب سند بابن‌عباس میرسانند که مردی اعرابی از جماعت بنی‌سلیم در بیابان سوسماریرا صید کرده در آستین خود اورا حبس کرد وراه مدینه پیش گرفت چو داخل مسجد رسول‌خدا گردید در برابر آنحضرت ندادرداد یا محمد یامحمد وعادت‌رسول‌خدا این‌بود که هر گاه کسی‌اورا ندامیکرد یامحمدهمانرا حضرت جواب‌میداد وهمچنین‌هر گاه کسی‌اورا یااحمد ویا ابوالقاسم ندامیکردهمان‌را حضرت‌درجواب‌میفرمودواگر کسی‌یارسول‌الله ندا میکرد آنحضرت رنك رخساره‌اش شکفته‌میشد ودرجواب میفرمود لبیك وسعدیك لاجرم چون اعرابی ندادردادیامحمد یامحمدرسولخدانیزفرمودیامحمدیامحمد اعرابی آغازسخن کرد (فقال‌له : انت الساحر الکذاب الذی ماأظلت‌الخضراء ولااقلت‌الغبراء من‌ذی‌لهجةهوا کذب‌منك‌انت‌الذی تزعم ان‌لك‌فی‌هذه الخضراء الهاً بعثك‌الی‌الاسودوالابیض واللات والعزی‌لولاانی‌اخاف‌ان‌قومی یسموننی العجول‌لضربتك بسیفی هذاضربةاقتلك بها فاسود بك عند الاولین والاخرین) عمربن‌الخطاب چون این‌جسارت‌را ازاعرابی بدید ازجای‌برخواست وگفت‌یارسول‌الله رخصت فرمای تااورا بقتل رسانم فقال‌النبی ﷺ اجلس یاابا‌حفص فقدکاد الحلیم ان یکون نبیاً پس روی بااعرابی نمودوفرمودیااخا بنی‌سلیم‌هکذا تفعل العرب‌بتهجمون علینافی مجالسنایجبهوننا بالکلام الغلیظ یااعرابی‌والذی بعثنی‌بالحق‌نبیاً إن اهل‌السماء السابعة یسموننی احمدالصادق یااعرابی اسلم تسلم من‌النار یکون لك‌مالنا وعلیك ما علیناوتکون‌اخانافی‌الاسلام) رسول‌خدافرمودای‌برادربنوسلیم‌این‌است‌کاروکردارعرب ازروی‌خشم‌وغضب میتازند درمجالس ما و برپیشانی ما میگویند سخنان غلیظ وخشن را! ای اعرابی سوگند بدان‌کس که مرابحق مبعوث بنبوت نمود کسیکه دردنیا زبان کارباشددر آخرت‌معذب‌بنار گرددوای‌اعرابی‌سوگندبدان‌کس که‌مرابه‌پیغمبری‌برگزید

ساکنان آسمان هفتم مرا احمد صادق مینامند ای اعرابی مسلم باش وسالم باش از آتش دوزخ تاباشد ازبرای توچیزیکه ازبرای ماست وباشد برتو چیزیکه برماست وبرادرماباشی دراسلام این سخنان براعرابي گران آمد درغضب شد وقال واللات والعزي لا اومن بك يامحمد او يومن بك هذا الضب ثم رمي بالضب عن كمه فلما وقع الضب على الارض ولى هارباً فناداه النبي يا ايها الضب اقبل الي فاقبل الضب ينظر الى النبي قال فقال له النبي ايها الضب من انا فاذاهو ينطق بلسان فصيح ذرب غير قطع فقال انت محمد بن عبدالله ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف فقال له النبي من تعبد فقال اعبدالله عزوجل الذى فلق الحبة و برء النسمة واتخذ ابراهيم خليلا و اصطفاك يامحمد حبيباً پس این اشعار بگفت :

الايارسول الله انك صادق	فبوركت مهدياو بوركت هادياً
شرعت لنادين الحنيفة بعدما	عبدنا كاهثال الحمير الطواغياً
فياخير مدعوو ياخير مرسل	الى الجن والانس لبيك داعياً
ونحن اناس من سليم واننا	اتيناك نر جوأن ننال العواليا
اتيت ببرهان من الله واضح	فاصبحت فيناصادق القول زاكياً
فبوركت في الاحوال حياً وميتاً	وبوركت مولوداو بوركت ماشياً

از پس این اشعار سوسماردم برمیست اعرابی چون این بدید گفت واعجباه سوسماریرا که من در بیابان صید کنم ودر آستین خود جای دهم نه اورا فقاهت علم ونه حضاقت عقل بدین گونه با محمد سخن کند ونبوت اوشهادت دهد من چه کس باشم که بعد از دیدن اینگونه آیت گردن ننهم وشهادت ندهم یارسول الله دست بمن ده تاباتو بیعت کنم فانا اشهد ان لااله الاالله واشهد ان محمدا عبده ورسوله چون اعرابی مسلماني گرفت رسولخدا بااصحاب فرمود اورا سورهٔ چند از قرآن بیاموزید پس از آن فرمود یا اخ العرب ازمال دنیا چه بهره داری عرض کرد سوگند بدان کس که ترا براستي ازدر پیغمبری فرستاده است ما چهارهزار تن مردانیم ازقبیلهٔ بنی سلیم درمیان ایشان فقیر تر ازمن کس نیست رسولخدا با اصحاب فرمود کیست که اعرابیرا

برناقهٔ سوار کند و من ضامنم که خداوند متعال شتری از شتران بهشت اورا عطا فرماید سعد بن عباده برجست و گفت پدر ومادرم فدای تو باد مرا ناقه‌ای حمراست که هشت ماهه آبستن است آنرا باعرابی گذاشتم رسولخدای فرمود یاسعد من اکنون وصف میکنم ناقه ایرا که خداوند متعال بعوض این ناقه بتوعطا خواهد فرمود همانا شتری است ازرسرخ و گردن او اززبرجد سبز و کوهان او از کافور سفید ودنبال او از مرو مهار آن ازمروارید تر است وقبه‌ای بر پشت دارد از مروارید سفید که از درونش بیرون پدیدار است و آن شتر در بهشت طیران میکند آنگاه دیگر باره رسولخدا اصحابرا نگران شد وفرمود کیست که اعرابیرا تاجی دهد و من ضامنم که خداوند اورا تاج تقی کرامت فرماید علی علیه السلام فرمود فداك ابی وامی کدام است تاج تقی رسولخدا وصف فرمود پس علی علیه السلام عمامه برداشت ازسرخود وبرسراعرابی گذاشت دیگر باره رسولخدا فرمود کیست ازشما که اعرابیرا زاد دهد و من ضامنم که خداوند در پاداشت اورا زاد تقوی عطا کند سلمان برخواست و گفت پدرومادرم فدای توباد کدام است زاد تقوی فرمود آنست که هنگام بیرون شدن ازدنیا خداوند ترا تلقین میکند بشهادت لااله الا الله و ان محمد رسول الله اگر این کلمات را گفتی ملاقات میکنی مرا وملاقات میکنم من ترا واگر نگفتی ابداً ملاقات نکنی مرا ودیدن نکنم من ترا سلمان برفت ونه بیت ازبیوتات زوجات رسولخدارا طواف داد چیزی بدست او نیامد چون طریق مراجعت گرفت چشمش برحجرهٔ فاطمه افتاد گفت اگر چیزی است درمنزل فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها است پس بیامد دق الباب کرد فاطمه فرمود کیست کو بنده در سلمان عرض کرد اینك منم سلمان فارسی فرمود چه میخواهی سلمان قصه سوسمار واعرابیرا وطلب کردن رسولخدا زاد را برای اعرابی شرح داد. فاطمه فرمود سوگند بدان کس که محمدرا بحق فرستاده سه روز است که طعامی بدست مانیامده وحسن وحسین از شدت جوع مضطرب شده اند وباشکم گرسنه بخفته‌اند مانند دوجوجه پر کنده ولکن ردنمیکنم خیریراخاصه وقتی که بردر سرای من فرود شده ایسلمان اینك این پیراهن مرابه بر نزد شمعون یهودی ویك

صاع خرما ویك صاع جو گرفته بیاور سلمان آن درع را بگرفت بنزد شمعون آمد وصورت حالرا تقریرداد شمعون آن درع رابگرفت ودردست بگردانید واشك از دیدگانش فروریخت و گفت این است زهادت دردنیاواین است آنچه خبردادمارا موسی بن عمران درتورته اناقول اشهد ان لااله الاالله واشهد ان محمد رسول الله ومسلماتي گرفت وسلمانرا صاعي ازتمر وصاعی ازجوبداد وسلمان آنهارابنزد فاطمه آورد آنحضرت بدست خودطحن کردونان پخت وبدست سلمان دادسلمان عرض کردیابنت رسول الله ازبرای حسن وحسین گرده ازاین نان بردار فاطمه فرمود چیزیرا که درراه خدا داده أم دیگردر آن تصرف نمیکنم لاجرم سلمان آن نان وتمررا بحضرت رسول آورد فرمود ایسلمان این نان وتمر را از کجافراهم آوردی عرض کرد ازخانهٔ فاطمهٔ چون رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم سه روز میگذشت که دست بطعامي نبرده بود برخواست وبدرسرای فاطمه آمددق الباب کرد چون بعادت بودهرگاه پیغمبر قرع باب بنماید بدون فاطمه کس فتح باب نفرمایدلاجرم فاطمه عجله کرد و در را گشود چشم پیغمبر بر فاطمه افتاد دید رنك ارغوانی بدل بزعفرانی شده وشیدهای حق بینش بکودی فرورفته فرمود ایفاطمه این چه حالت است درتومینگرم عرض کردیاابتاه سه روزاست که مادست بطعام نبرده ایم وحسن وحسین بعد ازاضطراب ازشدت جوع همانند جوجگان پر کنده گرسنه بخفته اند رسولخدا حسنین را ازخواب برانگیخت ویکي رابران راست ویکی رابران چپ نشانیدوفاطمه رادرپیش روي جای دادودست در گردن اوافکند اینوقت علي علیه السلام در آمد ودست در گردن پیغمبر حمایل کرد پس رسول خدابسوي آسمان نگران شد فقال یاالهی وسیدی ومولای هؤلاء اهل بیتي اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا دراین وقت فاطمه بخلوتگاه خویش رفت وهردو پای مبارکرا برصف بداشت ودور کعت نماز بگذاشت پس دست بسوی آسمان برافراشت وقالت الهی وسیدي هذا محمد بنیك وهذا علي ابن عم نبیك وهذان الحسن والحسین سبطا نبیك الهي انزل علینا مائدة من السمأ کما انزلت علی بنی اسرائیل اکلوا منها وکفروا بها اللهم انزله علینا فانتابها مؤمنون ابن عباس میگوید بخداقسم که هنوز سخن فاطمه تمام نشده بود که قدحي بزرك ازقفای اوهمي جوشید بوی آن قوی تر و

نیکوتر ازمشك ازفر بود فاطمه آن قدح‌را برگرفت وبیاورد درپیش روی رسول خدا بنهادچون امیرالمؤمنین بدان نگریست فرمود ایفاطمه این مائده از کجاست و حال آنکه درنزد مامعهود نبوده رسول خدا فرمود کل یاابا الحسن ولاتسئل الحمدلله الذی لم یمتني حتی رزقني ولد مثل مریم بنت عمران (کلما دخل علیها ذکریا المحراب وجد عند هارزقا قال یامریم انی لك هذا قالت هومن عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیرحساب) پس پیمبر و علي وفاطمه و حسن و حسین از آن طعام تناول نمودند و رسول خدا بیرون آمد و اعرابیرا زادبداد وبرشتر برنشاند وروان داشت چون اعرابی میان قبیله بني‌سلیم آمد باعلی‌صوت‌ندا درداد که قولوالااله‌الاالله محمدرسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله رجال‌قوم چون این بشنیدند باشمشیرهای کشیده بسوی اوحرکت کردند وگفته‌اند ازدین بیرون شدی ودین‌محمد ساحر کذاب پزیرفتی گفت محمدنه ساحر است نه کذاب قال‌یامعاشر بني‌یسلم ان‌اله محمد خیراله وان محمدا خیرنبی اتیته جائعاً فاطعمنی و عاریاً فکساني ورا جلافحملني آنگاه قصه ضب وسخن کردن اورا باپیغمبر بشرح کرد وآن اشعارها که‌سوسمار بعرض رسول‌خدا رسانیده بود بر آنجماعت قرائت کرد وگفت اسلموا تسلموا من‌النار درآنروز چهار هزار تن از مردم بني‌سلیم مسلمانی گرفته‌اند وایشان درپیرامون رسولخدا اصحاب رایات سبزاند)

فاضل مجلسي میفرماید این‌حدیث رادرکتاب قدیم ازمؤلفات‌علماء عامه‌دیدم و این حدیث بطریق دیگر ازابوبکر احمدبن‌علي‌الطرتینی (١) بابن عباس سندمیرساند مؤلف گویدبنده این‌روایت را درحیوة الحیوان در ترجمه ضب ایضا دیدأم و وصاحب او ازمشاهیرعامه است

آمدن سه‌حوریه بارطب بهشتی بزیارت فاطمه

علی بن طاوس درکتاب مهج الدعوات باسانید معتبره ازسلمان فارسی

---

(١) معرب ترتیب از محال نیشابور است .

روایت میکند که بعد از رسولخدا از حزن و اندوه تاده روز از خانه بیرون نشدم روز دهم برای زیارت مولایم امیرالمؤمنین حرکت کردم چون چشم آن جناب برمن افتاد فرمود سلمان برماجفا کردی و بعد از رسولخدا صلی الله علیه وآله ترك ماکفتی سلمان عرض کرد یا امیر المؤمنین چگونه من ترك شمارا مینمایم ولی حزن مفارقت رسولخدا مرا خانه نشین کرد فرمودند اکنون برو بنزد فاطمه کهترا میطلبید ومشتاق دیدار تو است وتحفهٔ بهشتی برای تو ذخیره کرده است سلمان عرض کرد یا امیر المؤمنین بعد از وفات پیغمبر ازبرای فاطمه زهراء تحفهٔ بهشتی میآید فرمودند بلی دیروز ازبرای اورسیده است سلمان میگوید من هروله کنان خودرا بدرخانه فاطمه رسانیدم آنمخدره چون مرا ملاقات کرد باچشم گریان فرمودایسلمان بعدار وفات پدرم برمن جفا کردی وترك ما نمودی عرض کردم یاسیدتی پدر ومادرم فدای شما باد کثرت حزن واندوه برمفارقت رسولخدا مرا خانه نشین کردفرمودند اکنون داخل خانه شو سلمان میگوید در آنوقت فاطمه باعبائی بود که اگر سر مبارکرا بان میپوشانید ساقهای مبارکش نمایان بود واگر ساقرا پوشانیدی سرمنکشف شدی بالجمله معجر برسر افکندوجلوس فرمود (وقالت یاسلمان اجلس واعقل ماأقول لك انی کنت جالسة بالامس فی هذا المجلس وباب الدار مغلق وانا اتفکر فی انقطاع الوحی عنا وانصراف الملائکة من منزلنا فاذا انفتح الباب من غیران یفتحه احد فدخل علی ثلاث جوارلم یرالراؤن بحسنهن ولا کهیئتهن ولانضارة وجوههن ولاازکی من ریحهن فلما رایتهن قمت الیهن فقلت بابی انتن من اهل مکة ام من اهل المدینة فقلن یابنت محمد لسنا من اهل مکة ولامن اهل المدینة ولامن اهل الارض جمیعاً غیر انناجوار من الحورالعین من دارالسلام ارسلنا رب العزة الیك یا بنت محمد انا الیك مشتاقات پس فاطمه فرمودمن از یکی ازآنها که بنظرم اکبر سنا بود سئوال کردم نام توچیست گفت مقدوده گفتم از چه روترا مقدوده نام است گفت خداوندمتعال مرا برای مقداد بن اسود کندی خلق فرموده بدیگری گفتم نام توچیست گفت زره گفتم تودر نظرمن بسیار نبیله‌ای ازچه روابن نام داری گفت مرا برای ابی‌ذر غفاری صاحب رسولخداخلق

کرده‌اند ازسومي سؤال کردم نام توچیست فرمود مراسلمی گویند قلت ولم سمیت سلمي قالت انا السلمان الفارسی مولی ابیك رسول الله قالت فاطمه ثم اخرجن لي رطبا ازرق ابردمن الثلج واز کی ریحا من المسك الازفر فقالت لی یاسلمان افطر علیه عشیتك فاذا افطرت به فجئنی بنواه قال سلمان فاخذت الرطب فما مررت بجمع من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الا قالوا یا سلمان امعك مسك فقلت نعم فلما کان وقت الافطار افطرت علیه فلم اجد له عجماً ولا نوي) روز دیگر که شرفیاب خدمت فاطمه شدم عرض کردم یابنت رسول الله برای این رطب هسته نیافتم فرمودند چنین است یاسلمان رطب بهشی را هسته نباشد انما هو نخل غرسه الله فی دار السلام بکلام علمنیه ابی محمد کنت اقوله غدوة و عشیة سلمان عرض کرد ای سیدهٔ من این کلماترا بشود بمن تعلیم فرمائی (فقالت ان سرك ان لایمسك اذی الحمي ماعشت فی دارالدنیا فواظب علیه سلمان گوید پس آن حرزرا فاطمه زهراء علیها سلام بمن تعلیم فرمود وهی هذه بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله النور بسم الله النور النور بسم الله نور علي نور بسم الله الذی هو مدبرا لامور بسم الله الذی خلق النور من النور الحمدلله الذی خلق النور من النور وانزل النور علی الطور في کتاب مسطور فی رق منشور بقدر مقدور علی نبی محبور الحمدلله الذی هو بالعزّ مذکور وبالفخر مشهور وعلي السراء و الضراء مشکور وصلی الله علی سید نا محمد وآله الطاهرین سلمان میفرماید چون فاطمه این حرز مبارکرا بامن بیاموخت هزار کس افزون ازمردم مکه ومدینه را بیاموختم وآنها را از زحمت وتعب تب نجاة دادم به برکت این دعا

(۲۲) فرود شدن جامه بدعای فاطمه (ع)

این روایت ازشیخ مفید سبق ذکر یافت ولی آنچه‌را مجلسی ازکتاب مراسیل نقل کرده چون باآن روایت تفاوت دارد واحتمال تعدد قضیه میرود فلذا از نقل آن صرف نظر نکردیم میفرماید که حسن وحسین را جامهٔ کهنه ومندرس دربر بود چون عید نزدیك شد بخدمت مادر آمدند که دیگر مردم ازبرای فرزندان خود جامهای

نیکودوخته اند آیا ای مادر ازبرای ماجامهٔ درخور عید خواهی دوخت فقالت یخاط لکما انشاء الله فرمود دوخته میشود انشاء الله چون عید برسید جبرئیل دوپیراهن از حلل بهشت بنزد رسولخدا آورد آنحضرت فرمود ای برا درمن جبرئیل این چیست عرض کرد حسن علیه السلام وحسین علیه السلام از فاطمهٔ علیهما السلام جامهٔ عید می خـواستند واو در پاسخ فرمود یخاط لکما انشاء الله خداوند نخواست آلایش کذب در سخنان فاطمه راه کند .

(۲۳) نزول مائده درقصهٔ قطیفه

در بحار ازکتاب سعدالسعود سید بن طاوس مرقوم داشته که فرمودند من در تألیف محمد بن العباس بن مروان که آیات مبارکه قرآن که درشأن امیر المؤمنین علیه السلام وسائر اهل بیت نازل شده جمع کرده درآن تالیف این حدیث رامسندا از ابو سعیدخدري روایت میکند میگوید ملك حبشه قطیفهئیکه باطلا بافته بودند بـرای رسولخدا بهدیه فرستادند فقال رسول الله لاعطینها رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله رسولخدا فرمود این قطیفه را بکسی بدهم که خدا ورسول را دوست دارد وخدا ورسول اورا دوست دارند اصحاب رسولخدا گردن کشیدند ونگران شدند که درخور این تشریف کدام کس خواهد بود اینوقت رسولخدا فرمودند علی کجااست چون عمار یاسر این بشنید شتاب زده بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد واورا از قصه آگهی داده امیرالمؤمنین بخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد رسول خدا آن قطیفه را بامیرالمؤمنین عطا فرمود (فخرج علي الی السوق فنقضها سلکا فقسمها بین المهاجرین و الانصار ثم رجع الی منزله ومامعهـا منها دینار) قطیفه سه هزار دینار زرسرخ قیمت داشت آنحضرت تا گرفت بجانب بازار رفته وآنرا رشته رشته نمود وبین فقرای مهاجر وانصار قسمت نمود وبادست خالـي بجانب خانه رفت روزدیگر رسولخدا اورا دیدار کردفرمود : یاابا الحسن اخذت امس ثلثة آلاف مثقال منذهب فانا والمهاجرون والانصار نتغدی عندك غدا فقال علی : نعم یارسول الله چون روز دیگر شد رسولخدا بـاجماعت مهـاجر وانصار آهنك سرای

علی ﷺ نمودند و در بکوفتند علی ﷺ بیرون شد وچهره مبارکش ازخجالت دیگر گون شده بود که اکنون جواب رسولخدا راچه بگویم که درخانه ازقلیل و کثیر یافت نمیشود لاجرم رسول خدا وارد شد باجماعت مهاجر و انصار و مجلس کردند امیرالمومنین ﷺ بنزد فاطمهٔزهرا آمددید ظرفی ازطعام مملواست که بوی مشك از آن متصاعد است علی ﷺ خواست آنرا حمل کند چندان گران بود که بمساعدت فاطمه آن جفنه را بلند کردند درنزد رسولخدا بزمین نهادند رسول خدا چون نظرش بر آن طعام بیفتاد بنزد فاطمه آمدفرمود (ای بنیه انی لك هذا قالت یاابت هومن عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال رسول الله الحمدلله الذی لم یخرجني من الدنیا حتی رأیت في ابنتي مارأی زکریا في مریم بنت عمران

۲۴ - ناله کردن فاطمه (ع)

وبیرون کردن دستها رااز کفن که درمحل خود بیاید

۲۵ - نازل شدن

انواع میوهای بهشتی

«یص» میگوید از برای فاطمهٔ زهراء موائد و فواکه بهشت در دنیا بسیار واقع شده نه یك مرتبه و ده مرتبه و اینقدر اخبار صحیحه در این باب بد فعات عدیده رسیده که ذکر همه آنها باعث طول سخن است چنانچه ابوموسی در کتاب فضایل البتول روایت کرده از آن جمله گوید جبرئیل دوعدد انار و دوعدد به ودوعدد سیب ازبهشت هدیه بجهت اهل بیت ﷺ آورد اهل البیت از آن میخوردندوعودمیکرد وتمام نمیگردیدتااینکه فاطمه طاهره وفات یافت انار وبه تغییر یافت وبعدمفقود شد و دو سیب باقی ماندند باآن دوریحانهٔ رسولخدا فمن زارالحسین ﷺ من مخلصی شیعتنا بالاسحار وجدریحها »

سید هاشم بحرانی در مدینهٔ المعاجز میفرماید ولست ادری واحد اواثنین وقد

وقع الاختلاف فی الروایة) لکن ما قبل این حدیث بقسم دیگر است که‌هدیه‌ئیکه نازل شد(کان فیه بطیخان و رمانتان و سفر جلتان و تفاحتان‌فتبسم النبی ﷺ وقال الحمدلله الذی جعلکم مثل خیار بني اسرائیل ینزل الیکم رزقکم من جنات النعیم وکان اهل‌البیت یأکلون منها وتعود حتی قبض‌رسول‌الله فتغیر البطیخ فاکلوه فلم‌یعد و لم‌یزالوا کذلك الی‌ان توفیت فاطمة فتغیر الرمانتان فاکلوه فلم یعد ولم یزالوا کذلك الی‌ان قتل امیرالمؤمنین فتغیرالسفرجل فاکلوه فلم یعد قال‌الحسین وبقي التفاحتان‌معی ومع اخي‌فلماکان یوم آخرعهدی بالحسن وجدت التفاحه‌عند رأسه وقدتغیرت فاکلتها وبقیت‌التفاحةالاخری).

ابن محیص روایت میکند که من‌میشناختم أن سیب راکه از جناب امام حسین است ومن درلشگر عمر سعدبودم چون تشنگی‌بر آنجناب شدت نمود آن سیب رااز آستین‌مبارك‌بیرون آوردو آنرا بوئید و برگردانید در آستین‌مبارك خود پس‌هنگامیکه ازاسب افتاد جستجو نمودم آن سیب رانیافتم این‌است که‌فرمودند ان‌الملائکة تلتـذ بروایحها عند قبره ﷺ عند طلوع الفجرو عند قیام النهار » و موائد نازلـه ازبهشت بجهت‌انوارخمسه‌طیبه‌بسیاراست که‌فاطمهٔ زهراء سلام‌الله‌علیها درآن‌سهیم وشریك‌بوده .

۲۶ = حدیث رطب

« یص » روزی رسولخدا وارد شد برفاطمهٔ طاهره و فرمود اي فاطمه پدر تو امروز مهمان تو است فاطمه عرض کرد ای پدر همانا حسنین امروز از من غذا می خواسته‌اند چیزیکه قوت آنهاقراربدهم نداشتم درآنحال رسولخدا سربجانب آسمان نمود قدری نگذشت که جبرئیل نازل شد وعرض کرد علی‌اعلـی سلامت مـیرساند و مخصوص میفرماید شما رابدرود واکرام وفرمان کرده است که‌بعلی وفاطمه وحسنین بفرمائی چه‌میوئی از میوهای بهشت میل دارند رسول اکرم پیغام جبرئیل را رسانید که‌خداوند متعال برگرسنگی‌شما مطلع‌شد اکنون میفرمایدچه‌میوه‌ای‌از بهشت میل

دارید هرقسم که مایل باشید براي شما نازل خواهد شد پس ایشان ساکت شدند وحیاء لرب العزه چیزی نگفتند پس حضرت حسین از جد بزرگوار و پدر عالی مقدار وبرادر وفادار اجازه گرفت که معین کند ، همه اختیار رابدست حسین دادند عرض کرد یاجدا بجبرئیل بفرمائید که ماميل رطب داریم رسول اکرم فرمود خداوند دانست غرض تراپس فرمود ایفاطمه برخیز وداخل خانه شووحاضر نما آنچه راکه بجهت تو وما فرستاده اند پس فاطمه داخل خانه شد دیدطبقی از بلور و در آن رطب تازه است و بر روی آن دستمالی از سندس سبز پوشیده پس فرمود رسول اکرم بفاطمه در حالیکه برداشته بود مائده را ان الله برزق من یشاء بغیر حساب

وگرفت ظرف رطب را ودر پیش روي خودنهادوفرمود بسم الله الرحمن الرحیم و یك دانه رطب برداشت و در دهان حسین علیه السلام نهاد و فرمود هنیئا مریئا لك یا حسین آنگاه دانهٔ دیگر برداشت در دهان حسن نهادوفرمود هنیئامریئالك یاحسن سپس دانهٔ دیگر برداشت دردهان فاطمه نهاد وفرمودهنیئا مرئیا لك یافاطمه آنگاه دانهٔ دیگر برداشت وگذارد درهان امیرالمؤمنین علیه السلام وفرمود هنیئا مرئیالك یاعلی و ازجای برخواست و باز برزمین جلوس فرمود وهررطب که امیرالمؤمنین تناول میفرمود رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم میگفت هنیئا مرئیالك یاعلی تااینکه از تناول رطب فارغ شدند ومائده بآسمان بالارفت فاطمه (ع) عرض کردیا ابتا امروز امر عجیبی ازشما مشاهده کردم درخصوص این رطب وبرخواستن شما واز مکرر گفتن هنیئا مرئیالك یاعلی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چون رطب دردهان حسین گذاردم جبرئیل ومیکائیل گفتند هنیئا مرئیا لك یاحسین منهم متابعت آنها نمودم چون رطب دردهان حسن نهادم باز جبرئیل و میکائیل گفتند هنیئا مریئا لك یاحسن چون رطب دردهان تو نهادم حوریان بهشت گفتند هنیئا لك یافاطمه منهم باآنها موافقت کردم چون رطب در دهان علی نهادم نداي حق تعالی راشنیدم که فرمود هنیئا مریئا لك یاعلي ازاین جهت براي احترام ندای پروردگار ازجاي برخواستم وایستادم چون رطب دوم وسوم راعلی تناول کرد بازهمان ندارا شنیدم که حق تعالی فرمود یامحمدا گرتاقیامت رطب دردهان

علي بگذاری من میگویم آن کلامرا بدون انقطاع

(٢٧) احضار چهارنوع ازطعام برای فاطمه (ع)

منقول از (مصباح الانوار) است که فاطمه مریض شد رسولخدا ﷺ بعیادت او آمد ودرنزد او بنشست وازحال او پرسش کرد (فقالت انی اشتهي طعاماً طیبافقام رسول الله ﷺ الی طاق فی البیت فجاء بطبق فیه زبیب وکعك واقط وقطف عنب فوضعه بین یدی فاطمه)

یعنی فاطمه عرض کردطعامی نیکو مایلم رسولخدا بی توانی ازجای بر خواست واز طاقیکه درخانه بود طبقی فراگرفت ودرپیش روی فاطمه بنهاد وآن طبق مملو از مویز ونان خشك وکشك وخوشه انگور بود سپس رسولخدا ﷺ دست بر طبق نهاد وخدایرا یاد کرد پس فرمود بخورید بنام خداوندمتعال این وقت رسولخدا وعلی مرتضی وحسن وحسین از آن تناول فرمودند

(٢٨) تکلم ناقه بافاطمه (ع)

(یص) فاضل نسفی صاحب تفسیر که یکی ازمشاهیر علماء عامه است مینویسد که ناقهٔ غضبای رسولخدا ﷺ در وقت مردن بافاطمه تکلم کردوعرض کرد ایدختر رسولخدا اینک بسوي پدر بزرگوارت رهسپار هستم اگر ترا پیغامی وحاجتی هست بفرما فاطمه ازاین سخن سخت بگریست وسرناقه را دردامن نهاد تااینکه ناقه جان بداد فاطمه عبائي بآن ناقه پیچید وفرمان کرد تا اورا دفن کردند پس ازسه روز آن مکانرا شکافتند اثری ازاو ندیدند)

(نسفی) بعد از نقل این خبر گوید تکلم ناقه بافاطمه بعضی از کرامات فاطمه است برای اینکه آن ناقه تکلم نکرد مگر برای فاطمه وبرای رسولخدا وآن ناقه باپیغمبر گفت یارسول الله ﷺ صاحب من یك مرد یهودی بود مرا ازخانه بصحرا میبرد ومیچرانید وعلفهای صحرا مرا ندا میکردند که بنزد مابیا واز ماتناول نماچه آنکه تو ازرسولخدا ﷺ میباشی وچون شب میشد درندگان صحرا بعضی بعض

دیگر را سفارش میکردند که بنزدیك این ناقه نروید که‌صاحب اورسولخدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خواهد بود .

(٢٩) حکایت طبق انار

(یص) و (مجالس المتقین) شهید ثالث آخوند ملا محمد تقی قدس سره در مجلس سی وششم مرسلا روایت کند که روزی امیر المؤمنین برفاطمه‌زهرا واردشد درحالیتکه مزاج شریف آن بانوی عصمت از صحت منحرف شده‌بود ودر بسترافتاده بود حضرت سر آن معصومه‌را بدامن گرفت وفرمود ایفاطمه بفرما که چه میل‌داری از من بطلب آنمعدن حیا وعفت‌عرض کرد یابن عم من چیزی‌ازشما نمیخواهم‌حضرت اصرار فرمود فاطمه عرض کرد یا بن عم پدرم بمن سفارش کرده که از شوهرت‌علی هرگز چیزی خواهش مکن مبادا ممکن‌او نباشد وخجالت بکشد آنجناب فرمود ایفاطمه بحق من آنچه میل داری بگو عرض کرد حال که مراقسم دادی اگر برای من اکنون اناري بدست بیاید خوب است آنحضرت برخواست وبرای طلب انار از خانه بیرون آمد ازاصحاب جویای انارشد عرض کردند فصل اوگذشته مگر آنکه چند یوم قبل بجهت شمعون یهودی از طائف چند دانه آوردند آنجناب خود بدر خانهٔ یهودی رفته دق الباب کردند شمعون بیرون آمد دید جناب امیر المؤمنین اسد الله الغالب میباشد عرض کرد یاعلي چه باعث شدکه بدینجاتشریف فرماشدیدحضرت فرمود شنیده ام چندانه انار بجهت تو از طائف آورده أند آمده‌أم یك دانه‌خریداری بنمایم برای بیماریکه دارم عرض کرد یاعلی چیزی از آنها باقي‌نمانده همه رافروختم آنجناب بعلم امامت میدانست که‌یکی باقي مانده‌از این جهت فرمودندبرو فحص‌بنما شاید یکی باقی باشد که تو مطلع نباشی عرض کرد ازخانه خود مطلع هستم‌میدانم که نیست زوجهٔ شمعون عقب در بود از حکایت مطلع شد گفت ایشمعون من یك دانه انار ذخیره نموده ام ودرزیر برگها پنهان کرده ام که تومطلع‌نیستی آنگاه انار را آورد وبدست آنحضرت داد آنجناب چهار درهم باوداد شمعون گفت قیمت او

نیم درهم است حضرت فرمود این‌زن بجهت ذخیره این انار رانگاه داشته شاید نفعی درنظر داشته سه درهم ونیم زاید از آن اوباشد سپس آنجناب روانه بسوی خانه شد دراثنای راه صدای ضعیفی ونالهٔ غریبی بگوشش رسید باثرناله رفت تاوارد خرابه گردید دید شخصی نابینا ومریض سر به بستر خاك نهاده مینالد آن امام رحیم‌ورؤف نشست وسراورا درکنار گرفت وباکمال‌مهربانی فرمود ایمرد چه کسی واز کدام قبیلهٔای وچند روزاست‌بیماری‌عرض کرد ایجوان صالح من‌مردی ازاهل مداین‌میباشم قروض بسیار پیداکردم ناچاربکشتی نشستم وبجانب مدینه رهسپار شدم باخود گفتم بروم خدمت مولایم امیرالمؤمنین شاید آنحضرت چارهٔ کار من بنماید وقرض‌مرا ادا فرماید حضرت فرمود اکنون چه میل داری عرض کرد اگر یك دانه انار برای‌من پیدامیشد میل داشتم حضرت فرمود من یك دانه تحیه کردم‌برای بیمار عزیز خودولی ترا محروم نمیکنم نصف آنرا بتومیدهم پس اناررا کم‌کم دردهان آن مریض‌ر یخته تاتمام شد بیمار گفت اگر مرحمت بفرمائی ونصف دیگرراهم کرم بنمائی بسا باشد حال من خوب بشود آنحضرت‌خجالت کشید وبانفس‌خود خطاب کرد که یاعلی‌مریض در این خرابه غریب وبی نواومنقطع ازهمه جا برعایت اولی است‌شاید خداوند متعال براي فاطمه وسیلهٔ دیگری فراهم بنماید سپس‌آن نیم دیگررا باودادتاتمام شدبادست خالی ازخرابه بیرون‌آمدآهسته بسوی خانه روان‌شد وسر بجیب تفکر فرو برده تابدر خانه رسید حیاکرد وارد خانه بشود باخود گفت از شکاف درنگاه کنم به‌بینم فاطمه درخواب است یابیدار چون نظر کرد دید فاطمه تکیه کرده است وطبقی از انار درپیش اواست‌تناول مینماید آنحضرت بغایت مسرورشد سپس داخل خانه گردید چون ملاحظه فرمود دید آن طبق از انار این عالم نیست‌چون‌احوال فاطمه‌راپرسید عرض کرد یابن عم چون تشریف بردی زمانی نگذشت که من عرق صحت کردم ناگاه صداي دق‌الباب بگوشم رسیدفضه رفت‌شخصی رادید بردرخانه‌طبقی انار بدست دارد ومیگوید امیر المؤمنین این‌را برای فاطمه فرستاده است .

(٣٠) فروبردن دست خودرا درديك

(درلمعة البيضا) شرح خطبه الزهراء «ع»

ص ١٨ تحت عنوان «الاشارة الى بعض معجزاتها» قال وقدكانت تدخل يدهافى قدر الطعام حين الغليان وتقلبها كالمغرفة» يعنى بسيار اتفاق ميافتاد كه ديك طعام هنگامى كه ميجوشيد آنمخدره دست مبارك را بجاى كمچه در ديك ميگردانيد كه كه ازسر رفتن ساكن شود .

(٣٢) تكثير طعام قليل

ونيز درآن كتاب گويد (وكانت تجعل رغيفين مع قطعة لحم فى ظرف فظهر منها طعاما معطرا يشبع الخلق الكثير مع بقائه على حاله) يعنى آن خاتون دنيا وآخرت گاه ميشد كه دو گرده نانرا بايك پاره گوشت درميان ظرفى مينهاد درحال طعامى معطر وخوش بوپديدار ميشد كه خلق بسيارى از آن تناول ميكردند وباز بحال خود باقى بود واز آن چيزى كم نميشد .

(٣٣) استشمام رائحة الجنة

وفيه قال كانت فاطمة انجب الورى من بين النساء ساطعامنها عطر الجنة ورائحتها من بين ثدييها و رسول الله كان يضع وجهه بين ثدييها كل يوم وليلة يشمها ويلتذمن استشمامها و لذاكانت تسمى ريحانة نفس النبى ومهجتها وبهجتها» وهى مصداق قول الشاعر

صفاتك لاتحصى ونطقى عاجز ✡ ويقصر الفاظى كما قال شاعر
وان لباساخيط من نسج تسعة ✡ وعشرين حرفامن معاليك قاصر

اثر طبع آقافتح الله قدسي كه متخلص به فؤاد كرماني است

چه نورش در بسيط عرش ازعرش برين آمد ✡ خدارا هرچه رحمت بود نازل برزمين آمد

ز رشّ رحمت رب المشارق تافت برعالم ✲ چه زهرارا ظهور از رحمة للعالمین آمد
برشك آسمان طالع شداز روی زمین ماهی ✲ که ازشرم رخش خورشید خاکستر نشین آمد
هویدا گشت برچرخ نبوت کوکبی تابان ✲ که مهرش مشتری چون زهره برماه جبین آمد
زعرش کبریا برفرش چون نورش هویداشد ✲ ملایك درطوافش ازیسارو از یمین آمد
چه ازجان آفرین درصورت آمد نقش این دختر ✲ هزاران آفرین برنقش ازجان آفرین آمد
زنی مانند این مادرپسر ناوردیادختر ✲ دراین ام العوالم تابنات آمد بنین آمد
جمالی در تجلی آمد از پیراهن امکان .. ✲ که صدخورشیدوماهش جلوه گراز آستین آمد
صدفها بحرامکان پروریداز لؤلؤمکنون ✲ که تایك درج اورا درج دردرثمین آمد
مگرام الکتاب است این بتول ازوحی سبحانی ✲ که نسلش محکمات آیات قرآن مبین آمد
بتول آئینه شد آئینهٔ اوصاف یزدانرا ✲ چنان آئینه راآئینه درعالم چنین آمد
نجویند اهل بینش استعانت جز بنوراو ✲ که درهرورطه پوزش مستعان ومستعین آمد
ملایك راازآن شدسجده واجب برگل آدم ✲ که این نورخدا را جلوه اند رماء وطین آمد
یقین برحق ندارد هر که شك درحق اودارد ✲ بلی حق الیقین از دولت عین الیقین آمد
ولایش آب حیوان است جاری درعروق دل ✲ حیوة جان انسانی از این ماه معین آمد
خدابرحرمتش چون اسم اول خواندازخامس ✲ بشوق پایبوسش زآسمان روح الامین آمد
زحسن طلعتش افتادعکسی آفرینش را ✲ زعکس روی اوپیدا بهشت وحورعین آمد
نمود ازسایهٔ قدش تجلی نخلهٔ طوبی ✲ بیانات لبش نهرین و شیرانگین آمد
چنان ازماه رویش روشن آمدظلمت غبرا ✲ که گوئی برزمین مهرازسپهرچارمین آمد
کنیزش رانباشداعتنا برتخت بلقیسی .. ✲ غلامش راسلیمان بندهٔ تاج ونگین آمد
بحق فرمودالحق قرة العینش رسول حق ✲ که حق بین نوراودرچشم خیرالمرسلین آمد
دراوصاف کمال اوهمین کافی است بردانا ✲ که این دوشیزه را شوهرامیرالمؤمنین آمد
فؤادازجان ودل چون دوست دارد آل احمدرا ✲ بسمع جان اهل دل کلامش دل نشین آمد

وله ایضا

منور خواست چون خلاق عالم چهر دنیارا ✲ نمود ازمشرق ابداع تابان نورزهرارا

چه‌از برج نبوت مشرق آمد چهر این کوکب ✲ ز نور جلوه روشن کرد عقبی راودنیارا
در این مشکوة ناسوتی از این مصباح لاهوتی ✲ منور کرد یزدان روی ماه وچهر زیبارا
از این دختر که بادست خدا شد پایه‌اش محکم ✲ بر آدم تاابد فخر وشرف باقی است حوارا
از آنرو خوانده احمد نور چشم وچشمه نورش ✲ که پیش از آفرینش نور بود آنچشم بینارا
در این ام العوالم زاد ازوی علم هر عالم ✲ که مادر بود پیش از طفل عالم عقل دانارا
شد از بحر نبوت گوهری تابان که انوارش ✲ چراغ لیل در نه کشتی آمد هفت دریارا
هنوز این نقش کاف و نون بدی در علم حق مکنون ✲ اگر بردفتر امکان نمیزد مهر امضارا
نقاب افکند بر چهرش فلك چون دید کاین کوکب ✲ برداز جلوه رونق آفتاب عالم آرارا
بچهرش پرده بست وعالم از چهرش منور شد ✲ بهر کس بنگرد سیماست آن نادیده سیمارا
شهود وغیبش از پاکی زاوصاف نبی حاکی ✲ در این آئینه خوش دیدی محمد روی زیبارا
سزاوار است گر مریم کنیز شرا کنیز آید ✲ ویابهر غلامش گر غلام آرد مسیحارا
ز نورش تافت از خلقت حجب یکذره بر موسی ✲ در آمد منصعق موسی چه مندك یافت سینارا

وله ایضا

تامادر دهر زاده فرزند ونژاد ✲ صدگونه پسر چوانبیا زاد ونهاد
دختر که نبی شود نه پروردجهان ✲ چون برتر ازانبیاء یکی فاطمه زاد

✲ ✲ ✲

عالم صدف است وفاطمه گوهر اواست ✲ گیتی عرض است واین گهر جوهر اواست
در قدر وشرافتش همین بس که زخلق ✲ احمد پدر است ومرتضی شوهر اواست

✲ ✲ ✲

این نیره آن کوکب ظلمت سوز است ✲ کز پرتو اومهر جهان افروز است
خورشید منیر حشر چون ظلمت اوست ✲ فرمود محمد که قیامت روز است

✲ ✲ ✲

هرعقل که از معرفتش آگاهست ✲ درهر دوجهانش بحقیقت راه است
این طرفه مقامرا بهرکس ندهند ✲ کاین قدروشرف ذلك فضل الله است

٭٭٭

ایزد چه سرشت طنیت زهرارا ✲ پرورد صفات درهٔ بیضا را
زان دره که داشت رنك بیضا بجمال ✲ آورد بجلوه لؤلؤ حمرارا

اثر طبع بعضي محبين

علت غائی این کون ومکان داني که کیست
موجب ایجاد این خلق جهان داني که کیست
جان پنهان شده در جسم جهان دانی کیست
نقطهٔ دائرهٔ عزوشرف دانی کیست
فاطمه مظهر اجلال خدا جل جلال
فاطمه عصمت کل کنز خفی ازلي ✲ فاطمه عالمه برهرچه خفی بودوجلی
فاطمه روح نبي همسروهمتای ولی ✲ فاطمه عالیه أی گر نبدش زوج علی
فردوبي مثل بداو همچه خدای متعال
کاف ونونرا توبدان ازکرم فاطمه بود ✲ نون از حرف نخست ازنعم فاطمه بود
گل آدم زتراب قدم فاطمه بود ✲ نفحه روح درآدم زدم فاطمه بود
ورنه آدم شدنش تابابدبود محال
طایرفکر که از منظر عنقا گذرد ✲ بیکی پرزدن ازگنبد خضرا گذرد
وربکاخ شرف زهرهٔ زهرا گذرد ✲ تیزوتك میشوداوتاکه زدریا گذرد
همچه پروانه ازاو پاك بسوزد پروبال
خوب گشندپس ازمرك پدردلجویش ✲ که زدندی زجفاسیلی کین برورویش
بشکستند چه از تخته درپهلویش ✲ شد سیه از الم سوط عدو بازویش
چون دهم شرح که دل خون بودوناطقه لال

(اختر طوسي گويد)

شاه مردان گر نبودی شوهر خیرالنساء ✲ درجهان مردی نبودي همسر خیرالنساء
کرده حوران جنان را از کرم پروردگار ✲ روز وشب ازجان ودل فرمان برخیرالنساء
مریم وحواء وهاجر ساره وهم آسیه ✲ خویشتن را میشمارد خادم خیرالنساء
درة البیضاء زهراء بود عذراء بتول ✲ بهترین القاب ذات اطهر خیر النساء
عاصیانرا ازجهنم آورد بی شك برون ✲ روز محشر ریشهاي چادر خیر النساء
چونکه دنیا پیش چشمش قدر ومقداری نداشت ✲ جامه پشمینه بوداندر بر خیر النساء
همچه ماه نوضعیف وزار ولاغر گشته بود ✲ ازوجود محنت وغم پیکر خیرالنساء

(فاطمه وزهد وخشیت او از حق تعالي)

(ابو جعفر) قمی در کتاب (زهدالنبي) ودیگران روایت کردند که چون این آیه شریفه (وان جهنم لموعدهم اجمعین لهاسبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم نازل گردید بکی رسول الله بکاء عالیا و بکت اصحابه من بکائه ولم یدروامانزل به جبرئیل ولم یستطع احدان یکلمه وکان رسول الله اذارأی فاطمة فرح بها فانطلق سلمان الی باب بیت فاطمة لیخبرها عن القصة فوجد بین یدیها شعیراً وهی تطحنه ویقول وما عندالله خیروابقي وعلیها شملة صوفٌ قد خیطت فی اثنی عشر مکانامن السعف فاخبرها بخبر النبی ومانزل به جبرئیل فنهضت فاطمة والتفت بالشملة المرقعه و قال ان نبات کسری وقیصر لفوا السندس والحریر وابنة محمد لها شملة صوف خیطت فی اثنی عشر مکانا من السعف فد خلت فاطمة علی رسول الله وسلمت علیه وقالت یا ابتاه ان سلمان تعجب من ثوبي فوالذی بعثك بالحق مالي ولعلی منذ خمس سنین الامسك کبش نعلف علیها بالنهار بعیرنا واذا کان اللیل افترشناه وان مرفقتنا لمن ادم حشوها لیف فقال النبی یاسلمان ان ابنتي لفی الخیل السوابق قالت فاطمة یا ابت فدیتك ماالذي ابکاك فاخبرها بما نزل به جبرئیل فلما سمعت فاطمة بکت حتی سقطت علی وجه الارض وهی تقول

الويل ثم الويل لمن دخل النار فلما سمع سلمان بكى وقال يـاليتني كنت كبشالاهلى فاكلوالحمى ومزقواجلدى ولم اسمع بذكرالنار فلما سمع ابوذر بكى وقال يـاليت كانـت امـي عاقرا ولـم تلدنـى ولم اسمع بـذكر النار فلما سمع مقداد بكى و قال ياليتنى كنت طائرافى القفار ولم يكن علي حساب ولاعقاب ولم اسمع بذكر النارفلما سمع امير المؤمنين عليه السلام بكي وقال ياليت السباع مزقت لحمى وليت امى لم تلدنى ولم اسمع بذكر النار ثم وضع يده على رأسه وجعل يبكى ويقول وابعد سفراه واتئة زاداه في سفر القيامة يذهبون وفى النار يتخطفون وباكاليبها يتحلقون مرضى لايعادمريضهم جرحى لايداوي جريحهم و اسرى لايفك اسيرهم من النار ياكلون ومنها يشربون وبين اطباقها يتقلبون و بعـد لبس الكتان مقطعـات النار يلبسون و بعـد معانقة الازواج مع الشياطين مقرنون .

حاصل ترجمة اين حديث شريف اين است كه چون آيهٔ مذكوره نـازل گرديد رسولخدا بصداى بلند سخت بگريست چندانكه صحابه ازگـريهٔ رسولخدا همه بگريستند و جهت اين شدت گريه رانميدانستند و ازهيبت نبوت جرئت سئوال هم نداشتنـد بالاخره از سلمان فارسي درخواست كردند كه اوسئوال بنمايدسلمان چون ميدانست كه رسولخدا هر گاه فاطمه‌را ملاقات بنمايدخوشحال ومسرور ميشود فلذا بدر خانه فاطمه آمد كه‌اورا ازقصه آگاه بنمايد ازشكاف درنگاه كرد ديدمقدارى جو درنزد فاطمه است كه آنرا آسيامينمايد واين آيه شريفه راقرائت مينمايد(ومـا عندالله خيروابقي)آنچه درنزد خداست بهتروپاينده‌تراست سلمان بديد فاطمه‌در آنحال عبائى برخود پيچيده است كه‌دوازده جاى اورا باليف خـرمـا خياطي كرداند سپس سلمان فاطمه را ازقصه آگاه گردانيدآن مستوره كبرى بمحض شنيدن از جـابـر خواست و همان چادرنام برده را برسر كرد و از خانه بيرون آمد سلمان چون اين بديدسيلاب اشك او جارى شدوباخود ميگفت دختران پادشاه فارس وروم درميان لباسهاى‌مخمل وابريشم‌غوطه ميخورند وجامهاي‌زرتار دربرمينمانيد واينك دخترسيد پيغمبران چادرى برسر كرده است كه دوازده جاى اورابااليف‌خرما خياطى كرده‌اند فاطمه ازگفتار سلمان‌مطلع گرديد چون بنـزد پدر بزرگـوار خودرسيد سلام كرده

جواب شنید عرض کردای پدربزرگوار سلمان بچادر مرقعهٔ من نظر میکند گـریه میکند بحق آنخدائیکه ترا براستی بخلق مبعوث گردانیده است که اکنون پنج سال است من‌درخانهٔ علی زندگانی میکنم یك پوست گوسفندی است که‌در روزها شتر آبکش خودرا بروی آن پوست علف میدهیم وشبها آنرا فرش خودقرارمیدهیـم وبالشی‌ازپوست درست کرده ام که آنرا ازلیف خرمابجای‌پنبه پر کرده امرسولخدا متوجه سلمان شده فرمود ایسلمان همانا دانسته باشی که دختر من فاطمه درجمعیت ودسته سابقین است) یعنی السابقون‌السابقون‌اولئك المقربون فاطمه ازمقربین است که سبقت درجمیع خیرات وفضائل تشریعی دارد ودرهمه آنها پیش قدم است اصلانظر بزخارف دنیا ندارد

بالجمله عرض کردای پدر بزرگوار جانم فدای توباد چه چیز شمارابگریـه درآورده است رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمه را خبر داد بآنچه جبرئیل از جانب خداوند جلیل آورده است فاطمه بمحض شنیدن صیحه‌ئی بزدوبروی زمین افتاد وباآه وناله میفرمود وای پس وای بر کسیکه داخل آتش بشود سلمان چون این آیه بگوش اورسید گریست وهمی گفت‌ای کاش من گوسفندی بودم که اهل مـن مرامیکشتند وگوشت مرامیخوردند وپوست‌مرا پاره میکردند ونام آتش نمیشنیدم چون‌ابوزراین آیه بشنید بنالید وبگریست وهمی گفت ای کاش مادرمن عاقربود ومرانمی زائیـدو من نام آتش جهنم نمی شنیدم چون مقداد این آیه بشنید بگریست وبانالـه وعـویل همی گفت‌ایکاش من مرغی دربیابان بی‌آب‌وعلفی بودم که برمن حسابی‌وعذابی نبودو نام جهنم نمی شنیدم چون امیر المؤمنین علیه‌السلام این آیه بشنید بگریست وفرمود کاش مادرمرا نزائیده بود ایکاش درندگان بیابان مراپاره پاره میکردند ونام آتـش نمـی شنیدم سپس دست مبارك برسرخود نهاد وسیلاب اشك ازدید کان حق‌بینش برخسار روشن تر از ماهش متراکم گردید و همی با ناله و آه میفرمود آه از این کمی زاد وطول مسافت آه ازاین سفر قیامت که باید آنرا طی کردآه از کسانیکـه درآتش جهنم وارد میشوند مریضا نی خواهند بودکه کس آنهارا عیادت ودیدن ننماید زخم

دارانی هستند که کسی بجراحت آنها مرحم نخواهد گذاشت اسیرانی هستند که ازقید اسیری رهائی نخواهند داشت اکل وشرب آنها زقوم وحمیم جهنم خواهدبود ومیپوشانند بر آنها ازپاره‌های آتش وپس ازاینکه بازنان سیم تن‌هم سروهم‌بستربودند درجهنم باشیاطین‌هم نشین خواهندبود)

و نیزدراخبار شفاعت بیاید که روزی رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برفاطمه واردشد دید گریان است رسولخدا سبب سئوال کرد عرض کردیا ابتاه بخاطر آوردم روز قیامت راکه مردم برهنه محشور میشوند از این جهت گریان شدم

و نیز بعد ازاین تحت عنوان اخبار رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ازمصائب فاطمه بیاید که فاطمه درمحراب عبادت ازخوف وخشیت الهی بندهای بدنش‌میلرزید الخ

مؤلف گوید لایخفی که‌فرق‌است‌بین‌خوف‌وخشیت درممجمع البحرین‌در لغت‌خشی از محقق طوسي نقل فرموده که معنی خوف آن متألم شدن نفس است بجهت انتظار اوازعذابیکه سبب آنرا ایجاد کرده است یعنی مرتکب معاصي شده است وتقصیردر طاعت نموده است واین قسم ازخوف برای‌اکثر ازمردم حاصل میشودباتفاوت مراتب وشدت‌وضعف آن درمراتب ایمان مردمان

اما خشیت ان حالتی استکه عارض میشود براولیاء خداهنگامیکه نفس‌ایشان متوجه بعظمت وجلالت‌وهیبت ذات احدیت میشود درآنوقت این حالت اورا دست میدهد که مبادا حاجبی بین محبوبش پیدابشود واین‌حالت حاصل نمیشود مگـراز برای کسیکه مطلع برعظمت کبریائي بوده‌باشد ولذت‌قربراچشیده باشد ازاین‌جهت خدای تعالی میفرماید انما یخشي اللّٰه‌من عباده العلماء پس خشیت خوف خاصی است که گاهی اطلاق خوف براومیشود »

پس باید دانست که‌خوف فاطمه زهرا وسائر ائمه هدی «ع» ازاین سنخ است نه آنکه بواسطه این است که کوچکترین معصیتی ازآنها سرزده باشد ترك اولی هم ازآنها سرنمیزد

و نیز ثقة الاسلام کلیني‌درکافی سند بجابربن عبدالله انصاری میـرساند کـه

فرمودرسولخدا ﷺ آهنك سرای فاطمه نمود من درملازمت او بودم چون بدرخانه رسیدم آنحضرت درخانه راباز کرد و گفت السلام علیکم ، فاطمه جواب سلام بازداد رسولخدا فرمود اجازه میدهي داخل بشوم فاطمه عرض کرد داخل شوید که بـاشما است برکت ورحمت حضرت فرمود با هرکس که بامن است عرض کرد کیست با شما فرمود جابر عرض کرد جابر داخل نشود حضرت سبب سئوال نمود فاطمه گفت (۱) برای من سرپوشی که خودرا بأن مستور دارم نیست حضرت فرمود زیادی ملحفهٔ خود را برسر خود به بندپس فاطمه چنان کرد ورسولخدا باجابر داخل شد الخ)

بالجمله خوف وخشیت وزهد ، أن مستورهٔ کبری فاطمه زهرا ازعناوین گذشته وآیة کالنور علی شاهق الطور است شمس تابان احتیاج بأن ندارد که بـا انگشت بسوی او اشاره بشود وحقیقت زهد وخشیت وعبادت ، درنزد فاطمه زهرا است(ع)

ذکر چند آیه که در شأن فاطمه (ع) ماٴولست

اول درسورهٔ (والضحی) میفرماید «ولسوف یعطیك ربك فترضی »

درصافی ومجمع البیان وتفسیر نهاوندی ذکر کرده اند (۲) که رسولخدا برفاطمه وارد شد دید آنمخدره عبائیکه ازپشم شتر بود برخود پیچیده وبادست مبارك دستاس میگرداند وبادست دیگر فرزندشرا درآغوش کشیده شیرمیدهد رسولخدا ﷺ آن منظره حزن آور راکه بدید بگریست فرمود ایفاطمه تلخـی زندگانی دنیا چندروزی بیش نیست برآن صابرباش که حلاوت آخرت درپیش است خدای تعالي برمن نازل فرموده این آیهٔ مبارکه را (ولسوف یعطیك ربك فترضی)

وابن شهرآشوب درمناقب نیز این روایت رانقل کرده وگفته که فاطمه فرمود الحمدلله علی نعمائه والشکر علی آلائه سپس آیه نازل گردید یعنی فردای قیامت چندان

---

(۱) لیس علی قناع فقال یافاطمه خذی فضل ملحفتك وقنعی بهاراسك ففعلت .

(۲) دخل رسول الله علی فـاطمة وعلیها کساء من نلة الابل وهی تطحن بیدها وترضع ولدها فدمعت عینا رسول الله لما ابصرها فقال یابنتاه تعجلی مرارة الدنیا بحلاوه الآخرة فقد انزل الله علی ولسوف الآیه فقالت یارسول الله الحمدلله علی نعمائه والشکر علی آلائه .

ازامت تودر شفاعت فاطمه داخل بشوندکه تو وفاطمه راضی وخوشنود بشوید .

دوم درسورهٔ الم سجدة در آیهٔ ۱۶ (تتجافی جنوبهم عن‌المضاجع یدعون‌ربهم خوفا وطمعا وممارزقناهم ینفقون

یعنی‌شبها هنگامیکه همهٔ مردم درخواب‌خوشند ازبستر خواب پهلو جدانموده وبرپا برای عبادت ایستند وپروردگارشان‌را بخوانند ونماز کنندازروی بیم ازعذاب آخرت وامید واری بثواب وتفضلات الهی در آنعالم واز آنچه مابآنها داده‌ایم ازمال و سایر نعمتها بدیگران بخشش بنمایند .

(یص) این آیه در شب زفاف فاطمه نازل‌گردید حضرت امیر میفرماید در شب زفاف زمانی نگذشت‌که فاطمهٔ زهرا برخواست وچراغ‌را خاموش‌کرد از شدت حیا وحجاب ، اسماء گفت چندان نور وضیاء ازجمال عدیم‌المثال آن دو بزرگوار تابنده و درخشنده بود که‌خانه روشن ومنور گردید حضرت امیر فرمودکه دردفعه اولی چون بررخسارهٔ زهرا نظر انداختم هیبتی‌دردل من قرارگرفت‌کانه رسول‌خدا را دیدم وآن مخدره درحسن صورت و استقامت قامت وراه رفتن و سخن گفتن اشبه ناس به پدر بزرگوارش بود آنگاه اسماء گوید : حضرت امیر از فاطمه اذن خواسته تابجهت اداء شکر نعمت پروردگار بنماز وذکر ودعا مشغول شود فاطمه زهرا اذن داد وخودنیز مشغول بنماز گردید وازبرای احیاء آن‌شب آیهٔ مذکوره نازل‌گردید .

سوم - درسورهٔ (الرحمن) مرج‌البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان فبای‌آلاء ربکماتکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان)

بحرین فاطمهٔ زهراء وعلی مرتضی است فاطمه بحرنبوت وعلی بحرولایت‌برزخ رسول‌خدا است لؤلؤ امام حسن است مرجان امام حسین است سلام الله علیهم .

ومرج درلغت صحرای علف زار است و بمعنی ارسل نیز آمده است یعنی رهاکرد دو دریارا ودرتفاسیر وجوهی باختلاف درمعنی دودریا بنظر رسیده است یکی آنکه مقصود ازبحرین دریای شیرین وشور است که‌یك دیگررا ملاقات مینماید و مخلوط باهم نمیشوند (هذا عذب فرات وهذا ملح اجاج) واز غرائب تساوی سطحین دو دریا

است که باهم مماس است و بااین وصف هیچیك بردیگر غالب نمیشود ومختلط نمیگردد وبعض دیگر گفته‌اند دریای فارس و روم است که خداوند متعال هردو را رها کرده است که به‌بحر محیط داخل میشوند وهریك درجنب محیط خلیج هستند .

یامراد دونهر است که داخل دریای شور میشوند وفراسخی طی میکنند و طعم آنها تغییر نمیکند وبعضی گویند مراد دو دریای آسمان وزمین است که برزخ این دو دریا ابر است که مانع از نزول دریای سماویه وصعود بحر ارضی است .

وبعضی گویند مراد ازبحرین دنیا و آخرت است و برزخ قبر است .

وبعضی گفته‌اند که مراد بحرخوف ورجا است .

وبعضی گفته‌اند « بین العبد والرب بحران عمیقان احدهما بحر النجات وهو القرآن العظیم والثانی بحر الهلاك وهو الدنیا من ركن الیها هلك »

مؤلف گوید : این تفاسیر باهم منافات ندارد وهریك ازمصادیق بحر است چون اطلاق بحر برشئی واسع وکثیر میشود چنانچه میگویند بحر العلوم بحر الجود «وانما سمی البحر بحراً لسعته » علامهٔ کراجکی در کنز الفوائد از جابربن عبد الله الانصاری و از حضرت صادق حدیث کند که مراد ازبحرین علی وفاطمه میباشند ولا یبغی علی علی فاطمة ولا یبغی فاطمة علی علی ومراد از لؤلؤ ومرجان حسن و حسین میباشند .

وضحاك ازابن عباس نقل نموده که مراد بینهما برزخ رسولخدا صلی الله علیه وآله میباشد وآنحضرت درشب زفاف فاطمه فرمود مرحباً ببحرین یلتقیان .

(ومجلسی) دربحار ازابوذر غفاری روایت کرده که مراد از بحرین و لؤلؤ و مرجان این چهار نفرند سپس فرمود کیست مثل این چهار نفر علی وفاطمه و حسن و حسین (ع) دوست نمیدارد آنها را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد آنها را مگر کافر پس بوده باشید مؤمنین بسبب محبت باهل بیت(ع) ونبوده باشید کفار بسبب دشمنی وبغض اهلبیت که هر که چنین باشد مصیراو آتش جهنم خواهد بود « واین قول ابوذر وسلمان وسعیدبن جبیروسفیان ثوری وجمعی ازصحابه و تابعین است که گفته‌اند : ان البحرین علی و فاطمة بینهما برزخ محمد یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان الحسن

و الحسین ولاغرو ان یکونا بحرین لسعة فضلهما و نشر خیرهما فان البحرانما سمی بحراً لسعته »

چهارم - سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۲۹ (الم تر کیف ضرب الله مثلاکلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلهاکل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون)

وجوهی چند درمعنی شجرة طیبه روایت کرده اندکه یکی ازوجوه نخله است ودیگر درختی است دربهشت ویکی دیگروجود مقدس نبوی است واخبار معتبره از طریق شیعه وسنی درقول اخیردر کتب فریقین بسیار است

یکی روایت ابن عباس است که جبرئیل امین بحضرت رسول عرض کرد « انت الشجرة وعلی غصنها وفاطمة ورقها والحسن و الحسین ثمارها » و مراد ازکلمهٔ طیبه کلمهٔ توحید لااله الاالله است یاایمان یاهر کلامیکه خداوند سبحان بدان امر بطاعت فرموده ودرحدیث « معانی الاخبار » فاطمهٔ زهرا را بمثابه غصن فرموده وعلی رافرع وحسنین راثمار گفته ودر کتاب « بصائر الدرجات » دریك روایت دیگر درهمین بصائر فرموده اناجزرهاای اصلها وعلی زروها وفاطمه فرعها والائمة اغصانها وشیعتهم اوراقها

یعنی رسولخدا فرمودمن بیخ این درخت باشم وعلی تنه این درخت است وفاطمه فرع ولقاح او است و ائمه (ع) شاخهای او و شیعیان برك او میباشند ودر صافی چند روایت نقل میفرماید دربعضی از آنها میفرماید شاخهٔ آن درخت فاطمه است ومیوه آن ائمه است وبرك آن شیعیان ایشان است هرگاه فرزندی از شیعه متولد شود برگی بر اواضافه شود وهرگاه شیعهٔای بمیرد ازاوساقط شود

وصدوق دراکمال میفرماید معنی تؤتی اکلهاکل حین علم ائمه است که درهرسال مردمان از اطراف ازدور ونزدیك از علوم آنها برخوردار میشوند

پنجم - قوله تعالی (هوالذی خلق من الماء بشراً وجعله نسباً وصهراً)

که درتحت خطبهٔ نکاح ازعنوان تزویج سبق ذکریافت شرح این آیهٔ شریفه در سورهٔ فرقان آیهٔ ۵۶

در تفسیر صافی درذیل آیهٔ مذکوره از مجمع البیان نقل میکند که ابن‌سیرین گفته آیهٔ شریفه نازل شده است درحق رسولخداوعلي مرتضی که تزویج کردفاطمه رابعلی بن ابی‌طالب عليه السلام واو پسرعم وشوهر دختر اوست ومرادازنسب صهرایشانند)

ششم - آیهٔ (الذین یذکرون الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم ویتفکرون) در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۷۸ ونیز درسورهٔ نساء آیهٔ ۱۰۴ قوله‌تعالی (فاذا قضیتم الصلوة فاذکروالله قیاماً و قعوداً وعلی جنوبهم) هـردو آیه درشـأن علی وفاطمه علیهما السلام است (یص)

هفتم - درسوره آل عمران آیهٔ (۱۹۳) قوله تعالی (فاستجاب لهم‌ربهم انی‌لااضیع عمل عامل منکم من ذکر اوانثی بعضکم‌من بعض)

درذیل عنوان هجرت فاطمه ازمکه بمدینه گذشت که آیهٔ مذکوره درشان علی وفاطمه زهرا علیهما السلام است که دربعضی ازمنازل تابصبح مشغول عبادت‌بودند

هشتم - (وآت ذا القربی حقه) ذی‌القربی فاطمهٔ زهرا است‌که درقصهٔفدك‌بیاید

نهم - سورهٔ شوری آیهٔ ۲۲ (قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی و من‌یقترف حسنة نزدله حسنا ان‌الله غفور شکور)

درصافی عدهٔ روایاتی نقل میکند که مراد از محبت ومودت محبت علی عليه السلام وفاطمة (ع) وحسن عليه السلام وحسین عليه السلام است و مراد از حسنه ایضا مودت آل پیغمبر است ودر مجمع البیان‌از ابن عباس حدیث کند که چون این آیهٔ شریفه‌نازل گردید از آنحضرت سؤال کردند که یارسول الله این جماعت کیانند که خدای تعالی محبت آنهارا برما واجب گردانیده است فرمود علی وفاطمه وحسن و حسین (ع)

و نیز آنحضرت فرمود که خدای تعالی پیغمبرانرا از اشجار متعدده خلـق فرمود ومرا باعلی ازیك‌شجره آفریده من اصل آن شجره و علي فرع اواست وفاطمة لقاح آن وحسن وحسین میوه آن وشیعیان ما برگهای او باشند پس‌هر کس بشاخه‌ای از آن درخت دست بزند هر آینه ازاهل نجات است‌وهر کس‌از او برکنار باشدهر آینه از اهل هلاکت و مأوی او جهنم است و اگر بنده‌ای‌ازبندگان خدا بین رکن ومقام

هزار سال عبادت خدا بنماید پس هزار سال دیگر پس هزار سال دیگر تابدنش مثل پوست خشکیده بشود ومحبت آل پیغمبر نداشته باشد برو در آتش جهنم افتد .

دهم درسورهٔ بقره آیهٔ ۲۶۳ (مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مأة حبة والله یضاعف لمن یشاء) مثل آنچنان کسانیکه اموال خودرا درراه خدا طلبالمرضات الله انفاق مینمایند مثل همان زارع را ماندکه یك حبه گندم زیرخاك میکند چون سبز میشود هفت خوشه میدهدوهر خوشه صددانه گندم دراوهست که یك دانه هفت صددانه میشود واگر خدا مشیتش قرار بگیرد زیادتر میکند (و مراد از حبة فاطمه زهراست و در تفسیر نهاوندی گوید که بعضی از اهل سنت روایت کرده اند که امام حسن میل بطعام داشت ودر خانه چیزی یافت نمیشد پیراهن فاطمه‌را بشش درهم بفروخت سائلی سؤال کرد همه را بآن سائل بدادالخ این وقت این آیه بررسولخدا صلی الله علیه و آله نازل گردید

یازدهم - (ذلك الدین القیم) درخصائص گویددین قیم حب فاطمه است ونظائر ان در قرآن بسیاراست رجوع بتفاسیر لازم است مؤلف گوید البته تاحب فاطمه نباشد دین قیم نمیشود چنانچه در ذیل آیهٔ ۹ جهت آن بیان شد که بدون ولای ایشان عمل نتیجه‌ای ندارد .

دوازدهم - درسورهٔ والليل آیهٔ ۳ قوله تعالی (وماخلق الذکر والانثی) درتفسیر صافی ازمناقب ابن شهر آشوب نقل میکند که امام باقر علیه السلام فرمود الذکر امیرالمؤمنین و الانثی فاطمة (ع)

سیزدهم - درسورهٔ حشر آیهٔ ۹ (ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون)

یعنی مقدم میدارند برادران دینی خود رابر نفسهای خود و انفاق میکنند طعام خودرا بر آنها ولوشدة حاجت بأن طعام داشته باشند و کسیکه نگه بدارد وحفظ کند بخل خودرا یعنی درمال خود بخل نکند ایشان رستگارانند .

صدوق درامالی روایت کرده که مؤمنی بحضور پیغمبر آمد واظهار گرسنگی کرد آنحضرت بخانه زنهای خود فرستاد که اگر خوراکی دارند برای ان گرسنه بفرستند

همه‌جواب دادند که چیزی جز آب نداریم آنحضرت درمیان اصحاب فرمود کیست که این گرسنه را سیر کند امیرالمؤمنین عرض کرد که من اوراسیر کنم بعدرفت بخانه و بحضرت صدیقه فرمود ایدختر رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه درخانه ازخوراکی داری عرض کرد بقدرشام امشب خودمان داریم ولی آن گرسنه را برخود مقدم میداریم سپس امیرالمؤمنین فرمود بچه‌ها راخواب کن وچراغرا خاموش بنما آن گرسنه را ازغذای خودسیر کردند چون صبح امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنزد رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد آیه نازل گردید .

چهاردهم-سورهٔ هل اتی علی الانسان حین من الدهر الآیات، اتفاقی اهل سنت وجماعت است که این سوره دربارهٔ فاطمه وعلی وحسن وحسین نازل گردیده ومادراینجا فقط اکتفا بعبارت زمخشری مینمائیم درکشاف درتفسیرسوره هل اتی ص ۲۳۹ ازابن‌عباس روایت کرده که حضرت امام حسن و امام حسین مریض شدند رسولخدا با جماعتی بعیادت آمدند بعضی از آن جماعت گفتند یاعلی اگر نذری برای شفای فرزندان خود بنمائی مناسب است آنحضرت بافاطمهٔ زهراء وفضهٔ خادمه نذر کردند که هرگاه آن دوبزرگوار صحت یافتند سه‌روز روزه بگیرند چون شفا یافتند چیزی درخانه نبود امیرالمؤمنین بنزد شمعون خیبری یهودی آمد وسه‌صاع جوقرض گرفته فاطمه آنرا آرد کرده پنج قرصهٔ آنرا طبخ نموده وقت افطارمسکینی در ، خانه سؤال نمودامیرالمؤمنین نان‌خود رابسائل داد فاطمهٔ زهرا وحسن وحسین وفضهٔ خادمه با میرالمؤمنین اقتدا کردند و تماماً نان خود بسائل دادند وبآب افطار کردند شب‌دوم چون خواستند افطار بنمایند یتیمی درخانه آمد سؤال کرد هرپنج نفرنان خود بسائل دادند و بآب افطار کردند و وایضا شب سوم هرپنج نفرنان خود باسیری دادند که آمد بدرخانه سؤال کرد وبآب افطار کردند چون‌صبح روز سوم شد امیرالمؤمنین دست حسنین را گرفت و بخدمت رسولخدا آمد وهردو همانند جوجه مرغ برخود میلرزیدند رسولخدا ازدیدار آنها سخت شکسته خاطر گردید بخانه فاطمه آمددید آنمخدره درمحراب عبادت شکم‌او به‌پشت خشکیده ودیده‌های حق بینش بگودی فرورفته در آنحال جبرئیل نازل شد و

عرض کرد هنیأ لك یارسول‌الله خذهذه السورة سپس سورهٔ هل اتی را برا وقرائت کرد تمام شد مضمون عبارت زمخشری)

و شیخ طوسی در تبیان میفرماید عامه و خاصه روایت کرده اند که این آیات درشأن علی وفاطمه وحسن وحسین نازل گردید)

وکفی لهم شرفاً وفخراً که تاقیامت یتلی في المحاریب واین قصه در تفسیر فرات بن ابراهیم باابیاتی مفصلا مذکور است ودر صافی روایت میکند که جبرئیل در آنحال نازل گردید باطبقی از طلا که مرصع بدرویاقوت بود مملو از ثرید بهشتی که بوی مشك وعنبر از او ساطع بود از آن تناول کردند تاسیرشدند وطبق بآسمان بالارفت

پانزدهم - در سوره بنی اسرائیل آیه ۳۰ قوله تعالی واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربك ترجوها فقل لهم قولا میسوراً

تحت عنوان تسبیح فاطمه زهرا بیاید که این آیه در شأن آنمخدره نازل گردیده است

شانزدهم - درسورهٔ یا ایها المزمل آیهٔ ۹ قوله تعالی رب المشرق والمغرب لااله الاهو فاتخذه وکیلاالایة ابن شهر آشوب درمناقب روایت میکند که فاطمه تمنای وکیل نمود هنگام جهاد وغزوات این آیت مبارکه نازل گردید ودر صافي تفسیر دیگری روایت مینماید والله اعلم

هفدهم - سورهٔ احزاب آیهٔ ۵۷ ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعدلهم عذابامهینا بدرستیکه آنچنان کسانیکه اذیت کردند خدا ورسول اورا هر آینه خدای تعالي آنهارا لعنت میکند دردنیا وآخرت ومهیا کرده است برای آنها عذاب خوار کننده را در تفسیرعلی بن ابراهیم قمی است که آیه درحق کسانی نازل شده است که غصب حق امیرالمؤمنین واخذ حق فاطمه نمودند و اورا اذیت رسا نیدند و حال آنکه رسولخدا فرمود کسیکه فاطمه را اذیت کند درحیوة من مثل این است که اورا بعد از وفات من اذیت کرده باشد وآنکس که اورا بعد ازوفات من اذیت کرده باشد مثل این است که درحیوة من اورا اذیت کرده باشد وآنکس که اورا

اذیت کند مرا اذیت کرده است وهر که مرا اذیت کند خدا را اذیت کرده است و آنکس که خدارا اذیت کند پس بر اوست لعنت خدای تعالی .

هجدهم - درسورة الفرقان آیهٔ ٧٤ قوله تعالی والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما

یعنی آنچنان کسانیکه میگفتند پروردگارا به بخش از برای ما از زنانمان فرزندانیکه موفق بطاعت وعبادت تو باشند و بوده باشند صاحب فضائل که از دیدن آنها چشم پدرومادر روشن بشود وازوجود آنها خوشحال ومسرور بشوند

در صافی ازمناقب ابن شهر آشوب از سعید بن جبیر حدیث کند که میگفت والله این آیه مخصوص امیر المؤمنین است که غالبا دردعای خود میگفت ربنا هب لنامن از واجنا یعنی فاطمه وذریتنا الحسن والحسین

و در تفسیر قمی است از امام صادق علیه السلام که فرمود از واجنا خدیجهٔ کبری است و ذریاتنا فاطمه است وقرة اعین الحسن والحسین واجعلنا للمتقین اماماً علي بن ابی طالب والائمة (ع)

نوزدهم - (فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هوالتواب الرحیم) سوره بقره آیه ٣٥ تفصیل آن تحت عنوان توسل انبیاء بخمسة طیبه گذشت

بیستم - سوره دوم آیهٔ ٣ « ویومئذ یفرح المؤمنون بنصرالله ینصر من یشاء وهو العزیز الرحیم (یص) اي بنصر فاطمه تفصیل آن درباب شفاعت بیاید

بیست ویکم - سورة المدثر آیهٔ ٣٧ وانها لاحدی الکبر (یص) هی ولایة فاطمه ودر تفسیر نهاوندی یکی ازحجج بزرك بر قدرت خداست

بیست ودوم - سوره الدخان آیه ٢ قوله تعالی انا انزلناه فی لیلة مبارکه انا کنا منذرین)

درصافی ازحضرت موسي بن جعفر روایت میکند که مردی نصرانی از آنحضرت ازباطن این آیه سؤال کرد حضرت فرمود اما حم فمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وآن در کتاب هود پیغمبر است که خدا براو نازل کرد واو منقوص الحروف است و اما الکتاب المبین پس او

امیر المؤمنین است و اما اللیلة پس آن فاطمهٔ زهرا است الخ

لیلة القدر درتفسیر فرات بن ابراهیم «والقدر الله والليله فاطمة فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقدادرك ليلة القدر .

بیست وسوم- (انا انزلناه فی لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر (یص) هی فاطمة «ع»

بیست وچهارم- (انا اعطیناك الکوثر) هو الخیر الکثیر المفرط تفسیر بعلم وعمل و نبوت و کتاب و بشرف دارین و بذریهٔ طیبة شده است (یص) هی فاطمة الزهراء (ع) چون مشرکین آن حضرت را تعییر کردند که تو ابتری و اولادی نداری اینسوره نازل گردید که فاطمه را بتو دادیم

بیست وپنجم - سورة الاحقاف آیهٔ ٢٤ قوله تعالی ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرهاً ووضعته کرهاً وحمله وفصاله ثلاثون شهراً

در کافی از امام صادق حدیث کند که چون فاطمه برحضرت حسین حامله گردید جبرئیل برحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید وخبر داد که فاطمه پسری ازاو متولد می شود که امت تو اورا میکشند بعدازتو چون بفاطمه خبر رسید با کراهت حمل حسین را بسر برد و با کراهت حسین ازاو متولد گردیده ودردنیا دیده نشده که زنی پسر بزاید وازاو کراهت داشته باشد و کراهت فاطمه ازاین بود که اورا میکشند .

ودر روایت دیگر جبرئیل نازل شد وپیغمبر راخبرداد که امامان از نسل حسین است رسولخدا راضی شد وفاطمه را بشارت داد اوهم راضی گردید .

بیست وششم - درسورهٔ آل عمران آیهٔ ٦١ قوله تعالی (فقل تعالوا ندع ابناء نا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم) مراد به نسائنا فاطمه است باتفاق فریقین .

بیست وهفتم - درسورهٔ فاطر (ومنهم سابق بالخیرات قیل هو الامام » و فی تفسیر الصافی فی ذیل هذه الایه عن الصادق علیه السلام ان فاطمة لعظمها علی الله حرم الله ذریتها علی النار یعنی فمنهم ظالم لنفسه من ولد فاطمه

سابق درخیرات تفسیر بامام شده است ومنهم مقتصد تفسیر شده است بکسیکه معرفت بامام دارد فمنهم ظالم لنفسه تفسیر شده است بکسیکه معرفت کامل بامام ندارد ودرخانه خود نشسته دعوت به باطل نمیکند .

بیست و هشتم - سورهٔ احزاب آیهٔ ۳۳ قوله تعالی (انمایرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهر کم تطهیراً) یعنی این است وجز این نیست که خدای تعالی ارادهٔ قطعیه نموده که منزه وپاك گرداند شمارا ازجمیع قبائح وذنوب ای اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پاك گردانیدنی) .

(عصمت فاطمهٔ زهراء (ع)

باید دانست که ازاین آیهٔ شریفه کالنور علی شاهق الطور است و اعاظم اهل سنت باشیعه دراین معنی متفق اند وسخن علی بن برهان الدین الحلبی در بازار حقائق اصلاقیمت ندارد که درجلد ۳ (انسان العیون ص ٤ ازطبع مصر گفته ازجملهٔ اهلبیت زنهای اوهستند وایشان معصومات نبودند باتفاق امت فکذلك بقیهٔ اهل بیت او و این کلام مردود است بوجوهی

اول تصریح اعلام سنیه باینکه آیه در شأن علی وفاطمه وحسن وحسین نازل شده از آنجمله احمدبن حنبل درمسند خودبده سند آنرا روایت کرده ازابوسلمه وعطاء بن ابی رباح وشدادبن عبدالله وابن حوشب وسهل وام سلمة نقل کرده است که روزی رسولخدا درخانه ام سلمه بودند و حضرت فاطمه حریره‌ای ازبرای آنحضرت آورد و آنحضرت درصفه‌ای نشسته بود که خوابگاه او بود وعبای خیبری در زیرخود گسترده رسولخدا فرمود ایفاطمه شوهر وپسرهای خود را بطلب پس علی وحسن وحسین آمدند وبنشستند وبحریره خوردن مشغول شدند درآنوقت حق تعالی این آیه را نازل فرمود درآنوقت رسولخدا عرض کرد پروردگارا اینها اهل بیت منند واهل بیت من سزاوارتر بخلافت میباشند .

ودر روایت عطا چنین نقل کرده است که بعداز نزول آیه رسولخدا عبا رابرسر ایشان انداخت ودست خودرا ازعبا بیرون آورد و بجانب آسمان بلند نمود و عرض کرد اللهم هولاء اهل بیتي فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً ام سلمه عرض کرد یا رسولالله من از اهل بیت تو نیستم فرمود ای ام سلمه عاقبت توختم بخیراست)

این حلبی بی‌سواد جهلا یاتجاهلا بااین احادیث معتبره نفی‌عصمت ازبانوی عفت مینماید چه کندبی نواهمین دارد چون میداند اگر قبول عصمت بانوی عظمی بنماید دیگر کارابوبکر وعمر قابل اصلاح نباشد وجنایات آنهاموجب خلود درجهنم خواهد بود والبته انکار برهان حلبی مشت به‌نیشتر کوفتن و آب درغربال بیختن است برای آنکه اعلام دیگر سنیه نیز این روایت را نقل‌کرده اند (بخاری) در صحیح خود بچند سند وروایت(مسلم) درصحیح خود بچند سندوروایت و (ثعلبی) بهشت‌سند و روایت (اخطب خوارزمی) موفق بن احمد به پنج روایت در کتاب مناقب خود (ابراهیم) بن‌محمد حموی‌ازابی‌الحمراء نقل‌کرده‌است‌که من‌درمدت نه ماه درمدینه بودم‌که همه روزه رسولخدا بر در خانه فاطمه میآمد و میفرمود الصلوة انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً وحمیدی درجمع بین صحیحین . و ترمذی درصحیح خود ونسائی درصحیح خود وابی داود سجستانی در صحیح خود و صاحب جامع‌الاصول وصاحب مشکوة وعلی متقی درکنزالعمال وجلال الدین سیوطی وخازن بغدادی ونسفی وبیضاوی و محمدبن جریرطبری تماما درتفاسیر خود در سورهٔ احزاب‌درذیل آیهٔ‌مذکوره تصریح دارندکه آیه درشأن فاطمه وعلی و حسن و حسین است سیوطی در در المنثور درتفسیر سورهٔ احزاب ص ۹۸ اخبار بسیار ازابن مردویه وابن جریر وابن منذر وحاکم‌نیشابوری وبیهقی وابن‌ابی حاتم‌وطبرانی وابن ابی‌شیبه نقل‌کرده است‌که آیه در شأن علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام است واز ام سلمه روایت کرده‌که من‌کسارا بلندکردم‌که باآنها داخل شوم رسولخدا عبارا ازدست‌من کشید من‌گفتم یارسول‌الله آیا من ازاهل بیت تونیستم فرمود نه‌ولی توبرطریق حق و صوابی‌دومرتبه فرمود انک‌علی‌خیر .

وابن صباغ مالکی درفصول‌المهمة میگوید‌که روایت شده است‌که رسولخدا تاشش ماه بدر خانه فاطمه میآمد واین آیه‌را تلاوت مینمود)

وابن حجر هیثمی مکی باآن‌کمال تعصب‌گفته‌که این‌آیه را اکثر مفسران‌می گویند درشأن علی وفاطمه وحسن وحسین‌نازل شده است باعتبار اینکه ضمیر عنکم

ضمیر جمع مذکر است پس بحمدالله بلا کلفة چون آفتاب نیم‌روز ثابت‌شد که این آیه شریفه درشأن این‌حضرات است و بی‌اطلاعی وتعصب‌صاحب انسان‌العیون معلوم گردید .

دوم آنکه دلالت آیه برعصمت‌ایشان روشن تراز آفتاب است چون کلمهٔ انما باتفاق اهل عربیت برای حصر است ومراد باراده اراده‌تکلیفیه‌نخواهد بود که‌عبارت از امر بطهارت ازذنوب وار جاس باشد چه آنکه در این معنی همه امت شریك اند ومامؤر باین طهارت هستند که عبارت از تحصیل‌طهارت ظاهریه وکف نفس ازمطلق ذنوب باشد اگر این باشد البته حصردر این صورت لغووبی معنی خواهد بود واین معنی اختصاص بمؤمنین امت ندارد بلکه همه مکلفین ازمؤمنین و کفار ومشرکین و فساق ومنافقین شریك دراین مطلب خواهند بود وجمیع مکلفین مأمور ومورد این خطاب‌خواهند بودالبته .

سوم آنکه ظاهر آیه درمقام مدح ومنقبت این جماعت مخاطبین است واین معنی‌مشترك مناسب بامدح‌نخواهد بود قطعا .

چهارم آنکه دراکثر روایات چنین است که رسولخدا اولااستدعانمودازحق تعالی طهارت اهل بیت خود را وبعد ازآن آیه نازل گردید واگر مقصود امربهمین معنی مشترك بین جمیع خلق باشدمنافی باتعظیم‌وشرافت پیغمبر خواهدبود .

پنجم آنکه دراین روایات مذکوراست استدعای ام سلمه ومضایقه رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس اگر مراد معنی مشترك بین جمیع امت باشد استدعای ام سلمه و مضایقة نمودن حضرت رسول اصلاوجهی ندارد .

پس از واضح شدن آنکه اراده درآیه بمعنی ارادهٔ تکلیفیه نخواهد بودباین قرائن مذکوره قطعیه پس لابد است که‌مراد باو ارادهٔ تکوینیه باشد بمعنی آنکه ارادئیکه بعد از اوفعل حاصل شود وعلت باشد از برای مرادکه تخلف‌علت ازمعلول نشود لقوله تعالی اذا اراد الله شیئاًان یقول له‌کن فیکون .

ومعنی آیه چنین میشود که حق تعالی اراده‌قطعیه‌نموده که منزه وپاك گرداند شمارا از جمیع قبایح وذنوب ای اهل بیت پیغمبر پاك گردانیدنی که باین اراده

حاصل شود مراد او که طهارت شما اهل بیت باشد واین است معنی عصمت که از مواهب الهیه است بسوی اهل بیت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم .

ششم آنکه این آیه نص درعصمت امیرالمؤمنین و فاطمه وحسن وحسین علیهم السلام است چه آنکه ظاهر خطاب بلفظ جمع مذکر است عنکم ویطهرکم واین عموم دارد ومورد نزول وشأن نزول قدر متیقن است واگر احتمال تخصیص درعا م برود چنانچه قاعده است درعمومات بر فرض وجود مخصص این احتمال بسوی مورد نزول آیه غلط وغیر موجه است مثلا اگر بگوئیم اکرم العلماء بالنسبة بسوی از عدول علماء نص است وبسوی غیر عدول ظاهر واگر احتمال تخصیص برده شود بسوی قدر متقین این احتمال معقول نخواهد بود مضافا برا ینکه ابن ابی الحدید تصریح کرده که آیه نص است در عصمت علی ابن ابی طالب پس فاطمه معصومه است لعدم القول بالفصل .

ونیز ابن ابی الحدید گفته ادله بصراحت تمام دلالت میکند بر عصمت علي بن ابی طالب واین امری است مخصوص این امام وباقی خلفارا دراوحقی وحظي نیست

واما قول بعض ابناء سنت بدخول زنان رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم در آیه مردود است بوجوهی اولا اطلاق اهابیت بر زنان مجاز است و این اطلاق از باب مسامحه است وبرخلاف وضع اصل لغت است وثانیا جلال الدین سیوطی دردرالمنثور درسوره احزاب ۱۹۹ اززید بن ارقم روایت کرده که اهل بیت رسول کسانی باشند که صدقه بر آنها حرام است و آنفاً ازسیوطی نقل شدکه آیه مختص بعلی وفاطمه وحسن وحسین است (وثالثا) از مسلمات بین عامه است که سؤال کردند ازحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که عترت و اهل بیت تو چه کسانی هستند فرمود علی وفاطمه وحسن وحسین ونه نفرازفرزندان حسین واحدابعدواحد وقول رسولخدا انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی شاهد دیگری باشد الخ (ورابعا) ظهور کناهان کبیره از بعض ازواج نبی صلی الله علیه وآله وسلم

(وخامسا) تصریح صاحب انسان العیون بعدم عصمت زوجات کما عرفت فی صدر العنوان (وسادساً) ضمیر عنکم وتطهرکم که جمع مذکر است ابن حجر هیثمی تصریح

کرده که مراد علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام میباشند الحمدلله علی وضوح الحجة والبرهان.

بیست و نهم سورهٔ ط آیه ١١٤ قوله تعالی ولقدعهدنا الی آدم من قبل فنسي ولم نجدله عزما درکافی از امام صادق علیه السلام حدیث کند ولقد عهدنا الي آدم من قبل کلمات فی محمد وعلي وفاطمه والحسن والحسین والائمة من ذریتهم فنسی

سپس فرمود بخدا قسم برپیغمبر صلی الله علیه وآله آیه چنین نازل گردید

سی ام - سورهٔ والطور آیه ٢١ قوله تعالی والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنابهم ذریتهم وما التناهم من عملهم من شیء

یعنی کسانیکه ایمان آوردند ومتابعت کردند بانها فرزندان ایشان درایمان ما آنهارا بپدرانشان ملحق مینمائیم وازبهره عمل آنها چیزي ناقص نمیکنیم رفي (یص) (الذریة) فاطمه زهرا است وفرزندان او ازائمه علیهم السلام

سی ویکم - سوره آل عمران آیه ٣٧ واذقالت الملائکة یامریم ان الله اصطفاك و طهرك واصطفاك علی نساء العالمین یامریم اقنتی لربك واسجدي و الرکعی مع الراکعین درصافي ازعلل الشرایع از امام صادق علیه السلام روایت میکند که فاطمه محدثه نامیده شد برای اینکه ملائکه همچنانکه مریم را ندامیکردند همین قسم فاطمه را ندا میکردند میگفته اند یا فاطمه ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك علی نساء العالمین الایه

یعنی همچنانکه خداوند متعال مریم را برگزید بامتیازات و تشریفات خاصه وپاکیزه کرد اورا ازنجاست کفر وکثافت اخلاق زشت وآلودگي عادت زنان وافضلیت داد برتمام زنان عالم فاطمه زهرارا نیز برگزید وافضلیت داد برتمام زنان اولین وآخرین

اي گوهر یك دانه بریز ازخم لاهوت ✡ درصاغر بلور صفا سوده یاقوت
مرغ ملکوتي است زجاجي که دهدقوت ✡ قوت جبروتی است که در خطه ناسوت
صدیقه کبری صدف یازده لؤلؤ
مشکوة چراغ ازلی محبط تنزیل ✡ خواننده توراة سرایندهٔ انجیل

دانندہ اسرار قدم بي دم جبرئيل ✡ فياض بری از علل ورستہ زتعليل

مولود نبوت کہ بطفلی شدہ تکميل

توليد ولايت کہ بسفلي زدہ پہلو

آنسيہ حوراء سبب اصل اقامت ✡ اصلی کہ ببالید بدونخل امامت

نخلی کہ زتوليدقدش زادقيامت ✡ گنجينہ عرفان گہربحر کرامت

درباغ نبی طوبی افراشتہ قامت

درساحت بستان ولی سروبلند جو

مرآت خدا عالمۂ نکتۂ توحيد ✡ کش خيمۂ عصمت زدہ برعرصۂ تجريد

آن جلوہ کہ بالذات برون است زتحديد ✡ مولود محمد کہ بدان نادرہ ناهيد

ذات احدي گرديد يداين سہ موالید ✡ زين چہار زن حاملہ وين ہفت تن شو

سی وسوم - سورۂ الحجر آيہ ٤٧ (و نزعنا ما في صدرهم من غل اخوانا علی سرر متقابلين) يعنی خارج نموديم ماچيزيرا کہ درسينہ آنہا بود ازعداوت و کينہ درحاليکہ برادر همديگر برسريرهای بهشتي مقابل هم ديگر جلوس دارند

درعوالم روايت مينمايد کہ آيۂ شريفہ درحق فاطمہ و امام حسن و امام حسين عليهم السلام است) بالجملہ اين ٣٣ آيہ منتخب از آيات کثيره کہ درشأن فاطمہ زهراء سلام الله عليها يابالانفراد يابالاشتراك باپدربزرگوار وشوهر عاليمقدار ودو فرزندانش بلکہ دربعضی از آيات باشيعيان آنمخدره نازل ـ مأول بايشان است خواستيم ازطريق اختصار بيك سو نشويم والا آيات مأوله درحق ايشان مجلداتيرا درخوراست چون مسلم است کہ مبناي اسلام ومدرك ايمان کلام الله مجيد وقرآن شريف است واين فرمان آسمانی ورقم سبحانی بنيانی است مشيد و اساسی است ممهد وبهمہ مراتب حبل الله الممدود بوده وهست ودرکافہ عوالم غيب وشهود حجۃ قاطعہ و رحمت واسعہ پروردگار است وازاين کلمات خلاق زمين و آسمان بااخص بندگان خود راز های پنهان و سخنهای آشکار رابيان فرموده وخواستہ کہ علوم اولين وآخرين ر ابدين سخنان بلاغت نشان بديشان بفهماند وباين الفاظ و عبارات موجزه طريق تکاليف واحکام بندگانرا آسان

نماید پس ماراهدایت ودلالت فرمود بخانواده‌ئیکه این کتاب مبارك وکلام کریم بسر ایشان نازل شده وحقایق آیات شریفه برای خانواده مکشوف ومحقق گردیده تا از فرمایشات ایشان ظواهر قرآنرا بخوانیم وبواطنش رابدانیم وآن خانه بیت‌نبوت‌است ومختلف الملائکه است که‌بمدلول آیهٔ کریمه‌فی‌بیوت اذن‌الله ان‌ترفع ویذکرفیهااسمه از هرخانه وبقعه رفیعه که واقع درعالم امکانیه است اعلی وارفع است واهالی آن خانه ارکان عالم امکان وسبب کلی وعلت غائی در ایجاد کلیهٔ بنی نوع انسان میباشد و لهم کرائم القرآن و محاسنه وخاصته و خلاصته از این خاندان محترم که زبدهٔ نیکان وقدوهٔ پاکانند وعلمشان راسخ بحقایق قرآنیه است صدف عصمت یازده نورپاك گوهر بی‌همتای فاطمه زهرا ست که‌در اوصاف کمالیهٔ یکتا ومظهر صفات الوهیت و مصدر آیات ربوبیت است زهرا که گذشته‌ازاصالت‌وعصمت خود خطوط‌دوائرامکانیه ازاعیان‌ثابته منتهی ومنتمی بان اعلی حضرت آیة اللهالعظمی میگردد که ذات‌اقدسش متین است واز اصالت ذاتیه وشرافت اصلیه اش فروعی عدیده پدیدار گشته واز آن فروع وآن اصل ارکان این دین مشید و مسددگردید وآن نور پیوسته بـا حقیقت نبوت متحد ومتصل وباباطن ولایت مرتبط ودرجمیع مراحل ومنازل همراه وازعلوم لدنیه آگاه بود وبرصدق این دعوی بیگانه وآشنا اتفاق واجماع دارند یعنی صحیفه حقیقت عصمت کبری ثلث اتم وجزأ اقوم مصحف شریف وکتاب‌منیف است وازروایت نزل القرآن اثلاثاثلث فینا این معنا مستفاد است ومغایرت بین این انوار طیبه نیست و همچنین میفرماید نحن القصص والا حکام ومسلم است که بسیاری ازقرآن احکام و وقصص است پس البته عرفان فاطمه زهراء سلام الله علیها از مکملات ومتممات اقرار بنبوت سید المرسلین است کما اینکه اقرار بولایت شوهرش هم چنین است یعنی اقرار به بنوت اقرار بخلافت بلافصل امیر المؤمنین نتیجه وثمری‌ندارد واتصال‌ومعیت علي باقرآن ومعیت قرآن باعلي درنزد خصم ایضا ازروایات معتبر است خلاصه کلام همچنانکه خانه کعبه‌را چهارر کن میباشد معانی واسرار وبطون ورموز وحقایق و رقایق و ـقایق قرآنرا نیزبرچهار رکن مبتنی بدان وآن حضرت رسالت وشاه ولایت

وبانوی عصمت ویازده فرزند آنمخدرهٔ سراپردهٔ عفت اینان ارکان اربعهٔ قرآنند پس هر کس بخواهد ازطریق ولایت عصمت کبری وتوسل بهدایات ودلالات فاطمهٔ زهراء خودرا بکعبه مراد که حقیقت ایمان است برساند میتواند کما اینکه اگر عبادت‌جن وانس بنماید بی ولاي فاطمه البته سیر در وادی برهوت وسلوك‌طریق هاویه‌نموداست زیراکه حقیقت جنت ونار مخلوق ازاطاعت ومعصیت وحب وبغض فاطمه است بلکه غالب معانی قرآن چون نیك بنگری اوصاف فاطمه است چون آن مستورهٔ کبري در درجه عبادت وبندگی وکمال اعلی درجه را دارا بوده وهرصفت ازصفات ممدوحه که درقرآن برای هریك ازبندگان نیکان و خاصان مذکور وبجهت هریك ازانبیاءورسل منظور است آن مخدره عین الکمال ومجموعة الصفات بی مثال است پس ثلث قرآن یا بیشتر مدح وثناي فاطمه است

دراینجا مناسب دیدم‌چندبیتی‌ازقصیده‌لامیهٔ میرزا محمدصادق‌طبرستانی‌متخلص به غافل بنویسم ویازده بیت ایـن قصیـده تحت‌عنوان کنیهٔ ام الکتـاب از ایـن پیش یاد کردیم

نتیجه‌ئیکه مرازین قضیه منظور است ✡ رواست اینکه بموضوع پی برد محمول
همی بباید واز نور دیدهٔ احمد ✡ خدایرا نظر آري بدیدگان عقول
مگر بنور سپهر رسالت اختر باز ✡ که‌بود زهرهٔزهرا چه خور بچرخ‌رسول
حجاب بی نظری‌از نظرسرافکن دور ✡ کز آفتاب فروزان کند نجوم افول
عصاتر‌ا‌نه اگر عفواو بگیرد دست ✡ بقید عصیان باشند تـا ابد مغلول
وسیله‌ئیکه‌بدست‌است‌ذیل‌چادراواست ✡ زرشته اش شود حاصل نهایت مأمول
قیام او بقیامت قیامت دیگر است ✡ که نیست کس‌رابی‌اذن او خروج ودخول
تبارك الله ای فرخجسته مولودی ✡ که‌هست گوهر پاکت به‌نه صدف محمول
بمرسلین‌اگرازحق وسیله شد ارسال ✡ درود حق بتو اندر صحیفه شد مرسول
نبی ندا نمت اما برتبه همچه نبی ✡ ذوات اشیاء بر طاعتت بود مجبول
اگرمشیمه عصمت . . . . ✡ خلافت از پس احمد بدی ترا موکول

از آن بصورت انسیه حق‌ترا پرورد ✲ که شبهه کس نکند مرترا بجای رسول
اگر مقام رسالت جواز داشت نساء ✲ ترا بحکم وجوب ازخدا شدی مبذول
هر آنچه ازحق برانبیاء بود شامل ✲ بدان عطیة وجود تونیز شد مشمول
به پاکدامنیت خواست حق که بستاید ✲ لذاست آیهٔ تطهیر یافت شأن نزول
بدست بوسی تو آسمان شده دستاس ✲ که تا بخدمت توخویش‌را کند مشغول
زدورباش عفاف تو چشم دشمن کور ✲ که برجناب تودر احتجاج بود فضول
تراسزد که کنی‌حکم برزمین وزمان ✲ چه‌جای آنکه بری داوری بنزد جهول
همین بسست زبی اعتباری دنیا ✲ که حق حق‌نشود ثابت از گواه عدول
به کاست‌قدرتواز آنکه‌خواست‌منکوبت ✲ زکردگار بکردار خود شد اومخذول
اگر نبود قضا بر رضای تو مأمور ✲ قدر بحکم توازکار کردیش معزول
غرض مدایح تودر خور دهن نبود ✲ فضولیست شود وصف فاضل از مفضول
به کحل مدحت تودیده عروس سخن ✲ زکلك غافل آگاه دل شده به حصول

چرا نام فاطمه درقرآن نیست

از عنوان سابق معلوم شد که آیات بسیاری مأول بفاطمهٔ زهـرا است وعـدم تصریح باسم مبارك ایشان در قرآن مانند خفاء معنـا است در لفظ و سر مکنون در کلام ملفوظ واختفاء اسم‌اعظم‌دراسماء الحسنی وشب‌قدر درتمام شبها وصلوة‌وسطی دربین صلوات وساعة مستجابة درمیان ساعات واولیاء کاملین در خلق واعمال مقبوله درطاعات‌و آن حقیقت عصمت فاطمه مظهر اسم ستار است دراسماء وعقل هم حـاکم است براستحسان تستر نام زنان واسم ایشان مثل حسن تسترمسمی خودوواضح‌است آنچه تعلق بزن دارد استتار واختفاء آن ممدوح است این است که خود آنمخدره فرمود بهترین زنان آن زنی است که‌هیچ مردی اورانه بیند واوهیچ مردیرا نه‌بیند و این بیان‌حکم جامعی است ازبرای تمام زنان عالم آنچه همه باین‌حکم عمل‌مینمودند رستگاری وسعادترا درمیافته اند این جمله بنا بمذاق کسانی باشد که معتقدندبعدم

تحریف قرآن واما کسانیکه میگویند قرآن تحریف‌شده‌است معتقدند که اسماً کثیری ازاصحاب واسم مبارك امیر المؤمنین وفاطمه زهراء علیهما السلام درقرآن مکرر بوده است و آنرا زیدبن ثابت که بحکم عثمان قرآنرا جمع کرد این اسماء راساقط نمود ودلیل آنها یك دسته اخباری است که دراول تفسیر صافی مذکور است که ذکر آن مناسب این مقام نیست

اثر طبع اختر طوسي

الای فاطمه ای نام توحلال مشکلها ✡ رخت‌چون‌نقطهٔ توحیدومهرت‌مرکزدلها
توئی آن گوهریکدانه کاندرقلزم‌وحدت ✡ که‌بایدزان‌صدف آیدبرون‌شیرین‌شمائلها
زشفقت گر پدر بوسید دستت را ✡ توئي‌دست‌خدا آسان‌زدست‌توست‌مشکلها
زبانم سورهٔ توحید بسته و رنه میگفتم ✡توئی دخت‌خدا ای حکمران حق وباطلها

تجلیلات باری تعالي نسبت بفاطمهٔ زهراء (ع)

ازمطالب گذشته و آینده چون آفتاب نیم‌روزواضح وروشن است که‌خداوند متعال هیچ نبی مرسلیرا وملك مقربیرا سواي خاتم انبیاء وعلي مرتضی بمثل فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها تجلیل‌ننمود ازجلوه دادن نوراورادرملکوت اعلی گاهي درقندیل درساق عرش‌گاهي درسیب بهشتی گاهی در بهشت بهیئت دختری برای آدم‌ابوالبشر و حوا مادر آدمیان و امرکردن رسول خدا را تا چهل روز بروزه و اعتزال ازخدیجه برای انعقاد نطفهٔ او و آوردن طعام بهشتي درشب چهلم و فرستادن سیدات بهشت را برای قابلگی خدیجه هنگام ولادت فاطمه .

و دیگر تسلیت و تعزیت باری تعالي ازفاطمهٔ هنگام رحلت مادرش خدیجهٔ کبری‌چنانچه قطب راوندی درخرایج‌از امام‌صادق علیه‌السلام حدیث‌میکند قال ان‌خدیجة‌لما

توفیت جعلت فاطمة تلوز برسول الله فنقول این أمی یا ابتاه چون خدیجه از دنیا رفت فاطمه ازرسولخدا بهانهٔ مادر میگرفت عرض میکرد ای پدر مادر من درکجاست و رسولخدا جوابی باو نمیفرمود فاطمه‌دنباله سخن خودرا ادامه‌میداد وهمی‌سراغ مادر میگرفت که در آنحال جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول‌الله حقت سلام میرساند و میفرماید که سلام مارا بفاطمه برسان وباو بفرماکه مادر تودرخانه ای است ازیاقوت احمر بین آسیه و مریم بنت عمران فاطمه‌عرض کرد «ان‌الله هوالسلام ومنه السلام والیه یعود السلام» مؤلف گوید : این میرساندکه اصل خمیرمایهٔ فاطمه از علم و ادب و کمال سرشته‌شده است .

و دیگر داستان تزویج فاطمه در ملکوت اعلی و عقد او در بیت المعمور و تفقدات خاصهٔ حضرت حق از فاطمه و فرستادن هدیه در صبح زفاف که تفصیل آن سبق ذکر یافت .

و دیگر موائدگوناگون آسمانی کرة بعداولی‌ومرة بعد اخری‌وفرستادن لباس برای فرزندان آن‌مستورهٔ کبری .

و دیگر معرف قراردادن اورا درحدیث کساء که جبرئیل‌عرض میکند چه کسانند در زیر کساء خدای‌تعالی میفرماید فاطمه وشوهرودوفرزندان فاطمه ولابد للمعرف ان یکون مساویاً واجلی واین تجلیلی است فوق همهٔ تجلیلات وشرفی است فوق همه شرفها .

و دیگر آنکه در ملکوت اعلی حضرت حق جل وعلی فخریه نمود بعبادت فاطمه وبملائکه فرمود نظر کنید بسیدهٔ کنیزان‌من که چگونه‌باحضور قلب‌بعبادت‌من اقبال کرده است الخ .

و دیگر تجلیلات باری تعالی از فاطمه در فردای قیامت در مسئله شفاعت کما سیأتی تفصیلها .

و دیگر مقرون کردن رضای خودرابرضای فاطمه وسخط وغضب خودرابسخط وغضب‌فاطمه .

و دیگر فرستادن ملائکه را برای خدمت گذاری او و کذلك مریم کبری را

و دیگر آنکه قبولی جمیع اعمال وعبادات منوط بمحبت فاطمه و ولای شوهر و ذریهٔ طیبین اواست واخبار درایں باب متفق علیه‌بین الفریقین است .

و دیگر آنکه رحم اورا وعاء خلافت قرار داده وخلافت کلیه خود را منحصر ساخته به‌بطن فاطمهٔ واین معنی ازواضحات است که تامحل استعداد وقابلیت فیض کلی رانداشته باشد متعلق فیض واقع نشود وهمچنین اگر محلی مماثل ومعادل آن بود در تمام زنان عالم هر آینه منحصر باین یك مورد نمیشد معلوم است اگر پدر بزرگوارش وشوهر عالیمقدارش مماثل دارد دراوصیاء آن‌مخدره هم مثل دارد در قابلیت این فوز عظیم‌این‌است که آیهٔ شریفه‌حملةامه کرها ووضعته کرهاماًول‌درحق آن مخدره‌است‌وام در آیه فاطمه‌زهراست چنانچه درتفسیر آیه۲۵ یادکردیم وعلاوه بر آنچه ذکرشد ابن قولویه درکامل الزیارة بسندخود ازامام‌صادق حدیث کندکه جبرئیل بررسولخدانازل گردید عرض کرد یا محمد خدایت‌سلام‌میرساند و ترا بشارت میدهد بمولودیکه از فاطمه متولد میشود وامت تو بعد از رحلت تو اورا شهید بنمایند رسولخدا فرمودیا اخا جبرئیل برپروردگار من سلام باد مرا بچنین مولودی حاجت نباشدکه امت من اورا بقتل برسانند جبرئیل بآسمان عروج نموده مراجعت کرد عرض کرد یارسول الله خدایت سلام میرساند ومیفرماید من امامت وخلافت ووصایت را دردریهٔ اوقرار میدهم رسولخدا فرمود راضی شدم سپس بفاطمه پیغام فرستاد که خدای‌تعالی بشارت میدهد ترا بمولودیکه امت من اورا بقتل میرسانند بعدازمن ـ فاطمه عرض کردمرا بچنین مولودی حاجت نباشد رسولخدا پیغام فرستاد که امامت وخلافت را خدای تعالی دردریهٔ اوقرارمیدهد فاطمه گفت‌راضی شدم‌این‌است تأویل آیهٔ شریفه درسوره احقاف‌حملته‌امه کرهاالخ .

عناد غریب و تعصب عجیب

بااین حالت بعضی از بیخردان اهل سنت وجماعت عایشه را بر فاطمه مقدم میدارند با اینکه از رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده الحصیر فی ناحیة البیت خیر من امرأة لم تلد پاره حصیری در گوشه خانه بهتر است از زنیکه بچه نمیآورد قطع نظر ازهمهٔ جرائم عایشه وحضرات اهل سنت غافل ازاین باشند که تقدیم مفضول برفاضل ظلم برفاضل است فوالذی سمك السماء وانباء الماء لقد صب الله الخذلان علی عامة العمیاء حیث یقدمون غریق المعاصی علی من خلق الله الارضین والسماوات والشمس والقمر والافلاك لاجلهم وچقدر دلیل از عقل ونقل حاصل است براینکه اصل ایمان بعدازتوحید اقرار بولایت ایشان است وبدون این اقرار عملش هباء منثوراست

ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول نازل گردید وعرض کرد خداوند سلامت میرساند ومیفرماید که من آسمانهای هفت گانه وآنچه در آنها است وزمینهای هفت گانه وآنچه در آنها است خلق نکردم که اشرف باشد ازرکن ومقام ابرهیم علیه السلام واگر بنده‌ای أنجا نماز بخواند از آنروزیکه آسمانها وزمینهارا خلق کردم تاانقراض عالم واقرار بولایت علی نداشته باشد اورا سرنگون درجهنم اندازم

ودر حدیث دیگر است که خدا برسول اکرم وحی نمود که یامحمد اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تااز هم بپاشد ومانند مشك پوسیده شود ازعبادت ومنکر اهل بیت باشد اورا دربهشت جای ندهم

ودر حدیث دیگر از علی بن الحسین از آباء گرام خود از رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود بحق آن خداوندیکه جان محمد درید قدرت او است که اگر بنده‌ای درروز قیامت باعمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا ازاو قبول نکند تاولایت من واهل بیت مرا نداشته باشد

ودر حدیث دیگر ابوحمزهٔ ثمالی گوید علی بن الحسین علیه السلام ازما سؤال کرد که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است عرض کردیم خداورسول وفرزندرسول بهتر میداند فرمود که بهترین بقعهاي زمین بین رکن ومقام است واگر کسی مقدار آنچه نوح علیه السلام عمر کرده است در آن موضع عبادت کند وصائم النهار وقائم اللیل باشد و بدون ولایت ما ملاقات نماید خدارا آن عبادت هیچ نفع ندهد بالجمله اخبار دراین باب بسیاراست ونقل آنها مارا ازمقصود بازمیدارد .

اثر طبع میرزا یحیي مدرس اصفهانی

مقربان خدایند فارق از هرشیں ✡ همه زخوی حسن جسته ره بکوی حسین
امیر بدر ومدیر احد دلیر حنین ✡ حقوق دائم ایشان بگردن دین دین
زبندگی علی گشته خواجه کونین ✡ که در دو کون علی خواجه است وخواجه علی
سپرده خط غلامی بحضرتی که خدا ✡ طفیل او است که ایجاد کرده هردوسرا
بتول عذرآء ام الائمة النقباء ✡ که گر حجاب شود عصمتش بروی سما
دعای خیل رسل ننگرد ره بالا
پناه امت بنت نبي و زوج ولي
چه کلك قدرت نام وجود کرد رقم ✡ نوشت فاطمه آنگاه خشك گشت قلم
نه فاطمه که پدید آورندهٔ عالم ✡ نه فاطمه که هویدا کننده آدم
حدوث ذات ورا نبکری قرین قدم
اگر زجاده انصاف پابرون نهلی
جلال فاطمه بنگر خدا نمائی بین ✡ ز بیخودی بخود آ حشمت خدائی بین
خصال حیدری و فر مصطفائی بین ✡ شکوه احمدی و کبر کبریائي بین
گر احولي ودوبین ازحقش جدائی بین
از آنکه هست دوبینی زشیوهٔ حولي

خدا زعین عنایت دراو معاینه بود ✡ زبهر جلوهٔ یزدان جمال و آینه بود
مرا عقیده تناسخ اگرهر آینه بود ✡ نخواندمش کسی الا خدا زبیمثلي
هم او بآیهٔ نور آمده مفاد صریح ✡ هم‌او بوادی طور آمده خطاب فصیح
چه‌اوست‌موجدشام‌شئوم‌وصبح‌صبیح ✡ چه بود باعث‌سنی برأن کلام فضیح

که داد دختر بوبکررا باوترجیح
لئن جلی اثر الصدق منه‌لاب لي

زهی تو مظهر خالق ستوده خلاق ✡ چه نور یزدان پنهان وفاش در آفاق
یگانه جفت‌علی‌وزعلوزخوبان طاق ✡ برتبه بیشتر از انبیاء علي الاطلاق

شودزامر توسم‌درمزاق‌جان‌تریاق
کند زمهر توحنظل‌بکام دل عسلی

صحیفه‌تو که‌حسن‌القضااست‌چون‌مصحف ✡ ازاوست برصحف آسمان علو شرف
چه‌برلآلی‌ایجاد درج تواست صدف ✡ وجود را نبود از تو مابه اشرف

زحکم‌محکم‌تومرذهب شودچه‌خزف
ز امر نافذ تو مشتری کند زحلي

خطاب‌حضرت‌حق‌سوی‌تو بود زکتاب ✡ زکینه زاده خطاب کرد نقض‌کتاب
نه‌بیم‌دوزخ‌وپرواي حشروهول‌حساب ✡ نه‌یادکوثروامید خلد وشوق ثواب

زنورمه چه‌برد صرفه اقتساب کلاب
زبوي‌گل چه‌برد بهره خصلت جعلی

ز تازیانهٔ بیداد خست بازویت ✡ زسیلی ستم آزز فشاند بر رویت
شکست ازلگددر شکافت پهلویت ✡ زآتش در و اجماع خلق در کویت

طناب‌جورو بمسجد کشیدن‌شویت
شکست قائمهٔ دین قادر ازلی

به‌بردن فدك وقتل محسن مظلوم ✡ زطعن عایشه وظلم آن‌گروه ظلوم

زهتك حرمت بيت رسول‌ودارعلوم ✡ فتاد رعشه بعرش يگانهٔ قيوم
گرفت مهر امامت گسست‌عقدنجوم
چه كردغصب‌خلافت‌عمرز بوالحيلي
پس‌ازتوريخت‌فلك‌زهر كين‌بكام‌حسن ✡ ز جعده سودهٔ الماس شد بجام حسن
بكوفه نوبت ماتم فلك بنام حسن ✡ بدست قاتمهٔ كفر شد بنام حسن
زبهر عايشه بردند احترام حسن
شدند قوم پی منع دفن اوجدلي (الخ)

تجليلات رسولخدا وعلي مرتضي ازفاطمه زهراء

اين عنوان از مطالب گذشته وآينده اظهر من الشمس وابين ومن الامس ميباشد تجليل دوقسم است تجليل قولی وفعلی قولی مثل اينكه باتفاق فريقين كما ستعرف رسولخدا صلی الله عليه وآله وسلم ميفرمود فاطمه پاره تن من است فاطمه روح من ومهجه‌قلب من‌نور چشم من اذيت او اذيت من غضب اوغضب من سرور اوسرور من است وامثال ذلك وتجليل فعلی مثل اينكه رسول خدا هر گاه بدرخانه ميآمد از فاطمه اجازه دخول ميگرفت‌وهر گاه فاطمه براو وارد ميشد بتمام قامت از پيش پای‌فاطمه بلندميشدواورا پهلوي خود مينشانيد ودست فاطمة ميبوسيد

شيخ طوسی در امالی سند بعايشه ميرساند كه‌گفت من‌نديدم احديرا كه‌سخن گفتن وحديث كردن او برسولخدا اشبه از فاطمه باشد هر گاه بررسولخدا داخل ميشد اورا ترحيب ميگفت ودستهای اورامی‌بوسيدودرجای خود اورا می‌نشانيد)

وبعد ازين بيايد كه هر سفريكه ميرفت آخر منزلش خانه فاطمه وهر گاه مراجعت ميكرد اول منزلش خانه فاطمه بود

وصدوق درعلل الشرايع سند بجابر بن عبدالله ميرساند ميگويدمردی خدمت رسولخداعرض كرد شما فاطمه را ميخوانی وبرخود ميچسبانی وبسيار اورا می‌بوسی وباهيچك از دختران خود اين رافت وشفقت را بكار نمی‌بندي فقال ان جبرئيل اتافی

بتفاحة تا اینکه میفرماید من استشمام بوی بهشت از فاطمه مینمایم

ونیز درعلل الشرایع سند بابن عایشه همین اعتراض را کرد وهمین جواب را شنید چنانچه در انعقاد نطفه فاطمه از این پیش یادکردیم) و هرگاه رسولخدا صلی الله علیه و آله فاطمه رامیدید خوشحال میشد واظها رمسرت مینمود ودر تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق حدیث کند که فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله فاطمه را فراوان میبوسید این کردار برعایشه ناگوار میأفتاد رسولخدا فرمودند ای عایشه درشب معراج داخل بهشت شدم جبرئیل مرا بنزد درخت طوبی برد وازمیوه آن بمن ذادمن تناول کردم چون بزمین آمدم ازآن نطفهٔ فاطمه منعقد گردید ومن هرکز فاطمه‌را نبوسیدم‌مگر آنکه بوی درخت طوبی از او استشمام مینمایم ودر بعض‌روایت است هرگاه مشتاق بهشت میشوم فاطمه‌را میبوسم

(ر) ازکتاب قاضي ابو محمد کرخی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کند که چون این آیه شریفه نازل گردید (لاتجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم بعضا) فاطمهٔ زهراء فرمود من خوف کردم که رسولخدا را بعد از این یا ابا بخوانم چون معني آیه این است میفرمایدکه رسولخدا راهمانند خود بشمار نگیرید وبنام یاد مکنید یعنی مگوئید یا محمد بلکه بگوئید یارسول الله فاطمه فرمود ازآن پس منهم مثل سائرین یارسول‌الله میگفتم جون دو سه مرتبه چنین‌کردم رسولخدا را کراهتی عارض گشت وفرمود فاطمه جان این آیه برای تعلیم مردم عرب است که اهل جفا وغلظت می‌باشند واز برای تو ونسل تو نازل نشد است تو از منی‌ومن ازتو هستم (فانت قولی یاابه فانها احی للقلب وارضی‌للرب) توبگو یاابه‌قلب‌من‌بآن‌زنده‌تر میشود وخدایرا خوشنود تر میسازد

(نا) نقلا ازکتاب‌روضه‌وکتاب‌فضائل که‌رسولخدا بخانه‌علی آمد ونگریست که آنحضرت باتفاق فاطمه‌بدست آس طحن جاورس مینمانید فرمودکدام یك‌اززحمت طحن مانده شد اید علی علیه السلام عرض کرد که‌فاطمه یارسول الله فقال لها قومی یا یابنیه پس فاطمه برخواست ورسول خدا بجای اونشست‌وبطحن جاورس پرداخت

(ر) يك روز ام ايمن باچشم اشك بار بخدمت رسولمختار آمد عرض كرد فاطمه رابشوهر دادى واورا نثاري كه شريف عروسان است نفرمودى رسولخدا فرمود اى ام ايمن اين چه سخن است كه ميكوئي مگر نميداني كه خداى عزوجل هنگاميكه فاطمه را براى علي تزويج كرد فرمان كرد اشجار بهشت را كه فروريزند از حلي و حلل ويا قوتها ودرها و زمردها واستبرقها فاخذوامنها مالايعلمه الاالله

(فاطمه وعبادت)

(نا) از امام حسن مجتبي روايت ميكند كه آنحضرت فرمود در دنياعابدتر از مادرم فاطمهٔ زهرا نديدم چندان درمحراب عبادت قيام مينمود كه قدمهاى مبارك ورم كرد (۱)

ودرعلل الشرايع بسند خود از امام حسن عليه السلام روايت ميكند كه مادرمرا درشب جمعه نگران شدم كه همي بين ركوع وسجود شبرا بصبح رسانيد وهمى در حق مؤمنين دعا ميفرمود ونام بسياري از مؤمنين ومؤمناترا ذكر ميكرد واكثار دردعا مينمود من گفتم ايما درچرا براى خوددعا نمي نمائي همچنانكه براى غير دعا ميكني فرمود ايفرزند اول همسايگان مقدمند

ونيز موسي بن جعفر از پدران خود حديث كند كه فاطمه گاهيكه زن ومرد مسلمانانرا دعاميكرد بخويشتن نميپرداخت گفته اند ايدختررسولخدا شمامردمرا بدعاياد مفيرمائيد وخويشتنرا فراموش مينمائيد فرمود اول بايستي نگران همسايه وبعد نگران خويش بايد شد

بايد دانست كه حقيقت عبادت اطاعت خداى تعالي است و قيام بامتثال

---

(۱) قامت فيمحرابها حتى تورمت قدماها و فيعلل الشرايع بسنده عن الحسنعليه السلام قال رايت امى فاطمه قامت فيمحرابها ليلة جمعتهالم تزل راكعة ساجده حتى اتضحعمود الصبح و وسمعتها تدعو للمومنين والمؤمنات وتسميهم وتكثر الدعالهم ولاتدعولنفسها بشئ فقلت لهايا اماه لم لاتدعين لنفسك كماتدعين لغيرك فقالت يابنى الجارثم الدار

او امر واجتناب از نواهي اوانکس که چنین کند اوعابد است وچون متعلقات اوامر صادرهٔ از خدای تعالی مختلف است انواع اوالبته عبادت بحسب آن ایضاً مختلف میگردد از آنجمله نماز روزه حج صدقه وغیرذلك وعصمت کبری فاطمهٔزهراء دورهٔ زندگانی اوراکه نظر بنمائي بغیر عبادت هیچ نخواهي دید که همان اداره کـردن خانـهوسر پرستی فرزندان خود بزرگتر عبادتی است که رسولخدافرمودجهادالمراةحسن التبعل باآن زندگانی اقتصادی

در خبر مشهور است کهرسولخدا روزی برای نمـاز حـاضر مسجد شدو منتظر بلال بود که بیاید و اذان بگوید بلال دیر کرد چون حاضر شد حضرتسبب دیر کردن اورا پرسید عرض کرد بخدمت فاطمه شتافتم دیدم دستاس میکندوفرزندش حسن درنزد او گریه میکند گفتم ای سیدهٔمن کدام یك رامیخواهی برای شما آسیاب بگردانم یاحسن را از گریه خاموش نمایم فرمود من بهتر میتوانم فرزندمراساکت کنم تودستاس بنما من مشغول گردانیدن آسیابودم از این جهت دیر آمـدم رسول خدا فرمود بر او ترحم کردی خدای متعال برتو ترحم بنماید

بااین زحمات خانه ازجاروب کردن و آسیاکردن ونان بختن و آب کشیدن و حضانتوسر پرستیچهار فرزندکردن وپشم ریشتن وادعیها و نمازهاوتعقیبهاي آنمختصره درکتبمسطوراستو آیهٔتتجافی جنوبهم عن المضاجع و آیهٔالذین یذکرون الله قیاماوقعودا در عبادت فاطمه نازل شده است که به پاره از آنها درمحل خود بآن اشاره شدفهی نفس العباده سلام الله علیها

(فاطمه وجزالة العطاء)

در تحت این عنوان چه میتوانم بنویسم کسیکه همیشه خودرا گرسنه نگـاه میداشت ونان خود بفقیر ومسکین واسیر میداد وپیراهن تن خودرا بسائـل بخشیدو مالیه خودرا همهراوقف کرد دیگر چه میتوان گفت وچه میتوان نوشت

عمادالدین طبری در کتاب بشارة المصطفی بسند معتبر از جابر بن عبدالله الانصاری روایت کند که رسولخدا نماز عصر را باما بجا آورد و بعدازفراغ از نماز برجهت قبله قرار گرفت وصحابه پروانه واراطراف آن مشعل هدایت را گرفته بودند که دراین حال پیرمردی ازعرب که ازشدت فقر وفاقه ازمنزن خود بسختی طی منازل کرده بودتاخودرا بمدینه رسانیده بود باجامهای کهنه ومندرس چون بخدمت رسولخدا رسید نگران اوشدند دیدند که ازشدت پیری وکبرسن وضعف وناتواني وگرسنگی خودرا نمیتواند نگاه داردرسولخدا ازحال اوپرسش کرد عرض کرد یارسول‌الله من پیرمرد پریشان‌حالی هستم گرسنه مراطعام ده برهنه هستم مرابه پوشان فقیروبیچاره هستم گرهی ازکارمن بگشا حضرت فرمود من فعلاچیزی دردست ندارم که چارهٔ کارتو بکند ولی دلالت کننده برخیر همانند فاعل خیر است برو بمنزل کسیکه خدا و رسول اورا دوست میدارد و اوخدا ورسولرا دوست میدارد سپس بلالرا فرمان داد تاأن شیخ رابسرای فاطمه دلالت کرد چون بباب سرای رسید باعلی صوت ندادر داد که (السلام علیکم یااهـل بیت النبوة و مختلف الملائکة و مهبط جبرئیل الروح الامین بالتنزیل من رب العالمین) فاطمه درپاسخ فرمودند وعلیك السلام فمن انت یاهذا چه کسی باشی عرض کرد مردی ازعرب بخدمت پدرت سیدبشر آمدم وازگرسنگی وبرهنگی وبیچاره گی خودشکایت کردم مرا بدین حضرت دلالت فرموده اکنون برمن رحم کن خدایت رحمت کناداین وقت علی مرتضی وفاطمهٔ زهراء وحسن وحسین سه‌روز بود که طعامی بدست نیاورده بودند و رسولخدا آگهی داشت از حال ایشان بالجمله فاطمه را چون چیـزی بدست نبود پوست گوسفندیرا که دباغت کرده بود وحسن و حسین براو میخفته‌اند برگرفت واعرابیرا داد و فرمودأمید است که خـدا برای توفرجي کرامت فـرماید فعلا غیراین پوست چیزی دردست ندارم اعرابي گفت ایدخترمحمدمن ازگرسنگی شکایت بحضرت توآوردم پوست گوسفند راچه کنم وچگونه نیران جوع را باو فرونشانم فاطمه چون این سخن بشنید مرسله‌ای درگردن داشت که دختر حمزة بن عبدالمطلب بسوی اوهدیه

کرده بود اورا ازگردن باز کرد و باعرابی داد و فرمود آنرا بفروش امید ست که خدای متعال بهتراز آنرا بتوعنایت فرماید اعرابی آن گردن بندبگرفت وبمسجد آمد رسولخدا را در میان اصحاب نشسته دید عرض کردیارسول‌الله فاطمه این قلاده رابمن احسان فرموده وبمن گفت انرا بفروشم امید که‌مرا بـآن فرجي حـاصل شود پیغمبر بگریست وفرمود چگونه‌خداي برای توفرج حاصل نکند وحال آنکه دختر محمد سیدهٔ زنان أولین و آخرین این گردن بندرا بتو داده است عماریاسر برخواست عرض کردیارسول‌الله اجازه میدهي که من این‌مرسله راخریدارباشم حضرت فرمود هر کس خریدار این‌مرسله باشد خدای تعالی اورا عذاب ننماید سپس عماربا اعرابی گفت این مرسله رابچند میفروشی عرض کرد بسیر شدن از نان و گوشت ویك بردیمانی خود را بآن به پوشم ویك دینار که خرجی راه خود بنمایم عمار گفت من ترا دویست درهم هجریه وبیست دینار زرسرخ میدهم وبه بردی ترا می‌پوشانم وبشتر خویش ترا باهل خود میرسانم واز نان گندم و گوشت تراسیرمیکنم‌اعرابی گفت چه‌بسیار است سخاوت تو وعمار را از غنایم خیبر که رسولخدا باو بهره داده بـودهنوز چیزی‌بجای داشت اعرابی را بخانه برد و بهرچـه فرموده بـود وفـا کرد اعـرابی دیگـر بـاره بحضرت رسول آمد فقـال لـه رسول الله اشبعت واکتسیت ای اعرابـی سیـر شدی وپوشیده کشتي عرض کرد بلی یارسول الله غني هم‌شدم فرمود اکنون فاطمه‌را بدعای خیر جزابده که باتو چنین کرد اعرابی سربجانب آسمان کرده‌عرض کرد ایخدائیکه جزترا عبادت نمیکنیم‌وتو پروردگاری باشی قدیم که‌حدوث در تو راه ندارد ورازق مادر هرجهت میباشي بفاطمه عنایت بفرما چیزیرا که هیچ چشمی آنرا ندیده باشد وهیچ گوشي آنرا نشنیده باشد رسول خداگفت آمین سپس فرمودخدای‌تعالی‌بفاطمه عطا کرده است دردنیا آنچه‌را که اعرابی گفت اینك منم پدر فاطمه ودرعالم‌همانند من‌نباشدوعلی شوهرفاطمه استواگرعلی نبود برای فاطمه کفوی وجودنداشته‌وندارد وحسن‌وحسین دو سید اسباط و دو سید جوانان بهشت‌هستند سپس‌فرمود میخواهید اضافه کنم برای شما ازشئونات خاصه دخترم فاطمه زهراء عرض کردند بلی یارسول

الله فرمود حبیبم جبرئیل مرا خبرداده است که چون فاطمه‌را درقبر گذارند دوملك ازاو سؤال بنمایند که پروردگار توکیست گوید اللهربی ازاوبه پرسند نبي توکیست بگوید پدر بزرگوارم گویند ولي توکیست گوید این مردکه برکنار قبر من‌ایستاده است یعنی علی بن طالب علیه السلام بازرسول خدا فرمود میخواهید ودوست دارید زاید بر این شمارا ازفضل فاطمه آگهی دهم عرض کردند بلی یارسول‌الله آنحضرت فرمود همانا خدای متعال‌موکل کرده است جماعتی ازملائکه را برفاطمه که اورا از امام و وراء ویمین وشمال اوزاحفظ مینمایند وبا اوهستند درحال حیوة تا اورا مرك فرارسد وبراو پدر وشوهر ودوفرزنداو صلوات بسیار بفرستند

بالجمله عماریاسرأن عقدرا که اعرابی خریده بود با مشك‌خوشبو گردانید در بر دیمانی محفوف داشت‌واورا غلامي بودسهم نام که‌ازفیئی‌خیبرخریده بود اوراطلبید وگردن بندرا باو سپرد وگفت این جمله‌را برسولخدا تسلیم کن وتراهم بدوبخشیدم سهم بنزدفاطمه آمد عقدرا تسلیم کرد فاطمه عقدرا بگرفت وسهم را آزادکرد سهم بخندید فاطمه سبب خنده‌را پرسید عرض کرد یابنت رسول الله برکت این گردن بند مرا بخنده آورد که گرسنه‌ایرا سیرکرد برهنه‌ایرا پوشانید فقیریراغنی کرد پیاده‌ای را سوار نمود بنده ایرا آزاد کرد عاقبت هم بصاحب خود برگشت

(اثر طبع جوهری)

دخت‌پیغمبر خدیو کشور لولاك — زوجهٔ حیدر علی عالي اعلا
میوهٔ قلب نبي بتول مطهر — مام شبیر وشبر انسیهٔ حوراء
هرکه‌بدل‌کشت بذرمهرتوامروز — حاصلش اوبدرودبه نشائه فردا
هرکه ندارد درون‌زمهر مزین — روز جزا سرشکسة گردد رسوا
فکرت دانا کجارسدبمد یحت — ذره نه بتوان بوصف مهر توانا

نیست عجب گر بحشر فخر نماید — جاریهٔ کاخ تو بمریم کبری
از شرف و شأن و شوکت تو همین بس — خادمه‌أت آسیه است و مریم و حوا
قدر تو مجهول بود و قبر تو مخفی — حق تو مغصوب گشت و چشم تو حمراء
امت بی شرم خانه‌ات زده آتش — مهبط جبریل سوخت عابد عزا
در چه به پهلوت کافر وثنی زد — شد متزلزل بچرخ حضرت عیسی
شل شود آن دست کو بزد بتو سیلی — ضلع تو از پا فکند بشکند آن پا
گشت چه آن طفل بی گناه تو ساقط — غلغله برخواست زاهل عالم بالا
روز قیامت بس است بهر شفاعت — محسن تنها بنزد خالق یکتا
فاطمه در میجده بشست ز جان دست — وای بما شیعیان وخاك بدنیا

(خبر پرده و گوشواره)

صدوق در امالی وسائر علماء شیعه وسنی روایت کرده اند که رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم هر گاه ازسفری مراجعت میکرد اول بخانه فاطمه وارد میشد دریکی از اسفار چون رسولخدا ازمدینه بیرون شدچنان اتفاق شد که فاطمه از برای خوددودست برنجن از عاج ودو گوشواره ومرسله ای ازبهرخود بساخت وپرده أی از پیش باب بیاویخت چون رسولخدا ازسفرمراجعت فرمود بعادت همیشه بخانه فاطمه وارد شدواصحاب آنحضرت از بیرون سرای ایستاده و ندانستند درنك آنحضرت در آنسرای بدر از میکشد تا متفرق شوند واگرنه بمانند دراین اندیشه بودند که پیغمبر بیرون شد وآثار کراهتی درجبین مبارك داشت وطریق مسجد پیموده برمنبر صعود کرد اما فاطمه تفرسی فرمود که این اشیاء پسند خاطر آنحضرت نیفتاد درزمان قلاده از گردن گشود وگوشواره ازگوش ودست برنجن از دست بیرون کرد وپرده را از باب برگرفت همگانرا بنزد حضرت رسول فرستاده فرمود بخدمت رسولخدا عرض کن که دختر توسلام میرساند ومیگوید این حمله‌را درراه خدا بذل فرما چون فرستادهٔ فاطمه برسید (قال رسول الله فعلت فداها ابوها) تاسه مرتبه فرمود پدرش بقربانش آن توریکه من میخواستم

عمل کرد دنیارا بامحمد و آل محمد چه کار اگر دنیادر نزدخدا بقدر بال پشه‌قدری میداشت‌شربتي آب از آنرا کافري نمیآشامید سپس از جاي برخواست وبمنزل فاطمهٔ تشریف برد

«نا» ازصحیفهٔ حضرت رضا علیه السلام روایت کرده‌که حضرت‌علي بن‌الحسین علیه السلام میفرمود مرا اسماء بنت عمیس حدیث کرد که روزی رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم برفاطمه وارد شد ومن درنزد فاطمه بودم واو قلاده ای ازطلا درگردن داشت که امیر المؤمنین آنرا برای او خریده بود از غنیمتي که بدست آنحضرت آمده بود رسولخدا چون نظرش بر آن‌قلاده افتاد فرمود ایدخترجان من‌مغرورنکند ترا حرفهای مردم تودختر محمد باشی‌و برتو لباس جبابره بوده باشد فاطمه چون این بشنید گردن بند را باز کرد وآنرا بفروخت وبنده‌ای‌بخرید وآنرادر راه خدا آزادکرد رسول خدا از آن مسرور گردید

واحمد حنبل درمسند بروایت ثوبان آزاد کردهٔ رسولخدا چنین حدیث‌کند که‌رسولخدا در سفرهاي‌خود آخر منزلش خانهٔ فاطمه بود وچون مراجعت میکرد اول منزلش خانهٔ فاطمه بود نوبتی‌ازسفرمراجعت‌کرد پرده‌اي درباب‌خانه فاطمه‌بدید ودو بازو بندنقره به بازوی حسن وحسین بدید لاجرم رسولخدا باز گشت‌فاطمه‌چون این بدید پرده را باز کرد وبازو بنده‌ها راکشود درمیان پرده نهاد وبدست حسنین داد که این‌جمله را بخدمت جد خود برید الخ

فاطمه وعلم

(نا) ازکتاب عیون المعجزات حدیث‌کندکه عمار یاسر سلمانرا گفت ترا از حدیثی عجیب خبر دهم سلمان گفت بگو تاچه داری عمار گفت من حاضر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم که بر فاطمه وارد گردید چون فاطمه رانظر برعلی افتاد نداکردیاعلی بیانزدیك‌من‌تاحدیث کنم‌ترا بعلم‌ماکان‌ومایکون‌وبمالم‌یکن‌الی یوم القیمة حین‌تقوم‌الساعةودرناسخ‌چنین روایت‌کرده که فاطمه سلام الله علیها عرض‌کرد یا علی

بیاتا ترا خبر دهم بدانچه ازبدو آفرینش بود وبدانچه میباشد وبچیزیکه نبوده است تاگاهیکه روز قیامت آشکار شود چون علي این کلمات از فاطمه بشنید بقهقراواپس شدن گرفت وآهنك خدمت رسولخدا نمود من‌نیز درملازمت اوروان شدم تـابر رسولخدای درآمد رسولخدا فرمود بمن نزدیك شویا ابا الحسن آنحضرت چون‌در خدمت حضرت رسول قرار گرفت آنحضرت فرمود یا ابا الحسن تومرا حدیث‌میکني یامن ترا حدیث کنم حضرت امیر عرض کرد یارسول الله حدیث از شماشنیدن احلی واحسن است پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود گویا مینگرم‌که بردخترم فاطمه وارد شدی واو چنین وچنان بتو گفت‌حضرت امیر عرض کرد یارسول الله نورفاطمه از نورماست‌پیغمبر فرمود مگر نمیداني که نورفاطمه از نور ماست این وقت علی سر بسجدهٔ شکرنهاد عمار گفت سپس علی بسوي خانه مراجعت کرد ومن بااو بودم تابرفـاطمه درآمد آنمخدره عرض کردیاعلی بنزدپدرم رفتی وآنچه من باتو گفتم باپدرم حکایت کردی حضرت فرمود بلی یابنت رسول الله فاطمه عرض کردبدان‌یاابا‌الحسن که خدای‌تعالي خلق‌کرد نور مرا وأن‌نور تسبیح خدای تعالی میکـرد سپس آن نوررا دردرختی‌از درختهای بهشت قرار داد که تابش آن نور بهشت را روشن گردانید تاگاهیکه در شب معراج پدرم دربهشت آمدبحکم وحی والهام ثمرآن شجررا مأخوذ داشت ودر دهان بگذاشت ودر اطراف زبان بگردانید وخدای آنرا درصلب پدرم بودیعت نهاد آنگاه‌این ودیعت‌را دررحم مادرم خدیجه بنت خویلد نقل وتحویل داد اینك منم آن نوروداناییم برماکان‌ومایکون‌ومالم یکن هـان ای ابوالحسن‌مؤمن نظاره میکند بنور خـدای تعالی .

(خبر مصحف فاطمه ع)

درکتاب بصائر الدرجات سند بامام صادق میرساند حماد بن عثمـان گوید شنیدم ازامام صادق علیه السلام که فرمودند زنادقه درسال یکصد وبیست وهشت هجـري ظهور میکنند (و ذلك لانی نظرت في مصحف فاطمه) چون این مطلب‌را درمصحف

فاطمه دیده ام راوی عرض کرد که مصحف فاطمه کدام است حضرت فرمود خدای تبارك وتعالی چون پیغمبر خودرا بجوار خود طلبید چندان حزن واندوه بر فاطمه استیلایافت که جز خدا کس نداند خدای متعال ملکیرا فرستاد که از برای فاطمه حدیث کند واورا تسلی دهد فاطمه این داستانرا بعرض امیرالمؤمنین علیه السلام رسانید حضرت فرمود این مرتبه که صوت او را استماع کردی مرا خبر ده چون فاطمه علی را آگاه کرد حضرت آنچه آن ملك خبرمیداد مینوشت ومصحف فاطمه عبارت از همین است ودر او ازمسائل حلال وحرام چیزي نیست آنچه در اوهست اخبار از حوادث آینده است.

ونیز درکتاب مذکور است که جماعتي ازحضرت صادق سؤال کردند ازمعني جفر که آن چه چیز است حضرت فرمود پوست گاوی است مملو ازعلم عرض کردند جامعه کدام است فرمود آن صحیفه‌ئي است که طول آن هفتاد ذرع است وعرض آن باندازهٔ پوست شتر دوکوهان است وآنچیزیراکه مردم محتاج میشوند بدان در آن صحیفه نگاشته است وهیچ حکمي وحدیثي نیست الاآنکه درآن صحیفه ثبت است حتی دیهٔ خراشیدن چیزی. راوی عرض کرداین است صحیفهٔ فاطمه . آنحضرت زماني دراز ساکت نشست سپس فرمود: شما بحث از چیزیکه بکار شما نمیآید مینمائید فاطمه بعد ازرسولخدا هفتاد وپنج روز زندگاني کرد واز فراق پدرسخت اندوهناك بود وحزن شدید اورا عارض شد خداوند متعال جبرئیل را فرستاد تااورا دلداری بدهد وتسلی خاطر شریفش بنماید وازمقام پدرش اورا آگاه کند وخبر بدهد اورا از حوادث آینده واز زندگانی ذریهٔ او وعلی آن مطالب را درصفحاتی ضبطمینمود واین است مصحف فاطمه .

(مؤلف گوید)مصحف فاطمه از مفاخراهل بیت عصمت میباشد که اورا در ردیف جامعه میشمردند ثقة الاسلام کلینی درکافي بسندخود ازامام صادق روایت میکند که آنحضرت فرمود (علمناغابرو مزبور ونکت فی القلوب ونقرفی الاسماع وعند نا الجفر الاحمرو الجفر الابیض وعند نا الجامعة وعندنا مصحف فاطمه)

چون ازشرح این کلمات از آنحضرت پرسش کردند فرمود علوم مابحوادث آینده مثل علم ما است بحوادث گذشته یعنی همچنانکه حوادث گذشته برما معلوم است کذلك حوادث آینده وهرگاه بخواهیم چیزیرا بدانیم که علم او ازماپوشیده است خداوند متعال ملکی راموکل کرده است که آن مطلبرا برلوح دلما نقش مینماید وبگوش مامیخواند ودر نزد ما سبدی است بنام جفر احمر که در آن سلاح رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم ومواریث انبیاء میباشد وسبدی دیگر است بنام جفر ابیض که در آن سبد تورته موسی وانجیل عیسی وزبورداود وصحف ابراهیم وقرآن محمد وسائر کتب سماویه دراواست وجامعه کتابی است که آنچه‌را که مردم بآن محتاج اند از احکام دراو ثبت است حتی دیهٔ خراش ونصف خراش ودرنزد ماست مصحف فاطمه که اسماء ملوك وحوادث آینده دراوشرح داده شده است . واین روایت را (محمد خواوندشاه شافعی) درکتاب (روضة الصفا) درترجمهٔ امام صادق علیه السلام نقل کرده‌است از اینجا باید دانست که فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها گنجینهٔ علوم اولین وآخرین است وخطب وکلمات اوکه بعد ازین بیاید شاهد صدق مدعي است کیف لاوهی الکلمة العلیا والوحدانیة الکبری وحجاب الله الاعظم الاعلي وشرف الارض والسماء سلام الله علیها.

اثر طبع غافل

از شعرای قرن رابع عشر است نامش میرزا محمد صادق مدعو بآقاخان طبرستانی الاصل وطهراني المولد والمسکن المتخلص بغافل سالهادرطهران مشغول بتجارت بود تادرسنه ۱۳۱۰ درسن شصت سالگی مشرف بمکه معظمه گردید واز آنجا به‌نجف اشرف مشرف‌شدودر آن آستان ملك پاسبان رحل‌اقامت افکندواشعار آبدار درمدائح اهل بیت اطهار سروده پس از آن آنرا جمع آوری کرده بنام (مدائح المعصومین) دربمبئي بطبع رسانیده حقیر چند قصیده‌ازاوکه راجع بصدیقهٔ طاهره (ع) بود از آن انتخاب کردم ودر هرکجا بمناسبت قدری از آنرا ذکره‌یکنیم .

زهرا که بود زهرهٔ گردون رسالت — نو باوهٔ احمد شرف عترت وهم آل
درعالم کثرت نه اگر داشت ظهوری — ممتاز نمیگشت زاقران وزامثال
چونطاق دوابرو که بیك قائمه جفتست — اوجفت علی آمده برصورت احوال
مقصود بزوجیت هرفرد از آن بود — کوجفت علی گشت زخلاق متعال
پیرایهٔ هستی است وجودش بدوعالم — المرئة للمرء علی القول من الآمال
باحمل وقارش نکند کوه تحمل — آری شترخسته نیارد کشد اثقال
نفسی است وجودش که در آئینهٔ تصویر — از شرم نیامد نظر خلق به تمثال
گرحرف عفافش بردیوار نویسند — از روی حیا پشت کند مهر بدیوال
ور عصمت اوسنجی باعفت مریم — در کفهٔ قسطاس چوخروار بمثقال
چرخ ازپی بوسیدن دستش بصد امید — شد همئت دستاس لب آورد به تبخال
کردست علی عقدهٔ ایجاد گشوداست — بر عقدهٔ دل اوبعلی آمده حلال
درحشر اگر روی عمل زشت وسیاهست — برطلعت عفوش گنه ماست خط وخال
ازبسکه براوحسن شفاعت بودافزون — برحسن بدل گردد قبح همه اعمال
ای کوثر وتسنیم لب ای خلد روان بخش — کوثر زنم چشمهٔ نوشین توسیال
نورولی مظهر انوار ولایت — مهری، ولی مطلع تومشرق اجلال
انعام تو باری است که سربارسپهر است — چون خان نعم حمل شود برسرحمال
درذات تو ازبسکه حیاهست مهیا — شرم آیدم ازگفتن اوصاف شوم لال
باری اگر ازمدح توغافل شده غافل — برعفو، گنه نیست سزاوار تو اهمال

قلیلی از مناقب فاطمه (ع) از کتب اهل سنت

و آن از حوصلهٔ حساب بیرون است ولی مشت نمونهٔ خروار است واین اخبار حجت قاطعه است بر اهل سنت سیما کسانیکه نعوذبالله عایشه را بر فاطمه مقدم می دارندو شعور خود را نثار قدم مشایخ ثلاثة و عایشه نموده‌اند.

و در خلال اخبار اهل سنت پاره‌ای ازاخبار کتب شیعه بجهت تکمیل مقام ذکر خواهد شد :

اول صفة فاطمه حاکم نیشابوری در مستدرك ازانس بن مالك حدیث کند که گفت ازمادرم سؤال کردم از صفة فاطمه گفت (۱) فاطمه ماه شب چهارده واگر نه خورشیدی است که از ابر بیرون آمده شبیه‌ترین مردم برسولخدا بود .

در جلد ۲ اعیان الشیعه (۲) از عطاء بن ابی ریاح حدیث کند که فاطمه دختر پیغمبر هنگامیکه آرد خمیر می کرد گیسوان مبارکش بطرف ظرف خمیر زده میشد (۳)

در کشف الغمة حدیث کند که واعظی در منبر از فضائل و مزایا وشؤنات خاصهٔ فاطمه رابیان میکرد در خلال تکلم حال طربی اورا دست‌داد در آنحال این دو بیت را انشاکرد .

خجلا من نور بهجتها ✡ تتوارى الشمس بالشفق

وحیاءً من شما ئلها ✡ یتغطی الغصن بالورق

جمع کثیری ازمستمعین از شنیدن این دوبیت لباس خود را برتن بدریدند و ازشنیدن اوصاف فاطمه صداها رابگریه بلندکردند)

وابن‌عبدالبردر استیعاب بسندهای متعددی‌ازعایشه نقل‌میکند که گفت من‌ندیدم احدیرا که‌شبیه‌تر باشد برسول خدا از فاطمه ودر بعض أن روایت است که عایشه گفت‌من ندیدم احدیرا که ازفاطمه اشبه حدیثاًو کلاماً برسول‌الله بوده باشد ودربعض روایات‌بلفظ‌سمتاً وهدیاً ودلالا مذکوراست .

ونیز عایشه گوید هرگاه فاطمه وارد میشد رسولخدا بتمام قامت از پیش پای اوبلند میشد واو را ترحیب میگفت و دستهای فاطمه را می بوسید و اورا در پیش خود جای‌میداد .

صاحب مستدرك بخاری بعد از نقل این حدیث گوید این حدیث صحیح است

---

(۱) فقالت کانها ا فی‌لیلة البدر اوالشمس کفرت غماما اوخرجت من السحاب وکانت بیضاء بضة اشبه الناس برسول‌الله (ص) شبهاً (۲) ص ۴۹۲

(۳) تعجن وان قصبتها تضرب‌الی الجفنة (والقصبة‌الغصلة الملتویه من‌الشعر)

بشرط شیخین و آنرا نقل نکردند یعنی بخاری ومسلم شرائطی که برای نقل حدیث در اول کتاب خود ملتزم شدند آن شرائط در این احادیث هست مع ذلك نقل نکردند .

و در یك عده روایاتی است که (اقبلت فاطمة تمشی ما تخطی مشیتها مشیة رسول‌الله) ودر بعض روایات ماتخرم مشیتها مشیة رسول الله یعنی راه رفتن او همانند راه‌رفتن رسولخدا بود ولکن ارباب تحقیق وعرفان میگویند یعنی کردار وگفتار و رفتار او همانند رسولخدا بود چنانچه درافواه والسنه معروف است که میگویندفلانی مشی‌او مثل‌فلان است یعنی درمعاشرت ومعاملات واخلاق مثل فلان‌است‌نه‌درراه‌رفتن و قدم بر داشتن واین‌دوقول مانعة الجمع نیست هردو باشد هم راه‌رفتن فاطمه وهم سیره‌واخلاق او .

(۲) (صدق لهجة فاطمه)

ابن عبدالبردر استیعاب سندبعایشه میرساند که گفت‌من‌ندیدم‌احدیرا که راست گوتر ازفاطمه بوده باشد مگرفرزندان او .

اقول هرگاه باعترافات روایت اهل‌سنت فاطمه اصدق لهجة از همهٔ مردم است شیخین چراشهادت اورا رد کردند تاآنکه از دنیا رفت وبرشیخین‌غضبناك بود.

(۳) (احادیث حسن‌معاشرت فاطمه ع)

درتفسیرعیاشی‌ازامام باقر حدیث‌کندکه فرمود فاطمه درخانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام چهارخدمت را برذمت‌نهاده بودیکی تمشیت‌خانه‌دوم‌خمیر کردن آردسوم پختن نان و وطعام چهارم جاروب کردن خانه وعلی ضمانت کارهای بیرون خانه را نموده بود از نقل و تحویل حطب‌و آوردن طعام یك روزامیرالمؤمنین بر فاطمه وارد شد فرمود از خورش وخوردنی چه‌داری عرض‌کرد قسم بدانکس‌که حق‌ترا بزرك داشته سه روز است درنزد ما چیزی بدست نشود فرمود چرا مرا آگهی ندادی عرض‌کرد رسولخدا

فرمان کرده است که من از شما چیزی طلب ننمایم فرمود این در وقتی است که پسرعم تو از برای شما چیزی بیاورد واگر نه چگونه سؤال نفرمائی این بگفت وازخانه بیرون شدواز مردی دیناری بوام گرفت درعرض راه مقدادرادیدار کرد فرمودچه چیز ترادراین ساعت هوای گرم ازخانه بیرون فرستاده مقداد عرض کرد گرسنگی یاامیرالمؤمنین بحق آن کسیکه منزلت ترا عظیم قرارداده چون طاقتم تاق گردید ازخانه بیرون شدم حضرت فرمود حال منهم مثل حال تواست واکنون من دیناری بقرض گرفته‌أم وترابرخودمقدم میدارم ودیناررا تسلیم مقداد نمود وراه سرای پیش گرفت چون بخانه وارد شد نظر کرددید رسولخدای نشسته وفاطمه بنماز ایستاده وچیزی سرپوشیده حاضراست چون فاطمه ازنمازفارغ گردیدز برپوش برگرفت قدحی مملوازنان وگوشت آشکار گشت علی ﷺ چون این بدید فرمود ایفاطمه ازکجا این طعام را بدست کرده‌أی عرض کرد از نزد پروردگار خود که روزی بی‌حساب میدهد بهر کس که میخواهد رسولخدا فرمودندیا اباالحسن آیاترا حدیث نکنم بمثل همین قضیه عرض کرد بفرمائید یارسول الله فرمود مثل دخترم زهرا مثل مریم بنت عمران است که هرگاه ذکریابراو واردمیشد طعامی در نزداو میدید میپرسید این طعام ازکجااست مریم میگفت ازنزدپروردگار عالمیان است که بندگان رابغیر حساب روزی میدهد هرگاه بخواهد (۱)

اقول ازسیاق حدیث پر ظاهر است که این واقعهٔ دینار غیر از واقعهٔ مذکوره درمعجزات فاطمه (ع) است

درقرب الاسناد سند بامام صادق میرساند که آنحضرت فرمود علي وفاطمه بخدمت رسولخدا آمدند ودرخواست کردند که خدمت خانه بین ایشان تقسیم بنمایدرسولخدا

---

(۱) نیشابوری درتفسیر خود گفته روی عن النبی انه جاء فی زمن قحط فاهدت الی فاطمه رغیفین وقطعة لحم قالت فاطمه آثرته بها فرجعت الیها فکشفت عن الطبق فاذا هو مملو خبزاو لحما فبهتت فعلمت انها نزلت من عندالله فقال النبی انالك هذا فقالت هومن عندالله ان الله یرزق من یشاء بغیرحساب فقال الحمدلله الذی جعلك شبیهة مریم سیدة نساء بنی اسرائیل ثم جمع رسول الله علی بن ابی طالب والحسن والحسین وسائر اهل بیته حتی شبعوا و بقی الطعام کما کان فاوسعت فاطمه علی جیرانها)

فرمود آنچه خدمت داخل خانه است بفاطمه تعلق دارد و آنچه بیرون خانه است بعلی تعلق داشته باشد فاطمه میفرماید چندان فرح وسرور مرا عارض گردید که جز خدای کس نداند که رسولخدا مرا مأمور باموری فرمود که دیگر احتیاج بخروج ازخانه و تصادم بارجال نیست چه آنکه زنانرا تحمل شغل مردان نباشد (کنایت ازاینکه خانه داری وسرپرستی اطفال وحضانت ایشان درخانه وظیفه زنان است.

این حقیر وظیفهٔ زنانرا درکتاب (کشف الغرور) نظما ونثرا مفصلا شرح داده‌ام وآنرا طبع ومنتشر کرده‌ام بالجمله حسن معاشرت فاطمه و حسن تبعل او آفریده‌ای براو پیشی نگرفته ونخواهد گرفت درلقب راضیه ومرضیه بعضی بیانات راجع باین قسمت سبق ذکر یافت وهمچنین درذیل کینهٔ ام الهنا.

و نیز صدوق درعلل الشرایع سند بامیرالمؤمنین میرساند که آنحضرت بمردی ازقبیلهٔ بنی‌سعد فرمود آیامن ترا حدیث نکنم از فاطمه هنگامیکه درخانهٔ من بودو محبوب ترین مردم بود درنزد رسولخدا مع ذلك چندان آب کشیدی که اثر بند مشك درسینهٔ او نمایان بود وچندان آسیا گردانیدی که دستهای مبارك او آبله کردی واز جاروب کردن خانه و آتش افروختن زیردیك گرد آلود ولباس اومتغیرشدی و سختی ومشقت براومستولی شدی اورا گفتم ای‌فاطمه اگر بخدمت پدرت رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم میرفتی وخادمه‌ای‌از او درخواست مینمودی باشد که ترا مساعدت بنماید فاطمه رفت بخدمت رسولخداچون بعضی‌اعراب درنزد آنحضرت بودندسخن نکرد مراجعت‌نمود رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دانست فاطمه برای حاجتی بخدمت او آمده وبی‌نیل مرام مراجعت نموده روز دیگر صبح بخانهٔ ماوارد شد درحالیکه من وفاطمه درزیر لحاف بودیم رسولخدا تاسه مرتبه گفت السلام علیکم ومن درمرتبه سوم گفتم وعلیك السلام یا رسول‌الله وقانون آنحضرت این بود هرگاه بخانه فاطمه میآمد تاسه‌مرتبه سلام‌میکرد اگرجواب‌نمیشنیدمراجعت‌میکردفلذاجواب گفتم‌وعرض کردم‌بفرمائید آنحضرت آمدو دربالای سرما نشست فرمود ایفاطمه دیروز آمدی بنزد من‌بگو حاجت توچه بوده فاطمه‌از حیا سخن‌نکرد امیرالمؤمنین میفرماید ترسیدم من اگر جواب اورا ندهم

آنحضرت برخیزد برود فلذا سراز زیر لحاف بیرون کردم عرض کردم یارسول‌الله من شما راخبر دهم فاطمه چندان آب کشیده که اثربند مشك درسینهٔ او نمایان است و چندان آسیا گردانیده‌است که‌دستهای‌او آبله کرده است وچندان‌زحمات‌خانه ازجاروب کردن وافروختن آتش ودیگر کارها اورا پژمرده نموده من اوراگفتم اگربخدمت رسولخدابروی‌باشداز برای‌شماخادمهٔی بفرستد که شمارا مساعدت بنماید رسولخدا فرمود آیامن تعلیم‌نکنم شمارا بچیزیکه‌بهتر باشد ازبرای شما ازخادمه وآن‌این‌است که‌چون‌بجامهٔخواب‌داخل‌میشویدسی‌وچهار مرتبه‌سبحان الله بگوئید وسی وسه مرتبه الحمدلله بگوئید وسی‌وسه‌مرتبه‌الله‌اکبر این‌وقت فاطمه سراز لحاف بیرون کرد.عرض کرد رضیت عن‌الله ورسوله تاسه‌مرتبه گفت ازخدا ورسول راضی شدم

(٤) احادیث تسبیح فاطمه(ع) وثواب آن

یکی‌روایت‌علل‌الشرایع‌بود که آنفا گذشت‌ودیگردرثلث اخیرجزءچهارم صحیح بخاری ونیز ابوبکر شیرازی که ازاعلام سنیه هستندسند،بابی‌لیلی میرسانند که‌علی شکایت‌کرد که‌حمل مشك آب بدن مرا بیازرد وپوست آنرا برداشت فاطمه نیزشکایت کردکه دستهای من ازگردانیدن آسیاازکار شده‌است چون دراین وقت نزد حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گروهی از اسیران حاضر بودند امیرالمؤمنین فاطمه را فرمود بنزدیك پدر شو و خدمت کاری طلب کن لاجرم فاطمه بحضرت رسول آمد و سلام داد و جواب شنید.

وبروایت بخاری رسولخدا را ندید عایشه درآنجا بود مطلب را بعایشه‌فرمود چون پیغمبر واردشد عایشه رسولخدا را از قصه آگاه کرده رسول خدا بخدمت فاطمه شتافت فاطمه میفرماید مادر خوابگاه خود خوابیده بودیم من خواستم ازجای خود برخیزم رسولخدا فرمود بجای باش سپس بین من وعلی نشست حتی‌وجدت بردقدمیه علی‌صدری سپس‌تسبیح‌راتعلیم آنهانمود وبروایت‌ابوبکرشیرازی وحاکم درالمستدرك و عسقلانی در اصابه فاطمه بحضرت‌رسول آمدوبی آنکه اظهار حاجت کند مراجعت

فرمود امیر المؤمنین فرمود بگوی‌تاچه جواب آوردی عرض کرد بخداقسم ازهیبت رسولخدا مرانیروی سخن‌گفتن نماند

وبروایت دیگر گفت چند نفر از جوانان بنزد آنحضرت بودند من حیاکردم سخن بگویم این وقت علی فاطمه‌را برداشت وبحضرت رسول آمد وسلام‌دادوجواب شنید پیغمبر فرمود همانا حاجتی شمارا باینجانب جنبش داده امیر المؤمنین صورت حالرا بشرح کرده

وبروایت دیگر فاطمه شرح حال خویش نمود رسولخدا فرمود بخداقسم اینك درمسجد چهارصد تن حاضر است وایشانرا نه طعامی است مهنا ونه جامعه ایست مهیا اگر بیمناك نبودم که از توفضیلتی فوت شود ترا جاریه اي عطا میکردم‌هان ایفاطمه نمیخواهم اجریکه خاص تواست برجاریه فرود آید وبیم دارم که‌فردای قیامت در حضرت خداوند علی باتو ازدرمخاصمت‌بیرون شود وحق خودرا ازتوطلب کند آنگاه تسبیح فاطمه‌را بجای کنیز بایشان تعلیم نمود چون فاطمه مراجعت نمود حضرت‌علی علیه‌السلام فرمود رفتي خدمت‌رسولخدا برای طلب دنیا خداي متعال ثواب آخر ترا بماعطا فرمود این وقت این آیهٔ شریفه نازل گردید (واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من‌ربك ترجوها فقل‌لهم قولاميسورا) چون رسولخدا اجر جمیل وثواب جزیل رادرفروختن جاریه وانفاق باصحاب صفه میدانست لهذا اعراض‌فرمود ازقضاء حاجت‌دخترش‌فاطمه ورضای خدارا در آن ارجح میدانست‌پس خداوند متعال فرموداین‌اعراض توازقرابت قریبه وفاطمهٔ مرضیه بجهت طلب ثواب ورحمت ورضای ماست که بدان امیدواری لیکن بقول حسن بافاطمه سخن بگوی که در آن هم‌رضای‌ماست‌وطلب‌ثواب‌ورحمت است ازاین جهت آن پیغمبر رحمت دراین‌آیه ازقول میسوردانست‌ازپروردگارمتعال اجازه‌نیست در استرضای خاطر فاطمه بلکه‌ابتغاء برضوان الله و رجاء برحمة الله در حقیقت برآوردن حاجت فاطمه است پس‌جاریه‌ای برای‌آنمخدره فرستاد وآنرا فضه نام نهاد که‌ترجمهٔ حال اودرمحل خودمفصلا بیاید

واما ثواب این تسبیح کلینی درکافی باسناد معتبرة ازمحمدبن مسلم ثقفي از

امام باقر روایت میکند که آنحضرت بمحمدبن مسلم فرمودند بعدازنماز فریضه فاضل تر ازتسبیح فاطمه چیزی نمیدانم که بعدازهر نماز مقرر ومعمول دارند وده مرتبه این تهلیل را بعدازنماز صبح بگویند لااله الاالله وحده لاشریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت و هوحی لایموت بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر

و حضرت باقر فرمودند اگر چیزی فاضل تر ازتسبیح فاطمه بود رسولخدا ازوی دریغ نمیفرمود واورا تعلیم مینمود و آن سی وسه مرتبه سبحان الله وسی وسه مرتبه الحمد لله وسی وچهار مرتبة الله اکبر این جمله یکصد بشمار میرود

و بروایتی باین ترتیب عامه قرائت مینمایند حضرت باقر میفرماید اولی واشهر آنست که ۳٤ کرت الله اکبر و۳۳ کرت الحمد لله و۳۳ کرت سبحان الله بگوید

و دراعیان الشیعه درترجمهٔ حضرت زهرا سلام الله علیها ازاصابهٔ ابن حجر نقل میفرماید که علی بن ابی طالب علیه السلام میفرمود از آنروزیکه من این تسبیح را تعلیم گرفتم آنرا ترك نکردم ابن الکوا گفت ولو درشب صفین حضرت فرمود قاتلکم الله ولو درشب صفین .

و محدث قمي در کتاب باقیات الصالحات که درحاشیهٔ مفاتیح الجنان مکرر درمکرر طبع شده میفرماید احادیث درفضیلت این تسبیح زیاده ازحدو احصااست ازحضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود ما امر میکنیم کودکان خودرا به تسبیح فاطمه(ع) چنانکه امر میکنم ایشانرا بنماز پس آنرا ترك مکن که هرکه مداومت نماید بران شقي وبدبخت نشود .

و درروایت معتبره وارد شده است که ذکر کبیر که خدا درقرآن مجید بآن امر فرموده تسبیح حضرت فاطمه است وهرکه بعد ازهر نماز مداومت نماید خدا رابسیار یادکرده است وبآیهٔ کریمهٔ واذکروالله ذکرا کبیرا عمل نموده

و بسند معتبر ازامام باقر علیه السلام مرویست که هرکه تسبیح فاطمه رابگوید و بعداز آن استغفار کند خدا اورا بیامرزد و آن برزبان صدهست ودرمیزان عمل هزارو شیطانرا دورمیکند وخدا راخشنود میگرداند .

و بسندهای صحیحه ازحضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که تسبیح فاطمه‌را بعداز نماز بگوید پیش‌از آنکه پاها را ازهیئت نماز بگرداند آمرزیده شود وبهشت اورا واجب گردد

و درحدیث معتبردیگر فرمود که تسبیح فاطمه رابعد ازهر نماز خواندن بهتر است نزد من از آنکه هزار رکعت نماز بگذارد درهرروزي

و درروایت معتبر از حضرت باقر علیه السلام منقولست که فرمود عبادت الهی کرده نشده‌است بچیزي ازتسبیح وتمجید که بهتر ازتسبیح فاطمه باشد واگرچیزی‌ازآن‌بهتر میبود حضرت رسول آنرا بفاطمه عطا مینمود

و ازحضرت صادق علیه السلام مرویست که‌هر که بعداز نماز فریضه تسبیح فاطمه‌را بگوید ودر عقب اویك مرتبه لااله‌الاالله بگوید خداوند متعال اورا بیامرزد

ثواب تسبیح تربت

وبهتر این‌است که تسبیح فاطمهٔزهرا راباتسبیح‌تربت حضرت سیدالشهداقرائت بنماید وهمچنین سائر اذکارا وپیوسته تسبیح تربت حضرترا باخود داشتن مستحب‌و حرزازبلاهااست وموجب ثواب بی‌انتهااست

ومنقولست که در ابتدا حضرت‌فاطمه ریشه‌اي‌ازپشم‌تابیده بودند و برآن‌گره‌ها زده‌بودند وحساب تسبیح رابآن گره‌ها نگاه میداشتند تاآنکه حضرت حمزه دراحد شهیدشد این وقت آنمخدره ازتربت قبرحمزه تسبیحي بساخت و بآن تسبیح میکرد مردم نیزچنان‌کردند تااینکه‌حضرت سیدالشهدا شهید شد سنت‌شد که ازتربت‌آن‌امام مظلوم تسبیح بسازند وباآن ذکر گویند

و ازحضرت صاحب الامر مرویست که هر که تسبیح امام حسین علیه السلام دردست داشته باشد وذکر رافراموش کند ثواب ذکربرای او نوشته میشود

و از حضرت‌صادق‌منقولست که تسبیح ذکرمیکند بي‌آنکه آدمي ذکربگوید وفرمود که یك ذکر یایك استغفارکه باآن گفته میشود برابر است باهفتاد ذکر که با

چیزدیگر گفته‌میشودواگر بی‌ذکر بگرداند بهردانه هفت‌تسبیح برای اونوشته‌میشود

و نیز مرویست که‌حوریان بهشت چون ملکیرامی بینند که بزمین‌میآید باو التماس میکندکه ازتسبیح تربت حضرت حسین برای مابیاورد

و درحدیث صحیح ازحضرت امام موسی علیه السلام منقولست‌که مؤمن می‌بایدخالی نباشد ازپنج چیز مسواك وشانه وسجاده وتسبیحی که در آن‌سی وچهار دانه باشد و عقیق و ظاهر این است که خام و پخته هردو خوب است و خام بهتر است (باقیات الصالحات)

۵ دیلمی که از مشاهیر سنیه است درکتاب (فردوس) بسند خود از ابن‌عباس حدیث کندکه رسولخدابالمیرالمؤمنین فرمودیاعلی خدای متعال فاطمه را بتو تزویج کرد ومهراورا زمین قرار داد و آنکس که باتو دشمن باشد راه رفتن او برروی زمین حرام است

اقول درعنوان تزویج فاطمه سبق ذکریافت‌که تنها زمین مهر فاطمه نبوده است نهایت حضرات اهل سنت همین مقدار راهم‌که معترف باشند برای ماکافی است واگر نه‌فضائل فاطمه‌راچگونه توان احصی کرد وغیر متناهی راچگونه توان‌متناهی کرد دریا راچگونه توان‌کیل کرد آفتابرا چگونه توان پیمود فضیلت آنمخدره را درطی سخن فروگرفتن بدان ماند که‌عنکبوت همی خواهد خورشید و ماهرا در کار گاه‌خویش درافکند وفروبندد کسیکه شعاعی ازاشعه انوار الوهیت است‌معرفت‌بکنه اودرعقده محالست‌برای غیر معصوم.

(٦) احادیث خیرنساء العالمین ونظائر آن

یك دسته روایات‌که مجمع علیه بین شیعه وسنی است این حدیث که رسول خدافرمود(۱)خیرنساءالعالمین اربع مریم‌بنت‌عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه‌بنت

(۱) بخاری درصحیح خود احمدحنبل درمسند خود طبرانی در معجم خود وسلامی درتاریخ خراسان وثعلبی درتفسیرش وترمذی‌درصحیح‌خودو کذامسلم وابوداود نسائی درصحاح‌خود وحاکم نیشابوری

نبی راهست دخت اما چه دختی اخت باوحدت ☆علی راهست جفت اما چه جفتی جفت بی همتا
پدر راگر بصورت دختر است اما که درمعنی ☆نبی راهست مادر أن خجسته درهٔ بیضا
نه باور گر ترا کو پس چرا ام ابیهایش ☆بکنیت خواند أن کوهست حقرا مظهر اسماء
پیمبر حاش لله کو گزاف اندر سخن آرد ☆سخن را باش از دانش بمعنی عارف ودانا
قوام الاولیا میخوانیش اما نمیدانی ☆نبوت با ولایت توأم است وهمسر وهمتا
وجود اندر مراتب چون پزیرا گشت بر صورت ☆به بطن قابلیت منعقد شد نطفهٔ اشیا
مقام قابلیت رتبهٔ زهر است درهستی ☆که نفس قابلیت راست تأنیث نسب اولی
پیمبر هم زام قابلیت زاده شد . ورنی ☆رسالت را به باید حق بیوجهلی کند اعطا
در دریای عصمت انکه مهر و مه شب و روزش ☆نه بالا دیدنه سایه نه عارض دیدنی سیما
حیا درمکتب شأنش بود طفل دبستانی ☆که ازپیر کمالش گشت بر درس ادب دانا
نقاب شرم برعارض اگر از آفتاب آرد ☆همه چشم فلك باشد بر او چون دیدهٔ عمیا
وقارش فی المثل گر کوه خانم کوه قافش دان ☆که اندروی عفاف اوچه اندر آشیان عنقا
نسیم گلشن فیضش بمریم گر دمیدی دم ☆قدح نوشید از کوثر ثمر برچید از طوبی
برفت ازحجرهٔاش هاجر بزرکان خاك مشك آکین ☆بسود ازپای او ساره بیك سو عنبر سارا
حرمت خاك راهش راملك بر دیده کحل افشان ☆برفعت استانش را فلك از بوسه سر درپا
شجاعت نی بر اوشایان که گویم هست مرحبکش ☆و لیکن دست حق را بوده اندر آستینش جا
نه بی مهرش بود مسلم اگر طاعت کند سلمان ☆نه باعفوش بود مجرم اگر عصیان کند ترسا
بهشت از قهر او گردد بسان حفره دوزخ ☆سقر از لطف او گردد مثال جنة المأوی
فلك را دستهٔ دستاس او گر دست رس بودی ☆زانجم دانه کردی آرد بهرش در همه شبها
تنور از آفتاب افروختی تا قرص مه بندد ☆دریغا سوخت نانشرا جهان از آتش اعدا
غرض چون جشن میلاد است وقت تهنیت غافل ☆نه جای تعزیت بر گو حدیث ازصا غر صهبا

۷- حدیث ان فاطمه (ع) لسان المیزان

علی بن عیسی اربلی در کشف الغمة از محمدبن الحنفیة رض حدیث میکند که فرمود از پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود روزی بر رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم : دیدم فرزندم حسن درطرف راست رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم نشستة و حسین در جانب یسار اونشسته وفاطمه درپیش روی اوجلوس فرموده این وقت رسولخدا فرمود اي حسن وای حسین شما دو کفه میزانید وفاطمه شاهین آن ترازو باشد ترازو درست نشود مگر باشاهین وشاهین ترازو نشود مگر با کفتین شما دوامامید و از برای مادر شما است شفاعت امیرالمؤمنین فرمود سپس رسولخدا متوجه من گردید و فرمود یا ابا الحسن تو عطا کنندهٔ اجرهاي مؤمنین وتقسیم کنندهٔ بهشت درمیان آنها مي باشی)

وحضرات اهل سنت نیز این روایت رانقل کرده اند (۱) واین حدیث صریح است که امر شفاعت درعهدهٔ طاهرهٔ مطهره فاطمهٔ زهرا است وخداوند متعال این نور مقدس را سبب وصول رحمت خود قرار داده کما اینکه پدر بزرگوارش رارحمت واسعه خود قرار داده واین روایت بالخصوص خبر از مقام کریمی میدهد که امامین همامین الحسن والحسین که دارای مقام ولایت کلیه میباشند تمامیت آن مقام اناطه بوجود آنمخدره دارد ابویعلي صاحب تفسیر کبیر وسفیان ثوری آیهٔ مرج البحرین یلتقیانرا درحق خمسهٔ طیبه تفسیر کرده اند چنانچه درذیل تفسیر آیهٔ سوم سبق ذکر یافت

---

(۱) الشیخ عبدالله بن محمد الشبراوی القاهری الشافعی المتوفی ۱۱۷۲ فی کتاب (الاتحاف بحب الاشراف باسنادة عن محمدبن الحنفیة رضی الله عنه قال سمعت امیر المؤمنین ع یقول دخلت یوما منزلی فاذا رسول الله جالس والحسن عن یمینه والحسین عن یساره وفاطمه بین یدیه وهو یقول یاحسن ویا حسین انتما کفتا المیزان وفاطمه لسانه ولا یعدل المیزان الا باللسان ولا یقوم اللسان الا بالکفتین انتما الامامان و لامکم الشفاعة ثم التفت الی وقال یا اباالحسن انت تؤتی المؤمنین اجورهم وتقسم بینهم الجنة)

(٨) بودن فاطمه (ع) لقاح شجرهٔ طیبه

درانساب سمعانی و مستدرك حاکم وفردوس دیلمي و دیگران از ابن عباس روایت کنند که فرمود ازرسول خداشنیدم که این کلام بگفت انا الشجرة وفاطمة حملها وعلی لقاحها والحسن والحسین ثمرها والمحبون لاهل البیت ورقهامن الجنة حقا حقا وتفصیل این مقام در ذیل آیهٔ چهارم سبق ذکر یافت

(٩) احادیث من آذافاطمه ونظائر آن

یك دسته روایات راجع باین قسمت درکتب فریقین ازحد تواتر گذشته واین روایات اصل وفرع مذهب اهل سنت رابرهم بسته بدارالبوار میفرستد واندوختهای آنهارا که در سالهای دراز برهم بافته ودر السنه عوام انداخته بدرك اسفل میرساند چه آنکه هرگاه اذیت فاطمه اذیت رسول خدا باشد وغضب فاطمه غضب او باشد اکفر اذیت کننده وبغضب آورنده بلاکلفة ثابت ومحقق است که تفصیل آن درقصهٔ حرق باب بعد ازاین بیاید انشاء الله

شیخ شبلنجی درنورالابصار (١) قال اخرج الطبرانی ورجاله ثقات انه صلی الله

---

(١) طبع مصرص١٤١ ابن حجرمکی درصواعق المحرقه درمقصد ثالث ازآیه ١٤ درفضائل اهل بیت وعسقلانی دراصابه درترجمة فاطمه وکذاابن اثیردر اسد الغابة وابن عبدالبر دراستیعاب وبخاری درباب خمس وعلی متقی درکنزالعمال درفصل ثانی ازباب خامس ازفضائل اهل بیت از حرف الفاج ٥ص ٢١٨ طبع حیدرآباد و بدخشانی درمفتاح النجاة و حاکم نیشابوری درمستدرك وابن مغازلی درکتاب مناقب وشیخ عبدالحق دهلوی درمدارج النبوة وعسقلانی درفتح الباری درباب نکاح و همدانی درمودة القربی وبشراوی درکتاب اتحاف وبخاری درباب فضائل الصحابة ودر باب ذب الرجل عن ابنته ازباب نکاح وابی داود سجستانی درصحیح خود ص٢٠٢ ازکتاب نکاح باب مایکره ان یجمع بینهن من النسا طبع هند ودرجزأ ثانی ازکتاب مصابیح السنة بغوی ص٢٠٥ طبع مصر وطبرانی درمعجم کبیر واحمدبن حنبل درمسند خود باسانید کثیرة ودرتلخیص مستدتألیف ذهبی و ابراهیم بن محمد حموی درفرائد السمطین و موفق بن احمد خوارزمی درجزء اول مقتل الحسین ص٥٣ ودرکتاب فضائل وقسطلانی درمواهب لدنیه درمقصد ٤ ودرخصائص حضرت فاطمه و

علیه وسلم خرج وهو اخذ بید فاطمة فقال من عرف هذه فقدعرفها ومن لم یعرفهافهی فاطمه بنت محمد وهي بضعة منی و هی قلبی وهی‌روحي التی بین جنبی‌من آذاهافقد آذاني ومن آذانی‌فقد آذاالله

ودر بعضی ازروایات من اغضب فاطمه فقد اغضبنی ومن اغضبنی فقد اغضب‌الله ودربعضی دیگرقال رسول الله ﷺ یریبني ماارابهاودر بعضی دیگر یسوئنی‌مایسوئها ودر بعض دیگر یولمنی مایولمها ویسرني مایسرها ودربعض‌دیگر یرضی الله لرضاها ویغضب لغضبها ودر صحیح مسلم وحلیة الاولیاء صورت‌خبر این است انما فاطمه‌انبتی وهی‌شجنة منی‌یریبنی ماارابها ویؤذینی ما آذاها)

فاطمه پاره از گوشت من است مکروه مي آید مرا چیزیکه بروی مکروه آید وآزرده میسازد مرا چیزیکه اورا بیازارد

وعبارت دیگر حلیه ومستدرك حاکم این است که پیغبر فرمود فاطمه شجنة منی یقبضنی مایقبضها ویبسطنی مایبسطها

ودرخبر است که سهل بن عبدالله بنزد عمربن‌عبدالعزیز آمد وگفت بنی‌امیه میگویند تو فرزندان فاطمه را ازایشان فاضل تر دانی وبر ایشان تفضیل میگذاری عمر بن عبدالعزیز درجواب گفت من‌از اشخاص‌عدول ثقة استماع کردم‌که ازاصحاب روایت کردند که‌ایشان‌ازرسول‌خدا شنیدند که‌فرمود فاطمه پارهٔ تن من است‌خوشنود میکند مرا چیزیکه فاطمه را خوشنود میکند وخشمناك میکند مراچیزیکه فاطمه راخشمناك مینماید وبخداقسم‌سزاواراست‌ازبرای من که طلب‌کنم رضاي رسولخدارا را ورضای فاطمه را بخوشنود کردن فرزندان ایشان وهمانا بنی امیه دانسته اندکه

وقندوزی دریناییع المودة وسبط ابن جوزی درتذکرة وابن قیتبه درالامامة والسیاسة وابن ابی الحدید درشرح نهج‌البلاغه ومحب الدین طبری درذخائرالعقبی ورياض النضره) وشاه ولی‌الله در ازالة الخفا وملك العلما درفضائل السادات وابونعیم درحلیة الاولیا ومنقبة المطهرین و ابوصالح مؤذن دراربعین و خرگوشی در شرف النبوة وسیوطی در جمع الجوامع ودیگرکتب خود وعمر رضاکحاله دراعلام النساء درترجمهٔ فاطمه و دیگر ازاعلام سنیه ممن لاتحصی کثرتهم باسانید متعدده روایات‌مذکورهٔ‌درمتن‌راذکرکرده‌اند) منه

پیغمبر شاد میشود از شادی فاطمه ودشمن میدارد غمناکي اورا

وحاصل مجموع این روایات چندچیزرا میرساند یکی افضلیت‌فاطمه را چون جزأ پیغمبر است وجزأ حکم کل دارد بضعه وشجنة بمعنی قطعه ازچیزی است‌بعلاوه که رسولخدا از اوبمهجهٔ قلب و فلذهٔ کبد و قرة العین وروحی‌التی بین جنبي‌فرموده پس ایذاء وایلام فاطمه عین ایذاء وایلام رسولخداست واذیت‌کننده رسولخدا کافر است باجماع مسلمین عبدالعزیز دهلوی درکتاب تحفهٔ خود تصریح دارد که اغضاب بنی کفر است

ونیز ازاین‌روایت‌عصمت فاطمه‌ثابت‌ومحقق است چه‌آنکه اگر معصومه‌نباشد تواند شد که خطائی کند وآلودهٔ گناهي کردد ودراین وقت باندازه گناه واجب میشود برپیغمبر که حد براند ودراجراي حد خوشدل‌گردد که خدایرا اطاعت‌کرده باشدودرحق‌چنین کس‌چگونه پیغمبر میفرماید هرکه فاطمه‌رابیازارد مرا آزرد است وهرکه مرا بیازارد خدارا آزرده است‌درهمه حال تواند شدکه ازبراي‌صدور خطائی یاگناهی فاطمه‌را بیازارد دراین وقت خدای ورسولرا آزرده است‌لاجرم ثابت میشود که فاطمه معصومه است وبحکم عصمت در عقدهٔ محال است که ابدالابدین ازوی خطائی وترك اولائي صادر گردد در این صورت آزردن فاطمه آزردن خدا ورسول است چون‌ایلام‌کل‌صدق میکند حقیقة بایلام بعض‌وایلام‌بعض‌برایلام‌کل‌لامحاله مضافابر اینکه‌ازبرای‌روح ترکیبی نیست وکل جزاء اجزاء بدن است و واسطهٔ درایلام روح است وفاطمه‌چون ازجنس طینت نبی‌است‌واز آن اصل‌واز آن نور است(فیکون‌ایذائها ایذاء رسول‌الله وایلامها ایلامه لما بینهما من الاتحاد المشار الیه بلفظالبضعة والشجنة)

مؤمنان معدود لیك ایمان یکي جسمشان معدود لکن جان‌یکی
غیر آن‌فهمی که‌درکاووخراست آدمیرا عقل وجان دیگر است
جان‌شیران‌وسکان‌ازهم‌جداست متحد جانهای شیران خداست

واما بودن ایذاء رسولخدا ایذاء حضرت پروردگار از این راهست که قلب رسولخدا آن‌کعبه وبیت حقیقی از برای خداست چنانچه منقولست ماوسعنی ارضی

ولا سمائي ولكن وسعني قلب عبدي المؤمن پس بسبب اذيت رسولخدا عرش الله مضطرب ميشود وهموم و غموم دراو متراكم ميگردد محتشم بسيار خوب گفته است

هست ازملال گرچه بري ذات ذوالجلال او دردل است وهيچ دلي نيست بي ملال(۱)

دهم - درلمعة البيضاء بروايت حذيفة يماني ازرسولخدا حديث كند كه رسول خدا فرمود چون روز قيامت شود سواره فقط چهار نفرندمن وعلي ودخترم فاطمه وصالح النبي وبروايت ابن عباس فرمود من بربراق سوار ميشوم وعلي بردلدل ودخترم فاطمه برناقة غضبا وصالح برناقه خود

(۱۱) شدة حب النبي لفاطمة (ع)

در كتاب مذكور وغير آن ازحذيفه منقولست كه رسولخدا مكرر ميفرمود فداها ابوها و آنحضرت بجامة خواب نميرفت تااينكه فاطمه را ديدار كند وصورت خود را ميان دوپستان اوبگذارد وصورت اورا به بوسد وابو السعادات درفضائل الصحابة و ديگر آن بروايت شريك واعمش وكيثر النوى وابن الحجام جميعا سند بجميع بن عمير ميرسانندواو ازعايشه واسامه روايت ميكنند كه اين دونفر گفتند ماكان احدمن الرجال احب الي النبي صلى الله عليه وآله وسلم من علي بن ابي طالب ولامن النساء احب اليه من فاطمه

و نيز عبدالله بن عطا ازعبدالله بن بريده خبرميدهد كه پدرش از رسولخدا خبرميدهد ميگويد من از آنحضرت سؤال كردم كه محبوب ترين زنان درنزدتو كيست فرمود فاطمه زهراء گفتم ازمردان فرمود علي بن ابي طالب شوهر اوومثل همين را در جامع تر مذي ومستدرك حاكم واستيعاب ابن عبدالبر وسائرين نقل كرده اند

---

(۱) قال ابن طلحة الشافعي في مطالب السؤال ان فاطمة قدخصت بفضل سجايا منصوص عليها بانفرادها وفضلت بخصائص مزايا صرح اللفظا النبوي بايرادها ومينرت قرة عين الرسول بصفات شرف يتنافس الانفس النفيسة في آحادها وقال في كشف الغمة ولقد اشرق عوالم الغيب والشهود باشراق انوارها واضاء لالائها بتشعشع ضيائها واعتلى نورها على كل موجود بعلومنا رها متعالية عن اعين النظار الكريمة الكريمة الانساب الشريفة الشريفة الاحساب السيدة الجليلة باجماع اهل السداد الغيرة من اهل الغير والرشاد ثالثة الشمس والقمر بنت خيرالبشر ام الائمة الغرر الصفوة على رغم من جحدا و كفر الخ

و نیز در کتاب قوة القلوب ازابو طالب مکی وابو صالح مؤذن دراربعین و کتاب فضائل الصحابة سند بعایشه میرسانند که گفت علی وفاطمه درکنار رسولخدا بودند علي گفت یارسول انیا احب الیك انا اوفاطمه) من درنزد شما محبوب ترم یا فاطمه رسولخدا فرمود فاطمه محبوب تراست وتوعزیز تری درنزدمن وبروایت جابربن عبدالله حضرت فرمود لك حلاوة الولد و له ثمر الرجال وهواحب الی منك

یعنی تو شیرینی فرزندي داری از برای من و علي ازبرای خود من سود وثمر مردان دارد لاجرم او محبوب تراست درنزد من فاطمه عرض کرد قسم بآن کسیکه ترا برگزید وخلعت نبوت بر تو پوشانید و امت را بتو هدایت کرد تازنده هستم اعتراف دارم بمنزلت علی ﷺ پوشیده نماند که امثال اینگونه سؤال وجواب ازبرای استد راك آیندگان است که منزلت ومکانت ایشانرا بشناسند واگرنه هریك عالم بماکان ومایکون بودند حاجت بسؤال وجواب نداشته اند .

(۱۲) طیب رائحتها

ابو محمد جعفربن أحمد بن علی القمی در کتاب جامع الاحادیث که در سنه ۱۳۶۹ هجری در تهران بطبع رسیده از رسولخدا چنین روایت میکند قال رسول الله رائحة الانبیاء رائحة السفرجل ورائحة الحورالعین رائحة الاس ورائحة الملائکه رائحة الورد ورائحة ابنتي فاطمة الزهراء علیها السلام رائحة السفرجل و الاس و الورد ولابعث الله نبیا ولاوصیا الاو جد منه رائحة السفر جل فکلو ها و اطعموا حبالا کم یحسن اولادکم .

رسولخدا فرمود بوی انبیاء بوی به هست و بوی حوران جنت بوي کل یاس است وبوی ملائکه بوی کل سرخ است وبوی دخترم فاطمه بوی به وگل یاس وگل سرخ هرسه رادارد خدای متعان هیچ رسولی نفرستاد مگر آنکه رائحهٔ سفرجل دراوبود شما زنان حاملهٔ خودرا به بخورانید تافرزندان شما نیکو صورت ازمادر متولدشوند .

(١٣) انها حوراء انسية

خرگوشی در کتاب شرف النبوة وابوصالح مؤذن در اربعین و ابوالسعادات در فضائل وابوبکر محمدبن عبد الله شافی و دیگران از علماء عامة روایتی را که تحت انعقاد نطفه فاطمه از کتب خاصه نقل کردیم این اعلام سنیه هم نقل کرده اند نهایت اسم عایشه را بآن تصریح نکردند مبادا از مقام او چیزی کاسته شود و صورت خبر این است .

کان رسول الله یکثر بقبیل فاطمه فانکرت علیه بعض نسائه فقال صلی الله علیه وآله انه لما عرج بی السماء اخذ بیدي جبرئیل فادخلني الجنة فناولني من رطبها فاکلته .

وفی روایة فناولنی منها تفاحة فاکلتها فتحول ذلك نطفة فی صلبی فلما هبطت الي الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمه مني فهی حوراء انسیة لا انسیة محضة فکلما اشتقت الي رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی .

رسولخدا چون بسیار فاطمه را می بوسید عایشه بر او انکار کرد که زن شوهر دار را سزاوار نیست اورا این همه بوسیدن رسولخدا فرمود شبیکه مرا بآسمانها بالا بردند جبرئیل دست مرا گرفت وداخل بهشت گردانید واز رطب بهشتی واگر نه سیب بهشتی بمن عطا کرد من آنرا تناول کردم نطفهٔ فاطمه از آن میوه بهشتي است هر گاه مشتاق بهشت میشوم بوی آنرا از فاطمه استشمام میکنم فاطمه حوراء انسیهٔ است نه اینکه انسیهٔ محضه بوده باشد .

تفصیل این عنوان تحت عنوان شفاعت بیاید

(١٤) کرامتها علي الله

ابوصالح مؤذن در کتاب اربعین از ابو حامد اسفراینی که اوسند بابو هریره می رساند که گفت شنیدم از رسولخدا که فرمود اول کسیکه داخل بهشت شود فاطمه خواهد بود .

وعلی متقی حنفی در کنز العمال در جزأ سادس ص۱۸ طبع حیدر آباد هند بسند های بسیار از رسولخدا حدیث کند که چون روزقیامت شود منادي از بطنان عرش نداکند که چشمهای خود به پوشید و سرهاي خودفرود آرید که اینك فاطمه دختر محمد میخواهد از صراط عبور کند باهفتاد هزار حورالعین همانند برق جهنده .

(۱۵) نامهٔ برات آزادی

(نا) از کتاب ابوبکر حافظ بن مردویه المتوفی سنه۳۵۲ که از مشاهیر اهل سنت است سندبسنان بن اوسی میرساند که گفت رسولخدا فرمود خداي تعالي چون فاطمه را باعلی تزویج کرد فرمان داد برضوان خازن بهشت که شجرهٔ طوبی راحمل رقاع از برای محبین آل محمد بنماید سپس همانند باران آن نامهای برات بیزاری از آتش جنهم ازاوفرو ریخت ملائکه آن رقاع را ضبط کردند چون روز قیامت شود آن ملائکه هر یك از محبین آل محمد را یك نامه برای آزادی از آتش جهنم باو داده خواهد شد .

(۱۶) تابش نور از ثنایای فاطمه

ابوالسعادات در کتاب فضائل و ثعلبی در تفسیر خود بنابر نقل صاحب ناسخ در تفسیر قوله تعالی (لایرون فیها شمسا ولازمهریرا) ازابن عباس حدیث کنند که چون اهل بهشت ساکن شوند تابش نوریرا بنگرند عرض کنند پروردگارا در کتاب خود خبردادی که دربهشت آفتاب وماه نیست پس این روشنائی چیت این وقت منادی ندا کند این نور شمس وقمر نیست فاطمه از چیزی تعجب نمود خندید این نور از ثنایای اوست که بهشت را روشن کرده است .

(۱۷) صفة قصر فاطمه

(نا) ابو صالح مؤذن دراربعین خودسند بابن مسعود میرساند که گفت ازرسولخدا شنیدم که می فرمود گاهیکه خداوند فرمان داد که فاطمه را با علي کابین بندم پس

از امتثال فرمان جبرئیل مرا آگهی داد که خداوند بهشتی از مروارید بنیان کرده که بین جرز هر دیواریرا ازمروارید وطلا ویاقوت بهم پیوسته وبیاقوت سرخ مرصع فرموده وبا زبرجد سبز سقف آنرا بناکرده و باقطعات مروارید مرصع بیاقوت سرخ آنرا مزین نموده وغرفهٔ ای بنیان نهاده که از آستانه تا آستانه خشتی اززرسرخ وخشتی از مروارید سفید وخشتی ازیاقوت رمانی وخشتی اززبرجد سبزاست وچشمه سارهاروان داشته وآن غرفهارا بآنهارجاریه محفوف فرموده وبرلب انهارقبها پدیداراست که بسته میشود بزنجیر های طلا وپوشیده میشودبگونا گون شجروبرهر شاخ شجر قبه ایست ودر هر قبه تختی است ازمروارید سفید وشاذروان آن ازسندس واستبرق است وزمین آنرا بزعفران ومشك وعنبر فرش کسترده اند ودر هر قبه حوریه‌أی است وآن قبه را صدباب است ودرهر بابی دوجاریه جای دارد ودوشجر أفراخته برپاست ومفرشی وکتابی نگاشته حاضراست وگرداگرد قباب نوشته است .

بآیة الکرسی گفتم ای جبرئیل خداوند این بنارا ازبرای که نهاده واین بهشت از برای کدام کس آفریده گفت ازبرای علی بن ابیطالب ودخترتو فاطمه زهرا بیرون یك بهشت دیگر که خداوند تحفه فرموده برای علی و فاطمه تاچشم تو بدان روشن گردد .

اقول آنچه ذکرشد ازوصف این قصر منیف هرانیه براي تقریب اذهان است والاوصف آن دار کماهو حقه در عقدهٔ محال است وحقیقت آنهارا بهشت آفرین میداند.

(۱۸) تفسیر حي علي خير العمل

ابن شهر آشوب در مناقب از امام صادق عليه السلام حدیث کند که چون از آن حضرت سؤال کردند از معنی حی علی خیرالعمل فرمودند برفاطمه ونیکوئي بفرزندان او وبروایتي خیرالعمل ولایت اهل بیت است ومنافات ندارد وخیرالعمل جزأ اذان بود وعمراورا اسقاط کرد وبجای او الصلوة خیر من النوم قرار داد واین یکی از مطاعن او است .

١٩ ـ درصحیح ترمذی است که رسولخدا فرمود من احب هذین یعنی الحسن والحسین علیهما السلام واباهما وامهما کان معی فی الجنة آنکس که این چهار نفر دوست بدارد دربهشت بامن خواهد بود).

٢٠ـ درتفسیر ثعلبی از ابن عمر حدیث کند که او میگفت علی را سه خصلت است که اگر یکی از آنها نصیب من میشد دوستر داشتم از اینکه مرا شتران سرخ موبوده باشد وآن تزویج فاطمه است و اعطاء رایت یوم خیبر و آیة النجوی

٢١ـ نسفی که از معروفین سنیة است درتفسیرخود نقل میکند که فاطمه در خواست کرد که صداق او شفاعت امت بوده باشد واین درخواست قبول گردید که درباب شفاعت بیاید

٢٢ـ درنزهة المجالس از رسولخدا حدیث کندکه فرمود شمس من هستم و قمر علی است وزهرة دخترم فاطمه وفرقدان حسن و حسین میباشد

اقول از این قسم کنایات در قرآن بسیار است بعض از آن سبق ذکر یافت

دوازده زن را خدای تعالی در قرآن بکنایت نام برده

یکی حواء یا آدم اسکن انت وزوجك الجنة

دوم و سوم زوجة نوح ولوط چنانچه میفرماید (ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة نوح وامراة لوط الایة

٤ ـ آسیه زوجة فرعون (و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون اذ قالت . الایه

٥ ـ سارة زوجة ابراهیم خلیل چنانچه میفرماید (و امرأته قائمة فضحکت فبشرناها) باسحق

٦ ـ زوجة حضرت ذکریا است (ووهبناله یحی واصلحنا له زوجه الخ)

٧ ـ زلیخا زوجة عزیز مصر (قالت امرأة العزیز الآن حصحص الحق انا راودته

۸ ـ زوجهٔ ایوب فاستجبنا له و کشفنا مابه‌من ضر و آیتناه اهله

۹ ـ بلقیس است انی وجدت امرأة تملکهم

۱۰ ـ عایشه وحفصه است واذا سرا لبنی الی بعض ازواجه‌حدیثافلما نبأت‌الایة)

۱۱ ـ خدیجه کبری (ووجدك عائلا فاغنی) ای بمال خدیجة

۱۲ ـ فاطمهٔ زهرا علیها السلام (مرج البحرین یلتقیان) و از این پیش ذکرشد که آن مخدره در آیات بسیار بکنایات نام مبارکش ذکر شده است و بخصال خاصه او را ستوده .

ده تن زنانرا بعطای ده چیز بر گزید

حوا را بقول توبه ساره را بکمال حسن و جمال رحمه زوجهٔ ایوب را بحفاظ فطری وحجاب جبلی آسیه را بحشمت و حرمت زلیخا را بحکمت و عنایت بلقیس را باصابت رای مادر موسی رابشکیبائی وصبر مریم‌را بزلال صفوت ام المئومنین‌خدیجه را بمقام رضا فاطمه زهرا را بعلم ماکان و مایکون

هرچه خوبان همه دارند تو تنها داری

(۲۳) پارهٔ ازسیره واخلاق فاطمه(ع)

مضافا بر آن‌چه سبق ذکر یافت علامهٔ مجلسی در عاشر بحار سند بابی سعید خدری میرساند که میگفت فاطمه اعز ناس بود در نزد رسولخدا اتفاقا روزی رسول خدا برفاطمه وارد شد واو در محراب عبادت مشغول بنماز بود چون صدای پدرشنید باستقبال پدر دوید وسلام داد رسولخدا دست مرحمت بر سر فاطمه میکشید و می فرمود چگونه شام کردي ای‌نور دیده من خدای ترا رحمت کند اگرشامی داری‌برای من بیاور .

(نا) ازکتاب اخبار فاطمه ابوالصوفی ازعبدالله‌بن‌الحسینی‌حدیث کند که‌رسول خدا بر فاطمه وارد گردید آن مخدره پارهٔ نان جوین خشکیده خدمت رسولخدا آورد آن حضرت بآن نان جو افطار کرد وفرمود ایدختر جان من این اول نانی‌است

که بعد از سه روز بدست من آمده فاطمه زار بگریست و رسولخدا بادست مبارك صورت او را مسح مینمود و اشك اورا پاك میفرمود

حدیث ای شیء خیر للنساء

منقول از کتاب مولد فاطمه تالیف این بابویه از امیر المؤمنین روایت میکند که مادرخدمت رسولخدا نشسته بودیم أنحضرت فرمود مرا خبردهید که چه چیز برای زنها بهترین چیزهاست ماهمگان خاموش بودیم وجوابی نداشتیم چون مجلس پراکنده شد و من بخانه مراجعت کردم و فاطمه را از مقاله رسولخدا خبر دادم أنمخدره فرمود چرا نگفتی بهترین چیزها ازبرای زنان این است که مردی اورا نه بیند و او مردیرا نه بیند امیر المؤمنین میفرمایدمن مراجعت بمسجد کردم ورسولخدا راآگهی دادم از مقالهٔ فاطمه حضرت فرمود یا علي تو که در نزد ما بودي و سخن نکردی امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول‌الله از فاطمه چنین شنیدم رسولخدا فرمود فاطمه بضعة معنی .

حدیث کربة النخل

ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلیني در کافي سند بامام صادق(ع)میرساند که آن حضرت فرمود روزی فاطمه بخدمت رسولخدامشرف شد وشکایت از بعضی امور نمود رسولخدا بیخ شاخهٔ نخل خرمائیراگرفت که آنرا کرب میگویند و بفاطمه مرحمت نمود ودر او کلماتی مسطور بود فرمود اي فاطمه برو ودر او نظر کن و هر چه در او هست بیاموز چون فاطمه دراو نظر کرد دید نوشته است من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلایؤذی جاره ومن کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه ومن کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلیقل خیرا اویسکت .

ودر کتاب دلائل شیخ جلیل ابو جعفر طبری سند بابن مسعود میرساند که مردی بنزد فاطمه آمد عرض کرد ایدختر رسولخدا آیا پیغمبر اکرم برای شماچیزی باقی گذارده که‌مرا بدان وسعت بخشی فاطمه جاریهٔ خود را فرمود که‌أن جریده را

که بتو دادم بیاور کنیزك بسیار گشت و او را نیافت فاطمه فرمود ای وای آن را جستجو کن که بیابی چه آنکه آن جریده درنزد من معادل دو فرزندم حسن و حسین است کنیزك پس ازتفحص بسیارآن جریده رادر میان خاکروبها پیدا کرد کهدرموقع جاروب کردن مفقود شده بود چون آن جریده را نظر کردند درآن نوشتهبود

بسم الله الرحمن الرحیم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لیس من المؤمنین من لم یؤمن جاره بائقة ومن کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلایؤذی جاره ومن کان یؤمن بالله والیوم الاخرفلیقل خیرا او یسکت ان الله تعالی یحب الخیر الحلیم المتعفف و یبغض الفاحش البذاء السئال الملحف انالحیاء من الایمان والایمان فی الجنته وان الفحش من البذاء والبذاء فی النار.

یعنی محمد رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از مؤمنین نیست کسیکه همسایه آش از اذیت او در امان نباشد وهر که ایمان بخدا وروز جزا داشته باشد پس همسایهٔ خود را اذیت نکند وهر که ایمان بخدا وروز واپسین دارد پس کلام خوب بگوید وآگرنه ساکت باشدهمانا که خداوند دوست داردهر کسی را کهخیرخواه مردم وبردبارو پارسا باشد ودشمن میدارد هر که را که فحاش و بد زبانی وبی شرم و بسیارسؤال کنند ومصر در سؤال باشد زیرا که حیا ازایمان است وایمان در بهشت خواهد بود و بد زبانی از بی شرمی استوبی شرمی در آتش است ؛

ساعت دعا

محدث قمی در بیت الاحزان ازصدوق روایت میکند کهفاطمه زهراءسلام الله علیها که آنمخدره فرمود شنیدم از پدربزرگوارم کهفرمود درروز جمعه ساعتی است که هر که درآن ساعت از مسلمانان دعا کند واز خدا حاجت خود را درامر خیر بخواهد حاجت اوبر اورده است من عرض کردم آن ساعت کدام است ای پدر بزرگوار فرمود انگاه که نصف خورشید در افق پنهان شود درموقع غروب پس بعد از آن فاطمه غلام خود را امر فرمود که بربالای بام براید و چون موقع غروب آفتاب شود ونصف خورشید درمغرب فرو رودمرا آگهی دهکه دعا کنم

احتجاب فاطمه (ع) از اعمي

منقول از نوادر راوندی که بسندمعتبر حدیث کند که مردي نابينا برامیرالمؤمنين وارد شد وفاطمه و رسولخدا در آن مجلس بودند فاطمه برخواست وعقب پرده رفت رسولخدافرمودنداين مرد نابيناست فاطمه عرض کرد اگر او مرا نه بيند من اورا مي بينم واو قوة سامعه اش باکی ندارد استشمام رائحه مينمايد رسولخدافرمود إشهدانك بضعة منی

و بهمين سند منقول ازامیرالمؤمنين است که ميفرمايد که رسولخدا از اصحاب خود پرسش کرد که جنس زن چيست عرض کردند انما هی عورة فرمودند چه وقت بخدای خود نزديك ميشود صحابه جوابی نتوانسته اند بگويند چون اين مطلب بگوش فاطمه رسيد فرمودند هنگاميکه در قعر خانه خود بنشيند رسولخدا فرمودند ان فاطمه بضعة منی

و تبسم فاطمه هنگام ساختن اسماء برای او عماريرا که حجم بدن ميت را مي پوشاند بعد ازين بيايد (١)

(٢٤) غلبه نور روجه فاطمه بر هلال

(نا) ازصدوق نقل کرده که ايشان بسند خود ازحضرت رضا عليه السلام روايت نموده که هر گاه هلال طالع ميگرديد درشهر رمضان نور فاطمه غلبه پيدا ميکرد بر نورهلال وچون آنمخدره غائب ميشد نورهلال ظاهر ميگرديد

وتابيدن نور از تنايای فاطمه ازاين پيش گذشت

---

(١) چگونه چنين نباشدلانها سليلة النبوة و رضيعة درالكرم والفتوة و درة صدف الفخار وعزة شمس النهار وضياء مشكوة الانوار وصفوة الشرف والجود وواسطته قلادة الوجود ونقطة دائرة المفاخر و قمرهالة المآثر الزهرة الزهراء والغرة الغراء العالية فی المحل الاعلی الحالته فی المرتبة العليا السامية بالمكانة المكينة فی عالم السماوات المضيئة بالانوار المنيرة جمال الاباء وشرف الابناء يفتخر آدم بمكانهـا ويفرح نوح بعلوشأنها ويسمو ابراهيم بكونها من نسله ويتبهج اسماعيل بهاعلی ابوته ريحانة النبی من بين اهله بل روحه وقلبه)

(۲۵) الوان انوار از صورت فاطمه (ع)

صدوق در علل الشرایع باسناد خود از ابان ابن تغلب از امام صادق علیه السلام حدیث میکند که تفصیل آن در وجه تسمیهٔ فاطمه (ع) بزهراء سبق ذکر یافت که در آخر حدیث حضرت میفرماید :

وهو ینقلب فی وجوهنا الی یوم القیمة فی الائمة منا اهل البیت امام بعد امام

(۲۶) بسجده افتادن ملائکه از نور فاطمه

و نیز در علل الشرایع سند بجابر بن عبدالله میرساند و او از رسولخدا حدیث کند که فرمودند خدای متعال نور فاطمه را از نور عظمت خود خلق کرد چون آن نور بآسمانها وزمینها تابش کرد چشمهای ملائکه از آن نور خیره گردید یکباره بسجده افتادند عرض کردند پروردگارا این چه نوری است که دیدهای مارا خیره کرده خطاب از مصدر جلال برسد که این نور از نور عظمت من میباشد که او را در آسمان ساکن گردانیده ام واورا ازصلب بهترین انبیای خود بیرون میآورم واز آن امامان وخلفای خودرا که بامر من قیام مینمایند بوجود میاورم که درروی زمین بعد ازانقضاء وحی مردمرا بسوی من دلالت کنند وطریق رابآنها بیاموزند.

(۲۷) حدیث ان الله

یغضب لغضبك ویرضی لرضاك امام صادق هنگامیکه این حدیث را ازرسولخدا روایت کرد این حدیث بگوش ابن جریح رسید حاضر حضرت گردید عرض کرد یاابا عبدالله حدیثی عجیب شنیدم حضرت فرمود آن کدام است گفت حدیثی که از رسولخدا نقل کردید حضرت فرمود شما روایت میکنید که خداوند برای بندهٔ مؤمن غضب میکند وبرضای او راضی میشود پس چه جای تعجب است که فاطمهٔ مؤمنه را خدا برای اوغضب کند وبرضای اوراضی شود ابن جریح گفت راست فرمودی الله اعلم حیث یجعل رسالته

(۲۸) پرسش فاطمه (ع) ازمکان ملاقات

صدوق دراماليِ بسند خود از امیرالمؤمنین ﷺ روایت میکندکه فاطمهٔ زهرا ازرسولخدا پرسش نمود که یا ابتاه فردای قیامت من شما راکجا زیارت خواهم کرد حضرت فرمود من بر در بهشت بالواء حمد شفاعت امت میکنم و اگرنه برکنار حوض امت خود را از آب کوثر سیراب مینمایم‌عرض کرد اگر آنجا بخدمت شمانرسم فرمود درپای میزان‌که من در آنجا میگویم خدایا امت مرا از آتش جهنم بسلامت بدار و اگرنه در شفیرجهنم که شرارهٔ آتش را ازامت خود دورمیکنم‌فاطمه مستبشروفرحناك گردیدازاین اخبار.

(۲۹) نام‌فاطمه (ع) درانجیل

صدوق درامالیِ‌سند بعبد الله بن سلیمان میرساندمیگوید درصفت پیغمبرقرائت انجیل مینمودم درنکاح نساء دیدم نوشته است‌که آنحضرت قلیل النسل است ونسل‌او ازمبارکه است‌یعنی‌فاطمه واز برای‌اوخانه‌ایِ‌است‌دربهشت که‌در آنخانه رنجي وسختي وغمی‌والمی نیست و پیغمبر کفیل اوست چنانچه کفیل شد ذکریا مادر ترا یعنی مریم مادر عیسی را و این مبارکه را دو فرزند خواهد بود و هردوتن شهیدخواهندشد

(۳۰) سفارشات رسولخدا درحق فاطمه(ع)

صدوق در امالی سند بابن عباس میرساند که‌گفت روزی رسولخدا نشسته‌بود وعلی وفاطمه وحسن و حسین در نزد او نشسته بودند این وقت رسولخدا سر بجانب آسمان‌کرد عرض‌کرد پروردگارا تومهدانی‌که این جماعت اهل بیت منند وگرامی ترین خلق اندر نزد من‌پروردگارا دوست‌بدارکسیکه اینهارادوست دارد وغضب کن برکسیکه براینها غضب میکنند ودوستی کن باکسیکه بااینها دوستي مینماید ودشمني بنما باکسیکه بااینها دشمني بنماید وإعانت کن کسیراکه با اینها اعانت کند و قراربده

آنهارا پاکیزه ومطهراز هر رجس وگناهي و ازجانب خود ایشانرا بروح‌القدس مؤید بنما سپس روی باعلي آورد وفرمود یاعلی تواامام این امتی وخلیفه بر آنها هستی بعداز من و کشاننده مؤمنین باشی بسوي بهشت وگویا مینکرم که دخترم فاطمه میآید در روز قیامت بر ناقه‌ای‌ازنوروازطرف راست اوهفتاد هزار ملك و ازطرف یسار او هفتاد هزارملك واز پیش روي اووعقب سر کذلك میکشاندزنان امت مرابسوی بهشت پس هرزنیکه پنج وقت نماز خود بجا آورد وروزهٔ ماه رمضانرا بگیرد ودرحال استطاعت حج خودرا بجاآورد وزکوة مال خود را بدهد وشوهرخودرا اطاعت بنماید و علي و اولاد او را دوست داشته باشد داخل بهشت میشود بشفاعت دخترم فاطمه(ع) و انها لسیدة نساء العالمین فقیل یا رسول الله أهی سیدة نساء عالمها فقال ﷺ ذلك لمریم بنت عمران فاما ابنتي فاطمة فهی سیدة نساء العالمین من‌الاولین و الاخرین

وهرگاه درمحراب عبادت بایستد هفتادهزار ملك از ملائکه مقربین بر اوسلام بنمایند واورا نداکنند بهمان ندائیکه بامریم بنت عمران مینمودند میگویند یافاطمه ان الله اصطفیك وطهرك واصطفیك علی نساء العالمین

سپس فرمود یاعلی بدانکه فاطمه پارهٔ تن من‌است ونورچشم من ومیوهٔ قلب من است یسوئني ماسائها ویسرنی ما سرها واو اول کسی‌استکه از اهل بیت من‌بمن ملحق میشود

پس بااونیکوئي کن بعد ازمن « ان فاطمه شجنة منی یسخطني ما اسخطها و یرضینی‌ما ارضاها» فاطمه رك وریشه من است بغضب مي آورد مرا چیزیکه او را بغضب میآورد .

(۳۱) حدیث من‌عرف فاطمة(ع)

شیعه وسنی متفق اند که رسولخداي بیرون آمد ودست فاطمه را در دست داشت وفرمود:(من‌عرف هذه فقد عرفها ومن لم یعرفها فهی فاطمة بنت محمد و هی بضعة منی وهی قلبی وروحی التی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی ومن آذاني فقد آذی‌الله) بیان شدکه نظائر آن‌ازکتب‌اهل‌سنت‌ازحد تواتر گذشته .

(۳۲) تبسم فاطمه «ع» از مرگ خود

رسولخدا در مرض موت خود فاطمه بروي در آمد آنحضرت بافاطمه آغاز سخن کرد وبااواسراري میگفت فاطمه سخت بگریست رسولخدا کلمه‌ای دیگر بگفت فاطمه بخندید عایشه میگوید باخود گفتم این زن را برسایر زنان فضیلت باشد این خنده میان گریه یعنی چه چون ازفاطمه پرسش کردم سبب آنرا در جواب فرمود من آنکس نیستم که افشاي سر بنمایم تاگاهیکه رسولخدا از جهان برفت فرمود پدرم چون خبر مرگ خود را بمن گفت گریستم بعد فرمود تواول کس باشی که بمن ملحق شوی از اهل بیت من پس بخندیدم.

در لمعة البیضا ص ۱۲ بعد ازنقل این روایت ازبخاری و ترمذي میگوید: ان مضمون هذاالخبر یدل علی کونها اشرف من الانبیاء و الصدیقین والشهداء و الصالحین ماخلاخاتم النبیین وزوجها امیرالمؤمنین و اولاده المعصومین وذلك لانها قد ضحکت بوعد لقاء ربها و تبشرت بقرب زمان موتها ولم یظهر هذا الشأن من احد من الانبیاء العظام سپس شروع میکند بذکر کراهت هریك ازانبیاء رااز موت(۱)

شعر

نوراحدی ظاهر از جانب بطحا شد	چون عرش معلا کرد سرتاسر دنیا را
درکشور امکانی واجب به تجلی بین	در عالم ناسوتي لاهوت هویدا را

---

(۱) تا اینکه میفرماید: بالجمله لاتوجد نفس من النفوس الانسانیة الاوهی کارهة للموت لامحالة اذهو هادم اللذات ومفرق الجماعات وموتم البنین والبنات مع استیناس الارواح الی الابدان العنصریة ومیل الطباع البشریه الی الحیوة الدنیویه ولومع صفة النبوة والرسالة کطباع الانبیاء واولیاء الکرام علیهم السلام حیث انهم علی شرف مقادیرهم وعظم اخطارهم ومکانتهم من الله و منازلهم من محال قدسه وعلمهم بما یؤل الیه احوالهم وتنتهی الیه امورهم احبوا الحیوة ومالوا الیها وکرهوا الموت ونفروامنه لما اشرنامنه من الاستیناس اذانقطاع الانس خطب جسیم و عذاب الیم بل جمیع الالام الدنیویة والاخرویه راجعة الی انقطاع الانس الیه و فاطمة کانت فتاة فی عنفوان الشباب والفتوه ولهازوج کریم و اولاد صغار اطیاب ومع تعلق قلبها بهم فی الغایه و میلها الیهم فی النهایه ومع ذلك کله فاذا بشرت بسرعته اللحاق الی دارالقرار تبشرت ومن غایة السرور ضحکت فهم فی ای واد وهی فی ای واد وان هذا والله امر عظیم الخ.

خورشید جهان آرا در پرده خجلت شد — تابان درخشان دید تاز هرهٔ زهرارا
در دائرهٔ خلقت امري علني بينم — یا کوکبهٔ حشمت صدیقهٔ کبري را
شمس فلك عفت نور قمر عصمت — دارد زپي خدمت صد مریم وحوارا
دخت نبی مرسل جفت علی والا — زان گونه مربی بین اینگونه مربارا
ار مقدم میمونش عالم چه گلستان شد — از نور تجلی داد نه گنبد مینا را
بر در گه او در بان جبرئیل امین دیدم — مرآت خدا گفتم آن مظهر یکتارا
در عترت پاك او چون هشت و چهار آمد — بر بام فلك بنهاد ازعز و شرف پا را
از جود وجود او اسلام مؤید شد — قرآن به ثنا خواني مرضیه وعذرارا
او کاملهٔ مطلق حق باوي وي باحق — نازم بچنین رفعت انسیهٔ حورا را
فرمود رسول الله الفاطمة بضعة — باکوش دلت بشنو وصف در بیضارا
باطلعت مسعودش عالم چه منور کرد — نور رخ اوروشن سازد صف عقبارا
ماچشم باو داریم در عرصه رستاخیز — شاید که بالطافش خرسند کندمارا

اثر طبع مولانا حجة الاسلام شیخ محمد حسین معروف به کمپاني

دختر فکر بکر من غنچه لب چه وا کند — از نمکین کلام خود حق نمك ادا کند
طوطی طبع شوخ من چونکه شکر شکن شود — کام زمانه را پراز شکر جان فزا کند
بلبل نطق من زپك نغمهٔ عاشقانه ئی — گلشن دهر را پراززمزمه ونوا کند
خامهٔ مشك سای من گر بنگارد این رقم — صفحه روز گار را مملکت ختا کند
مطرب اگر بدین نمط ساز طرب کند گهي — دائرهٔ وجود را جنت دلگشا کند
شمس فلك بسوزد از آتش غیرت حسد — شاهد معنی من ارجلوه دلربا کند
نظم بر د بدین نسق ازدم عیسوی سخن — خاصه دمي که از مسیحا نفسی ثنا کند
وهم باوج قدس ناموس اله کی رسد — فهم که نعت بانوی خلوت کبریا کند

ناطقهٔ مرا مگر روح قدس کند مدد — تا که ثنای حضرت سیدهٔ نسا کند
فیض نخست وخاتمه نور جمال فاطمه — چشم دل از نظاره درمبدأ ومنتهی کند
صورت شاهد ازل معنی حسن لم یزل — وهم چگونه وصف آینه حق نما کند
مطلع نور ایزدی مبداء فیض سرمدی — جلوهٔ او حکایت ازخاتم انبیا کند
بسملهٔ صحیفهٔ فضل وکمال ومعرفت — بلکه گهی تجلی از نقطهٔ تحت با کند
دائرهٔ شهودرا نقطهٔ ملتقی بود — بلکه سزد که دعوی لوکشف الغطا کند
حامل سرمستمر حافظ غیب مستتر — دانش اواحاطه بردانش ماسوی کند
عین معارف وحکم بحر مکارم کرم — کان سخای وی محیط راقطرهٔ بی بها کند
لیلهٔ قدر اولیا نور نهار اصفیا — صبح جمال او طلوع ازافق علا کند
بضعهٔ سید بشر ام ائمهٔ غرر — کیست جزاو که همسری باشه لافتی کند
وحی نبوتش نسب جودوفتوتش حسب — قصهٔ ازمروتش سورهٔ هل اتی کند
دامن کبریای اودست رس خیال نی — پایهٔ قدر او بسی پایه بزیر پا کند
لوح قدر بدست او کلك قضی بشست او — تا که مشیت اللهی او چه اقتضا کند
درجبروت حکمران درملکوت قهرمان — درنشآت کن فکن حکم بماتشا کند
عصمت اوحجاب او عفت او نقاب او — سر قدم حدیث ازاوسر وازانحیا کند
نغمهٔ قدس بوی او جذبهٔ انس خوی او — منطق او خبر زلاینطق عن هوی کند
قبلهٔ خلق روی او کعبهٔ عشق کوی او — چشم امید سوی او تابکه اعتنا کند
بهر کنیزیش بودزهره کمینه مشتری — چشمهٔ خورشود اگر چشم سوی سها کند
مفتقر اماتاب رواز در او بهیچ سو — زانکه مس وجود را فضهٔ او طلا کند

(۳۳) نام فاطمه «ع» برسرادق عرش

ابو بکر شیرازی که ازمعتبرین عامهٔ است درتفسیر خود گفته که: مراد ازاهل ذکر محمد وعلی وحسن وحسین علیهم السلام میباشند این جماعت اهل علم وفضل و بیان هستند و بخدا قسم مؤمن نامیده نشد مؤمن مگر برای کرامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب.

(یص) ص ٤٤١ از حافظ ابوبکر شیرازی حدیث کند که اوسند بابن عباس می رساند میگوید پیغمبر فرمود درشب معراج این کلماترا برسرادق عرش بدیدم (لااله الا الله محمدرسول الله علي جنب الله الحسن و الحسين صفوة الله فاطمة امة الله على مبغضيهم لعنة الله .

(ابن حجر هيتمي) در صواعق از رسولخدا حدیث کند که آن حضرت فرمود بعلی بن ابی طالب یاعلی: ان اول من يدخل الجنة ياعلي اناوانت وفاطمة والحسن والحسين في مكان واحد

علی علیه السلام عرض کرد یارسول الله دوستان مادر کجاباشند رسولخدا فرمود درپشت سرما بما ملحق میشوند

(۳٤) وصیت پیغمبر فاطمه راباتیان چهار عمل هنگام خواب

منقول ازخلاصة الاذکار مرحوم ملا محسن فیض است که میفرماید از حضرت زهرا صلوات الله علیها روایت است که فرمود پدرم رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم برمن وارد گردید در وقیتکه رختخواب خـود را پهـن کرده بودم و میخواستم بخوابم فرمود ایفاطمه قبل ازاینکه بخواب روي چهار عمل بجا بیاور یك ختم قرآن بنما و پیغمبرانرا شفیع خود گردان ومؤمنین را از خود خوشنود بنما وحج وعمره بجا بیاور این را فرمود و داخل نماز شد من صبر کردم تااز نماز فارغ گردید گفتم یاابتاه امر فرمودی بچهارچیز که من قدرت ندارم که دراین وقت آنهارا بجابیاورم آنحضرت تبسم کردفرمودایفاطمه هر گاه بخوابي قل هوالله احدراسه مرتبه قرائت کني پس گویا ختم قرآن کرده‌ای وهر گاه صلوات بفرستی برمن وبر پیغمبران قبل از من ماشفیعان توخواهیم بود درروز قیامت وهر گاه استغفار کني ازبرای مؤمنین پس تمامي ایشان از تو خوشنود شوند و هر گاه بگوئی سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر همانند این است که حج وعمره کرده باشی.

(۳۵)-دارقطنی که از مشاهیر اهل سنت است درصحیح خود روایت کرده که رسولخدا دست دزدیرا فرمان داد قطع بنمایند دزد فریادبر آورد که دیروز این‌دست را بشرف بیعت‌اسلام میشناختی ومحترم میداشتی امروز بقطع اوفرمان میدهی‌رسول خدا فرمود اگر هم فاطمه دخترمن باشد چون مرتکب چنین امری گردد حکم‌خدا را معطل نمیگذارم وحد بروی جاری مینمایم چون فاطمه این‌سخن بشنید محزون گشت تاچرا نام‌او برزبان پیغمبر بادزدی توامان رفته در آن‌حال جبرئیل نازل‌گردید واین آیه بیاورد (ان‌اشرکت لیحبطن عملك) یعنی اگر شرك بیاوری عمل توضایع و وباطل خواهد شد رسولخدا نیز ازاین‌کلمه محزون‌گشت جبرئیل بیامد و این آیه آورد (لوکان فیهما آلهة الاالله لفسدتا) رسولخدا ﷺ تعجب کردجبرئیل نازل‌شد عرض‌کرد یارسوالله چون فاطمه محزون‌گردید ازقول شما این آیات بجهت دلخوشی ورضایت اونازل‌گردید بجهت موافقت فاطمه.

(۳۶)-درناسخ گویدمردی گفت برفاطمه‌زهرا واردشدم ایشان برمن ابتدابسلام نمودند بعد فرمود چه چیزترابااینجا کشانید آن‌مرد گفت طلب‌خیر و برکت فاطمه فرمود خبر داد مرا پدرم واینك حاضر است که هرکس سه‌روز برپدر من درآید یا برمن وارد گردد وسلام کند خداوند متعال واجب میکند ازبرای او بهشت را عرض کردم‌درحیوة شما فرمود بلی وهمچنین بعد ازوفاة همین ثوابرا دارد.

(۳۷) اخبار شفاعت و تظلم فاطمهٔ زهرا (ع) درقیامت

اخبار بسیار دراین‌باب واردشده است ودر اینجا به‌پاره‌ای از آنها اشاره میشود ابن شهر آشوب درمناقب ازکتاب القوامیهٔ سمعانی وکتاب فضائل الصحابهٔ زعفرانی و ازکتاب ابانهٔ عکبری وازکتاب فضائل‌احمد حنبل وازکتاب اربعین ابن المؤذن که‌همهٔ ازاکابر ومشاهیر اهل سنت‌اند باسانید خود ازرسولخدا حدیث کنندکه درروزقیامت گاهیکه خلایق درپیشگاه موقف ایستاده میشوند ازورای حجاب منادی نداکند ایها الناس، چشمها فرو خابانیدوسرها بزیر افکنید زیرا که فاطمه دخترمحمد عبورمیدهد

برصراط و بروایت ابی ایوب چون برق لامع میگذرد و هفتاد جاریه ازحورالعین در ملازمت آن حضرت میگذرند.

روایت فرات بن ابراهیم در شفاعت

سندبابن عباس میرساندکه گفت امیرالمؤمنین علیه السلام برای من حدیث کردکه روزی رسولخدا صلی الله علیه و آله بردخترش فاطمه وارد شددید سیلاب اشك ازدیدهای حق بینش جاری است فرمود ایفاطمه چه میشود ترا واین گریه ازبرای چیست عرض کرد یاابتاه بیاد روز قیامت افتادم و برهنگی اهل محشر را متذکر شدم رسولخدا فرمود همانا روز قیامت بسیار عظیم است ولی جبرئیل مراخبر داده است که اول کس که زمین را بشکافد من باشم وپس ازمن ابراهیم خلیل وبعد ازاو شوهر توعلی ابی طالب علیه السلام سپس جبرئیل بفرمان خدا برسر قبرتو بیاید باهفتاد هزار فرشته وهفت قبه ازنور بر سرقبر توبزنند واسرافیل باسه حله از نور برفرازسر تو بایستد وتراندا کند که ای دختر محمد قومی الی محشرك پس تو باقلب آرمیده ومستوره از قبربیرون میآئی وآن حلها دربر مینمائی آن وقت زوقائیل در میرسد وشتری ازنور حاضر میکندکه مهار آن از مروارید تر باشد وهود جی برپشت اوازطلای احمر باشد پس برآن شترسوار شوی و زوقائیل زمام آنرا میکشد وهفتادهزار فرشته که همه ایشان رایت تسبیح بدست دارند

والفاظ حدیث این است (قال ابن عباس قال لی امیرالمؤمنین دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی فاطمه فرآها تبکی فقال لها ما حزنك یا نیة قالت یاابه ذکرت المحشر وقوف الناس عراة یوم القیمة قال یا بنیة انه لیوم عظیم ولکن قداخبرنی جبرئیل من الله انه قال اول من تنشق الارض عنه یوم القیمة انا ثم ابی ابراهیم ثم بعلك علی بن ابی طالب ثم یبعث الله الیك جبرئیل فی سبعین الف ملك فیضرب علی قبرك سبع قباب من نور ثم یأتیك اسرافیل بثلاث حلل من نور فیقف عند رأسك فینادیك یا فاطمه بنت محمد قومی الی محشرك فتقومین آمنة روعتك مستورة عورتك فینادیك اسرافیل ومعه ثلاث حلل فتلبسینها و یأتیك ذوقائیل بنجیبة من نور زمامها من لؤلؤ رطب علیها محفة من ذهب فترکبینها ویقود زوقائیل بزمامها وبین یدیك سبعون الف ملك بایدیهم الویة التسبیح فاذا جد بك السیر استقبلتك سبعین الف حوریه یستبشرون بالنظر الیك بید کل واحدة منهن مجمرة من نور یسطع منها ریح العود من غیر نار وعلیهن اکالیل الجوهر مرصع بالزبرجد الاخضر فیسرن عن یمینك ✿

ازپیش رويتو روان میشوند واستقبال میکنند ترا هفتادهزار حوریه وچون‌ترا ملاقات کنند شادی بنمایند وبرتوسلام کنند ودردست هریك مجمره‌ئي است از نور که‌بدون آتش بوي‌عود از آن بالا میگیرد هریك‌از آن حوران تاجي بجواهر مرصع برسردارد وازجانب راست توروان گردند ونیز مریم بنت‌عمران باهفتاد هزار حوریه ترا استقبال بنمایند واز جانب یسار توروان گردند وهمچنان مادر تو خدیجهٔ کبری باهفتاد هزار فرشته ترا استقبال بنمایند.

ودر دست هریك رایتي ازتکبیر باشد وچون بنزدیك موقف برسي حوا مادر آدمیان وآسیه بنت‌مزاحم باهفتاد هزار حوریه باستقبال تو بشتابند وجمیعاً درخدمت تو روان گردند چون بصحرای محشر وارد شوی آنجائیکه خلق اولین وآخرین مجتمع‌اند وبرسرپای ایستاده‌اند این‌وقت منادی نداکنداززیر عرش پروردگاربنحوی که همه خلائق بشنوند ایمردم چشمهای خود رابه پوشید اینك فاطمه صدیقه دختر پیغمبر میخواهد عبور بنماید ودرآنروز کسي راقدرت نباشدکه بسوی تونظر اندازد مگرجدتو ابراهیم خلیل وشوهرتوعلی بن‌ابیطالب این وقت آدم ابوالبشرحوا راطلب کند می‌بیند که‌او بامادر توخدیجه کبری است که بهمراه تومیروند این وقت منبری ازنور نصب مینمایند که هفت پله داشته باشد بین‌هر پله صفهای ملائکة بایستند ودر دست آنها علمهای ازنور بوده باشد وصفهای حورالعین ازیمین ویسار منبر رافروگیرند وتوبر عرشهٔ آن منبر برائي واقرب زنان بتو حوا وآسیه استاین وقت جبرئیل بنزد تو بیاید وبگوید ای‌فاطمه حاجت خودرابگو تودر جواب بگوئي حسن وحسین مرا بمن نشان بدهید جبرئیل گوید نگاه‌کن تاچه‌بینی ای‌فاطمه نظرمینمائی حسین‌خودرا باسر بریده می‌بیني که خون ازرگهای گردن او میریزد ومیگوئی پروردگارا امروز

---

* واذاسرت‌مثل‌الذی‌سرت من‌قبرك استقبلك‌مریم بنت عمران فی‌مثل من‌معك من‌الحور فتسلم‌علیك فتبسرهی ومن معها عن یسارك ثم تستقبلك امك خدیجه بنت خویلد اول‌المؤمنات بالله ورسوله‌و منها سبعون الف ملك بایدیهم‌الویة‌التکبیر فاذا قربت‌من‌الجمع استقبلك حوافی‌سبعین الف حوراء ومعها آسیه بنت مزاحم فتسیرهی ومن معها معك فاذا توسطت‌الجمع و ذلك ان‌الله یجمع‌الخلائق فی‌صعید واحد فتستوی بهم‌الاقدام ثم ینادی منادی من‌تحت‌العرش یسمع‌الخلائق غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة‌الصدیقه بنت محمد ومن‌معها فلاینظرالیك یومئذالا ابراهیم‌خلیل‌الرحمن وعلی *

حق مرا از کسانیکه بمن ظلم کردند بگیر اینوقت غضب خداوند جلیل شدید میشود و جهنم شعله میکشد وغضب میکند وزفیری ازاو ظاهر میشود وشعلهائی ازاو بیرون میآید وقتلهٔ حسین ترا برمیچیند بافرزندان آنهاوفرزندفرزندان آنها آنان میگویندپروردگارا ماکه حاضر درکشتن حسین نبودیم خدای تعالی زبانیهٔ جهنم را خطاب کند که بگیر آنکس که کبود چشم وسیاه چهره است نواصی آنها را بگیر و در درك اسفل جهنم بینداز برای اینکه ایشان عداوت بادوستان حسین بیشتر داشتند از پدرانشان که با حسین محاربه میکردند واو راشهید کردند سپس جبرئیل بگوید ایفاطمه دیگرحاجت توچیست عرض کنی پروردگارا شیعیان من خطاب رسد ایفاطمه همه آنها را آمرزیدم سپس عرض کنی شیعه فرزندانم خطاب رسد آنها را هم آمرزیدم با زعرض کنی شیعه شیعیان فرزندانم خطاب رسد ایفاطمه برو بسوی بهشت هر کس که بتو پناهنده شداو رابا خودبه بهشت ببردر آنوقت اهل محشر آرزو کنندومیگویندایکاش ماهم فاطمی بودیم پس ایفاطمه بسوی بهشت روانه گردی وباتو است شیعیان توو شیعه فرزندان توو شیعه امیرالمؤمنین درحالیکه درمهدامن وامان بوده باشی بدون خوف وبیم ازشدائدروزقیامت مردم درشدت خوف وترس گرفتار باشند و آنان خوفی ندارند آنهابرهنه باشند و آنان پوشیده درکمال سهولت باتوسیر بنمایند آنها تشنه باشند و اینان سیراب چون بدر بهشت برسی دوازده هزار حوریه ترا استقبال بنمایندکه احدیرا قبل ازتو استقبال نکردند وبعد از توهم نکنند برناقهای ازنور سوار باشند که رحل آنها ازطلای زرد وياقوت سرخ بوده باشد مهار آنها ازمروارید تر باشد برهر ناقه بساطی ازسندس که مرصع ومنضود بجواهر آبدار بوده باشد وچون داخل بهشت شوی ازقدوم تواهل آن

☆ بن ابی طالب ویطلب آدم حوا فرأها مع امك خدیجة امامك ثم ینصب لك منبر من النور فیه سبع مراقی بین المرقاة الی المرقاة صفوف الملائکه بایدیهم الویة النور و یصطف الحور العین عن یمین المنبر وعن یساره واقرب النساء معك حوا و آسیه واذا صرت فی اعلی المنبر اتاك جبرئیل فیقول لك یا فاطمه سلی حاجتك فتقولین یارب ارنی الحسن والحسین فیأتیانك واوداج الحسین تشخب دما وهو یقول یارب خذلی الیوم بحقی ممن ظلمنی فیغضب عند ذلك الجلیل ویغضب لغضبه جهنم والملائکة اجمعون فتزفر جهنم عند ذلك زفرة ثم یخرج فوج من النار و یلتقط قتلة الحسین وابنائهم وابناء ابنائهم ویقولون یارب انالم نحضر قتل الحسین فیقول الله از بانیة جهنم خذوهم بسیماهم بزرقة الاعین و سواد الوجوه خذی بنواصیهم فالقوهم فی الدرك الاسفل من النار فانهم کانوا اشد علی اولیاء الحسین من آبائهم الذین ☆

خوشحالی بنمایند وازبرای شیعیان تومائدهای گوناگون حاضر بنمایند و از آنها تناول بنمائید ومردم هنوزدرداروگیرحساب باشند وازبرای شیعیان تو آنچه راکه میل داشته باشند حاضر ومهیا است چون اولیاء خدادر بهشت ساکن گردند آدم ابوالبشر و پیغمبرانیکه بعد ازاوبودند همه بزیارت تو بیایند ودر بطنان فردوس دو دانه مروارید است که ریشهٔ آنها یکی است ویکی از آن دومروارید سفید است و آن دیگرزرد است ودراین دودانه مروارید قصرهائی است که درهر قصری هفتادهزارخانه میباشدوخانهائیکه درمروارید سفیداست منازل ماوشیعیان ماست وخانهائیکه در مروارید زرداست منازل ابراهیم وآل ابراهیم میباشد .

روایت جابر درشفاعت فاطمه «ع»

شیخ صدوق در امالی سند بجابربن عبدالله انصاری میرساند که گفت من از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود رسول خدا بیان نمود که درروزقیامت دخترمن فاطمه برشتری از شترهای بهشت سوار شود که دوپهلوی آن ناقه مزین بدیباج ومهارش از مروارید تر وقوائمش از زمرد سبزاست ودم او ازمشك ازفروچشمهای او ازیاقوت احمروهودجی ازنور برپشت دارد که اندرون او ازبیرون پیداست وبیرون آن از اندرون هویداست باطن اوعفو خداوند غفار است وظاهرش محفوف برحمت پروردگار است وبرفراز

---

* حاربوا الحسین فقتلوه ثم یقول جبرئیل یافاطمه سلی حاجتك فتقولین یارب شیعتی فیقول الله قدغفرت لهم وتقولین یارب شیعة ولدی فیقول الله قدغفرت لهم فتقولین یارب شیعة شیعتی فیقول الله انطلق فمن اعتصم بك فهومعك فی الجنة فعند ذلك یود الخلائق انهم کانوا فاطمیین فتیسرین و معك شیعتك وشیعة ولدك وشیعة امیرالمؤمنین آمنة روعاتهم مستورة عوراتهم قدذهب عنهم الشدائد وسهلت لهم الموارد یخاف الناس وهم لا یخافون ویظما الناس وهم لا یظمئون فاذا بلغت باب الجنة تلقتك اثنتاعشرالف حوراء لم یتلقین احد قبلك و لا یتلقین احدا بعدك بایدیهم حراب من نور علی نجائب من نور رحائلها من الذهب الاصفروالیاقوت ازمتها من لؤلؤرطب علی کل نجیب نمرقة من سندس منضود فاذا دخلت الجنة تباشریك اهلهاووضع لشیعتك موائد من جوهر علی اعمدة من نور فیاکلون منها والناس فی الحساب وهم فی ما اشتهت انفسهم خالدون واذا استقر اولیاء الله فی الجنة زارك آدم ومن دونه من النبیین وان فی بطنان الفردوس لؤلؤتان من عرق واحد لؤلؤة بیضاء و لؤلؤة صفراء فیهما قصورو دور فی کل واحدة سبعون الف دار فالبیضاء منازلنا ومنازل شیعتنا والسفراء منازل ابراهیم و آل ابراهیم صلوات الله علیهم اجمعین)

آن تاجي است از نور و آن تاجرا هفاد رکن است وهر رکني مرصع بمروارید غلطان وياقوت درخشان که همانند ستاره در آسمان نور افشانی کند هفتاد هزار فرشته در ملازمت‌اوازطرف یمین‌اواست وهفتادهزاردریسار اوو جبرئیل‌امین‌زمام اوبدست بگیرد وندا کند باعلا صوت که ایاهل محشر چشمهاي خودرا فرو خابانید تا فاطمه دختر محمد عبور دهد لاجرم باقی نمی‌ماند هیچ پیغمبر مرسلی ونبي وصدیقی و شهیدی جز اینکه چشم فروبندد تا گاهیکه فاطمه در گذرد

پس سیرمیدهد تا پای عرش پرورگاردر آنجاخودرا ازشتربزیرمیافکند وعرض میکند ای خدای من ای مولای من‌حکم کن میان‌من‌وکسانیکه‌بامن ظلم کردند ای پروردگار من‌حکم کن میان من ومیان کسانیکه فرزندان مرا کشته‌اند این‌هنگام‌از سترات جلال‌خطاب‌درمیرسد که‌ای جبیهٔ‌من وای‌دخترحبیب من‌سؤال کن‌ازمن بدانچه میخواهی که حاجت تو بر آورده است وتقدیم شفاعت میکن که شفاعت توقبول است بعزت وجلال خودم قسم است که ازهیچ ظلم ظالمي در نمی‌گذرم و از هرستمی بـاز پرسی میکنم‌فاطمه عرض میکند ای‌مولای‌من‌ای سیدمن اندوه من همه برای‌فرزندان وشیعیان من‌است ودوستان‌من‌ودوستان فرزندان‌من‌می‌باشد در آنوقت‌ندارسد کجایند فرزندان فاطمه و شیعیان او وشیعهٔ فرزندان او در زمـان همگان حاضـر میشوند فرشتگان رحمت اطراف ایشانرا فرو میگیرند و فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها تمام آنهارا باخودبه‌بهشت‌میبرد.

ونیزدر عیون

از رسولخدا حدیث کندکه رسولخدا فرمود محشور میشود دختر من‌فاطمه‌در روز قیامت درحالیکه جامهای اورنگین ازخون‌است‌دست درقائمه‌اي ازقوائم عرش‌مي زند وعرض میکند ایحاکم عادل حکم کن در میان من وقاتل فرزندان من حضرت امیر المؤمنین میفرماید رسولخدا فرمود سوگندبخدای کعبه‌که حکم میکند ازبرای دختر من

دانهای خوبرا از میان دانهای بدبرمی چیند آنگاه فاطمه باشیعیان خود برباب بهشت حاضرمي شوند خداونددر قلب ایشان مي افکند تا تجدید نظر میکنندو بسوی محشر التفات مینمایند خطاب رسد چیست این التفات شما همانا فاطمه دختر حبیب من تقدیم شفاعت شما فرمود عرض میکنند اي پروردگار مادوست میداریم که قدر ما درمثل امروز شناخته شود خداوند میفرماید اي دوستان من نگران شوید درمیان جماعت کیست دوستار شما درمحبت فاطمه کیست که اطعام کردشمارا درمحبت فاطمه کیست که جامه داد شما را درمحبت فاطمه کیست که شما را برای محبت بفاطمه بشربتي آب سقایت کرد کیست که منع کرد غیبتي را ازشمادرمحبت فاطمه بگیریددست او را وداخل کنید دربهشت قال ابوجعفر عليه السلام والله لایبقی في الناس الاشاك اوکافر اومنافق فاذا صارو ا بین الطبقات نادوا کما قال الله تعالي فمالنا من شافعین ولا صدیق ولاحمیم فیقولون فلوان لنا کرة فنکون من المؤمنین قال ابوجعفر (ع) هیهات هیهات منعوا ما طلبوا ولوردوا لعادوا لما نهواعنه وانهم لکاذبون) بالجمله اخبار باب شفاعت بسیار است بهمین مقدار در اینجا قناعت شد طلباً للاختصار .

اثر طبع اختر طوسي

سعي کن ایدل که تابر روی خود باب سئوال باز ننمائي که رد گردي زباب ذوالجلال
بررخت از فقر بگشاید خدا هفتاد باب گرتو بگشائی بروي خویش یکباب سؤال
نیستی زاهل قناعت بلکه هستی زاهل حرص گر ذخیره داری اندرخانه بیش ازقوت سال
باوجود آنکه بهر راحت جان بدن روزوشب هستي حریص آنقدر بر تحصیل مال
جز نگهبانی ودفع دزد و زحمت حاصلي نیست در تحصیل مالت این ترا بس گوشمال
مالرا تشبیه کردند بر ماری که هست ازدرون پرزهر قاتل وز برون خوش خط وخال
میکند طغیان غنی چون دید انسان خویش را آري این گفتار حق باشد بترك مال دال
گفت پیغمبر برای صالح مال است خوب کش فقیر آنرا کند حاضر سرخان نوال
نه غمین از رفتنش باشد نه شاد از بودنش چون غناو فقر یکسانش بود پیش خیال

نه برای طالحی کورا نماید صرف وخرج ... از برای شاهدي بدکار در غنج ودلال
همره فرزند آدم تاسه جا آمد سه چیز ... گوش کن تابشمرم بهر توای صاحب کمال
مال تاوقت ممات اعمال تایوم النشور ... تالب گورت که باشد خانهٔ وحشت عیال
در کفت مال حرام اراو فتد بگذر ازاو ... زانکه انسان رامطیع حق کندمال حلال
روزشب چون اخترطوسی دمي خامش مباش ... در ثنای ذات پاك احمد مختار وآل
خاصه خاتون قیامت دختر پاك رسول ... کز بیان مدح اوباشد زبان خلق لال
مام شبیر شبر زهرای اطهر فاطمه ... کو بدی خیرالنساء وشوهرش خیرالرجال
أنکه میروبند حوران ازپي کحل بصر ... باخم گیسوی ومژگان گردش ازکردنعال
نی بکنه ذات پاکش بردن آن گونه که هست ... از برای ماسواي حق بود امري محال
نزد پیغمبر نبد محبوب ترا زوی کسی ... زانکه می بوسید دستش را بهنگام مجال
جز بصورت با پدر فرقی نبودش در میان ... زانکه درمعنی بباب خویش بودش اتصال
بي مثال اززهدوتقوي بودوهمتائی نداشت ... خلق حیدررا نمیکرد ار خداي بیمثال
صبح ابیض ظهراصفر شام احمر میشدش ... چون بمحراب عبادت جاي میکردي جمال
بدأساس البیت آن مظلومه ازمال جهان ... پوست تختی ویکی دستاس ویك جام سفال
جامهای کهنه اورا دربدن بودش چه بود ... اکل وشرب او بجز نان جو وآب زلال
دید جور بیحد ازاشرار بعد باب خویش ... چون زدنیاسوی عقبی کوفت کوس ارتحال
کرد آن صدیقه از بعد پدر هفتاد پنج ... زندگی دردار فانی بادوصد رنج وملال
اندر آن مدت کسی خنده ندید اورا بلب ... پیکرش رنجورشد ازظلم آن قوم ضلال
گفت روزی میل آن دارم که ازبعد پدر ... بشنوم بانك اذاني از بلال بی همال
چون بلال اذن اذان گفتن از آن صدیقه یافت ... لب گشود اول بذکر نام حی ذوالجلال
چون بلب نام محمد کردجاری آنجناب ... نعره اي ازدل براورد شدش آشفته حال
رفت ازهوش آنچنان که مردمانرا شد گمان ... کو برون رفت ازجهان گفتند بس کن یابلال
چون بهوش آمد بآواز ضعیفی بازگفت ... کي بلال آخرچرا بستی فرولب ازمقال
گفت ترسیدم که گربار دیگر آواز من ... آیدت در گوش ازاین عالم کنی شدرحال

الغرض تازنده بوداندرجهان آن ناتوان — یکنفس راحت ندید ازجورچرخ بدفعال
از فراق آفتاب روی بـاب نام دار — بدررویش درهزال و لاغري همچون هلال
اشتغالی چون نبودش جزفغان پیوسته أش — آتش غـم از درون سینه میزد اشتعال
هردمش میشدهجوم آور بسوی ملك دل — لشکر اندوه افغـان ازیمین و از شمال
با حسین و با حسن در گوشهٔ بیت الحزن — ناله میکردند از بیداد خصم بد سکال
رفته رفته گشت بیمار و به بستر اوفتاد — بس کشید افغان زدل شبها بکنج اعتزال
کردباجبل المتین دین وصیت آنچه داشت — چون زآثار وفات اوراپریشان گشت حال
گشت بی سامان علي بن ابي طالب گشود — مرغ روحش چون بسوی باغ رضوان پر و بال
ازغم آن گوهر درج نبوت شیر حق — ریخت بردامن زجزع دیده مرجان ولعال
اخترا در ماتم آن اختر بـرج حیا — تا در این دارفنائي روزوشب چون نی بنال

واردات احوال فاطمه (ع) در زمان رسول خدا تا هنگام رحلت پیغمبر (ص)

چون فاطمه زهراء سلام الله علیها پنج سال بعداز بعثت متولد گردید پنج سال با مادر مکرمه اش خدیجه کبری (ع) بود چون خدیجه ازدنیا رفت فاطمه بنت اسد وام ایمن بسر پرستی فاطمه مساعی جمیله بتقدیم رسانیدندتاهشت سال در مکهٔ معظمة حال بدین منوال بود پس از آن فاطمهٔ زهراء بمدینه هجرت نمـود بتفصیلیکه سبق ذکر یافت و در آنوقت هشت سال از سن مبارکش گذشته بود چون نه سال گذشت درسنهٔ دوم هجرت بخانه شوهرو نه سال درخانهٔ أمیرالمؤمنین بود و چهار فرزند آورد اول حسن (ع) دوم حسین (ع) سوم زینب چهارم ام کلثوم و محسن السقط تا آنکه در سوم جمادی الثانی سنه یازده هجرت ازدارفانی بدارباقي رحلت فرمود چون در غزوهٔ احد رسولخدا صلی الله علیه و آله زحمت فراوان دید وزخمهاي گران یافت خبر شهادت آنحضرت در مدینه منتشر گردیدفاطمهٔ زهراء باجماعتي از زنان ناله کنان بجانب احد

رهسپار شدند فاطمه چون رسولخدارا با آنهمه جراحت بدید آن تن مبارکرا در بر کشید و بهایهای بگریست آب چشم پیغمبر بر گونهٔمبارك بدوید این هنگام علی علیه السلام با سپر خویش آب همی کشید و فاطمه سروروی پیغمبر را ازخون همی بشست وچون خون از غلیان نمی نشست پاره حصیری بدست کرده بسوخت وجراحاترا با خاکستر آن به بست واز آن پس رسولخدای صلی الله علیه و آله و سلم آن زخمها را با استخوان پوسیده دود همی خورانید تا نشان آن جراحات بجای نماند چون ازاین کارها به پرداختند علی علیه السلام شمشیر خودرا بفاطمه داد و این اشعار قرائت کرد .

أفاطم هاك السيف غير ذميم — فلست برعديد[1] و لا بلئيم
لعمری لقداعذرت[2] فی نصر احمد — وطاعة رب بالعباد عليم
اريد ثواب الله لاشیء غيره — و رضوانه في جنة و نعيم
و كنت امرء يسمو[3] اذا الحرب شمرت[4] — و قامت[5] علي ساق بغير مليم
امت[6] ابن عبدالدار حتی جرحته — بذی رونق[7] يفری[8] العظام صميم[10]
فغادرته[9] بالقاع فار فض جمعه — عباديد[12] مما قانت[11] وكليم[13]
و سيفی بكفی كالشهاب اهزه — احزبه من عاتق و صميم
فما زلت حتی فض ربی جموعهم — و اشفيت منهم صدر كل حليم
اميط[14] دماء القوم عنه فانه — سقی آل عبد الدار كأس حميم

چون امیر المؤمنین این اشعار قرائت کرد رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایفاطمه بگیرشمشیر علی را که آنچه برذمه او بود کاملا اورا ادافرمود خداوند متعال ابطال قریش رابدست او پایمال آجال نمود سپس فاطمه شمشیر علی رابگرفت واز آلایش خون پاك وپاکیزه نمود

ودیگر شیخ مفید در ارشادروایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین

---

(۱) رعدید جبان وترسنده را گویند (۲) (اعذر) ای ابداعذرا واعذر صارذاعذر (۳) یسمو ای یعلو (٤) (شمر) فی الامر ای خف (٥) (قام علی ساق ای قام علی شدة (٦) (امت) ای قصدت (۷) (رونق السیف ای ماؤه وحسنه (۸) الفری القطع) حزه ای قطعه (۹) (غادرته ای ترکته (۱۰) (صمیم العظم القوی

را بغزوهٔ ذات الرمل که اورا غزوهٔ ذات السلاسل گویند خواست بفرستد امیر المؤمنین را عصابه‌أي بود که اوراهیچ بر سر نمي بست مگر وقتیکه رسولخدا اورا بجاي دشواری بفرستند چون خواست بغزوهٔ ذات السلاسل برود بمنزل آمد واز فاطمه آن عصابه‌را طلبید فاطمهٔ عرض کرد یابن عم بکجا اراده داری وپدرم ترا بکجا روانه فرموده آنحضرت فرمود پدرت مرا بغزوهٔ ذات السلاسل یعنی بوادی رمل فرمان داده است بروم آنمخدره از کثرت شفقت ومهر باني بابن عم خود اورا ملال گرفت وآثار حزن و اندوه دراو نمودار گردید درخلال این احوال رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد گردید چون فاطمه‌را بدان حال مشاهده نمود فرمود ایفاطمه‌خوف آن داري که‌شوهرت کشته‌شود بیم مکن بخداقسم تاخدانخواهد کشته نشود امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد یارسول‌الله آیاراضی نیستی که شهادت یابم‌ودریغ میداري که‌من به‌بهشت بروم حضرت فرمود یاعلی ازبراي تو موعدی است که از آن تجاوز نخواهي کرد.

ودیگر در غزوهٔ خندق بعد ازقتل عمر وبن عبدود امیر المؤمنین علیه السلام ذوالفقار را بامام حسن علیه السلام داد وفرمان کرد که این شمشیر را بفاطمه بایدت داد تاازآلایش خون پاك بشویدحسن علیه السلام آن تیغ را بنزد فاطمه آورد وآنحضرت پاك بشست وباز داد لکن نقطهٔ ازخون در روی ذوالفقار بجاي ماند چون‌بنزد علي علیه السلام باز آورد فرمود اگر فاطمه ذوالفقار را بشسته است این نقطهٔ خون چیست (قال النبی یاعلی سل‌ذوالفقار یخبرك فهزه وقال الیس قد غسلتك الطاهرة‌من دم الرجس النجس فانطق الله السیف فقال بلی ولکنك‌ماقتلت بی ابغض الی الملائکه من عمر وبن عبدود فامرنی ربي‌فشربت هذه النقطه من دمه وهو حظی منه‌ولاتنتضینی یوما الاورأیت الملائکة صلت علیك) دراین جمله‌میفرماید رسولخدا یاعلي‌ازذوالفقار به‌پرس تاترا آگهی دهد علی علیه السلام ذوالفقاررا جنبش داد وفرمود آیا فاطمهٔ ترا ازپلیدیها پاك نشست این نقطهٔ خونین چیست این وقت‌خداوند ذوالفقاررا گویاساخت عرض کرد هرگز مبغوض تر ازعمروبن عبدود را در نزد فرشتگان بامن نگشته‌باشی

---

(۱۱) قانت ای ذلیل (۱۲) عبادید تفرق الخیل (۱۳) کلیم الجریح وصمیم العظم (۱۴) امیط ای ابعده وازهب به

پس خداوند فرمان کرد مرا تااندازهٔ این نقطه ازخون‌او بخورم واین بهره ونصیب‌من افتاد وهیچگاه مرا برروی دشمن کشیده نداشتی جـز اینکه فرشتگان بر تو درود فرستادند)

بالجمله فاطمه درسفرحجة الوداع بارسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بود چون ازسفرمراجعت فرمود رسولخدا بدرخانهٔ فاطمه آمد وسورهٔ اذاجاء را قرائت نمود نالهٔ زهرا بلندشد زوجات رسولخدا سبب سؤال کردند فرمود رسولخدا خبر مرگ خودرا بمن داد تا اینکه شبی فاطمهٔ زهراء درعالم رؤیا دید قرآنی دردست دارد وانـرا قرائت میکند بناگاه‌قرآن‌ازدست‌او بیفتاد ومفقود گردید فاطمه وحشت زده‌ازخواب بیدار شده‌بنزد رسول خدا آمد چون خواب خودرا بعرض رسانید رسولخدا فرمود ای نوردیدهٔ‌من همانا آن قرآن من باشم که عن قریب ازنظرتومفقودشوم)

وشیخ طوسی درامالی بسند خود از ابن عباس روایـت میکند که رسولخدا هنگام ارتحال سخت بگریست چندانکه سیلاب اشك از محاسن‌مبارکش درگذشت عرض کردند یارسول الله این گریه چیست (فقال ابکی لذریتی وماتصنع‌بهم شرار امتي من بعدی کاني بفاطمة بنتي وقد ظلمت‌بعدی وهی تنادي یا ابتاه فلایعنیها احدمن امتی) چون فاطمه اصغای این کلمات بنمود آغاز گریستن نمود فقال لها رسول الله لاتبکین یابنیة فقالت لست ابکي لما یصنع بی من بعدك‌ولکنی‌ابکی لفراقك‌یارسول الله فقال‌لهاابشری‌یا بنت محمد بسرعته اللحاق بی فانك اول من یلحقنی من‌اهل‌بیتي)

و نیز خزازرا زی درکفایة النصوص بسند خودازجابربن‌عبدالله انصاری روایت میکند که چون رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم مریض شد بهمان مرضیکه رحلت فرمود فاطمهٔ زهرا علیها السلام بالای سر اونشسته اشك می بارید وصدا را بناله بلند کرد که رسولخدا دیدهای حق بین بطرف اوباز کرده فرمودای حبیهٔ من چرا ناله مینمائی و اشك میریزی عرض کرد یا ابتاه از فراق تو میگریم که بعداز توچگونه‌برمن‌میگذرد رسولخدا فرمود ایفاطمه گریه مکن که‌خداوند متعال هفت خصلت بماداده است که باحدی قبل ازماندادهٔ وبعد از ماهم‌باحدی‌نخواهد داد از ماست خاتم النبیین‌ومحبوب

ترین بندگان درنزد رب العالمین واو پدر تو است و از ماست بهترین اوصیاء واحب عباد درنزد حضرت حق تعالی واو شوهر تواست (وشهید ناخیر الشهداء واحبهم الی الله وهو عمك حمزة ومنامن له جناحان یطیر بهما مع الملائکة فی الجنة وهو عمك جعفر ومناسبطاهذه الامة وهما ابناك الحسن والحسین وتسعة من ولدالحسین ائمة معصومون منهم مهدی هذه الامة الخ)

در بحار وغیر آن مرویست که چون هنگام رحلت سولخدا رسید عزرائیل بصورت اعرابی بردرخانهٔ حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد وبایستاد و گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملائکة رحمت خداي برشما باد رخصت دهید تا درآیم فاطمه بر بالین رسولخدا جای داشت چون این شنید جواب داد که پیغمبررا نیروي ملاقات نیست دیگر باره ندادردادو اجازت خواست وهمان پاسخ شنید درکرت سوم بانگي هولناك درانداخت واذن دخول خواست ازبانك اومردم خانه‌را لرزه دراندام افتاد رسولخدا بهوش آمد وچشم بگشود وگفت چه پیش آمد شمارا صورت حالرا بعرض رسانیدند فرمود ای فاطمهٔ دانستی باکه‌سخن میکني عرض کرد الله ورسوله اعلم فرمود این ملك الموت است این کاسر اللذات وقاطع الشهوات است زنانرا بیوه کند وکودکانرا بذلت یتیمی افکند مفرق جماعات وویران کننده بیوتات فاطمه چون این کلمات بشنید فریاد بر داشت (وقالت واکرباه لکربك یا ابتاه وامدینتاه خربت المدینة) رسولخدا دست فاطمه رافراگرفت و برسینهٔ مبارك چسبانید وزمانی چنان بی‌هوش بود که‌گوئي روح از بدن شریفش مفارقت کرده فاطمه سر پیش داشت وگفت یا ابتاه جواب نشنید عرض کرد جان‌من فداي تو باد با من نگران شوو سخني بگوی رسول خدا چشم بگشود و فرمود ایدختر من آغاز گریستن مکن که فرشتگان آسمانها از گریستن توگریان میگردند و رسولخدا اشك از چشمهای فاطمه پاك مي‌نمود و اورا بشارت میدادو بدرگاه باری تعالی عرض مینکرد بارالها فاطمه را درحرمان من صبر عنایت فرمای واورا گفت چون‌من‌از دنیا بروم بگو اناالله و انالیه راجعون هماناهرکس را در هر مصیبتي عوضی است فاطمه

عرض کرد یارسول‌الله یا ابتاه چه کس وچه چیز عوض تو تواند بود رسولخدا همچنان چشم فرو خوابانید فاطمه گفت وا کرب اباه رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود بعد از امروز هیچ کرب بر پدر تو درنیاید یعنی در آن سرای هیچ اندوه بجای نمانده انگاه فاطمه را فرمان کرد که حسن وحسین را حاضر کن ایشان در آمدند وسلام دادند و در پیش روی پیغمبر زانو زدند وچون در پیغمبر نگریسته اند صدا بناله بلند کردند وچنان نالیدند که مردم در بیرون حجره بودند از گریهٔ ایشان بهای‌های آغاز گریستن نمودند اینوقت رسول خدا ایشانرا بسینه چسبانید امام حسن صورت بصورت رسولخدا وامام حسین سر را روی سینه آنحضرت نهادند رسولخدا ایشانرا به‌بوسید وهمی بوئید ودرحرمت ومحبت بایشان وصیتها فرمود تاوداع جهان گفت چون از کار کفن ودفن آنحضرت فارغ شدند از کنار قبر بخانهٔ فاطمه آمدند و آئین تعزیت وتسلیت بپای بردند فاطمه فرمود رسول را بخاك سپردید عرض کردند جز این نکردیم فرمود چگونه شمارا دل داد که آن جسد پاك را بزیر خاك بنمائید وحال آنکه اونبی الرحمة ومصداق لولاك لما خلقت الافلاك بود گفتند ای دختر رسولخدا مانیز عزا دار وغمزدگانیم لکن ازفرمان خدای بدر نتوان رفت اینوقت فاطمه سخت بگریست وبزیارت قبر پدر بشتافت ومشتی خاك برداشت از آن مرقد مطهر و بر دیدگان گذاشت و فراوان بگریست و بنالید و این شعر را قرائت کرد.

ماذا علی من شم تربة أحمدا	ان لایشم مدی الزمان غوالیا
صبت علیّ مصائب لوانها	صبت علی الایام صرن لیالیا
قد کنت ذات حمی بظل محمد	لم اخشی من ضیم و کان جمالیا
الیوم اخشع للذلیل واتقی	ضیمی و ادفع ظالمی بردائیا

کیفیت دفن رسولخدا (ص)

محدث قمی در بیت الاحزان از کتاب استیعاب نقل کرده که همان روز که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از دنیا رفت ازمردم بیعت گرفته‌اند برخلافت ابی‌بکر در سقیفهٔ بنی

ساعدة واما بیعت عمومی باابوبکر درفردای آنروز بودوسعدبن‌عباده وطائفه‌ای‌ازخزرج و گروهی ازقریش با ابوبکر بیعت‌نکردند.

وشیخ مفید قدس سره در ارشاد میفرماید بسیاری از مهاجر وانصار در دفن رسولخدا حضور نداشته اندبرای‌اینکه رفته‌بودند درسقیفهٔ بني ساعدة ومشغول‌تشاجر وتنازع در امر خلافت بودند فلذا بسیاری ازمردم بررسولخدا نماز نخواندند ونماز آنها فوت شد ودر همان‌روز فاطمه آواز برداشت واسوء صباحاه یعنی چه عجب روز بدي است امروز برای من که‌پدرم رسولخدا ازدنیا رفته ابوبکر این کلامراازفاطمه شنید گفت (ان‌صباحك‌لصباح سوء) آری همانا که‌روزتو بسیار بدروزي‌است.

وسید اجل علی‌بن طاوس در کشف المهجة بفرزند خودخطاب کندومیفرماید و از چیزهای بسیار عجیب که‌در کتب مخالفین دیده‌ام این است که (طبري) آنرا ذکر کرده در تاریخ خود که رسولخدا روز دوشنبه وفات کرد امادفن نشدمگر روز چهار شنبه (یعنی سه روزجنازهٔ رسولخدا برزمین بود.)

وابراهیم ثقفی در جزء چهارم ازکتاب معرفت ذکرکرده که تحقیقاً جنازهٔ پیغمبر سه روز درزمین باقی بودکه دفن نکردند اورا از جهت اشتغال آنها بولایت ابوبکر ومنازعات در امر خلافت وسیدبن طاوس بفرزندش میگوید ای‌فرزند جد تو علی‌بن أبي‌طالب علیه‌السلام نمیتوانست ازجنازهٔ‌رسولخدامفارقت کندوجداشودونمیتوانست که‌آنحضرترا دفن کند پیش از نماز خواندن قوم براو اگر علی علیه‌السلام جنازه را پیش از نماز خواندن أنها دفن میکرد بسابود که‌علی را میکشته‌اند یاقبر پیغمبر رانبش میکردند واورا ازقبر بیرون مي آوردند ومیگفته‌اند که علی پیش‌از وقت پیغمبر را دفن کرده یادر اینجا نباید دفن شود بلکه درغیر این موضع باید دفن بشود.

خداي جل‌جلاله‌ازرحمت‌خود دورکندجماعتي راکه‌جنازهٔ‌پیغمبررادربسترمرك واگذاشته‌اند و مشغول شدند بتعیین کردن والي که خود رسول‌الله اصل وریشه این ولایت بود بسبب نبوت ورسالت واین تعیین ولایت قوم براي این بود که این امر را از خانوادهٔ عترت أنحضرت بیرون ببرند بخدا قسم ایفرزند من نمیدانم که چگونه

عقول ونفوس و مردانگی و صحبت أنها با رسولخدا روا داشت که چنین جسارت و توهین برسولخدا بنمایند باأنهمه شفقت ومهربانی که رسول‌الله ﷺ با آنهاداشت و أنهمه نیکی که بآنها نمود .

وچه نیکو گفته است زیدبن علی بن الحسین ؑ که بخدا قسم اگر قوم می توانسته‌اند که‌بغیر اسم‌نبوت وتعلق بدان بملك وسلطنت میرسیدند هر آینه‌ازپیغمبری آنحضرت نیز عدول میکردند وبالله المستعان)

شدة بکاء فاطمه (ع) و مصائب او بعد ازرسولخدا (ص)

(نا) درکتاب خصال سند بامام صادق ؑ میرساند که فرمود البکائون خمسة آدم ویعقوب ویوسف وفاطمة بنت محمد وعلی بن الحسین ؑ آدم ابوالبشرچندان گریست از فراق بهشت که دو جوی آب از اشك چشمش روان گردید و حضرت یعقوب چندان در حرمان یوسف گریست که‌دیدگان مبارکش سفید شد ودیگریوسف چندان گریست بر یعقوب که اهل زندانرا کار سخت افتاد عرض کردند اگر درشب میگریی روزساکت باش واگر در روز خواهی گریست شب خاموش باش تا مابتوانیم لختی بیاسود و بدین گونه تقریر یافت ودیگرفاطمهٔ ؑ چندان بررسولخدابگریست که کار بر مردم مدینه صعب افتاد بعرض رسانیدند که مارا بکثرت گریستن بزحمتی بزرك درافکندی‌چون شکوای ایشان گوشزد آنحضرت شد روز ها از مدینه بیرون میرفت‌ودر مقابرشهداءاحدیابقیع‌چندانکه‌میخواست‌میگریست آنگاه‌مراجعت‌میفرمود و دیگر علی‌بن الحسین ؑ که بعد از وقعهٔ کربلا تازنده بود ازگریه آرام نگرفت غلام او عرض کرد جان من فدای تو باد یابن رسول‌الله بر تو میترسم که هلاك شوی قال انمااشکو بثی وحزنی الی الله واعلم من الله مالا تعلمون انی مااذکرمصرع بني فاطمة الاختنقني لذلك عبرة) وصدوق درامالی همین‌حدیثرا بهمین‌طریق ذکرکرده

اثر طبع حضرت حجة الاسلام الشيخ

محمد حسين اصفهاني ره

دل افسرده‌ام از زندگي آمد بيزار — ميرسد بسكه بگوش دل من نالهٔ زار
نالهٔ وا ابتا ميرسد از سوخته‌أى — كز دل مادر گيتى به‌برد صبر قرار
صدچه‌قمري كند از نالهٔ او نوحه گرى — ميچكد خون‌دل ازديده ومنقارهزار
شرري‌زهرهٔ زهرا زده برخرمن ماه — كه نه‌ثابت بفلك ماند نه ديگرسيار
جورها ديد پس‌ازدورپدردر دوران — نه مساعد زمهاجر نه معين از انصار
بت پرستى بدر كعبهٔ مقصود و اميد — آتشى زدكه بر افروخته تاروز شمار
شررآتش‌أن‌صورت‌محوش‌عجب‌است — نورحق كرده تجلى‌مگراز شعلهٔ نار
طور سيناى تجلى متزلزل گرديد — چون‌بدان سينهٔ بيكينه‌فروشدمسمار
نه‌زسيلى شده نيلي رخ صديقه‌وبس — شده ازسيل‌سيه روى جهان تيروتار
بشنو از بازو پهلوچه كشيد أن بانو — من‌نه‌گويم چه‌شداينك درانيك‌ديوار
دل‌سنك آب‌شدازصدمهٔ پهلو كه‌فتاد — گوهري از صدف بحر نبوت بكنار
بسكه‌خستند وشكستندز ناموس‌اله — بازوى كفر قوى‌پهلوى دين گشت‌نزار
محتجب‌شد بحجاب‌ازلي وقت‌هجوم — گرشنيدى كه نبودش بسرروى خمار
قرهٔ باصرهٔ شمس حقيقت آرى — چون‌كند جلوه‌دراوخيره بماندابصار
بنددر گردن مردافكن عالم افكند — بت‌پرستي كه‌همي داشت‌بگردن‌زنار
منكر حق‌شد بيعت زحقيقت‌طلبيد — أنكه زاول بخداوندى او كرد اقرار
رفت ازكف فدك و نالهٔ بانو بفلك — نه‌كه‌حرفش‌شرفى‌داشت‌نه‌قدرش‌مقدار
نيّر برج‌حيا شد چه هلالى زهـزال — ياچه آهي كه‌برايد ز درون بيمار ...
روزاوچون‌شب‌ديجورو‌تن‌اور نجور — لاله سان‌داغ‌چه‌نرگس‌همه‌شب‌را بيدار
غيرتش بسكه‌جفاديدزامت‌نگذاشت — كه پس ازمرك‌وى آيندبگردش‌اغيار

بیهوش شدن فاطمه ازاذان بلال ودیدن پیراهن پدر (ص)

صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه روایت میکند که بلال بعد ازرسولخدا ترك اذان نمود روزی فاطمهٔ زهرا سلام‌الله علیها فرمود دوست دارم صدای اذان بلال رابشنوم این‌خبررابه بلال گفتند فرمود من بعداز رسولخدابرای احدی اذان نخواهم گفت ولي چون فاطمهٔ زهرا فرمان کرده است البته بسمع جان اصغا مینمایم بلال بر بلندی‌بر آمد و گفت الله اکبرمردم مدینه بهای هاي بگریستند فاطمه خویشتن داری نتوانست سیلاب اشك اومترا کم گردیدوناله‌وعویل اوبالا گرفت چون بلال گفت‌اشهد ان محمداً رسول‌الله فاطمه‌صیحه‌أي‌بزد وبرودر افتاد و مدهوش گردید جماعتي بسوی بلال شتاب‌گرفتند که‌ای بلال خاموش باش که اینك فاطمه جان بحق تسلیم کردلاجرم بلال خاموش شد چون فاطمه بهوش آمد فرمود چرا بلال اذان خویش را به پایان‌نمي برد بلال عـرض کرد ای سیدهٔ من من بر تو میترسم‌بیم دارم‌که چون بنك مرا بشنوی بجهان دیگر تحویل نمائي مرا از این خدمت معفودار فاطمه دست از اوباز داشت.

و دیگر در بعضی کتب مناقب مذکوراست که‌مسنداً ازامیرالمؤمنین علیه السلام روایت میکند (قال‌غسلت النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فی‌قمیصه فکانت فاطمة تقول‌ارنی‌القمیص فاذاشمته‌غشي علیها فلما رایت ذلك‌غیبته)

میفرماید من رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در پیراهن اوغسل‌دادم فاطمه گفت آن‌پیراهن رامیخواهم دیده باشم چون پیراهن رابگرفت وبه‌بوئیدصیحه‌أی‌زدوبي هوش‌بروی‌زمین افتاد لاجرم أن پیراهن را مخفی داشتم .

و دیگر ابن عباس گوید که فاطمه زهرا بعد از رسولخدا عصابهٔ مصیبت بر سربسته بود (مازالت بعد وفات ابیها معصّبة الرأس‌ناحلة الجسم منهدة الرکن باکیة العین محترقة القلب یغشی علیها ساعة بعد ساعة و تقول لولدیها این جدکما الذی کان یکرمکما این جد کما الذي کان اشفق الناس علیکما این جدکما الذي کان لم یدع ان تمشیا علي الارض ویحملکما علي عاتقه فو الله لاارى ان یفتـح هذا الباب ابداً ثـم

انشأت تقول

ان حزني عليك حزن جديد	و فؤادي و الله صب عتيد
كل يوم يزيد فيه شجوني	و اكتأبي عليك ليس يبيد
جل خطبي وبان عني عزائي	فبكائي في كل وقت جديد
ان قلبا عليك يألف صبرا	او عزاء فانه لجليد

خبر فضه خادمه در شدت بكاء فاطمه (ع)

علامة مجلسي در عاشر بحار اين خبر ورقة بن عبدالله ازديرا نقل كرده وصدر روايت در ترجمه فضه بيايد تا آنجا كه گويد فضه‌اى ورقة بن عبدالله حزن واندوهيكه درقلب من ساكن بود بهيجان آوردي اكنون گوش دار تا ازبراى تو بگويم مصائب فاطمهٔ زهرا راهماناهنگاميكه رسولخدا صلى الله عليه وآله وسلم رحلت فرمود صغير و كبير مرد وزن آغاز جزع و ناله وسوگوارى نمودند احباب واصحابرا صبر اندك گشت ومصيبت بزرك شدهيچ زن ومرد ديده نميشدمگر اينكه گريان ونالان بودندازهمه افزون‌تر وشديدتر ناله وبيقراري سيدهٔ من فاطمه بود ساعت بساعت برناله وبى قرارى او افزوده ميگرديد هفت روز با انين و حنين بسر برد روز هشتم شكيبائي از وى برفت و توانائى بار بربست از اميرالمؤمنين اجازت گرفت كه برسرقبر رسولخدا برود چون اجازت يافت شب از خانه بيرون شتافت ازناله وزجهٔ فاطمه زن ومرد كوچك و بزرگ ازخانها بيرون شدند مدينه يكپارچه زجه وناله شد مردمان ازهرجانب فرازآمدند انجمن شدند وچراغها را خاموش كردند تا چهره زنان ديدار نشود اين كاررا امام حسن عليه السلام بامر اميرالمؤمنين نمود جماعتي اززنان و مردان چنان گمان كردند كه رسولخدا صلى الله عليه وآله وسلم از قبر بيرون

---

١ — صب بمعنى مشتاق وصبابه سوزش دلست
٢ — عتيد حاضر ومهيا
٣ — شجن؟ بمعنى حزن واندوه
٤ — اكتأب بمعنى حزن واندوه
٥ — جلد بمعنى سختى وتوانائى

شده مردمرا دهشتي بزرگ وحيرتي عظيم فروگرفت فاطمه اين وقت بناله وندبه ندا در داد .

(واابتاه واصفياه وامحمداه واابا القاسماه واربيع الارامل و التيامى من للقبلة و المصلى ومن لابنتك الوالهته الثكلى)

آنگاه روان شد و پای مبارکش در دامن مي پيچيدولغزش ميکرد وچشمهاي مبارکش ازکثرت وتواتر اشک نيروي ديدن نداشت هرچند که بقبر پيغمبر نزديك ميشد قدمها راکوتاه تر برميداشت و بانك نحيب و گريه شدت ميکرد چون بنزديك قبر رسيد صيحه از دل برکشيدغش کرد وروي زمين افتادزنان بروي جمع شدند وآب بر چهره و سروسينه مبارکش افشاندند تا بهوش آمداين وقت بانالهٔ جانسوز و آه آتش افروز اين اشعار بگفت .

اذا مات يوم ميت قل ذكره	و ذكرابى مذمات والله ازيد
تأمل اذاالاحزان فيك تكاثرت	اعاش رسول الله ام ضمه القبر
اذااشتد شوقى زرت قبرك باكيا	انوح واشكولا اراه مجاوبى
فياساكن الصحراء عهلتني البكاء	وذكرك انسانى جميع المصائب
فان كنت عنى فى التراب مغيباً	فما كنت عن قلب الحزين بغائب

يا ابتاه رفعت قوتي وخانني جلدي و شمت بي عدوي والكمد قاتلي يا ابتاه بقيت والهة فريده حيرانته و حيدة فقد انخمد صوتي و انقطع ظهري و تنقص عيشي و تكدردهري فما اجديا اتباه بعدك انيساًلوحشتي ولارادًالد معتى ولامعينا لضعفى فقدفنى بعدك محكم التنزيل و مهبط جبرئيل و محل ميكائيل انقلبت بعدك يا ابتاه الاسباب و اغلقت دونى الابواب فانا للدنيا بعدك قالية و عليك ما ترددت انفاسى باكية لاينفدشوقى اليك ولاحزني عليك) .

ميفرمايدنيروى من مرتفع شد و جلد من سستى پذيرفت و دشمن برمن شادشد و آغاز شماتت کردو درددل من کشنده من گشت اى پدر بجاى مانده ام وحيد و فريد وحيران و سرگشته صوت من فرونشست و پشت من درهم شکست وعيش من تيره

شد و روزگار من تاریك گردید یا ابتاه بعد ازتو انیسی نیافتم کـه وحشت دلمرا بنشاند و سرشك دیده امر برماند بعد ازتو محکم تنزیل نابود گشت ومهبط جبرئیل ومحل میکائیل ناپدید گشت کارها دیگر گون افتاد ودرهای گشاده بسته آمد اکنون دنیا را دشمن میدارم وهمواره برتو میگریم شوق من بسوی تو نفاد نمیگیرد و حزن من بر توکاستي نمیپذیرد آنگاه ندا درداد یا ابتاه

(قدانقطعت بك الدنیا بانوارها و زوت زهرتها وکانت ببهجتك زاهرة فقداسود نهارها فصار یحکی حنادسهارطبها و یابسها یا ابتاه لازلت آسفته علیك الی التلاق یا ابتاه زال غمضی منذحق الفراق من للارامل و المساکین ومن للامة الی یوم الدین یا ابتاه امسینا بعدك من المستضعفین یا ابتاه اصبحت الناس عنا معرضین و لقد کنابك معظمین في الناس غیر مستضعفین فای دمعة لفراقك لاتنهمل وای حزن بعدك علیك لایتصل وای جفن بعدك بالنوم یکتحل و انت ربیع الدین و نورالنبیین فکیف للجبال لاتمور وللبحار بعدك لاتفور والارض کیف لم تتزلزل رمیت یا ابتاه بالخطب الجلیل و لم تکن الرزیة بالقلیل وطرقت یاابتاه بالمصاب العظیم و بالفادح المهول بکتك یا ابتاه الاملاك ووقفت الافلاك فمنبرك بعدك مستوحش و محرابك خال من مناجاتك و قبرك فرح بمواراتك و والجنة مشتاقة الیك والی دعائك و صلواتك)

میفرماید اي پدردنیا بدیدار توبارونق و بها بود وامروز درسوگواري توانوار او بریده وگلهای او پژمرده است ورطب ویابس آن حکایت ازشبان تاریك میکندای پدر همواره بر تو افسوس و دریغ میخورم تاهنگام ملاقات یا ابتاه دور شدخواب از چشم من درحالیکه دورمیخواهد فراقرا ای پدر کیست ازین پس که بیوگان ومسکینانرا رعایت نماید و امت را تا قیامت هدایت فرماید ای پدرما در حضرت تو عظیم وعزیز بودیم و بعداز تو ذلیل و زبون آمدیم کدام سرشك است که درفراق تو روان نمیشود وکدام حزن و اندوه است که بعد ازتومتواتر نمیگردد کدام چشم است کـه پس از تو با سرمه خواب مکتحل تواند شد توبودی بهار دین یزدان ونورپیغمبران چه افتاد کوهسارها که فرو نمیریزدوچه پیش آمد دریاها راکه فرو نمیرود چگونه است که

زلازل زمین را فرو نمیگیرد یا ابتاه درافتادم در بلیتي بزرگ ورزیتی عظیم و مصیبتی بی اندازه و بماندم درزیر بار سنگین وهولناك با ابتاه فرشتگان بر تو بگریستند و افلاك در ایستادند و منبر تو بعد از تووحشت انگیز و مهمل گشت و محراب تو بی مناجات تو معطل ماند و قبرتو به پوشیده داشتن توقرین فرحت گشت و جنت بلقای تو ودعای تو مشتاق آمد و بعد از این سخنان نیز فاطمه میفرماید.

یا ابتاه ماأعظم ظلمة مجالسك فوا اسفاه علیك الی ان اقدم عاجلا علیك و اتكل ابوالحسن المؤتمن ابوولدیك الحسن و الحسین و اخوك وولیك و حبیبك و من ربیته صغیرا و آخیته کبیرا و اجل احبابك و اصحابك الیك من کان منهم سابقا و مهاجرا و ناصرا والثکل شاملنا و البکاء قاتلنا والاسي لا زمنا ثم زفرت زفرة و انت انة کادت روحها ان تخرج ثم قالت .

قل صبری و بان عنی عزائي ... بعد فقدي لخاتم الانبیاء
عین یاعین اسکبي الدمع سحا ... ویك لاتبخلی بفیض الدمـاء
یا رسول الاله یا خیرة الله ... و کهف الایتام و الضعفاء
و بکاك الحجون والرکن و ... المشعر یاسیدی مع البطحاء
قد بکتك الجبال و الوحش جمعاً ... والطیر والارض بعد بکي السماء
وبکاك المحراب والدرس للقرآن ... فی الصبح معلیا و المساء
و بکاك الاسلام اذ صار في ... الناس غریبا من سائر الغرباء
لو تری المنبر الذی کنت تعلو ... علاه الظلام بعـد الضیاء
یا الهی عجل وفاتی سریعا ... ولقد نغص(١) الحیوة یاهؤلاء

(نا) میفرماید ای پدر چه بسیار بزرك شدتاریکی و ظلمت در مجالس تو بعداز وفات تو ومن دور از تو دریغ میخورم تاهرچه زودتر بنزد تو آیم ودرمصیبت تو نشسته است ابوالحسن مؤتمن پدرفرزندان تو وحسن حسین او است برادر تو وولي تو و حبیب تو واوست که تربیت کردی اورا هنگامیکه صغیر بود واورا برادرخود خواندی

١ــ نغص عیشه بالنین المعجمة ای تکدر

گاهیکه کبیر شد و اوست بهترین احباب و اصحاب تو و اوست که پیشی گرفت در مسابقت و مهاجرت ازهمگان ونصرت کرد ترا ای پدر مصیبت تو ما رافروگرفته وبکاء کشنده من گشته و بعد روزگاری ملازمت ما جسته این بگفت و نفسی سرد از دل پردرد بر آورد ونالهٔ بلند از جگر کشید چنانکه گفتی روح مبارکش ازقفس تن پرواز خواهد کرد سپس بسوی خانه مراجعت نمود وروز وشب رهنیهٔ رنج وتعب بود تاازاین دار فانی بروضهٔ رضوان رحلت فرمود

خبر محمود بن لبید دربکاء فاطمهٔ

خزاز رازی باسناد خود درکتاب کفایة الاثر خویش ازمحمود بن لبید روایت کند که چون رسولخدا رحلت نمود فاطمه علیها السلام میآمد برسر قبر حمزه و گریه میکرد در بعضی ازروز ها عبورم بر شهداء احد افتاد دیدم فاطمه برسر قبرحمزه بشدت گریه میکندصبر کردم تا از گریه آرام گرفت پیش رفتم وسلام کردم وعرضه داشتم یاسیدتی از این ناله جان سوز شمارك دل من پاره گردید فرمود هراینه سزاوار است برای من ناله وگریه که چنین پدر مهربان وبهترین پیغمبران از دست من رفت واشوقاه الی رسول الله سپس این اشعار بگفت

اذامات یوم میت قل ذکره وذکرابی مذمات والله اکثر

سپس عرضه داشتم که ای سیدهٔ من دوست دارم مسئله ای ازشما پرسش کنم که در ذهن من خلجان دارد فرمود سئوال کن عرض کردم بفرمائید آیا رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم بر علی ابن ابي طالب نص امامت نمودد حال حیوة خود آنمخدره فرمود واعجباه آیا شما قصه غدیررا فراموش کردید که رسولخدا نص صریح بر امامت علي فرمود محمود بن لبید میگوید من عرض کردم چنین است که میفرمائید ولی میخواهم بدانم که رسولخدا بشما چه فرموده آنمخدره فرمود خدا را شاهد وگواه میگیرم وقسم یاد میکنم که بمن فرمود علي بهترین کسیستکه اورا خلیفه بعد ازخود قرار میدهم واو امام وخلیفه بعد ازمن است درمیان شما ودو فرزند من ونه نفر از صلب

حسین ائمهٔ ابرار میباشند که اگر متابعت کنید آنهارا خواهید یافت هدایت کنندگان واگر مخالفت کنید آنهارا اختلاف تادامنهٔ قیامت درمیان شماخواهد بود محمود بن لبید میگوید من عرض کردم یاسیدتی پس چرا در خانه نشست ومطالبهٔ حق خود ننمود فاطمه فرمود پدرم رسولخدا ارشاد نمود که مثل امام مثل کعبه است که مردم باید دورا وطواف دهند نه آنکه کعبه دور آنها طواف بنمایدسپس فرمود بخدا قسم اگر حق را باهلش واگذار کرده بودند و متابعت عترت پیغمبر خودرا میکردندودو نفر باهم اختلاف نمیکردواین میراث امامت پسران ازپدران میبردند تااینکه قائم ماازفرزندان حسین که امام نهمی از فرزندان او است ولکن این امت مقدم انداخته‌اند کسیرا که خدای تعالی او راماًخر کرده بود ومأخر کردند کسیرا که خدای تعالی اورا مقدم نموده بود و عمل بهوا و شهوات خود کردند وبآراء فاسدهٔ خود به نصب خلیفه پرداختند تبالهم آیا نشنیدند کلام خدا را که میفرماید (وربك یخلق مایشاء ویختار ماکان لهم الخیرة) یعنی پروردگار توخلق میکند آنچه را که میخواهد واختیار نصب امامت بدست اوست و نمیباشد از برای غیر باری تعالی اختیاری بلکه شنیدند ولکن چنانچه خدای تعالی میفرماید (فانهالاتعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور) یعنی دیدهٔ بصیرت آنها کور وچشم دل آنها بی نور است هیهات بسطو فی الدنیا آمالهم و نسوا آجالهم فتبالهم و اضل اعمالهم اعوذ بك یارب من الحور بعدالکور (الحورالنقصان) (والکورالزیادة)

اخبار حق تعالی از ظلمیکه برفاطمه(ع) وارد میشود

محدث قمی قدس سره در بیت الاحزان روایت میکند که در شب معراج خدای تعالی پیغمبر شرا خبرداد وفرمود واما ابنتك فتظلم وتحرم وتؤخذ حقهاغصبا الذی تجعله لهاوتضرب وهی حامل ویدخلون علی حریمها ومنزلها بغیر اذن ثم یمسها هوان و ذل ثم لاتجدمعینا وتطرح مافی بطنها من اثر الضرب وتموت من ذلك الضرب الخ الحدیث .

یعنی دختر توفاطمه را براوظلم بنمایند واو را از حق خود محروم گردانند و

ارث اورا غصب کنند واورا بزنند چندانکه طفلیکه در رحم دارد سقط بشود و بدون اذن هجوم بخانهٔ او بیاورند سپس فاطمه راخواری وذلت فروگیرد و معین و ناصری نداشته باشد وعاقبت از شدت الم ضربتیکه بر او وارد آورند جان بحق تسلیم کند.

زبان حال

پدر شد دین حق پامال بی تو — جهان شد مرجع جهال بی تو
ع،ر بعد از توطرح فتنه افکند — بمنبر مسند بوبکر افکند
زهجرانت فتاد آتش بجانم — فراغت سوخت مغز استخوانم
پدر بعداز تو باغم یارگشتم — به پیش چشم امت خوارگشتم
خلایق سربسر از ما رمیدند — همه از خانهٔ ما پا کشیدند
زهجرت روزشب من اشکبارم — نمیپرسد کسی از حال زارم
دراین مدت چه محنتها کشیدم — شماتتها ز مرد وزن شنیدم
سفارشها که با انصار کردی — وصیتها که با اصحاب کردی
ندانم آگهی ای باب ویا نه — که بازویم شکست از تازیانه
پس آنکه دربه پهلویم فشردند — علی رادست وگردن بسته بردند
عدو زد سیلی کین برعذارم — که پرخون شددوچشم اشکبارم
ز بعد سیلی آن ننگ زمانه — به بازویم چنان زد تازیانه
که ازتاب والم هوش ازسرم رفت — نه هوش ازسر که روح ازپیکرم رفت
خدایامرگ زهرا کن تونزدیک — که روز روشنم شدشام تاریک

اخبار رسولخدا (ص) ازظلمیکه بعداز او برفاطمه (ع) میشود

صدوق درامالی روایت مفصلی ازابن عباس نقل میکند تااینکه میگوید قال قال رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله واما ابنتی فاطمة فانها سیدة نساء العالمین من الاولین والاخرین و هی

بضعة منى و هى نور عيني وهى ثمرة فؤادى و هى روحى التي بين جنبى وهى الحوراء الانسية متى قامت فى محرابها بين يدى ربها جل جلاله زهر نورها لملائكة السماء كما يزهر نور الكواكب لاهل الارض ويقول الله عزوجل لملائكته يا ملائكتي انظروا الى امتى فاطمة سيدة أمائى قائمة بين يدى ترتعد فرائصها من خيفتي وقد اقبلت بقلبها على عبادتي اشهدكم اني قد امنت شيعتها من النار واني لما رأيتها ذكرت ما يصنع بها بعدي كانى بها قد دخل الذل بيتها وانتهكت حرمتها وغصبت حقها ومنع ارثها و كسر جنبها واسقطت جنينها وهى تنادي وامحمداه فلا تجاب وتستغيث فلا تغاث فلا تزال بعدى محزونة مكروبة باكية تتذكر انقطاع الوحى عن بيتها مرة وتتذكر فراقى اخري وتستوحش اذا جنها الليل فقد صوتى الذى كانت تستمع اليه اذا تهجدت بالقرآن ثم ترى نفسها ذليلة بعدان كانت فى ايام ابيها عزيزة فعند ذلك يونسها الله تعالي ذكره بالملائكة فنادتها بما نادت به مريم بنت عمران فتقول يا فاطمة ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين يا فاطمة اقنتى لربك واسجدى واركعى مع الراكعين ثم يبتدأ بها الوجع فتمرض فيبعث الله عزوجل اليها مريم بنت عمران تمرضها وتؤنسها في علتها فتقول عند ذلك يارب انى قد سئمت الحيوة وتبرمت باهل الدنيا فالحقني بابى فيلحقها الله عزوجل بى فتكون اول من يلحقنى من اهل بيتى فتقدم على محزونة مكروبة مغمومة مغصوبة مقتولة.

(نا) رسولخدا فرمود فاطمه دخترمن سيدهٔ زنان عالميان است ازمبتدا تاانتهای آفرينش وفاطمه پاره‌ای ازگوشت من ونورچشم من ومیوهٔ دل من وجان من درتن من است وفاطمه حوراء انسیه است گاهیکه درمحراب خویش درحضرت خداوند می ایستد نور جمال اوفرشتگانرا فرومیگیرد بدان سان که نور ستارگان آسمان مراهل زمین را خداوند جل جلاله فرماید مرفرشتگانرا که ای ملائکة من نظر کنید بسوی کنیز من فاطمة که سیدهٔ کنیزان من است اینك درحضرت من ایستاده وازخوف و خشیت من رعدتی در فرائص او فتاده ودراین عبادت قربت من میجوید بحضرت من هم اکنون شما را گواه میگیرم که من شیعیان او را از آتش دوزخ ایمن ساختم رسولخدای میفرماید هرگاه که فاطمه را مینگرم بیادم میآید ستمی و ظلمی که بعد

از من باو روا خواهند داشت گویا بـا فاطمه حاضرم و مینگرم که ظلم وذلت داخل بسرای اومی‌شود وهتك حرمت اومی گردد وحق اورا غصب مینمایند واورا ازارنش منع می کنند وپهلوی‌اورا میشکنندوجنین اورا سقط میکنند واوفریاد میکند که یا محمداه واستغاثة میکند وکس بفریاد او نمیرسد همواره بعد ازمن محزون و مغموم وگریان خواهد زیست از جانبی از انقطاع وحی ازخانه اودر ملال است وازطرفی‌در مصیبت من درسوز وگداز است بروی وحشت‌ودهشت فرودمی آید گاهی که‌تاریکی شب اورا فرا میگیرد و صوت قرآن وتهجد مرا استماع نمیکند لاجرم خود را ذلیل می بیند از پس آنکه درایام زندگانی پدرعزیز بوده اینوقت خداوند انیس فاطمةمی فرماید فرشتگان راتااوراندا درمیدهند چنانکه مریم بنت‌عمرانرا ومیگویندای‌فاطمه همانا خداوند برگزید ترا وپاکیزه ساخت وازتمامت زنان عالمیان گزیده‌تر داشت هان ای فاطمه خدایرا عبادت کن وتقدیم رکوع‌وسجود فرما باراکعین‌سپس فاطمه در بستر بیماری میافتد آن‌وقت خداوند مریم دختر عمرانرا ازبرای پرستاری او مبعوث مینماید ودرمرض آنحضرت انیس اومی شود این وقت فاطمه علیها السلام عرض می کند ای‌پروردگارمن مرا ازین زندگانی باهل‌دنیا سآمتي بزرگ و ضجرتی عظیم فرو گرفته همي خواهم باپدر خویش پیوسته‌شوم پس خداوندمسئلت اورا باجانب مقرون فرماید واواست اول‌کسی ازاهلبیت من که‌با من ملحق می‌شود پس می آید بنزدمن درحالی‌که محزون است ومکروب است ومغموم است ومغضوب است ومقتول (فاقول عند ذلك اللهم العن من ظلمها و عاقب من اغضبهاوذلل من‌اذلها وخلدفی‌النارمن‌ضرب جنبها حتی القت ولدها فتقول الملائکة آمین عندذلك).

اثر طبع شیخ علی شوشتری

واردات احوال فاطمة زهراء (ع) هنگام آمدن عمر بر در خانه

کنز علوم وعلت ایجاد ماء و طین — یعنی تن رسول چه درخاك شد دفین
خورشید آسمان رسالت غروبکرد — مه درسحاب گوشه عزلت شده مکین
آنکه بباب علم نمودند ازدحام — جمعیکه خاکشان بجهالت شده عجین
آتش زدند دوز خیان بردر بهشت — ازدر رسید صدمه به پهلوی حورعین
ازضرب تازیانه و از سیلی عدو — شدزهره منکسف بکلف ماه شدقرین
ازامهات اربعه برخواست دود آه — ام الائمه راچه زدر سقط شد جنین
بردند بی عمامه بمسجد کشاکشان — آن سر که بود لایق اوافسر ونگین
گوساله‌ای بمنبر دررقص سامری — هارون نشسته کردن کج زیر تیغ کین
اهریمنی بتخت وسلیمان بزیر تخت — افکنده رخنه جمع شیاطین بملك دین
اجماع برخلاف شدند بیعتی بزور — اف برچنین جماعت وبر بیعتی چنین

چون رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم دنیارا وداع گفت ریاست طلبان دویدند در سقیفه بنی ساعده وبرای غصب خلافت ونصب ابی بکر کمر محکم بسته اند که تفصیل آنرا از عامه در جلد اول الکلمة التامه کاملا شرح داده ام چون از کارخلافت وبیعت اجلاف عرب با ابوبکر فراغت جسته اند در طلب متخلفین ازبیعت باابوبکر بر آمدند وتمام مقصد ومرام آنها امیرالمؤمنین علیه السلام بود چون جماعت قریش که هنوز خلیقت جاهلیت در طبیعت ایشان بود واحقاد بدریه وخیبریه وحنینه درسینه آنها چون دیگ حدادان درجوش وخروش بود وهمگان بدست امیرمؤمنان پدر کشته وپسر کشته وعم وخال کشته بودند درطلب ثاروقت را انتظار می بردند فلذا فرصت را غنیمت شمرده بدر خانه آن حضرت شتافته اند وازطرفي نیز آتش حسد درکانون سینه آنها زبانه زدن داشت که

علی واجد جمیع مقامات سیادت وعلم وشرافت وقرابت باحضرت ختمی مرتبت داشت وآنها صفر بودند وهمچنان امیرالمؤمنین واجب بود که مقام ومنزلت خودرا برمردمان مکشوف سازد تاامام خودرا بشناسند وبولایت او ایمان آورند لاجرم گاهي بکلماتي که مشعر برعلومقامات اوست سخن می کرد چنانکه میفرمود نحن صنایع ربنا والناس بعد صنایعنا یعنی مردم بطفیل وجودماخلق شدند و این کلمات برحقد وحسداجلاف عرب میافزود سیما مردم قریش از این روی هم دست وهم داستان شدند و با ابوبکر بیعت کردند وحق علی را بزیر پای نهادند چون آنحضرترا ناصر ومعین نبود دل بر صبر نهاد ومحزون ومظلوم بنشست یك روز چنان افتاد که فاطمهٔ زهرااز تقاعد امیر المؤمنین در طلب حق خویش اظهار ضجرتی میفرمودند ناگاه بانك اذان بالا گرفت ومؤذن گفت (اشهد ان محمدا رسول الله فقال لها ایسرك زوال هذا النداء من الارض قالت لاقال فانه مااقول لك) یعني اگر من دست بشمشیر کنم یکباره مردم از دین بدر روند و بعالم جاهلیت عود نمایند بالجمله بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه چون امیر المؤمنین علیه السلام

(فا) به تجهیز رسول خدا پرداخت ابوبکر برأریکهٔ خلافت جاي کرد و مردم بااو بیعت کردند سلمان بنزدیك علی آمد امیرالمؤمنین فرمود اول کس که بود که با ابوبکر دست بیعت داد سلمان جماعتی از زعمای قوم را بشمار گرفت مانند عمر بن الخطاب ومغیرة بن شعبة و بشیر بن سعد و معاذ ابن جبل وسالم مولي حذیفة وابوعبیدة امیر المؤمنین فرمود اینها رانمیگویم اول کسي را که در فراز منبر با او بیعت کرد کدام کس بود گفت ندانم ولکن (رأیت شیخا کبیرا یتوکأ علی عصاه بین عینیه سجادة شدیدة التشمیر اول من صعد وخرو هو یبکي و یقول الحمدلله الذی لم یمتنی حتي راتیك في هذا المکان ابسط یدك فبسط یده فبایعه ثم قال یوم کیوم آدم (سلمان عرض کرد پیر فرتوت را نگران شدم که برعصای خویش متکی بود ودرمیان پیشاني او سجاده نگریستم اول کس بود که بر جست وبرفراز منبر شد وبروی در افتاد وسخت بگریست و گفت سپاس خدایرا که مرازنده گذاشت

تاترا در جاي پيغمبر بديدم اكنون دست بمن ده تاباتو بيعت بنمايم ابوبكر دست بگشود واودست بردست ابوبكر زد و گفت «يوم بيوم آدم» اين بگفت وازمنبر بزير آمد واز مسجد بيرون رفت حضرت فرمود آن ابليس بود كه اين روزرا بروزيكه آدمرا فريب داد تشبيهي جست.

ونيز درروز رحلت رسولخدا صلى الله عليه وآله ابليس بصورت مغيرة بن شعبة برآمد (فقال ايها الناس لاتجعلوها كسر وانية ولاقهرمانية وسعوها تتسع فلاتردوهافي بني هاشم فتنتظر بها الحبالي) فرياد برداشت كه اى مردمان در امر خلافت وسلطنت به قانون اكاسره وجبابره كار نكنيد وبنى هاشم رادر اين كار دست مدهيد تابحكم وراثت منتظر اولاد واحفاد ايشان باشيد دست باز ندهيد تاكار مرشايسته گردد.

القصه چون ابوبكر جلباب خلافت در پوشيد على عليه السلام چون سياهي شب عالم را فروگرفت برخواست وفاطمهرا برحماري سوار كرده ودست حسن وحسينرا فرا گرفته وبر ابواب بيوت مهاجر وانصار عبور داد وبر درهر سرائى بايستاد وخداوند خانه را بنصرت خويش دعوت فرمود وبروضيع وشريف حجت تمام نمود واز تمامت امت چهل وچهارتن برذمت نهادندكه درطلب حق آنحضرت كار بتوانى ومسامحت رواندارند(فامرهم ان يصبحوا بكرة محلقين رؤسهم معهم سلاحهم ليبايعوه على الموت) فرمان كرد كه بامدادان سرهاى خويشرا بتراشند وسلاح جنك وجهاد باخود بر گيرند وبا آنحضرت برمرك بيعت كنندیعنى سراز جهاد برنتابند تاكشته گردند چون سياهى دامن برچيد وسفيده بساط بگسترد مردم برجانخود بترسيدند وازهول وهربدست ازطلب باز كشيدند وبجز چهار كس كه سلمان وابوذر ومقداد وزبير كسى بدرخانه آنحضرت نيامد شب ديگر نيزامير المؤمنين عليه السلام كاربدين گونه كرد وايشانرا قسمداد كه تصميم عزم داشته باشيد همچنان پيمان بشكستهاند وسربفرمان درنياوردندلاجرم امير المؤمنين عليه السلام بخانه نشست ودربرروي صادر و وارد بسته وبجمع وترتيب قرآن كريم پرداخت از آن سوي ابوبكر كس بدوفرستادكه مردمرامتابعت كن وبامن بيعت نماى وشق عصاي جماعت مفرماى در پاسخ گفت من سوگند يادكرده ام كه ردابر

لبئس ما خلفك ابوبكر وعمر)

ندا در داد که ای رسولخدا بد مخلف بودند از پس تو ابوبکر و عمر از خداي درگذشته اند و ازدین بگشته‌اند اینوقت آتش خشم علی زبانه زدن گرفت بر جست و گریبان عمررا بگرفت و اورا سخت برزمین بکوفت و بینی و گردن او را در هم فشرد چنانکه گفتی خواست روزگارش رادر اینجهان خاتمه دهد (فقال والذي كرم محمدا بالنبوة يابن صحاك لولا كتاب من الله سبق وعهد عهد الى رسول الله لعلمت انك لاتدخل بيتي) اگر قضاو قدرخداي از درحکمتی که خود داند نرفته بود وعهد رسولخداي بردمت من فرود نیامد بود میدانستی که بسراي من در آمدن نتوانستی چون عمر خویشتن راماننند صیدي نگریست که درزیر چنگ هژبري خشمناك اسیراست بجماعتي که در بیرون سراي بودنداستعانت بردقنفذ بسوي ابوبکر شتاب گرفت وصورت حالرا بازگفت ابوبکر دراندیشه‌رفت که مباداعلی باتیغ کشیده از سرای بیرون تازد و جماعتی با اوپیوسته گردندو فتنه حدیث کنند قنفذرا فرمان داد که عجلت کن و نگران باش اگر علی خواهد ازخانه بیرون شود بروي اقتحام کنید و اورا مأخوذدارید و اگر این نتوانید و ازدفع او عاجز مانید آن سراي را آتش درزنید و پاك بسوزانید قنفذ بازشتافت و مردمرا ازحکم ابوبکر بیاگاهانیدسپس مردمان همدست وهمداستان بخانه علي دررفته‌اند و نخستین شمشیر علی رابربودند و بر آنحضرت غلبه جسته اند و ریسمانی درگردنش افکندند وکشان کشان طریق مسجد پیش داشته‌اند فاطمه بر باب سرای بایستادو مردمرا همی ازقصد خویش دفع میداد قنفذ پیش تاخت وباتازیانه اش چنان بزد که مانند دملج علامتی بربازوي مبارکش پدید آمد و بعد ازوفات آن حضرت هنوز آنعلامت بجاي بود و آن حضرت همچنان دست از علی باز نمیداشت قنفذ بحکم عمر دررابرشکم فاطمه عليها السلام چنان فشار داد که استخوانهاي پهلویش درهم شکست و آن جنین که درشکم داشت وپیغمبراورامحسن نام نهاده بود سقط شدو بروایتی عمربن الخطاب باتفاق مغیرة بن شعبة دربرشکم فاطمه فشردند و فرزندش راشهید کردند این وقت توانائی از فاطمه برفت ودست ازعلی عليه السلام باز داشت بالجمله علی را

همچنان کشان کشان بمسجد آوردند خالدبن ولید و ابوعبیدة و سالم مولی حذیفة و معاذبن جبل ومغیرةبن شعبة و اسیدبن حضیر و بشیربن سعد و دیگر مردم از مهاجر وانصاردرنزدابوبکر بودند علی علیه السلام فرمود (اماواللهلووقع سیفی فی یدي لعلمتم انکم لم تصلوا الی هذا ابدا و الله ما الوم نفسی فی جهادکم ولو کنت اتمکن من اربعین رجل لفرقت جماعتکم ولکن لعن الله اقواما بایعونی ثم خذلونی) فرمود اگر تیغ بدست داشتمی و اجازت مبارزت یافتمی برشما مکشوف میافتاد که نیروي این طغیان نداشتید وجهاد باشما راواجب میشمردم اگرچهل کس بامن همدست بود لکن خداوندلعنت کندجماعتی راکه با من بیعت کردند آنگاه مرا مخذول گذاشتند اینوقت ابوذر غفاري از کمال غیرت دست بردست خویش زد فقال یا لیت السیوف قدعادت بایدنیا مقداد گفت لوشاء لدعا علیهم ربه سلمان گفت مولاي اعلم بما هوفیه این وقتی بود که جز این سه تن هیچکس را درجهان از اسلام وفرمان برداري بهره نبود امام محمد باقر علیه السلام فرمود کان الناس اهل رده بعدالنبی صلی الله علیه و آله الاثلثة عرض کردند یابن رسول الله آن سه تن کیانند فرمود سلمان و ابوذر و مقداد واز پس آن مردم بخویش آمدند و حق علی راشناخته اند واین جماعت آنانند که آسیای دین کردش می کند برایشان ودست بیعت ندادند تا امیرالمؤمنین را بعنف بسوی مسجد آوردند (ذلك قول الله عزوجل وما محمد الا رسول قدخلت من قبله الرسل افان مات اوقتل انقلبتم علی اعقابکم) یعنی محمد جز پیغمبري نیست که پیغبران پیش ازوی ازجهان رفته اند پس اگر محمد بمیرد یا کشته شود ازپس او کاردیگرگون کنید وازدین بیرون روید .

اثر طبع شیخنا العلامة المجتهد حجة الاسلام شیخ محمد حسین اصفهاني

تادر بیت الحرم از آتش بیگانه سوخت کعبه ویران شدحرم ازسوزصاحب خانه سوخت
شمع بزم آفرینش باهزاران اشك وآه شدجنان کزدود آهش سینهٔ کاشانه سوخت

آتشی دربیت معمور ولایت شعله زد　　تا ابدزان شعله هر معمورهٔ ویرانه سوخت

آه از آن پیمان شکن کز کینهٔ خم غدیر　　آتشی افروخت تاهم خم وهم پیمانه سوخت
لیلی حسن قدم چون سوخت ازسر تاقدم　　همچه مجنون عقل رهبر رادل دیوانه سوخت
گلشن فرخ فرتوحید آندم شد تباه　　کز سموم شرك آن شاخ گل فرزانه سوخت
گنج علم ومعرفت شد طعمهٔ افعی صفت　　تاکه از بیداد دونان گوهر یك دانه سوخت
حاصل باغ نبوت رفت برباد فنا　　خرمنی در آرزوی خام رأی ودانه سوخت
کرکس دون پنجه زدبرروی طاوس ازل　　عالمی از حسرت آن جلوه مستانه سوخت

آتشی آتش پرستی در جهان افروخته
خرمن اسلام ودین را تاقیامت سوخته

سینه‌ای کزمعرفت گنجینهٔ اسرار بود　　کی سزاوار فشارآن در دیوار بود
طور سیناي تجلی مشتعل ازنور بود　　سینهٔ سیناي عصمت مشعلی ازنار بود
انکه کردي ماه تابان پیش او پهلوتهی　　از کجا پهلوی اورا تاب این آزار بود
گردش گردو ندون بین کز جفاي سامری　　نکتهٔ پرکار وحدت مرکز مسمار بود
صورتی نیلی شدازسیلیکه چونسیل سیاه　　روی گیتی زین مصیبت همچه شام تار بود
شهریاری شدبه بند بنده‌ای از بندگان　　أنکه جبرئیل امینش بنده دربار بود
از قفای شاه بانو بانوائی جان گداز　　تا توانائي بتن تا قوت رفتار بود
گرچه بازوخسته شدازکاردستش شدزکار　　لیك پاي همتش برگنبد دوار بود

دست بانو گرچه از دامان شه کوتاه شد
لیك برگردون بلند ازدست آن گمراه شد

گوهری سنگین بها ازابر گوهربار ریخت ✡ کزغم جان سوزاو خون از دردیواریخت
تا ز گلزارحقایق نوگلي بر باد رفت ✡ یك چمن گل صرصر بیدادازان گلزار ریخت
شاخهٔ طوبي مثالیرا ز آسیب خسان ✡ آفتي آمد که یك سرهم برهم بار ریخت
غنچهٔ نشگفتهٔ اي از لاله زار معرفت ✡ ازفراز شاخساري از جفای خار ریخت

اختر فرخ فـری افتاد از بـرج شرف کاسمان خوناب غم از دیدهٔ خونبار ریخت
طوطئ زین خاکدان پرواز کرد وخاك غم بـرسراسر طوطیان عالـم اسرار ریخت
بسملی در خون طپید ازجـور جبار عنید یا که عنقاء ازل خون دل از منقار ریخت
زهرهٔ زهرا چه از آسیب پهلو در گذشت چشمهاي خون زچشم ثابت و سیار ریخت
مهبط روح الامین تا پـایمـال دیـو شد شورشي سرزد که خون از گنبددوار ریخت

از هجوم عام بر نـاموس خاص لایزال
عقل حیران طبع سرگردان زبان لالست لال

شد بپا شورونـوا تا از دل بـانوي شاه رفت از کف صبروطاقت قوت اززانوي شاه
خسته شد پهلوی خاتون رفت ازاو تاب وتوان آنچنان کزپیچ وتابش بسته شد بازوی شاه
تا حقیقت رابناحق دست وگردن بسته شد دست بیداد رعیت بـاز شد برروی شاه
روی بانوی دوگیتي شد زسیلی نیلگون سیل غم یکباره ازهر سوروان شد سوی شاه
سامـري گوسالـه ئیرا کرد میر کاروان تا قیامت خلق را گمراه کرداز کوي شاه
هرکه با آواز آن گوسالـه آمد آشنا تا ابد بیگانه ماند از صحبت دلجوی شاه
نغمهٔ اني انا الله نشنود گوسالـه خـواه غـرهٔ دنیا نبیند غرهٔ نیکـوی شاه
خاتم دین را بجـادو برد دست اهـرمن شرمي از ایزد نکردو بیمي ازنیروی شاه
گرچه دست بندگي داداز نخست اندرغدیر لیك آن بدعاقبت لب تر نکرداز جوي شاه

خضر مي باید که تا نوشد زآب زندگی
نیست آب زندگی شایان هرخوکسگي

طعمهٔ زاغ وزغن شد میوهٔ باغ فدك نالهٔ طاوس فردوس برین شد برفلك
زهرهٔ چرخ ولایت نغمهٔ جانسوز داشت تاسماك آن نالهٔ جانسوز میرفت ازسمك
چشم گریان و دل بریان با نوایي عجب نقش هستی رانکرداز صفحه ایجادحك
شاهد بزم حقیقت شمع ایـوان یقین اشك ریزان رفت درظلمت سراي ریب وشك
کي روا بودی رودسر گرد کوي این آن آنکه بودي خاك راهش سرمه چشم ملك

مستجار هر دوگيتي قبلهٔ حاجات برد — دست حاجت پيش انصار ومهاجر يك بيك
بي‌وفاقومي دل آنان ز آهن سخت تر — وعدهای سست آنها چون هوائي درشبك
پاس حق هرگزمجواز مردم حق‌ناشناس — هر كه‌حق‌را نشگرد كورش كند حق نمك
مفتقر گرجان سپاری درره بانو رواست — راه حق است ان تكن لله كان‌الله لك
همچه قمري باغمش عمري بسر بايد كني — چاره دلرا هم ازاين رهگذر بايد كني

رفتن فاطمه زهرا (ع) ازخانه بمسجد رسولخدا (ص) درطلب علي مرتضي (ع)

(نا) چون اميرالمؤمنين را ازخانه بأن گرفتاری وخاری بمسجد بردند فاطمه باآن‌تن‌خسته وپهلوي شكسته ازقفای او بيرون شد وزنان بنی هاشم همگان ازقفای او روان شدند چون بنزديك قبر رسولخدا آمد (فقالت: خلواعن ابن عمی فوالذی‌بعث محمدابالحق لئن‌لم تخلواعنه لأنشرن شعری ولأضعن قميص‌أبی‌علیٰ رأسی ولاصرخن الي‌الله تباركوتعالی فمانا‌قة صالح باكرم علي‌الله منی‌ولاالفصيل باكرم علی‌الله‌من‌ولدی) فرمود دست بازداريد پسرعم‌مرا واگرنه سوگندبدان‌خدای‌كه محمد رابراستی‌بخلق فرستاد گيسوان خود را پريشان كنم وپيراهن پيغمبر را بر سر افكنم و در حضرت يزدان بنالم همانا ناقهٔ صالح در نزد خدای عزوجل عزيز تراز من نيست و بچه ناقهٔ گرامي ترازحسن وحسين‌نباشد وبروايتی فرمود (ياأبا بكرأتريدأن ترملنی من‌زوجی وابنی لئن لم‌تكف عنه‌لأنشرن‌شعري و لأشقن جيبی ولآتين‌قبر ابي ولاصيحن الی ربی فاخذت بيد الحسن والحسين عليهما السلام و خرجت تريد قبرالنبی صلی‌الله‌عليه‌وآله فقال عليه السلام لسلمان ادرك ابنة محمد فانی اری جنبتی المدينة قدتكفان) فرمود ايسلمان دختر پيغمبر را درياب‌كه مدينه رانگرانم ازدوسوی زيرزبر می‌شود سوگند باخدای اگرچنان كند كه‌گويد نه‌مدينه بماند نه‌سكنهٔ مدينة سلمان پيش شدوگفت ايدختر پيغمبرخداوند پدرترا رحمت‌عالميان آفريد ازاين عزيمت بازآی‌فرمود ايسلمان نمی بينی كه‌آهنك قتل‌علی دارند ومن برقتل علی صبر نتوانم كرد بگذار تاازخدای خويش داد خود

بستانم سلمان گفت بیم میرود که مدینهٔ درزمین فروشود اینك علي مرا بسوي توفرستاد وفرمان کرد که بسوی خانه باز شوی فقالت اذاً ارجع واصبر واسمع واطیع له) سلمان گوید آنگاه که فاطمه اینکلمات میفرمود نگریستم که بنیان دیوارهای مسجد ازجای بر آمد چنان که مرد توانست آزثلمهٔ آن عبوردهد چون فاطمه مراجعت کرد دیوارهاي بجای نشست چنانکه غبار برخواست وبر خیاشیم مارسید.

واز امام باقر علیه السلام منقولست که فرمود بخدا قسم اگر آنحضرت گیسوان خودرا میکشود هراینه همه مي‌مردند.

اثر طبع شیخ صالح حلي ره

الواثبین لظلم آل محمد — و محمد ملقا بلا تکفین
و القائلین لفاطم آذیتنا — في طول نوح دائم و حنین
و القاطعین اراکة کیماتظل — بظل اوراق لها و غصون
ومجمعی حطب علي البیت الذی — لم یجتمع لولاه شمل الدین
والد اخلین علی البتولة بیتها — و المسقطین لها اعز جنین
و القائدین امامهم بنجاده — و الطهر تدعو خلفه برنین
خلوا ابن عمي اولا کشف بالدعا — رأسي واشکوللا له شجون
ما کان ناقة صالح و فصیلها — بالفضل عندالله الا دونی
فرنت الی القبر الشریف بمقلة — عبری و قلب مکمد محزون
قالت و اظفار المصاب بقلبها — غوثاه قل علي العداة معین
ابتا هذا السامری و عجله — تبعا ومال الناس عن هارون
ای الرزایا اتقی بتجلد — هو في النوائب مذحییت قرینی
فقدی ابي ام غصب بعلي حقه — ام کسر ضلعی ام سقوط جنین
ام اخذهم ارثي وفاضل نحلتي — ام جهلهم حقی وقد عرفوني
قهروا یتیمیك الحسین وصنوه — و سئلتهم حقي وقد نهرونی

مرثیه

یکی نشسته‌زاصحاب کرم شیون وشین — سر شك بار باحوان والد حسنین
یکی نشسته‌بکنجی‌از این الم دلگیر — یکی زسرزنش خلق سرفکنده بزیر
که‌ناگه‌ازدرمسجد بصدفغان وخروش — رسید فاطمه پیراهن نبی بر دوش
کسیکه سایهٔ اومه ندیده بر لب بام — قدم نهاد بمسجد میان کثرت عام
که ناگهان پرجبرئیل پرده پوش آمد — میان فرقهٔ اصحاب در خروش آمد

نامهٔ عمر بمعویه در کیفیت سوزانیدن در خانه فاطمه (ع)

علامهٔ مجلسی ـ درجلد هشتم بحار ص ۲۳۰ ـ از طبع کمپانی این نامه رانقل کرده در سه صفحه ازبحار وحقیر تمام آن نامه رادر جلدثانی (الکلمة التامة) نقل کرده‌ام ودراینجا فقط محل شاهد را می‌نویسم عمر از آنجمله نوشت ای‌پسرابوسفیان هراینه دانسته باشی که‌من وخالدبن ولید وقنفذ و جماعتی‌از خواص اصحاب خود در خانهٔ فاطمه آمدیم وباب خانه رابشدت کوبیدیم ودر میان‌خانه علی وفاطمه وحسن و حسین وزینب وام‌کلثوم وفضه بودند پس فضه عقب درآمد گفت چه میخواهی گفتم علی‌را بگو دست ازاباطیل خود بردارد و بیرون شود باخلیفهٔ رسولخدا بیعت نماید فضه گفت علی مشغول کاری‌است بیرون نشود گفتم برو علی‌رابگوبیایدوالاداخل خانه شویم واو را بیرون آوریم فاطمه چون این بشنید خود بعقب در آمد وگفت (ایها الضالون المکذبون ماذاتقولون وای‌شیء تریدون) من گفتم‌ایفاطمه‌پسرعم‌ترا چه افتاده که‌ترا درمعرض جواب می‌آورد وخود درپرده حجاب جلوس دارد فاطمه گفت (طغیانك یاشقی اخرجني و الزمك الحجة و کل ضال غوي فقلت دعي عنك الاباطیل واساطیر النسآء وقولی لعلي یخرج فقالت لاحباً ولاکرامة أبحزب الشیطان تخوفنی یا عمروکان حزب الشیطان ضعیفا)اوراگفتم اگرعلی‌بیرون نشود آتش در اینسرای‌بزنم وهمه را بسوزانم این‌بگفتم وهیزم آوردم وآتش در سرای‌افروختم ودرخانهٔ فاطمه

بسوختم پس فاطمه درخانه راحجاب خود قرارداد ومانع ازدخول من واصحاب من گردید باتازیانه چنانش بزدم که بازوی وی مانند دُمُلج گردید ازاثر تازیانه در آن وقت صدای ناله اوبلند شد چندانکه نزدیك بود بحال اورقت کنم ودلم نرم شود ولی متذکرشدم قتلای بَدْرواُحُد راکه بدست علی مقتول شده بودند وکید محمد و سحر را ورا یاد آوردم آتش غضبم افروخته ترگردید لگدی بردر زدم فاطمه درعقب دربین در و دیوار واقع شد چنان در خانه رابِشِکَم اُوفشار دادم که از صدمه دَرْ جنین او که اورا محسن نام گذاشته بودند سقط شد (فعند ذلك صرخت فاطمة صرخة حسبتهاقدجعلت اعلى المدينة اسفلها فقالت ياابتاه يا رسول الله هكذا كان يفعل بحبيبتك وابنتك آه يا فضة الي فخذيني فقدوالله قتل مافي احشائي من الحمل) اینوقت فاطمه چنان صَرْخَه وناله ازاو بلند شد که من گمان کردم مدینهٔ زیر زبر گردید وفاطمه همی گفت ای پدر بزرگوار به بین بادختر عزیزت چه معامله می نمایند سپس گفت آه ای فضه بدادم برس بچه ام را کشتند بخدا قسم حملیکه دررحم داشتم مقتول شد پس تکیه بدیوار کرده من دَرْ رابعقب انداختم داخل خانه شدم فاطمه باآن حال ازپیش روی من در آمد و بیم آن بود که دیدهای من تاریك شود مرا مانع ازدخول خانه گردید من ازروی خمار چنان سیلی بصورت اوزدم که گوشواره درگوش اودر هم شکست وروی زمین ریخت دراینوقت علی بن ابی طالب شتاب زده ازجای جستن کرد چون این بدانستم از خانه بیرون تاختم و خالد راگفتم هر اینه ازامر عظیم صعبی گریختم چون جنایت عظیمی صادرشده فلذا ایمن برنفس خود نباشم واینك علی ازخانه باحال غضب بیرون آمد که نه مرا ونه شما راطاقت آن نیست که باعلی روبرو بشوید پس علی از خانه بیرون شد فاطمه را نگریست که قصد نفرین دارد فضربت یدیهاالی ناصیها لتکشف عنها وتستغیث بالله العظیم لمانزل بها فاسبل علی علیها ملاءها و قال لها یا بنت رسول الله ﷺ ان الله بعث اباك رحمة للعالمين وايم الله ولئن كشفت عن ناصيتك سائلة الى ربك لاجابك وينهلك هذا الخلق حتى لايبقى على الارض منهم بشرفكوني ياسيدة النساء رحمة على هذاالخلق المنكوس ولايكوني عذابا) یعنی علی فاطمه رافرمود اگر نفرین کنی صاحب

نفسی در مدینهٔ باقی نماند اکنون ایفاطمه سبب رحمت باش همانند پدر بزرگوارت و سبب نزول عذاب بر این امت مشو مه مشو پس من خالد، قنفذ وسالم مولی ابی حذیفه وابوعبیده ودیگرانرا گفتم تا درخانه ریختند وعلی رادست گیر کرده بسوی بیعت اوراکشیدند ولکن ایمعویه مراشکی نیست که اگر تمام روی زمین پشت برپشت هم میدادند البته علی رانمیتوانستند دست گیر کردولکن من علت آنرا میدانم ونمی گویم

ودر روایت سلیم بن قیس هلالی است که سلیم بن قیس گوید من بسلمان گفتم آیاواقعاً اینجماعت بدون رخصتِ فاطمه داخل خانه آنحضرت شدند سلمان گفت بلی بخدا سوگند که مقنعه برسر نداشت واستغاثه میکرد یا ابتاه یارسول‌الله دیروز بود که ازمیان مارفتی الخ

قال سلیم قلت یـا سلمان ... هل هجموا و لم یك ٱسْتِيذانٌ
فقال اِیْ و عزتِ ٱلجبـارِ ... لیس علی ٱلزهراء من خمار
لکنها لاذت بجنب ٱلباب ... رعـایةً للستـر وٱلحجـاب
فمذْرأَوْهـا عَصَرُوهـا عَصْرةً ... کادت بنفسی ان تموت حسرةً
تصیح یا فضةُ ٱسْنِدِ ینـی ... و قَدْ وربّـی قَتَلُوا جنینی

سید جزوعي گوید

جرعاها من بعد والد ها الغیـــــــظ مراراً فبئس ما جرعا ها
اغضباها و اغضبا عند ذاك ... الله رب السمآء اذ اغضباها
بنت من ام من حلیلة من ... ویل لمن سن ظلمها واذاها
اکان تحت الخضراء بنت نبـ ... ـی ناطق صادق امین سواها

هجوم بخانه فاطمه (ع) بروايت بيت الاحزان

محدث قمی در کتاب بیت الاحزان از کتاب علم الیقین نقلا از کتاب التهاب نیران الاحزان چنین مینویسد: ثم ان عمر جمع جماعة من الطلقا والمنافقین واتوا بهم الی منزل امیرالمؤمنین فرأو ان الباب مغلق فصاحوا اخرج یاعلی فان خلیفة رسول الله یدعوك فلم یفتح لهم الباب فاتوه بحطب فوضعوه علی الباب وجآئوا بالنار لیضرموه فصاح عمر وقال والله لئن لم تفتحو النضر من النار فلما عرفت فاطمة انهم یخرقون منزلها قامت وفتحت الباب فدفعوها القوم قبل ان تتوارى عنهم فخبئت فاطمة (ع) وراء الباب فدفعها عمر حتی ضغطها بین الباب والحائط ثم انهم توائبوا علی امیرالمؤمنین علیه السلام وهو جالس علی فراشه واجتمعوا علیه حتي اخرجوه سحباً من داره ملببا بثوبه یجرونه الی المسجد فحالت فاطمه بینهم وبین بعلها وقالت والله لاادعکم تجرون ابن عمی ظلما ویلکم ما اسرع ماخنتم الله ورسوله فینا اهل البیت وقد اوصاکم رسوالله باتباعنا ومودتنا والتمسك بنا فقال الله تعالی قل لااسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی قال فترکه اکثر القوم لأجلها فامر عمر قنفذاً وکان هو ابن عمه ان یضربها بسوطه فضربها قنفذ بالسوط علی ظهرها وجنبیها الی ان اثر فی جسمها الشریف وکان ذلك الضرب أقوی سبب فی اسقاط جنینها وقد کان رسول الله صلی الله علیه وآله سماه محسنا و جعلوا یقودون امیرالمؤمنین علیه السلام الی المسجد حتی اوقفوه بین یدي ابي بکر فلحقته فاطمة (ع) الی المسجد لتخلصه فلم تتمکن من ذلك فعدلت الي قبر ابیها فاشارت الیه بجرقة ونحیب وهی تقول،

نفسی علي زفراتها محبوسة — یالیتها خرجت مع الزفرات
لاخیر بعدك فی الحیوة و انما — ابکي مخافة ان تطول حیوتی

ثم قالت وا اسفاه علیك یا ابتاه وانکل حبیبك ابوالحسن المؤتمن و ابو سبطیك الحسن والحسین ومن ربیته صغیرا و آخیته کبیرا و اجل احبائك لدیك واحب اصحابك الیك اولهم سبقا الي الاسلام ومهاجرا الیك یاخیر الانام فها هو یساق في الاسر کما یقاد البعیر ثم انها انت انة وقالت وامحمداه واحبیباه وا اباه وا اباالقاسماه وا احمداه واقلة ناصراه

واغوثاه واطول كرباه واحزناه وامصيبتاه واسوء صباحاه وخرت مغشية عليها فضج الناس بالبكاء والنحيب و صار المسجد ماتما ثم انهم اوقفوا امير المؤمنين بين يدى ابي بكر و قالوا له مديدك فبايع فقال والله لا ابايع و البيعة لى في رقابكم فروى عن عدى بن حاتم انه قال والله ما رحمت احد اقط كرحمتى على علي بن ابى طالب حين اتى به مليبا بثوبه يقودونه الى ابي بكر وقالوا بايع قال فان لم افعل قالوا نضرب الذى فيه عيناك قال فرفع رأسه الى السماء وقال اللهم اني اشهدك انهم اتوني ان يقتلوني فانى عبد الله واخو رسول الله فقالوا له مديدك فبايع فابى عليهم فمدوا يده كرها فقبض على عليه السلام انامله فراموا باجمعهم فى فتحها فلم يقدروا فمسح عليها ابو بكر وهو مضمومة و هو عليه السلام يقول وينظر الى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يابن ام ان القوم استضعفونى وكادوا يقتلوننى

وفيه ايضاً نقلا عن ارشاد القلوب ديلمى كه از فاطمه زهرا حديث كند قالت فجمعوا الحطب الجزل على باب دارى واتوا بالنار ليحرقونا ويحرقوا باب الدار فوقفت بعضادة الباب و ناشدتهم بالله و بابى ان يكفوا عنا وينصرونا فأخذ عمر السوط من يد قنفذ مولي ابى بكر فضرب به عضدى حتي صار كالدملج وركل الباب برجله فرده علي و انا حامل فسقطت لوجهي والنار تسعر ويسفع وجهى فيضربنى بيده حتى انتثر قرطى من اذنى و جائنى المخاض فاسقطت محسناً بغير جرم .

وفيه ايضاً نقلا عن الكافى روى باسناده عن ابى جعفر وابي عبد الله قالا ان فاطمة لما كان من امرهم ما كان اخذت بتلابيب عمر فجذبته اليها ثم قالت اما والله يابن الخطاب لولا انى اكره ان يصيب البلاء من لا ذنب له لعلمت ساقسم على الله ثم اجده سريعاً الاجابة انتهى .

اثر طبع السيد محمد حسين بن السيد كاظم القزويني

واخرجوا منه عليا بعد ما ... ابيح منه حقه و انتزعا
قادوه قهرا بنجاد سيفه ... وكيف وهو الصعب يمشي طيّعا
واقبلت فاطم تعدو خلفه ... و العين منها تستهل ادمعا

و انتهرو ها بسياط قنفـذ ... وكسروابالضرب منهااضلعا
فانعطفت تدعو اباهابحشى ... تساقطت مع الدموع قطعا
يا ابتا هذا على اعر ضوا ... عنه ضلالا وابن تيم طيعا
اهتـف فيهـم لاارى و اعية ... تعي ندائي لاولا مسمعـا
امسى تراثـي فيهم مغتصباً ... منى وحقى بينهم مضيعـا
فاسترجعت كاظمة لغيظها ... مبدية حنينها المرجعـا
حتى قضت من كمد وقلبها ... كادبفرط الحزن ان ينصدعا
قضت و لكن مسقطاجنينها ... مو لعافـؤاد هـا مروعـا
قضت ومن ضرب السياط جنبها ... ما مهدت لها الرزايا مضجعا

احتجاجات امير المومنين با اصحاب سقيفه

(نا) چون امير المؤمنين عليه السلام را بآن ذلت درمحضر ابى‌بكر در مسجد رسول خدا حاضر كردند درحاليكه ريسمان در گردن داشت آنحضرت روى با ابابكر كرد (فقال يا ابابكر ما اسرع‌ما وثبتم على رسول‌الله باى‌حق واى منزلة دعوت النـاس الـي بيعتك الم تبايعني بالامس بامرالله و امررسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و قدكان قنفذ لعنه‌الله ضرب فاطمه عليها السلام بالسوط حين حالت‌بينها و بين زوجها وارسل اليه‌عمران حالت بينك‌و بينه فاطمه فضر بها فألجأ ها قنفذ الى عضادة بيتها ودفعها وكسرضلعا من جنبها فالقت جنيناً من بطنها) فرمود اى ابوبكر چه زود بر رسولخداى تاختن كردى و سر ازفرمان او بدر بردى‌بكدام شايستكى‌مردمرا به بيعت خوددعوت كردي نه تو درغدير خم بفرمان خداورسول بامن بيعت نمودى اينك قنفذكه خدايش لعن كناد فاطمه را باتازيانه بزد گاهيكه ميان من واو ميانجي بود و عمر بضرب اوفرمان داد فاطمه در پس‌در پناهنده گشت واو عضاده دررا فشارداد چنانكه پهلوي اورابشكست و طفليكه‌درشكم‌داشت ساقط ساخت درخبر است كة فاطمه از آن‌روز بستري گشت و ناتوان بود تا شهيداز جهان درگذشت . مخفي نماندكه موافق بعضى روايات خود عمر متصدى اين جنايت

شد ودربعضی قنفذ رامتصدی این جنایت میدانندودرروایت عاشربحار در مناظرهٔ امام حسن مجتبی علیه السلام درمجلس معاویه متصدی این جنایت رامغیرة بن شعبه میداندچنانچه میفرماید آنحضرت بمغیرة بن شعبة (انت الذی ضربت امی فاطمة حتی ادمیتها والقت مافی بطنها) واین روایات اصلاباهم دیگر معارض نیست بجهت آنکه جنایترا که یك جماعت باهم دیگر همدست وهم رأی بشونددرأیتان ان نسبت آن جنایت بهریك انهاصحیح است علاوه براینکه احتمال قوی میرود که ازجهت بغض وعنادباین خانواده هر کدام برای تشفی قلب خودانمظلومه رابضرب تازیانه وغلاف شمشیر وفشار در اذیت کرده باشند اللهم العن ظالمی آل محمد ، بالاخرة عمر گفت ایعلی دست ازاین اباطیل وسخنان بیهوده بردار وبا ابوبکر بیعت کن آنحضرت فرمود اگر نکنم چه خواهی کرد عمر گفت سراز بدنت بردارم (۱) وبتمام ذلت وخواری ترا خواهیم کشت حضرت فرمود اگرچنین کنید بندهٔ خدا وبرادرسید انبیارا بقتل رسانیدید گفت قبول داریم که بندهٔ خداهستی ولکن هر گز برادر رسولخدا نیستی آنحضرت فرمودای ابابکر انکارمیکنی که پیغمبر مرا برادر خویش قرارداد وتاسه مرتبه این کلامرا فرمود آنگاه متوجه جماعت گردید وفرمود همانامن سزاوار تر بامر خلافت باشم ازشما والبته برشما واجب وسزاوار تر است که بامن بیعت کنید ایجماعت قریش این امررا از انصار گرفتید وحجت آوردید

---

(۱) قالوا نقتلك ذلاوصغارا فقال علیه السلام اذاً تقتلون عبدالله و اخا رسول الله قال ابوبکر اما عبدالله فنعم واما اخو رسول الله فما نقر لك بهذا فقال علیه السلام ثلاث مرات یا ابابکر أتنکر هذا من رسول الله انه جعلنی اخاه وقال یا اخی انت منی بمنزلة هارون من موسی ثم قال علیه السلام انا احق بهذاالامرمنکم وانتم احق بالبیعة لی اخذتم هذاالامر من الانصار واحتججتم علیهم بالقرابة من رسول الله و تأخذونها منا اهل البیت غصبا الستم نازعتم الانصار واحتججتم علیهم بالقرابة من رسول الله و انکم اولی بهذاالامر منهم لمکانکم من رسول الله صلی الله علیه وآله فاعطوکم القاده وسلموا الیکم الامارة وانا احتج الیکم بمثل ماحتججتم علی الانصار انا اولی برسول الله حیاً ومیتاً انا وصیه ووزیره ومستودع سره وعلمه وانا الصدیق الاکبر واول من آمن به وصدقه واحسنکم بلاء فی جهاد المشرکین و اعرفکم بالکتاب والسنة و افقهکم فی الدین و اعلمکم بعواقب الامور و اذربکم لساناً و اثبتکم جناناً فعلام تنازعونا هذاالامر انصفونا ان کنتم تخافون الله من انفسکم و اعرفوا لنا الامر مثل ماعرفته الانصارلکم والافبوئوا بالظلم وانتم تعلمون .

که ما اقربای رسولخدا میباشیم اکنون چکونه آنرا ازماغصب مینمائید و حال آنکه ماأقرب ونزدیکترین مردم برسولخدا میباشیم هماناهمان حجتیکه شمابر انصار آوردید وآنها دست باز داشته اند وخلافت رابشما واگذارنمودند من همان حجت را برای شما اقامه مینمایم که من اولی برسول خدا هستم حیا ومتیامنم وصی وو زیر وخلیفهٔ بعدازاو ومحرم اسرار ومخزن علوم رسولمختار وصدیق اکبرواول کس که باوایمان آورد من بودم منم مجاهدفي سبيل الله واعرف بكتاب خداوسنت سید انبیاء وفقیه ترین شمادردین حق تعالی وداناترین شمابحوادث وعواقب امور وفصیح ترین وشجاع ترین واقوی ازشمامیباشم باین حال جائز نیست براي شما که باما منازعه درامرخلافت بنمائید وسلطنت آل محمدرا بخانه اغیار واجانب بیندازید اگرشما از خدای تعالي میترسید باما ازروی انصاف سخن بگوئید واگر نه این بارظلم را خود حمل بنمائید ومیدانید که البته پاداش آنراخواهید دیدچون امیرالمؤمنین سخن بدینجارسانیدوازدر نصیحت امت ازروی صدق وراستی فرمایشات خودرا خاتمه داد عمربن الخطاب سر برداشت وگفت مادست ازتو برنداریم تااینکه بیعت بنمائی خواهی ازروی رضا ورغبت وخواهی بجبروکراهت حضرت (١) فرمود همانا امروز تو برای ابوبکر خلافت را محکم میکنی که فردا آنرا بتوردبنماید بخداقسم بحرف توگوش نکنم وهرگز سخن ترا قبول ننمایم واقاویل ترابچیزي خریداری ننمایم وبآن اعتنائی ندارم من بیعت نخواهم کردابو عبیده گفت یابن عم ماقرابت ترا وسبقت ترا دراسلام وعلم ترا ونصرت ترا دراسلام انکار نداریم لکن توجوانی وابوبکر پیرست ثقل این حمل رابهتر تواند حمل داد امروز این کار بامضا رفته است تونیز رضابقضابده اگرخدای ترا زنده گذاشت باتو بازگشت خواهد کرد بی آنکه دونفر از درخلاف باتو بیرون شوند امروز انگیزش فتنه مکن من دلهای عربرا میدانم که باتوچگونه است ودانسته ام که ترااطاعت نخواهند کرد (٢) امیرالمؤمنین فرمود ای معشرمهاجرین وانصار ازخدابترسیدووصیت پیغمبررا

---

(١) فقال علی احلب حلبا لك شطره واشدد له اليوم ليرد عليك غدا والله اذا لااقبل قولك ولااحفل بمقامك ولا ابايع .

(٢) فقال امیرالمؤمنین یامعاشرالمهاجرین والانصار الله الله لاتنسوا عهد نبیکم الیکم فی امری ولا تخرجوا

در حق من در بوته نسیان مگذارید وسلطنت رسولخدارا که مختص ما اهل بیت است ازخاندان رسولخدا بخاندان اجانب نقل وتحویل ندهید ومقام امامت وخلافت که جزبرای اهل بیت بجهت احدی زیبنده نیست ازخاندان رسالت غصب منمائید بخدای متعال قسم است که‌حق تعالی حکم فرموده وپیغمبررا بآن آگاه نموده وشما هم‌مطلب را کاملا میدانید که ما اهل بیت سزاوار تریم بامر خلافت من عالم بکتاب خدا وفقیه دراحکام‌حضرت مصطفی‌ومن داناتر وبینا تر بامر رعیت میباشم واین خصال مخصوص خاندان رسالت است وشمارادر آن‌نصیبی‌نیست‌متابعت‌هواي نفس‌رادست‌باز دهید که شما را از طریق حق بوادی ضلالت اندازد وباز ماندگان شمارا در فتنه‌و فساد دچار بنماید واختلاف در اخلاف واعقاب شما پدیدار گردد بشربن‌سعد انصاری که اول کس بود ازانصار که باابو بکر بیعت نمود باجماعتی از انصار گفته اند یاابا الحسن اگر انصار از آن پیش که باابوبکر بیعت کنندایـن‌سخنانرا از تو شنیده‌بودند دونفر باتو مخالفت نمینمود (۱) آنحضرت فرمود ایمردم آیا سزاوار بودبراي من‌که جنازهٔ رسولخدارا دفن نکرده بیرون تازم ودرامر خلافت بمنازعه پردازم بخداقسم مرااین گمان‌نبود که احدی بااهلبیت رسولخدا در مقام منازعه براید بعد از آنهمه سفارشات رسولخدا صلی الله علیه وآله درروز غدیر خم آیا پیغمبرعذري‌باقی‌گذارد براي احدی درروز غدیر خم آیا حجتی باقی ماند که‌در آنروز اقامه نفر مودای جماعت شما رابخدا قسم میدهم که هرکس مقالهٔ رسولخدارا درحق من شنیده است

سلطان محمد (ص) من داره وقعر بیته الی ادورکم وقعر بیوتکم ولا تدفعوا اهله من‌حقه ومقامه فی‌الناس فوالله یا معشرالجمع ان‌الله قضی وحکم ونبیه اعلم وانتم تعلمون انا اهل‌البیت احق بهذه‌الامر منکم اما کنت‌القاری لکتاب الله‌الفقیه فی‌دین‌الله‌المضطلع بامرالرعیة والله انه لفینا لافیکم فلا تتبعو الهوی فتزدادوا من‌الحق بعد انتفسدوا قدیمکم بشر من حدیثکم .

(۱) فقال‌علی‌علیه‌السلام‌یاهؤلاءاکنت‌ادع‌رسول‌الله‌مسجی‌لااواریه‌واخرج‌انازع‌فی‌سلطانه والله مـا خفت احدا یسموله وینازعنا اهل‌البیت فیه ویستحل ماستحللتموه ولاعلمت ان رسول‌الله ترك یوم غدیرخم لاحد حجة ولالقائل مقالا فانشدالله رجلا سمع‌النبی (ص) یوم غدیرخم یقول من‌کنت‌مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من‌والاه وعاد من‌عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله ان‌یشهدبما سمع من‌النبی (ص) فقام اثنی‌عشر رجلا من غزات البدروشهدوله .

در روز غدیر برخیزد وادای شهادت بنماید دوازده نفر برخواسته اند وادای شهادت نمودند زید بن ارقم گوید من کتمان شهادت نمودم ودراثراین کتمان ازهردوچشم نابینا شدم بالجمله امیر المؤمنین این گونه احتجاجات بسیار نمود و آنچه رسولخدا درهر مقام درنص خلافت او ووصایت او فرموده بود بیاد مردم آوردوایشان گفته‌اند چنین است که تو گوئی.

مکشوف بادکه بسط کلام وکثرت اهتمام وتحمل چندین زحمت‌وذلت که‌امیر المؤمنین علیه السلام برخویشتن نهاد برای طلب سلطنت وخلافت نبود بلکه افسوس‌میخورد برای امت که دچار ضلالت شدند وغم آنهارا داشت که درگرداب کوری وگمراهی افتادند که بعداز آنهمه رنج وشکنج که رسولخدا تحمل نمود و آنهمه دادمردی و مردانگی که علی علیه السلام درجهاد داد تامشرکان راه بکوچهٔ اسلام نزدیک کردندو وسالك وحدت شدند وکافران کلمه توحید برزبان جاری ساخته‌اند سپس یکباره‌از دین بدررفته اند وجلباب کفران به پوشیدند ودر انهدام قواعد اسلام بکوشیدند انبیاء واولیاء که‌در محبت امت مهربان ترازپدر مهربان برفرزند صالح اند چگونه درچنین احدوثه وفتنهٔ بزرك اندوه گین نباشند لاجرم آنحضرت دراتمام‌حجت وتنبیه امت چندکه توانست خودداری نفرمود.

اکاذیب ابوبکر

خلاصه ابوبکر سخت بترسید که مبادا روی مردم ازوی بگردد وآنحضرترا نصرت کنند گفت یاعلی آنچه گفتی همه صحیح است وسخن براستی‌نمودی وماهمه را ازرسولخدا شنیدیم واز بر کردیم ولکن رسولخدا بعد ازآن فرمود ما اهل بیتی هستیم که‌خدای متعال مارا بر گزید وگرامی داشت واز برای‌ما اختیار کرد سرای آخرترا ونبوت وخلافت ازبرای ماجمع نمیشود علی علیه السلام فرمود هیچیك ازاصحاب رسولخدا صلی الله علیه وآله جز تو این‌حدیث را شنیده عمر گفت اینك من حاضر بودم وشنیدم خلیفهٔ رسولخدا دروغ گونیست ابوعبیده وسالم مولی ابی حذیفة ومعاذبن

جبل نیز شهادت دادند این وقت امیر المؤمنین فرمود (۱) هر اینه بتحقیق که وفا کردید بصحیفهٔ ملعونهٔ خود که پنجاه نفر شما در روز غدیر خم باهم هم عهد شدید که اگر رسولخدا بمیرد یا کشته شود نگذارید که امر خلافت باهل بیت او برسد ابوبکر گفت این سخن را از کجا گوئی واز کجا دانسته‌ای آنحضرت روی بازبیر و سلمان وابوذر و مقداد نمود وفرمود که شما رابخدا قسم میدهم آیا مطلب چنین نیست که من میگویم عرض کردند که ما بودیم که رسولخدا صلی الله علیه و آله ابوبکر وعمر و ابوعبیده و سالم مولی ابی حذیفة و معاذبن جبل بنام هریك رابر شمرد و فرمود ایشان کتابی نگاشته‌اند وپنجاه نفر مهر کرده‌اند و باهم عهد کردند که چون من از دنیا بروم خلافت را به تو نگذارند وتو عرض کردی یارسول‌الله چون کار بدین گونه کنند حکم چیست فرمود اگر ناصر ومعینی برای تو فراهم خواهد شد با آنها جهاد بنما واگر کسی ترا نصرت نکرد در خانه خود ساکت بنشین وخون خود راحفظ بنما

آنگاه علی فرمود بخدا قسم اگر این چهل نفر که با من بیعت کردند عهد نشکسته بودند هر آینه با شما درراه خدا جهاد میکردم و من بشما خبر بدهم که این خلافت نصیب فرزندان و اعقاب شما نخواهد شد تا روز قیامت و این حدیث دروغ را که برپیغمبر بستید کتاب خدای متعال تکذیب شما رامیکند که میفرماید : ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکا عظیما (۲) . مراد از کتاب نبوت است و از حکمت سنت و از ملك خلافت است و مائیم آل ابراهیم پس هر که درخلافت طمع بندد غصب حق ما کرده باشد این وقت عمر باکمال خشم وغیظ وغضب روی بابوبکر کرده گفت که بر منبر نشسته باشی و اینك

---

(۱) قال امیرالمؤمنین ع لقد وفیتم بصحیفتکم الملعونة التی قد تعاقدتم علیها فی الکعبة انه ان قتل الله محمداً او مات لتردن هذا الامر عنا اهل البیت

(۲) سورهٔ نساء آیهٔ (۵۷) فمنهم من آمن به ومنهم من صدعنه وکفی بجهنم سعیرا والمراد بالناس رسول الله یعنی آیا حسد میبرند مردم نیك را که رسولخدا صلی الله علیه وآله هست بر چیزیکه خدا بایشان عطا کرده است از فضل خود همانا آوردیم ما برای فرزندان ابراهیم کتاب وحکمت وپادشاهی بزرك سپس ازمردم جماعتی بآنها ایمان آوردند وجماعت دیگر از اطاعت سر باز زدند ومخالفت کردند اینان آتش افروخته جهنم را برای خود تهیه کردند .

علي دربرابر تو نشسته باشد و باتو طريق مجادله و معادات سپرد فرمان كن تابا تيغ سرشرابر گيرم امام حسن و امام‌حسين‌ايستاده‌بودند چون‌اين كلمات استماع نمودند صدارا بگريه بلندكردند وسخت بگريسته اند امير المؤمنين آنها رابسينه‌چسبانيد فرمودند آسوده خاطر باشيد و گريه نكنيد پسر خطاب قادر برقتل پدرشمانيست

ام ايمن‌حاضنهٔ‌رسولخدا صلى الله عليه وآله حاضر بود ازاين كلمات آشفته خاطر گشت‌فرياد برداشت و فرمود اي ابابكر چقدرزود بود كه حسد و نفاق خود را ظاهر كرديد و برابن عم رسولخدا ظلم كرديدعمر گفت ما را بازنان وزنان‌را با ما چه‌كار است حكم داد تا ام ايمن را زدند واز مسجد بيرون كردند اين وقت بريدهٔ اسلمي بر خواست وفرمود ايعمر بر برادررسولخدا جسارت ميكنى و بااو خشونت مينمائى وحال آنكه ماترا وحسب ونسب‌ترا خوب ميشناسيم درقريش آيا شما نبوديد درروز غدير خم كه رسولخدا بتو وابى بكرفرمود برويدبرعلى سلام‌كنيد بامارت مؤمنان يعني بگوئيد السلام عليك يا اميرالمؤمنين و تو و ابوبكر گفتيد اين‌فرمان از شما است يا ازجانب خداست حضرت فرمود ازجانب خداست ابوبكر گفت‌اى‌بريده راست‌ميگوئى‌وليكن رسولخدا ازپس آن‌فرمود لاتجتمع لاهل بيتى الخلافة و النبوة بريده گفت بخداقسم هرگز رسولخدا چنين سخنى نفرموده و سوگند باخداى در شهريكه تو امير باشي نمانم عمر فرمان كرد تااورابزدند و ازمسجدبيرون كردند آنگاه روى‌باميرالمؤمنين كرد و گفت ياعلى‌برخيز با ابوبكر بيعت‌كن قبل از اينكه سرازبدنت بردارم آن حضرت بقبر رسولخدا پناهنده شد و اين آيه راتلاوت كرد (يابن‌ام‌ان‌القوم‌استضعفونى و كادوا يقتلوننى)

وهمى بانالههاي‌جگرخراش‌ميگفت‌واجعفراه‌ولاجعفرلى‌اليوم‌واحمزتاه‌ولاحمزة لى‌اليوم‌اين‌وقت خبربعباس بن عبدالمطلب دادندكه علي پسر برادرت درزيرشمشير نشسته عباس شتاب زده دررسيد وبانگ برداشت كه با پسر برادرم رفق‌و مداراكنيد بر من‌است‌كه اوبيعت‌كند چون واردشد دست آنحضرف راگرفت بي‌آنكه كف باز كند بادست ابوبكر مسح داد و ابوبكر بهمين قانع‌شد اين وقت علي را رها كردند

پس آنحضرت دست بجانب آسمان برداشت وعرض کرد بارپروردگارا تو میدانی که پیغمبر فرمان کرد مرا که اگر بیست تن باتو همدست بشوند بااین قوم جهـاد کن و این فرمان تواست که درقرآن کریم فرموده‌اي که بیست تن مرد شکیبا بر دویست کس غلبه جوید و تو آگاهی اي خداي من که بیست نفر برای من فراهم نشد اینوقت مقداد بر خاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین بچه امر میفرمائی بخداقسم اگر امر کنی مرا هراینه شمشیر بکشم و جهاد بنمایم وتا جان دارم از نصرت شما دست باز ندارم و اگر میفرمائی ساکت مینشینم آنحضرت فرمود دست بازدار وساکت بنشین ووصیت رسولخدا راازخاطر خود محو منما پس مقداد روي بآن جماعت کرد و فرمود قسم بآن کسیکه جان من درقبضهٔ قدرت او است اگر بدانم که میتوانستم ظلمیرا از مولایم امیرالمؤ منین دفع ورفع بنمایم و دین خدارا قدرت داشتم که نصرت بنمایم و آنرا عزیز بدارم شمشیر بدوش میگرفتم و با شما جهاد میکردم‌وای بر شما بر برادر رسولخدا ووصی سید انبیاء و خلیفهٔ اورا درامت وپدر دوفرزندانش و شوهردخترش بانوی عصمت غارت بردید و حق اورا غصب نمودید منتظر باشید بلاهای گوناگونرا و مأیوس باشید که دیگر شما هدایت یابید بربرادررسولخدا حمله افکندید پس پذیرای بلا باشید ودچار زحمت و غلارا منتظر باشید

حقیر چون احتجاج آن دوازده نفررابا ابي بکر وسایر وقایع سقیفه را در جلد اول (الکلمة التامة) بتفصیل ایراد کردم ازاینجا عنان قلم راباز کشیدم .

من قصیدة الغدیریة

و ما ابتلی في دهره مسلم ... بمثل مـا به علي ابتلـی

یوم الی المختاراوحی الاله ... بـلغ بمافي حیدر انـزلا

فقام فی الخم خطیبا علـی ... غیر کلاوالناس ملاء الفـلا

من کنت مولاه فذا حیدر ... مولاه قد قال رب العلـی

فابتدءَ الشیخان قـالا لـه ... بخ بخ اصبحت مولی الملا

فاظهرا لحب له و الولا والحقد فی قلبهما قد غلا
ما مضت الایام قالاله بایع لنا من قبل ان تقتلا
مارأت العینان من قبل ذا یحل عبدعنه عقد الولا
یاسائلی دع عنك تفصیلها جری علیه واسمع المجملا
لماقضی المختار هاجت علی آل الهدی اصحابه الجهلا
جاؤاالی الدار وقداضرموا نارأورضّ واضلع بنت العلی
وسود وا یا ویلهم متنها بالسوط حتی الموا المفصلا
و اسقطوا جنینها ویلهم فما جنی الجنین ان یقتلا
ما راقبوا الله بما قد جنوا فلا ولا خافوا نزول البلا

شعر

زدعمر آتش بآن دری که پی فخر ✡ بودی روح الامین مدام ش چاکر
تا چه بود مصلحت ز امت عاصی ✡ خواری بیحد کشیدوزحمت بیمر
دست خدارادودست بست زبیداد ✡ پهلوی زهرا شکست وخست زکیفر
دخت پیمبر ستاده باتن مجروح ✡ پور قحافه نشسته بر سر منبر
آه ازان تازیانه کت زده قنفذ ✡ دادن از آن ریسمان گردن حیدر
یعنی این است اجرمزد ورسالت ✡ یعنی آنست شکر حق پیمبر
آتش این فتنه بود کاتش افروخت ✡ درحرم کربلا بطارم اخضر
آری اگر این عمر بباد نمیداد ✡ حرمت آل رسول و حیدر صفدر
طعمهٔ شمشیر آن عمر ننمودی ✡ تازه جوانانشان زاکبرو اصغر
گر دراینخانه را نسوخته بودند ✡ بردر آنخیمه کس نمیزدی اخگر
غصب فدك گر کس ازبتول نمیکرد ✡ تشنه نگشتی حسین بیکس ویاور
گر که علی را رسن نبود بگردن ✡ بسته بغل مینگشت عابد مضطر
فاطمه گرضرب تازیانه نخوردی ✡ لعل حسین کی شدی کبودزخیزر

قضیهٔ حرق باب در نزد اهل سنت چگونه است

حضرات اهل‌سنت دراین قضیه جهلا یاتجاهلاسه فرقه می‌باشند یك فرقه‌منکرند ومی‌گویند اصلا چنین قضیه‌ای واقع نشده است فرقهٔ ثانیه گویند عمرارادهٔ حرق‌باب کرد وفاطمه رابغضب آورد ولی‌اینگونه کارها ازگناهان صغیره است ضرر بمقام ابی بکر وعمر نمی‌رساند فرقهٔ سوم‌گویند برفرض که‌درخانه راهم بسوزانند چون‌مسئلهٔ امامت ونصب خلیفه ازاهم امور بود ومتخلفین درخانهٔ فاطمه بودند این گونه حوادث اگررخ بدهد وزنی بخشم بیاید ضرر ندارد وحقیر این موضوع راکاملا درجلد اول و ثانی (الکلمة التامة) متعرض شدم ونیزدر کتاب (خیرالکلام) که رد بـر کسروی دشمن اسلام نوشته‌ام پارهٔ ازاین قسمت را درآنجا شرح داده‌ام چون کسروی کاسه لیس نواصب بوده ومزخرفات آنها رانشخوار کرده بکلی منکر حرق باب بود نـاچار پارهٔ ازکلمات اهل سنت‌را درآنجا نوشتم ودراین کتاب مستطاب نظر باینکه شایـد مورد ایراد اهل سنت واقع بشود و اخبار مذکوره را نپزیرند سزاوار چنان دیـدم که‌بجهت ارغام انوف منکرین ازاسفار معتبرهٔ سنیه اثبات کنم که عمر مهیا شد باینکه درخانه را بسوزاند بلکه سوزانید وچون این معنی اثبات شد دماغ منکرین بخـاك مالیده خواهد شدکه فرقهٔ اولی بودند وجواب فرقهٔ ثانیه هم داده خواهد شدکه اگر این‌عمل ازگناهان صغیره بوده باشد گناه‌کبیره من‌الازل الی الابد وجود خارجی پیدا نکرده ونخواهد کرد وجواب فرقهٔ سوم‌که گفته‌اند برای نصب‌خلیفه خلیفهٔ‌ای وامامی درکار نبود بلکه یك دسته دزدان دین برای غصب خلافت شاه‌کشور دین وبرهم‌زدن امامت‌ثابته وخلافت منصوصه درسقیفهٔ نبی‌ساعدة جمع شدند وبغارت‌گری پرداخته‌اند اکنون‌بر سرسخن برویم فنقول مستعیناً بالله

اول ابن عبدربهٔ‌اندلسي مالکی مذهب درعقد الفرید (۱) گفته جماعتی کـه

---

(۱) ج ۳ ص ۶۳ الذین تخلفواعن بیعته‌ابی‌بکر علی و العباس و الزبیر و سعد بن‌عباده فاما علی والعباس والزبیر فقعدوا فی بیت فاطمه حتی بعث الیهم ابوبکرعمر بن‌الخطاب لیخرجهم من بیت فاطمة وقال لهم ان ابوا فقاتلهم فاقبل عمر بقبس من نار علی ان یضرم علیهم الدار فلقته فاطمة فقالت یابن‌الخطاب اجئت لتحرق داری قال نعم اوتدخلوافیما دخلت فیه‌الامة) ج۲ص۴۴۳

تخلف از بیعت باابی بکر کردند علی بن ابی طالب وعباس بن عبدالمطلب وزبیر بن العوام وسعدابن عباده بودند اماعلی وعباس وزبیر در خانهٔ فاطمه نشستند تااینکه ابوبکرعمر بن الخطابرا بسوی آنها فرستاد کهایشانرا از خانهٔ فاطمه بیرون کند وعمررا گفت اگر ازبیرون آمدن ابا دارند باآنها قتال کن سپس عمر باآتش آمد درخانهٔ فاطمه کهخانه را بسوزاند بر آن جماعت فاطمه را ملاقات کرد فرمود ای پسرخطاب آیا آمـده‌ای که خانهٔ مرا بسوزانی عمر گفت آری مگر آنکه داخل بشویـد در چیزیکه امت داخل شدند .

این عبارت بتمام صراحت می گوید که ابـوبکر و عمر قتال با نفس رسول و زوج بتول را جائـز شمرده‌اند وابو بکر فرمان داده است که اگر امتناع کردند با آنها جنك کن .

دوم محمد بن جریر بن یزید الطبری المتوفی سنه ۳۱۰ در تاریخ خود چنین گوید که عمر بمنزل علی آمد ودر آنخانه طلحه وزبیر وجماعتی ازمهاجرین بودندعمر گفت بخدا قسم البته خانه را برشما آتش می‌زنم مگر آنکه بیرون بیائید وباابوبکر بیعت کنید پس زبیر باشمشیر برهنه بیرون دوید پای اوبسنگي آمد وبر زمین خورد یك باره بر او حمله کـردند و شمشیر او را از دست او ربـودند و او را مـأخـوذ داشتند الخ .

سوم ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری المروزي الباهلي المتوفی سنه ۲۷٦ درالامامة والسیاسة (۱) گوید که چون ابوبکر براریکه خلافت مستقرشد

---

(۱) ابن قتیبه از اعیان علماء سنت است چنانچه از مطالعـهٔ وفیات الاعیان ابن خلکان و مرآت الجنان یافعی وجامع الاصول ابن اثیر الجزری وتهذیب الاسماء علامهٔ نووی و انساب سمعانی ومیزان الاعتدال ذهبی و بغیة الوعاة سیوطی وغیرآن ظاهراست ونسبت کتاب السیاسة و الامامة بابن قتیبه نیز مسلم و محقق است چنانچه بآن تصریح کرده عمر بن فهد مکـی شافعی در کتاب اتحاف الوری باخبار ام القری در وقایع سنه ۹۰۳ وهمچنین تفسیر شاهی که ازمعتبرین تفاسیر سنیه است درسورهٔ نور در ذیل آیهٔ اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم و نیز بتصریح عمر رضا کحاله درکتاب اعلام النسأ در ترجمه فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها و نص عبارت اینست درص ۱

درپی آن برآمدکه هرکس از بیعت سرباز زند حاضر محضر بنمایند و از او بیعت بگیرند او را خبرکردند که جمعي از متخلفین در پیرامون علی درخانهٔ فاطمهٔ دختر پیغمبر انجمن شدند این‌وقت ابوبکرعمررافرستادکه ایشانرابیاوردعمر بدرخانهٔ فاطمه آمدفریاد برداشت که‌بیرون بیائید وباخلیفهٔ رسولخدا بیعت بنمائیدواگر سرپرتافتید قسم‌بخدائی‌که جان من‌در قبضهٔ قدرت اوست این‌خانه رابا هرکه دراو هست آتش‌در زنم وهمه‌را بسوزانم عمررا گفتند درخانه فاطمه دختر پیغمبر است‌گفت ولودرخانه دخترپیغمبر بوده باشد خواهم سوزانید پس مردم ازترس سوختن متفرق شدند ناچار رفتند وبیعت‌کردند مگر علي که قسم یادکرده بود که‌ردا بردوش نگیرد تا اینکه قرآنرا جمع بنماید دراین وقت فاطمه بردر خانه ایستاد وفرمود خاطر ندارم مردمی

---

* وان ابابکررض تفقد قوماتخلفوا عن بیعته عند علی کرم‌الله وجهه فبعث الیهم عمر فجاء فناداهم وهم فی‌دارعلی فابوا ان‌یخرجوا فدعی بالحطب * فقال‌والذی نفس عمربیده لتخرجن اولاحرقنها علی من‌فیها وقیل له یا اباحفص ان‌فیها فاطمة فقال: وان؛فخرجواو بایعوا الاعلی کرم الله وجهه فانه زعم انه قال حلفت ان لااخرج و لا اضع ثوبی علی عاتقی حتی اجمع القرآن فوقفت فاطمة رضی‌الله عنها علی بابها فقال لاعهد لی بقوم‌حضروا اسوء محضرمنکم ترکتم رسول‌الله جنازته بین ایدینا و قطعتم امرکم بینکم لم تستأمرونا و لم تردوا الینا حقنا فاتی عمر ابابکر فقال له الا تأخذ هذاالمتخلف عنك بالبیعة وقال ابوبکر لقنفذ وهو مولی له اذهب فادع علیاً قال فذهب الی علی فقال ما حاجتك فقال یدعوك خلیفة رسول‌الله فقال علی لسریع ماکذبتم علی‌رسول‌الله فرجع فابلغ الرساله قال فبکی ابوبکر رضی الله‌عنه فقال‌لقنفذ عدالیه فقل له‌امیرالمؤمنین یدعوك‌لتبایع فجائة قنفذ فادی ما امربه فرفع علی‌بن‌ابیطالب صوته فقال سبحان‌الله لقد ادعی مالیس له فرجع قنفذ فابلغ‌الرسالة فبکی ابوبکرطویلا ثم قام عمرفمشی‌ومعه جماعة حتی اتوا باب‌فاطمة‌فدقوالباب فلما سمعت‌فاطمة رضی‌الله عنها اصواتهم نادت باعلی صوتها یا ابتا یا رسول الله ماذا لقینا بعدك من ابن‌الخطاب وابن ابی‌قحافة فلما سمع القوم صوتها وبکائها انصرفوا باکین وکادت قلوبهم تنصدع واکبادهم تنفطر وبقی عمر و معه قوم فاخرجوا علیا فمضوا به الی ابی‌بکر فقال‌له بایع فقال علی ان لم‌افعل فمه قالوا اذا والله الذی لااله الاهو نضرب عنقك قال اذا تقتلون عبدالله و اخا رسول‌الله قال عمر اما عبدالله فنعم و اما اخو رسول‌الله فلاوابوبکر ساکت لایتکلم فقال له عمرالاتأمرفیه بامرك فقال‌لااکرهه علی شیئی ماکانت فاطمة الی جنبه فلحق علی بقبررسول‌الله یصیح ویبکی وینادی یابن‌ام ان‌القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی. ونیزهمین‌ابن‌قتیبه گوید: علی‌را که بسوی مسجد میبردند ناله کنان میگفت واحمزتاه ولاحمزة‌لی‌الیوم واجعفراه ولا جعفرلی‌الیوم .

راکه شنیع‌تر اجتماعی کرده باشند ازاین‌اجتماع شماجنازهٔ رسولخدا را در پیش روی ماگذاردید وبجانب سقیفه شتافتید وبین خود هرچه خواستید کردید بدون مشورت‌ما اهل‌بیت وحق مارا خاص خود پندارید ازسخنان فاطمه مردم متفرق شدند عمرچون دیدکاربکام نشد ثانیاً بنزد ابوبکر آمد گفت درکار علی سستی روا نیست وازاوباید بیعت گرفته شود ابوبکر قنفذرا فرستاد که‌علی راحاضر نماید قنفذ بدرخانهٔ حضرت آمد آنحضرت فرمود حاجت چیست گفت خلیفهٔ رسولخدا ترا می طلبد علی فرمود چه زودبود که‌برپیغمبرخدادروغ‌بستید قنفذبرگشت وآنچه‌شنیده بود با ابوبکر گفت ابوبکر گفت بروعلی را بگو امیرالمؤمنین ترا میطلبد قنفذ برگشت وپیغام رسانید حضرت فرمود سبحان‌الله ابوبکر دعوی امریکه ربط باو ندارد می نماید یعنی لقب امیر المؤمنین که خاص من‌است برخود بسته قنفذ برگشت‌وآنچه شنیده‌بود شرح‌داد عمر ثانیاً ابوبکر راتحریص براحضار امیرالمؤمنین می‌نمود و ابوبکر میگریست عمر چون حال بدین منوال بدید ازجای برخاست باجمعی بدرخانهٔ فاطمه آمد و درخانهٔ رابشدت کوبید فاطمه چون صدای هیاهوی مردم بشنید بصدای بلند ناله برآورد و همی‌ندبه کردوگفت‌ای پدربزرگوار وایرسول تاحدار آیاخبر داری‌که امروزچگونه دچار ظلم پسرابوقحافه وپسرخطاب شدم وچها می‌بینم‌بعداز تواز ایشان مردم ازندبهٔ فاطمه وصدای گریهٔ اومتفرق شدند درحالتیکه نزدیك بودقلبهای آنها ازهم بپاشد وجگرهای آنها پاره پاره شود ولی عمر باجماعتی ازیاران او روي برنتافتند تاعلی‌را دست‌گیرکرده بجانب مسجد کشیدند ودر محضر ابی‌بکر حاضر کردند و اورا امربه بیعت نمودند فرمود اگربیعت نکنم چه‌خواهد شد عمر گفت سرازبدنت بردارم‌فرمود دراین وقت بندهٔ خدا وبرادر رسولخدا رابقتل آوردیدعمر گفت قبول‌داریم که بندهٔ خدا هستی ولیکن قبول نداریم که توبرادر پیغمبر باشی این‌بگفت و روی بابی بکر آورد وگفت امرخود رادر علی جاری‌کن ابوبکر سردرپیش انداخته ساکت‌بودبعد سربرآورد وگفت دست ازعلی بازدارید تافاطمه دختر پیغمبر درکنار اوهست من او رابامری اکراه نمی‌کنم در این‌وقت علي باچشم گریان برسر قبر رسولخدا پناهنده

ﷺ کنجي شافعي در کفایت الطالب وصدها امثال آن أین روایت رانقل کردند که پیغمبر فردمود علی باحق است وحق با علي است و دور میزند حق هر کجا علی دور بزند.

و ثالثاً اینعمل شنیع شیخین موجب اذیت رسول خدا گردید چنانچه مفصلا از احادیث سنیه از این پیش یاد کردیم که هر که فاطمه را اذیت کند مرا اذیت کرده است (قال الله تعالی ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعدلهم عذاباً مهینا

و رابعاً از آنچه ذکر شد بی اطلاعی و جهالت قاضی روزبهان و عبدالعزیز دهلوی و امثال ایشان که رأسا منکر ند این قضیهٔ ارادهٔ عمر حرق بابراومیگویند این از مفتریات شیعه است وهر که متعرض نقل او بشود رافضي است چه آنکه میخواهد باب طعن را برصحابه باز کند پس بایستی این جماعت کثیره همه رافضي بوده باشندو ان هذا لشیئ عجاب پس بحمدالله بلا کلفة ثابت شد که از کفریات صریحهٔ شیخین تخویف و تهدید بضعهٔ احمدی بضاعت محمدی صدیقهٔ طاهره سلام الله علیها بسوزانیدن بیت جنابش کرده وبقصد احراق آن آستانهٔ فیض کاشانه اسباب آن ازهیزم ونارفراهم آورده سبحان الله علماء عامه را یا اختلال عقل و خلل دماغ روداده یا درنشأهٔ محبت ثلاثه مدهوش و سراسیمه گردیده که گاهی اصل قضیه راانکار کنند وعدم اطلاع و قلة باع خود را برعالمیان اعلان نمایند و خودرامسخره و مورد استهزاء مطلعین قرار دهند گاهي این قضیه راباسناد صحیح بشرط شیخین چون صاحب ازالة الخفاء روایت کنند وچون متضمن کفریات شیخین است دست و پا میزنند و بعداز آنکه جز اعتراف وعدم انکار راهی پیدانکنند درمقام اختراع توجیهات رکیکهٔ فاسده بر میآیند و بیشتر خودرامفتضح مینمایند برای تخلیص امامین خود ازعار وشنار وچندانکه بتوانند سعی وافر بتقدیم رسانند ولکن این مشت به نیشتر کوفتن و آب در غربال بیختن است (و هو کسراب بقیعة یحسبه الظمأن ماءحتی اذاجاءه لم یجده شیئا) و عجب تر آنکه تجویز قتل امیر المؤمنین ﷺ رااز شیخین روایت کنند و لکن اگر شیعه بگوید عمردر بر پهلوی زهرا

علیها سلام زد و محسن اورا سقط کرد استبعاد کنند و از مفتریات شیعه شمارند وحال آنکه این مطلب بالاتر نیست ازعزم خود را جزم کردن بر کشتن نفس رسول و زوج بتول و جائز دانستن قتل اورا وقسم یاد کردن باینکه خانه‌را با هر که در اوهست می سوزانم و بیان شد که امر جائز چه مانع ازوقوع دارد پس هر گاه بدون اذن که داخل خانه شدند بااینکه جبرئیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل بدون اذن داخل نمیشدند چه استبعاد دارد که از اذیت دختر رسولخدا کوتاهی نکرده باشند و اگر میخواسته اند که اورا اذیت نکنند چرا بدون اذن وارد خانهٔ اومیشدند واحدی ازعامه نقل نکرده است که اذن گرفته باشند وتماماً نقل کردند که بلااذن هجوم نمودند.

و خامساً از اقوال معتبرین عامه که شنیدی براینکه امیر المؤمنین و سلمان و أبوذر و مقداد و عمار و ابوالهیثم بن تیهان و خزیمهٔ ذوالشهادتین و بریده اسلمی و سعد بن عباده و پسرش قیس باجماعت دیگر ابوبکر راخلیفه نمیدانسته‌اند ازاینجهت تخلف ازبیعت اوکردند فلذا بتخویف وتهدید و قصد احراق بیت فاطمه پرداخته‌اند بلکه صرف تخلف نبود همانا ارادهٔ برهم زدن بیعت ابی بکر و فاسد کردن خلافت او بودند چنانچه عبدالعزیز دهلوی در تحفهٔ خود که نسخه آن در نظر این قاصر موجود است دررد طعن دوم بهمین تصریح کرده پس ثابت شد که امیرالمؤمنین و جماعت مذکوره ابوبکر راخلیفهٔ برحق نمیدانسته اند و برهم زدن خلافت او را واجب می دانسته‌اند و اورا درصف ظالمین وغاصبین بشمار گرفته‌اند (۱) پس حضرات اهل سنت اگر بگویند در این مدت این جماعت سیما امیر المؤمنین که تا شش ماه بیعت نکردند مفارق ازحق بودند پس حدیث الحق مع علی وعلي مع الحق یدور الحق حیث دارچه میگوید که اعلام سنیه همه این حدیث را نقل کردند(۲) که رسولخدا فرمود الحق

---

(۱) قال ابن الاثیر الجزری فی اسد الغابة فی ترجمة عبدالله بن عثمان و تخلف عن بیعته ابی بکر علی و بنو هاشم والزبیر وخالد بن سعید بن العاص وسعد بن عبادة الانصاری وذکر قریباً من ذلك فی کتابه کامل التواریخ فی حوادث سنة احدی عشر وقال لم یبایع علی بن ابیطالب ستة اشهر (۲) مثل شاه ولی الله در ازالة الخفا و پسرش عبدالعزیز دهلوی در باب امامت و محمد بدخشانی در مفتاح النجاة وابراهیم بن محمد حموی در فرائد السمطین ودیلمی در جزء اول کتاب فردوس و زمخشری در ربیع

مع علی وعلی مع الحق پس ابوبکر وعمر و اتباع ایشان که ازعلی مفارقت کردند البته مفارقت ازخدا ورسول و قرآن نمودند و هوغایة الکفر و الشقاق و امیرالمؤمنین در تخلف از بیعت با ابی بکر وباطل دانستن خلافت او وارادهٔ برهم زدن آن عین حق و وصواب بود بحکم اخبار مذکورهٔ متواتره .

و سادساً جماعت متخلفین که درخانهٔ امیرالمؤمنین بودند ازبنی هاشم وغیر بني هاشم برای برهم زدن بیعت ابی بکر بودو رئیس آنها امیرالمؤمنین علیه السلام بود وصدیقهٔ طاهره راضي بفعل امیرالمؤمنین بود بجهت محال بودن مخالفت کردن فاطمه علی را پس از التزام یکی ازدوامر را باید حضرات اهل سنت کارفرمابشوند و ملتزم شدن یکی از دوامر را چاره ندارند یاباید بفسق وضلال این جماعت که درخانهٔ فاطمه بودند بشوند یا بفسق وضلال شیخین و اتباع ایشان و این معنی موجب بطلان دعاوی ایشان است بعدالت وجلالت و ایمان کل صحابي و باطل میکند تقریرات لاطائل ایشان رادر مدح و منقبت جمیع صحابه و احتجاج و استدلال بافعال واقوال ایشان وظهور کذب و افترای احادیث بسیاردرحق صحابه فلهم الخیار باختیار ای الشقین ولی چاره ندارند که بضلال و فسق شیخین و اتباع اوقائل بشوند زیرا که متخلفین درمیان آنها اهل بیت عصمت علیهم السلام میباشند مثل امیرالمؤمنین و فاطمه وحسن وحسین و عباس بن عبدالمطلب و خیار صحابه باجماع امت مثل سلمان و ابوذرومقداد وعمار و امثال آنها

مولانا السیدالاجل فریددهره وعلامة عصره میر محمد قلی نیشابوری الهندی در درجلد اول (تشیید المطاعن) ص ٤٦٠ ازکتاب صواقع نصرالله کابلی که درنهایت تعصب است چنین نقل کرده (یقولون اهل السنة من ترك المودة فی اهل بیت رسول الله فقد خانه وقد قال الله تعالی لاتخونوا الله ورسوله ومن کره اهل البیت فقد کرهه ولقد اجاد من افاد .

•الابرار و موفق بن احمد خوارزمی درمناقب و حاکم در مستدرك وصاحب جمع بین صحاح سته وصدها امثال آن قال النبی «ص» یاعلی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقك فقد فارقنی و حاکم در مستدرك از ام سلمه روایت کند که گفت شنیدم از رسولخدا که فرمود علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

فلاتعدل باهل البيت خلقا ٭ فاهل البيت هم اهل السيادة

فبغضهم من الانسان خسر ٭ حقيقي و حبهم عبادة

من آمن بمحمد ولم يؤمن باهل بيته فليس بمؤمن . انتهى

ازاين عبارت چون آفتاب نيم روز واضح است كه ترك مودة اهل بيت رسولخدا صلى الله عليه وآله وسلم خيانت درحق آنجناب است ونيز كراهت اهل بيت كراهت آنجناب است وبغض ايشان خسران وزيان حقيقي است وايمان باهل بيت ايمان بجناب رسالت مآب است وهر كه باهل بيت ايمان نياورد اومؤمن نيست؛

بنابراين اهل سنت چه خواهند گفت در حق شيخين كه ايذاء اهل بيت نمودند وتهديد وتخويف ايشان باحراق بيت واذيت ذريت اونمودند وچون اهل سنت فاعل اين افعالرا نسبت باهل بيت تكفير بنمايند بالملازمه از تكفير دوامام خود چاره ندارند چون ازبديهيات اوليه است كه نفس تهديد باحراق خانهٔ ملك آشيانهٔ حضرت فاطمه وجمع اسباب احراق ازمثل هيزم ونارايذاي حضرت فاطمه است وجناب امير وحسنين بلكه روح نبويرادر روضات جنات رنجانيدند ونهايت الم وصدمه بآنحضرت رسانيدند آيا بر عاقل متأمل بالقطع ظاهر نيست كه اگردر حال حيوة آن سرورعمر هيزم ونار بر درخانهٔ فاطمهٔ اطهر ميآورد وميگفت اين خانه راباهر كه دراواست ميسوزانم اين معني موجب رنج وملال وصدمه وكلال آن سرور ميگرديد فكذا بعد الوفاة براى اينكه بنص احاديث طرفين آنحضرت بافعال امت واعمال آنها مطلع است سبحان الله رسول خدا امترا امر نمود برتكريم وتعظيم اهل بيت خود وايشانرا قرين قرآن گردانيده ومحبت واتباع ايشانرا بر كافهٔ انام واجب ساخته باز اهل سنت بهواي حفظ مراتب دوامام خود ابوبكر وعمر تصويب فعل آنها نمايندوتهديد وتخويف باحراق بيت فاطمه را مضر بعدالت آنها ندانند وهل ذلك الامحض التعصب القبيح والعناد الصريح والجاهلية الفاضحه سيعلمون غداً من الكذاب الاشر.

ولقد اجاد السيد على الترك

قصيدهٔ غرائي درندبهٔ حضرت حجت عجل الله فرجه انشاكرده است كه بعض آن اين چند بيت است

مولاى ماسن الضلال سوى الاولى — هجموا على الطهر البتولة دارها
جمعوا على بيت النبى محمد حطبا — و او قدت الضغائن نارها
رضوا سليلة احمد بالباب حتى — اثبتوا في صدرها مسمارها
عصروا ابنة الهادي الامين واسقطوا — منها الجنين واخرجوا كرارها
قادوه و الزهراء تدعو خلفهم — عبرا فليتك تنظر استعبارها
والعبد سود متنها و استنصرت — اسفا فليتك تسمع استنصارها
و قضت و آثار السياط بجنبها — يا ليت عينك عاينت آثارها
منعوا البتول عن النياحة اذ غدت — تنعي اباها ليلها و نهارها
قالوا لها قرى فقد آذيتنا — عنا وقد سلب المصاب قرارها
واها لبنت المصطفى لم جهزت — ولم عفى الوصى مزارها
ماشيعوا بنت الرسول و اسسوا — ظلما البتول وهتكوا استارها

اثر طبع بعض معاصرين

زهرا مه آسمان عصمت — زهرا گل گلستان عفت
محبوبهٔ كردگار سرمد — همتاى على و دخت احمد
معطوف زلطف اوست آدم — مشعوف بخادميش مريم
مقصود ز آب و آتش و خاك — منظور ز بر و بحر وافلاك
ام الخيره بتول عذراء — بربسمله است نقطهٔ باء
كز زهره هزار بار از هر — او هست زرجس و دنس اطهر
منصوره كه نور طلعت او — معصومه كه وصف عصمت او

بنموده بطور مات موسی | فرموده خدای حی دانا
صدیقه گواه صدق او حق | انسیهٔ حق نمای مُطلق
وصفش نتوان زبان کند نقل | مات است بکنه ذات او عقل
برفرق ولایت است او تاج | آرام دل امیر معراج
مام است بیارده امامان | درحشر بود شفیع عصیان
مداح خدا و مدح قرآن | جبریل زجان وراست دربان
افسوس پس ازوفات احمد | از ظلم و جفاو جور بیحد
پهلوش زضرب درشکستند | بازوش زتازیانه خسته اند
برروی چه ماه انور او | برگ گل روی اطهر او
ازکینه عدو نواخت سیلی | ازسیلی کین بگشت نیلی
در ماتم باب تاجدارش | پیوسته زچشم اشکبارش
هرروز فغان و ناله میکرد | پرژاله رخ چه لاله میکرد
آری چه حبیب رفت محبوب | طالب چه جداشود زمطلوب
روزش چه شب سیاه گردد | عمرش بجهان تباه گردد

و سابعاً تنها امیرالمؤمنین علیه السلام ابوبکر را غاصب نمیدانستند بلکه تمام متخلفین از بیعت همین عقیده را داشته اند و قصهٔ مالك بن نویره و دوازده نفریکه با ابوبکر احتجاج کردند و سعدبن عبادة الانصاري شاهداست پس حضرات اهل سنت یا باید بگویند متخلفین مفارق ازحق بودند یاشیخین، اختیار بدست ایشان است چون حق در دوطرف ضد باهم دیگر هرگز جمع نخواهد شد و اجماع دربیعت بضرب تازیانه وشلاق وتهدید بقتل واحراق درست نمیشود و استحقاق خلافت برای ابوبکر نمیآورد و داستان متخلفین ازبیعت باابی بکر رادرجلدیکم (الکلمة التامه) ایراد کردیم .

وثامناً تهدید عمر بن الخطاب باحراق بیت فاطمه علیهاسلام دلالت دارد بر اینکه احراق بیت آنحضرت درنزد عمر جائز بوده ومجوز احراق بیت اهل بیت علیهم السلام کافر است چنان که علامهٔ سیوطی در درالمنثور در تفسیر سورهٔ نور چنین گفته:

« اخرج ابن مردویه عن انس بن مالك و بریدة قال قرأ رسول الله ﷺ هذه الآیة (فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه) فقام الیه رجل فقال ای بیوت هذا یا رسول الله ﷺ قال بیوت الانبیاء فقام الیه ابوبکر فقال یا رسول الله هذا البیت منها و اشار الی بیت علي و فاطمة وقال نعم من افاضلها»

و نیز سیوطی روایت کرد در در المنثور از ابن مردویه که او بسند خود از انس بن مالك حدیث کرده که چون رسول خدا آیهٔ مذکوره را قرائت کرد مردي از جا برخواست و عرض کرد یـا رسول الله اینخانه از آنها است و اشاره بخانهٔ امیر المؤمنین نمـود حضرت فرمود بلی از افاضلترین خانهای انبیاء است در این صورت، چگونه برای عمر جائز بود که چنین بیت شریف ممدوح از لسان خدا و رسول را بامر ابی بکر بقصد احراق او هیـزم و آتش مهیا کند و اتباع حمالة الحطب او حامل حطب شوند و هرگاه بر در خانهٔ حضرت فاطمه رسیده آنحضرت تعجبانه پرسیده که اي ابن خطاب آمده‌ای که بسوزاني خانهٔ مـرا عمر از غایت بي شرمي و بی باکي ابدا ملاحظهٔ حرمت آنمخدره ننمود و بی محابا گفت آری برای همین کار آمده ام و قسم بخدا یاد کرد که خانهٔ ترا بر این جماعت بسوزانم که امتناع از بیعت با ابی بکر دارند یا آنکه بیایند و بیعت کنند و بروایت دیگر چنانکه سبق ذکر یافت فاطمه فرمود آیا برمن خواهی سوخت تو اولاد مرا گفت قسم بخدا که اولادترا خواهم سوخت مگر اینکه اینها بیرون آیند و بیعت کنند آیا این وجوه کثیره دلالت بر شقاوت و کفر و نفاق خلافت مآب ندارد آیا مخالفت نص صریح آیهٔ ذوی القربی نکرده است آیا این گونه هتاکیها اذیت فاطمه نیست آیا انکار ضروري دین نکرده اند اولئك جزائهم ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولاهم ینظرون.

و تاسعاً قاضي شهاب الدین ملقب بملك العلماء که شیخ عبدالحق دهلوی حنفی در کتاب اخبار الاخیار از این ملك العلما مدح فراوان کرده و او را از اعلام سنیه دانسته و کتاب فضائل السادات او را از کتب معتبرهٔ اهل سنت معرفی کرده بر حسب نقل مولانا العلامة الخبیر میر محمد قلی در جلد ۲ (تشیید المطاعن) ۴۲۷ فرموده در کتـاب

فضائل السادات (سؤال) معنی ایذا چیست (جواب) در تاج العروس گوید الایذاء آزردن ودر کتاب نکات گوید کسیرا رنجانیدن وناخوش گردانیدن وایذاء عام است سوای اینکه اورا بقتل برساند یا بزند یابد بگوید بحدیکه اگر ازمجلس برخیزد وجامه بیفشاند چنانکه خاك براهل مجلس رسد ایذا بود ونیز اگرفرزند ویاروغلام ویك نفر از متعلقین اورا آزارد آزارا وبود ونیزروی ترش کردن آزاراست زیراکه چون عباس عم النبی صلی الله علیه وآله وسلم بر انصار آمد روی ترش کردند مصطفی درغضب شد و فرمود نباشد ایمان کسیراکه عم مرا آزارد تا بحدیکه هرکه پیاز خورد ودر مجلس درآید که مردم ازبوي دهن او آزرده شوند آزار باشد کذافی المصابیح والمشارق وایذاء اهل بیت ایذاء رسولخدا است . (تمام شدعبارت ملك العلما) پس هرگاه این امور اذیت باشدقصداحراق بیت اهل بیت وکلمات وقاحت آیات عمر خطابا بصدیقهٔ طاهره (ع)حتما وجزماز اشد انواع ایذاست وهرکه در این معنی ریبی وشکی داشته باشد. ومغالطه وسفسطه بنماید از زمرهٔ سفهاء بیعقل است که لیاقت کلام و خطاب ندارد

وعاشراً ملك العلماء مذکور درباب دهم فضائل السادات گفته است ایذاءعلویه ایذاء رسولخدا است در این باب احادیث کثیره است بسبب اختصار مذکور نشد پس ایذاء حسنین ایذاء مصطفي وعلی وفاطمه است (وایضا گفته درجواز لعن یزید) وایذاء ایشان یعني حسنین بنص احادیث موجب کفر ولعنت است فهذا مما اتفق اهل السنة والجماعة علی الکفر واللعن علي قاتل الحسین وآمره وچه گمان است ترا که ایذاء سك همسایه سرایت کند بر همسایه چنانچه درباب حق الجار خوانده باشی وایذاء ولد بوالد سرایت نکند. انتهی وظاهر این است که بهمین دلیل که ملك العلماء کفر یزید راثابت کرده کفر عمر نیز ثابت میگردد پس الحق دریزید وابوبکر وعمر فرقی نیست ولم یفعل یزید الا بما اسسه ذلك العنید ولقداجاد السید حیدر الحلي شاعر آل محمد طیب الله تربته فی رثاء الحسین علیه السلام

الیوم من هوعن اسامة خلفت	قادت الی حرب الحسین جموعا
الیوم جردت سقیفة سیفها	فغدابه رأس الحسین قطیعا
الیوم من اسقاط فاطمة محسنا	سقط الحسین عن الجواد صریعا

اکنونکه معنی اذیت را فهمیدی این آیه را تلاوت بفرما.

(الذین یؤذون اللهورسوله لعنهم‌الله في الدنیا والاخره واعدلهم‌عذاباًمهنیا)

یعنی آنچنانکسانیکه‌اذیت میکنندخداورسول‌را لعنت‌میکند برآنها خداوند عزوجل دردنیا و آخرت وعذاب خارکننده برای آنها مهیاکرده است و چون تحت عنوان حدیث فاطمة بضعته منی ملازمهٔ بین اذیت فاطمه واذیت خدا ورسول را قرائت کردی اکنون اخذ نتیجه باجناب عالی است.

یازدهم ایضاً ملك العلمادرمناقب السادات‌درذیل آیهٔ قل لا اسئلکم علیه‌اجراً الا المودة فی‌القربی بعد از ذکر اینکه این آیه درحق علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده است گفته: « مودت آنستکه جوروجفای محبوبراصفای روان‌داند و جرم وخطای‌اورا وفاخواند ببلیات وناکامی وی سرنهد و جمله چیز ها را بمهروی در بازد پس مودت قربی بر مؤمن سنی‌بنص صریح واجب وثابت شد هرکه قبول‌کند ومنقاد شود مؤمن موحدباشد والاکافر ملحدو ملعون و مرتد شود تا اینکه میگوید اگر کسی جمیع‌شرایع را معمول دارد وازروی اهانت علویرا علویك گویدکافر گردد» انتهی

سبحان اللهبگفتن علویك درحق‌علوی آدمی باوصف‌عمل برسائر شرایع‌واتصاف انواع تقوی و دیانت کافر گردد و ابوبکر درحکم بقتال نفس رسول وعمردرارهاب و تخویف فاطمهٔ بتول باحراق بیت آنحضرت وسوختن جناب امیروحسنین کافر نگردد بلکه فاسق هم نشودفعلی‌لحیة المتعصب فلیضحك الضاحکون.

دوازدهم برفرض محال بشهادت ملك العلماء اگر ازاهل بیت در این مقام عیاذاً بالله جرمی وخطائی واقع شده‌بود بازهم بر ابوبکر وعمر لازم‌بود که ازآن‌در میگذشتند و آنرا عین حق و صواب میدانسته اندچه جای آنکه معصوم‌ازهرخطا و زلل‌باشند بنص آیهٔ تطهیر.

لطیفه اینجا است که ملاعبدالرؤف مناوی مصری که از متعصبین اهل سنت است درکتاب (فیض‌القدیر) شرح‌جامع صغیر درحرف الف مع‌الخاء گفته (اخلفونی

بضم الهمزة و اللام ای کونو خلفائی فی اهل بیتی علی وفاطمة و ابنیهما و ذریتهما فاحفظوا حقی فیهم و احسنوا الخلافة علیهم باعظامهم و احترامهم ونصحهم والاحسان الیهم وتوقیرهم و التجاوز عن سیأتهم (قال الله تعالی قل لااسئلکم علیه اجرا الاالمودة فی القربی) و من رمی من عوامهم بارتکاب البدع وترک الاتباع فانه اذاثبت فی شخص معین لم یخرجه عن حکم الذریة لان القبیح عمله لاذاته وقدمنع بعض العمال علی الصدقات بعض الاشراف لکونه رافضیا فرأی تلك اللیلة ان القیامة قدقامت ومنعته فاطمه من الجواز علی الصراط فشکاها لابیها فقالت منع ولدی رزقه فاعتل بانه یسب الشیخین فالتفتت فاطمه الیه وقالت اتوأخذ من ولدی قال لافانتبه مزعورا فی حکایة طویله).

ملا عبدالرؤف مناوی مصری که ازمشاهیر معتبرین علماء اهل سنت است درفیض القدیر اخلفونیرا چنین معنا کرده است که شماخلیفهای من باشید در اهل بیت من یعنی همچنان که من بآنها احسان وسرپرستی میکردم شما هم بعد از رفتن پیغمبر درسر پرستی مثل من باشید بلکه بالاتر باینکه آنها را بزرك بشمارید و احترام بنمائیدو در احسان و نصیحت وتوقیر آنها خود داری ننمائید و از بدیهای آنها چشم بپوشید چون دوستی آنها بنص آیهٔ مودت اجر رسالت است و اگر بعضی از عوام سادات را دیدید که مرتکب بدعتی شده یاترك سنتی کرده وشما شخص اورا هم میدانی مع ذلك نباید از احسان باو کوتاهی بنمائی برای اینکه اگرعمل او قبیح باشد ذات اوقبیح نیست وبدی عمل او ویرا ازذریه بودن خارج نمیکند بعضی از کسانیکه اوقاف وصدقات در دست آنها بود و بسادات تقسیم میکرد بر او معلوم شدکه فلان سید رافضی است و سب شیخین می نماید وظیفهٔ اورا قطع کرد شب درعالم رؤیادید قیامت برسرپاشده است این شخص خواست ازصراط بگذرد صدیقهٔ طاهره اورا مانع شد آن مرد برسول خدا شکایت کرد حضرت ازفاطمه سبب پرسید عرض کرد یا ابتاه رزق فرزند مراقطع کرده است آنمرد گفت بعلت اینکه سب شیخین می کند فاطمهٔ زهرا علیها سلام اورا عتاب کرد که برای این کار رزق فرزند مرا قطع می کنی و از او مآخذه مینمائی آنمرد باکمال وحشت گفت هرگز نکنم و ازخواب بیدار شد درنهایت ترس وبیم).

درفیض القدیر امثال اینگونه حکایات بسیار است واز آن چون سفیدهٔ صبح ظاهر است که هر گاه مؤاخذه ذریهٔ فاطمه و ایذاء ایشان بجهت سب کردن آنها شیخین را جائز نباشد با اینکه بعشر عشیر جلالت امیرالمؤمنین و فاطمه وحسنین علیهم السلام نمیرسد و با اینکه سب کنندهٔ شیخین را از متخلفین بدتر دانند متخلفین را تکفیر نکنند و سب کنندهٔ شیخین را تکفیر کنند پس بهزار هزار هزار اولویت ایذاء جناب امیر وفاطمه بلاشبهه موجب عتاب جناب حضرت ختمی مآب وسیدهٔ نساء و امیرالمؤمنین خواهد بود و عمل شنیع آنها باعث ممنوعیت ازجواز صراط وافتادن در اسفل درکات جهنم خواهد بود الحمدلله علی وضوح الحجة.

داستان غصب فدك ودر آن چند امر است

اول دربیان فتح فدك درسنهٔ هفتم ازهجرت رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم بجانب خیبر راه پیش گرفت محیصة بن مسعود حارثی را فرمان داد که جانب فدك پیش گیرد ویهودان فدك را بفرماید یا بشرف اسلام مشرف شوند یا باداي جزیه گردن نهند و اگر نه آمادهٔ قتال باشند چون محیصه این خبر برسانید یهودان در پاسخ گفتند هنوز قبیلهٔ مرحب وزعمای قوم عامر و یاسر و حارث که ازچرم پلنك قماط کرده اند و از پستان پیکان شیر خورده اند باده هزار مردم رزم آزماي درقلعهٔ نطاط ساخته جنگند ما چرا سر بطاعت فرود آریم و طریق اطاعت سپریم محیصه چون این بشنید قصد مراجعت نمود گفتند اکنون چند روزی توقف بنما تامعلوم شود کارمحمد بامردم خیبر بکجا میکشد چند روزی نگذشت که خبر فتح قلعهٔ ناعم و قتل سکنهٔ آن برسید مردم فدك راحولي عظیم و وحشتی بزرك فرا گرفت محیصه را گفتند اگر سخنان که بیرون ادب بر زبان ما جاری شد ازمحمد پوشیده داری ترا اززروزیور توانگر بنمائیم محیصه گفت من نمی‌توانم چیزیرا ازرسول خدا پنهان بنمایم برای اینکه خدایش اورا خبر خواهد داد گفتند اکنون مهلت بده تا با بزرگان خویش مشورت بنمائیم و چند نفر را در صحبت تو بجانب محمد روانه نمائیم این وقت نون بن یوشع را با چند نفر دیگر از

مشایخ یهود بهمراه مجیصه روان ساختند و خود باستحکام قلاع فدك پرداخته اند که اگر محمد مسئلت فرستادگانرا باجابت مقرون ندارد روزی چند خودداری بنمایند چون فرستادگان بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند آنحضرت فرمود اگر من شما را بحال خود گذارم تا جمیع این قلاع را فتح بنمایم جزای شما چه خواهد بود گفتند شکستن لشگرهای ما و گشودن قلعهای فدك کار آسانی نیست و آنرا مختصر نباید گرفت چه ما ابواب قلعها را محکم بسته ایم و کلید های آن ابواب را بدست ابطال رجال سپرده ایم و مردان دلاور را بحفظ و حراست آن گماشته ایم رسول خدا فرمود کلیدهای ابواب قلاع فدك در نزد من است سپس فرمان کرد تا کلیدهارا حاضر نمودند و بعرض ایشان گذرانیدند آن جماعت چنان دانستند که دربان و کلید دار خیانت کرده اند و آن مفاتیح را بنزد رسول خدا فرستادند سپس او را حاضر کردند و از او پرسش کردند گفت بخدا قسم من کلیدهارا در میان صندوقی نهادم و چون این مرد را ساحر میدانستم دفع سحر او را با آیات تورته توسل جستم و چند آیه بر این کلیدها قرائت کردم و در صندوقرا محکم بسته ام و بر آن مهر زده ام آنجماعت فرمان کردند تا صندوقرا حاضر کردند و مهر او را بحال خود دیدند چون خاتم بر گرفته اند و در صندوقرا باز کردند خالی از کلیدها دیدند یهودان تعجب گرفته اند و چند نفر آنها بشرف اسلام مشرف شدند و گفتند حضرات یهود که این مفاتیح را که برای شما آورد فرمود آنکس که الواحرا برای موسی آورد یعنی جبرئیل پس درحصار بگشودند و کار بمصالحت کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین را فرمان داد تا کتاب صلح نوشت بدان شرط که حوائط فدك مختص رسول خدا باشد و لشگر بقصد فدك کوچ ندهد و هر کس که ایمان آورد خمس مال خودرا برسول خدا بدهد و بقیه ملك او باشد و آنکس که ایمان نمیآورد اموالش بجمله خاص رسول خداست چون فدك بجمله فتح آن بنیروي سواره و پیادهٔ لشگر نبود بتمامت ملك پیغمبر و مختص آن سرور بود و این آیهٔ مبارکه دلالت بر این معنی تواند داشت

(وما افاء الله علي رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خيل ولا ركاب ولكن الله يسلط

رسله علی من یشاء والله علی کل شیئی قدیر ومافاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول و لذی القربی و الیتامی والمساکین و ابن السبیل کیلایکون دولة بین الاغنیاء منکم وماآتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا واتقوالله ان الله شدید العقاب) *

میفرماید آنچه ازملك ومال کفار بارسولخدا گذاشتیم سواران وپیادگان شما رنج تاختن وشکنج رزم دادن ندیدند که طلب بهره و نصیبه توانند کرد لاجرم این غنایم خاصه وخالصهٔ خداورسولخدا صلی الله علیه و آله میباشد ومقرر است ازبرای خویشاوندان پیغمبر ومساکین ایشان تادرمیان توانگران دست بدست نرود پس آنرا که پیغمبر بذل فرماید مأخوذ دارید واگرنه دست بردارید

امر دوم تفویض فدك بفاطمه (ع)

چون قلاع فدك بتصرف رسولخدا صلی الله علیه و آله در آمد جبرئیل نازل شد ورسولخدا راسلام داد و عرض کرد که خداوند میفرماید حق خویشاوندانرا بده واین آیت مبارکه راباورد:

(فآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل ذلك خیر للذین یریدون وجه الله واولئك هم المفلحون)

چون جبرئیل این خبررا بیاورد که حق خویشانرا بده رسولخدا فرمود این خویشان کیانند جبرئیل عرض کرد دخترت فاطمهٔ زهرا است حوائط فدکر اتفویض فاطمه بنماوحق خودراباو واگذارچه خداوند متعال حق خویش رانیز بفاطمه واگذار فرموده رسولخدا فاطمه‌را طلبید و آیهٔ مذکوره را براوقرائت فرمود واموالیکه از فدك بهرهٔ رسولخداشده بود همه‌را بفاطمه تسلیم داد وحوائط فدکرا تفویض فاطمه فرمود آنمخدره عرض کرد یارسول‌الله آنچه بفرمان خدا بهرهٔ من شده‌است همه را بشما واگذار کردم رسولخدا فرمود ای نوردیده این جمله مخصوص تواست آنرا برای خود وفرزندان خود نگاه دارودانسته باش که بعدازمن باتو از درمعادات وعناد

بیرون شوند وحیلها بسازند وخصومتها بیاغازندتافدکرا ازدست توبیرون کنند آنگاه رسولخدا ﷺ فرمان کرد تابزرگان اقوام ومعارف اصحاب حاضرشدند ودرحضور ایشان حوائط فدکرا باهر ملك ومال که از آن اراضی ماخوذداشته بودبه تسلیم فاطمه مقرر فرمودسپس وثیقه‌ای نگاشت که‌فدك باتمامت منافع آن مختص فاطمه وفرزندان اوحسن وحسین است این‌وقت فاطمه سلام الله علیها دست تصرف فراداشت‌وآن‌اموال واتقال که تعلق باوداشت برمسلمانان بخش کرد وهر سال باندازهٔ قوت خویش‌از فدك مأخوذمیداشت وآنچه فاضل‌بود برمسلمانان‌قسمت‌میفرمود وعمال آنمخدره‌ضبط فدك مینمودند تارسولخدارحلت‌نمود .

امرسوم درحدود فدك ومنافع آن

یاقوت حموی درمعجم‌البلدان درحرف‌فاء درترجمهٔ فدك گوید:«فدك را چشمهٔ آب‌روان ودرختهای خرما بسیار داردواین فدك درملك حجاز واقع است واز مدینهٔ طیبه تافدك دوروز مسافت‌وبعضی سه روز گفته اند» .

درناسخ گوید : « این فدك حصاری‌چند بود در فرود خیبر اگرچه استحکام و رصانت حصار خیبر را نداشت لکن منافع‌وخرماستان اوافزون ازقلاع خیبر بود».

(و) در مجمع البحرین گوید امیرالمؤمنین ؑ حدود فدك را معین فرمودند حد اول عریش مصر حد دوم سیف البحر حدسوم دومة الجندل حد چهارم جبل‌احد) ومعلوم است که‌همهٔ این اراضی معموره‌نبوده ولی درتصرف اهالی فدك‌بوده که اگر میخواستند احیای آن اراضی موات بنمایند حق داشتند وکسراحق ممانعت نبود .

و قاضی‌نورالله درمجالس المؤمنین‌ازصاحب کتاب ظریف نقل میکند که ازامام کاظم ؑ حدود فدك را سئوال کردند درجواب‌فرمودحد اول عریش مصر است حد دوم دومة الجندل وحد ثالث تیما وحد رابع جبل احد ازمدینهٔ طیبه

ونیز درکتاب مذکور میفرمایدکه روزی‌هارون الرشید عرض کرد بموسی بن جعفر ؑ که فدکرا محدود کن تا باتوگذارم که می‌دانم درآن امرظلم بشما اهل

بیت شده‌است امام فرمود اگر محدود کنم چنان که حق‌او است ترا دل یاری‌ندهد که باهن‌باز گذاری هارون سوگند خورد که میگذارم حضرت‌فرمودیکحد آن‌عدن است رنك‌هارون از این سخن‌بگشت گفت‌دیکر بگوامام فرمود حد دیگرش سمرقنداست رنك هارون زرد شد گفت دیگر بگو امام فرمود حدثالث آن افریقیه است ازمغرب زمین‌رنك هارون‌اززردی بسرخی بگشت ازغایت غضب گفت دیگربگو امام فرمود حد رابع آن‌ارمنیه‌است رنك هارون ازسرخی بسیاهی بگشت ازبسکه تیره و غلیظ شد و مدتی مدید سر درپیش افکند بعد از آن سر بر آورد و گفت ایموسی‌بن جعفر توحدود مملکت ما رانام بردی و غرض امام آن بودکه آنچه در دست تواست ودر حیطهٔ تصرف شما است حق بنی فاطمه استو بنی‌العباس آنرا غصب کردند پس امام فرمود من اول ترا گفتم که باینحدود راضی نمی شوی و تو از من نشنیدی بعد از این قضیه هارون باآن‌حضرت‌دل بدکرد و بقصد قتل‌او کمر بست تا او را شهیدکرد)

ودر ناسخ التواریخ گوید منافع فدك سالی بیست وچهار هزار دینار وبقولی هفتاد هزار دینار بوده (حقیر گوید جمع بین دوقول این است که بامنافع عوالی فدك که آن عبارت از حوائط سبعه بوده باشد و تفصیل حوائط در وصایا ومالیهٔ آنمخدره بیاید دراین صورت هفتادهزار دینار منافع آن‌بوده واجارهٔ فدك تنها بیست‌وچهارهزار دینار بوده وهر دینار یك مثقال طلا است که بحساب پول‌این‌زمان‌ملیونهامیشود .

امر چهارم اخراج عمال فاطمه (ع) را از فدك

چون درجلد اول (الکلمة التامة) وجلد چهارم آن‌اسباب حقدوحسد ابوبکر وعایشه را ازکتب اهل سنت یاد کردیم که تا چه اندازه این پدرودختر نسبت بامیر المؤمنین وفاطمهٔ اطهر حسد وکینه داشته اند تااینکه رسولخدا صلی الله علیه و آله رحلت نمود فرصت را غنیمت شمردند وآنچه توانستند کوتاهی نکردند چون ابوبکر برمسند خلافت جای کرد عمر گفت اي (۱) خلیفهٔ رسولخدا دانسته باش که مردم بندهٔدینا

(۱) ان‌الناس عبید هذه الدنیا لایریدون‌غیرها فامنع عن علی و اهل‌بیته‌الخمس و الفیئ و فدکافان شیعة‌علی‌اذا علمو اذلك ترکواعلیا واقبلوا الیك رغبة فی الدنیا وایثارا ومحاماة علیها .

میباشند وغیر آنرا نمیخواهندتو باید دست علی بن ابی طالب رااز خمس وغنیمت کوتاه کنی وفدکرا تصرف بنمائی شیعه علی چون این را دانستند او را واگذارند ودر اطراف توجمع شوند برای وصول بآمال و آرزوی خود که ازدنیا طمع دارند این سخن درقلب ابوبکر کالنقش فی الحجر استوار افتاد پس جمعی را فرستاد ودست تصرف عمال و کارگران صدیقهٔ طاهره را از فدك کوتاه کرد وخمس غنایم خیبررا تصرف نمودچون این خبر بصدیقهٔ کبری رسید یك نفر را بنزد ابوبکر فرستاد وپیام داد که چه پیش آمد ترا که فدکرا تصرف کردی آنچه خداوند متعال برسولخدا درمدینه عطا فرموده میراث ماست و آنچه ازخمس اموال خیبر بجای مانده بهرهٔ ماست آنجمله رابما رد کن وفدکرا نیز بحال خود گذار که ترا در آن حقی نیست ابوبکر (۱) پیام داد که رسولخدا میراث نمیگذارد وخودش فرموده آنچه مابجای بگذاریم صدقه است واهل بیت من از آن مال همانند سائر مسلمین تناول بنمایند ومن بخدا قسم نمیتوانم تغییر بدهم صدقهٔ رسولخدا را از آن حالیکه درعهد او بوده ومن عمل میکنم بآنچه رسولخدا عمل مینمود .

دیگر باره بروایت احمد بن عبدالعزیز که ازمشاهیر علماء عامه است بشهادت ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه سند بابو الطفیل میرساند که فاطمه (۲) فرستاد بنزد ابی بکر که تووارث رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم میباشی یااهل بیت او ابوبکر گفت البته اهل بیت اووارث رسولخدا میباشند فاطمه فرمود پس چرا میراث پیغمبر راضبط کرده ای و آنرا از مادریغ میداری ابوبکر گفت شنیدم ازرسولخدا که فرمود خداوند پیغمبر شرا عطیتی کرد

---

(۱) فقال ابوبکر رسول الله قال لانورث ماترکناه صدقه انما تأکل آل محمد من هذا المال وانی والله لااغیر شیئا من صدقة رسول الله عن حالها التی کانت علیها فی عهد رسول الله ولاعملن فیها بما عمل به رسول الله

(۲) ارسلت فاطمه الی ابی بکرا أنت ورثت رسول الله ام اهله قال بل اهله قالت فما بال سهم رسول الله قال انی سمعت رسول الله یقول ان الله تعالی اطعم نبیا طعمة ثم قبضه وجعله للذی یقوم بعده فولیت انا بعده ان اردده علی المسلمین قال انت وماسمعت من رسول الله (ص)

واطعامي فرمود چون رسولخدا از جهان بيرون شد آن عطيه بـايستي دردست كسي باشد كه بجاى او نشيندمن امروز خليفتي يافتم وبجاى او نشستم و آنمـال بهـر كس از مسلمانان سزادانم ميرسانم فاطمه گفت تودانى و آنچه ازرسولخداشنيدي ابن ابى الحديد بعد از نقل اين كلام گويد كه مراتعجب فروميگيرد ازاين حديث زيرا كه فاطمه فرمود تووارث رسولخدائى يا اهل اوابوبكر گفت اهل او پس ابوبكر تصريح كرد كه رسول خدا ارث ميگذارد و آن ارث مخصوص اهل بيت اواست وبعد كـه ميگويد پيغمبر فرموده ما ارث نميگذاريم اين تناقض است بالجمله اين (١) خبر بفاطمه بردند خشمناك شد چادر عصمت برسر كرد و در مقنعه و جلباب خويش محفوف گشت زنان بنى هاشم وخويشاوندان وپيوستگان حاضر شدند وحضرت باتفاق آن زنان طـريـق مسجد رسولخداى پيش داشتند وفاطمه چنان طى مسافت مينمود كه گفتى رسولخدا عبور ميدهد وقتى بمسجد آمد كه جماعت مهاجرو انصار از نالـيدن او بنالـيدند و بهـاي هاى بگريستند و ابو بكر باجمعى از مهاجر و انصار در مسجد جلوس داشتند فرمان كرد تاپرده اي براى فاطمه بزنند آنمخدره آمد ودرعقب پرده بنشست وچنان نالهٔ جگـر خراشى ازدل بر كشيد كه گويا مسجدرا بلرزانيد بانك عويل ونالهٔ مردم بالا گرفت فاطمه لختي ساكت نشست تامردم از اضطراب وفزع خاموش شدند لب بحمدوثنـاى بـاري تعالـى بگشود ثانيا مردم بى اختيار بنـالـيدند وسخت جزع و زارى كـردند و بصداى بلند همي بگريستند دوباره فاطمه خاموش گرديد تامردمرا ناله و خروش اندك شد اين وقت بقرائت خطبهٔ معروفه بخطبهٔ فـدكيه شـروع فرمود وحقير قبـل

(١) روى عبدالله بن الحسن المثنى باسناده عن آبائه عليهم السلام انه لما اجمع ابو بكر على منع فاطمه فدكا وبلغها ذلك لاثت (١) خمارها على رأسها واشتملت بجلبابها واقبلت فى لمة (٢) من حفدتها (٣) ونساء قومها تطأ ذيولها ماتخرم مشيتها مشية رسول الله (ص) حتى دخلت على ابى بكر وهو فى حشد (٤) من المهاجرين والانصار وغيرهم فنيطت (٥) دونها ملاءة فجلست ثم انت انة اجهش (٦) القوم لها بالبكاء فارتج المجلس ثم امهلت هنيئة (٧) حتى اذا سكن نشيج القوم وهدئت فورتهم (٨) افتتحت الكلام بحمد الله والثناء عليه والصلوة على رسول الله فعاد القوم فى بكائهم فلما امسكو عادت فى كلامها

(١) لاث اى شد وربط يعنى چادر برسر كرد (٢) لمة بضم لام وتخفيف ميم الجماعة (٣) حفدة بفتحتين اعوان وخدم (٤) حشد بفتحتين الجماعه (٥) نيطت اى علقوا ستراً و ملاءه بالضم والمد كل ثوب لين رقيق (٦) اجهش فزع الانسان الى غيره وتهيئا للبكاء (٧) هنيه على وزن سميه اى صبر زمانا قليلا (٨) فورتهم اى شدتهم .

از شروع در خطبه سزاوار چنان دیدم که سند و اعتبار این خطبهٔ شریفهٔ را بنگارم .

امر پنجم سند و اعتبار خطبهٔ فدکیه از کتب عامه

این خطبهٔ شریفهٔ را فاطمة زهرا سلام‌الله‌علیها درمسجد پشت پرده قرائت نمود علاوه براینکه خودخطبه شاهد صدق خودمیباشد اعلام واکابرعامه‌انرا نقل کرده‌اند وائمه هدي سلام‌الله علیهم وصیت مینمودند فرزندان وشیعیان خود رابحفظ این‌خطبهٔ مبارکه و محدثین عظام و علماء فخام درکتب ومؤلفات خود آنرا ضبط کرده‌اند و صحت نسبت این‌خطبه بصدیقهٔ طاهره مثل‌صحت‌نسبت‌نهج‌البلاغه‌است بامیرالمؤمنین و لکن چون این‌خطبه مشتمل برظلم وجورشیخین است وفضایح وقبایح‌افعال آنهاواتباع آنهارادر بر دارد بعضي عامة که راه تأویل را برخود مسدود دیدند بانکار این خطبه پرداخته‌اندواورا ازموضوعات روافض معرفی کردند چنانچه‌درخطبهٔ شقشقیه این‌هرزه را بغالب زدند و لکن چشمه خورشید را بمشتي گل نتوان اندودکردن این اثبات منکرات و انکار ثابتات‌که کار شب روز نواصب است آب در غربال بیختن ومشت بنیشترکوفتن‌است وبیشترجهالت ونادانی بخرج دادن است

اول ابوالفضل احمدبن ابي طاهر المتوفی سنة ٢٨ که‌از أعاظم مشاهیر اهل سنت‌است درکتاب‌بلاغات النساء تمام خطبهٔ رانقل‌کرده و این کتاب در نجف اشرف نسخهٔ‌آن بدست آمد ودر سنهٔ ١٣٦١ هجری بطبع رسید

دوم ابوبکر احمدبن عبدالعزیز جوهری که ازموثقین عامه است تمام این خطبه رادرکتاب سقیفهٔ خود نقل‌کرده وآنرا صحیح وثابت شمرده بشهادت ابن‌ابی الحدید در شرح خود و علي بن عیسي اربلی در کشف الغمة از او بسیار نقل کرده اند

سوم ابن ابي الحدیدمتولد درسنة٥٨٦ والمتوفی‌سنة ٦٥٥ درشرح نهج البلاغه ج - ٤ - در ذیل کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که‌فرمودند (کانت فی ایدینا فدك من کل

ما اظلته الخضراء) تمام خطبه را ذکر کرده و نه اشکالی و نـه ایرادی بر آن خطبهٔ شریفه کرده است .

چهـارم ابوعبدالله محمدبن عمران بن موسي بن‌سعیدبن عبیدالله المرزبانـی المعتزلی الخراساني الاصل البغدادی المولد سنهٔ ٢٩٦ و المتوفی سنة ٣٨٤ الموثـق عندجمیع العامة اثنی علیه کثیرا الخطیب البغدادی فی تاریخه وابن خلکان و غیرهما تمام‌خطبهٔ رانقل کرده بشهادت سید مرتضی علم‌الهدی درشافی

پنجم احمدبن محمدبن مکی عن‌محمدبن قاسم یمانی عن ابي عایشه این‌خطبه را نقل کرده بشهادت مرزبانی و خطیب بغدادی این احمدبن محمد بن مکی را در تاریخ خود ثناء جمیل نموده و گفته وی از اهل بصره بود بـه‌بغداد آمد و در آنجا حدیث گفت ودرسنهٔ ٢٨٢ وفات کرد وابن عایشه که این‌خطبه را از او نقل کرده‌اند وجه تسمیه‌اش‌این است که مادرش عاشیه دختر طلحة بن‌عبیدالله بود واواز جمله‌زنانی بود که بعیادت فاطمه آمد و آنمخدره با او سخنانی فرمود که بعدازین در محل خود بیایدو آن سخنان همه‌شکایت ازابوبکر وعمر بود .

ششم عمربن شیبه که از اعلام سنیه میباشد تمام‌این خطبه‌را درتاریخ‌خودنقل کرده بشهادت‌علی‌بن عیسی اربلی درکشف الغمة واربلی با اینکه از علماء شیعه است در نزد علماء عامه موثق‌است صلاح الدین محمدبن شاکربن احمد الخازن درکتاب فوات الوفیات که‌ذیل تاریخ ابن خلکان است ازاربلی ثناء جمیل نموده

هفتم الامام الحافظ احمدبن موسی بن مردویه اصفهاني که ازاکابر سنیه می باشد این‌خطبهٔ را درکتاب مناقب خود بسندخویش اززهری نقل کرده بشهادة السید الاجل علی‌بن‌طاوس‌درکتاب‌طرائف .

هشتم ابوالمظفر شمس‌الدین یوسف سبط ابن‌جوزی درباب حادي عشرتذکره خواص الامة این‌خطبهٔ راذکر کرده‌است .

نهم المحدث الشهیر اسحاق بن عبد الله بن ابراهیم این خطبه را از صالح بن کیـ ـان‌و اواز زهری نقل کرده بنا بر نقل علامهٔ خبیر السید اسماعیل عقیلی در کفایة

مردمرا در دین خودشان طوائف متفرقه وفرق مختلفه یافت گروهی آتش را می پرستیدندفرقه‌ای خدای خود را بت میدانسته‌اند ودر نزد همان بتان بخاك میافتادند و از آنها حاجت می‌خواسته‌اند باآنکه بخدا عارف بودند ومیشناخته‌اند او را منکر بودند و بواسطه نور محمد صلی الله علیه وآله وسلم تاریکیهای جهل را ازدل آنها برداشت و آنها را روشن نمود و شبهات قلوبرا بنور محمدی صلی الله علیه وآله وسلم بر طرف ساخت وضعف چشمها را زایل وبروشنی مبدل داشت وآنجناب در میان مردم بامر هدایت و راهنمائی اشتغال ورزید وگمراهانرا ازگرداب ضلالت نجاة بخشید وکوری چشمهای آنها را بنور هدایت خویش منور وروشن ساخت آنها رابسوی دین خداوند دعوت فرمود وراه راست زا بایشان دلالت نمود پس‌از آن خداوند متعال روح مقدس او را از روی رحمت ورأفت و مهربانی واختیار ورغبت مقبوض داشت ودار آخرت را برای او برگزید پدر من محمد صلی الله علیه وآله وسلم از تعب و رنج این دنیا آسوده شد واستراحت یافت وملائکه اطراف او را احاطه نمودند وخوشنودی پروردگار غفار او را در یافت و مجاورت پادشاه جبار را اختیار فرمود صلوات ورحمت خداوند برپدرم محمد صلی الله علیه وآله وسلم بادکه‌امین بروحی وبرگزیدهٔ اوازجمیع خلق‌اواست وبرکات وسلام و رحمت‌خداوند براو باد)

فاطمهٔ زهرا تابااینجا از قوانین توحید وفضائل رسول اکرم وجهالت امت چیزی فرو نگذاشت سپس روی با مهاجر و انصار آورده وباین کلمات آنها را مخاطب ساخته فرمود :

أنتم عبادَ اللهِ نُصبُ أمرِه ونهيه وحَملة دينه ووحيه وأمناءُ اللهِ على أنفسكم وبلغائه إلى الأمم وزعيمتم حقٌّ لكم لله فيكم عهدٌ قدَّمه إليكم وبقيّةٌ استخلفها عليكم كتاب الله الناطق والقرآن الصادق والنور السّاطع و الضياء اللامع بينةٌ بصائره منكشفةٌ سرائره متجلية ظواهره مُغتبط به أشياعه ، قائدٌ إلى الرضوان اتباعهُ ، مؤدٍ إلى النجاة أسماعُهُ تنال حجج الله المنوَّرة وعزائمهُ المفسَّرة ومحارمهُ المحذّرة ، وبيِّناته الجالية وبراهينه الكافية ، وفضائله المندوبة ورخصه الموهوبة ، وشرايعه المكتوبة ،

اللغة (نصب) درآن چهار لغت است فتح نون باسکون صاد ضم نکون باسون صاد فتح

ازنوع بشر همانند شما از دررافت ورحمت بسوی شما آمد اگر بجوئید اصل ونسل اورا میدانیدکه اوپدر من است نه‌پدر زنان شما و برادر پسرعم من است نه پسرعم مردان شما چه نیکو نسبتی است نسبت بامحمد و آنحضرت ابلاغ رسالت فرمود و بی فرمانانرا بیم داد و ازشیمت مشرکین روی برتافت وشمشیر در پس گردنهای کفارو مشرکین بنهاد وگلوی‌ایشان را فشار داد وبشاه راه‌شریعت و موعظت دعوت فرمود اصنام را درهم شکست‌و بسردر انداخت چند که‌کافران پشت دادند و روی بهزیمت نهادند تا پهلوی ظلمت راچاك زد وبامداد اسلامرا ازشب تاریك شرك آشکار ساخت پس حق ظاهر شد وزعیم دین گویا گردید وشقشقه شیطان بازجای خزید پس هلاك شدند کارکنان نفاق‌وگشوده‌شد بندهای کفروشقاق وتفوه کردندمردمی گرسنه‌وسفید نامه‌بکلمه اخلاص) یعنی‌اهل‌بیت‌چون درروایتی واردشده فی نفر من البیض الخماص اذهب‌الله عنهم الرجس وطهرهم‌تطهیرا چون‌فاطمه زهرالختي معرفی مقام خودوپدرش وزحمات اورابرای ترویج دین شرح داد حضار مجلس راباین‌کلمات مخاطب ساخت

وَكُنتُم عَلى شفا حُفرةٍ مِنَ النّارِ ، مُذقةَ الشّارِبِ ، وَنهزة الطامِع وَقبسة العَجلانِ وَموطأ الأقدامِ ، تشربونَ الطَرق وتقتاتونَ الوَرَقَ ، أذلّة خائفين تخافون أن يتخطّفكم الناس من حولكم فأنقذكم الله تبارك وتعالى بمحمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعد اللّتيّا والتي وبعد أن مُني ببُهم الرّجال وذؤبان العرب ومردة أهل الكتاب كلما أوقدوا ناراً للحرب أطفأها الله أو نجم قرنٌ للشيطان وفغرت فاغِرةٌ من المشركين قذف أخاه فی لهواتها فلا ينكفيء حتى يطأ صِماخها بأخمصه ، ويُخمد لهبها بسيفه مكدوراً فی ذات الله مجتهداً فی أمر الله قريباً من رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سيّد أولياء الله مشمراً ناصحاً مجدّاً كادحاً وأنتم فی رفاهية من العيش وادعون فاكهون آمنون تتربّصون بنا الدوائر ، وتتوا كفون الأخبار ، وتنكصون عندالنّزال ، وتفرّون عند القِتال .

اللغة شفای‌طرفه یعنی کنار جهنم) مذقه بضم‌الاول وسکون‌الثانی‌علی قعله‌الشربة من‌اللبن الممزوج بالماً وهنا کنایة عن‌القلة) نهزة بفتح‌الاول وسکون‌الثانی بمعنی الفرصة والمرادهنا محل

الفرصة) وقبسه بضم الاول وسكون الباء وفتح السين من قبس وهو شعلة النار) وموطأ الاقدام مثل يضرب لمن وقع فی ذلة وصار مغلوبا) الطرق ماء مخلوط به بول البعير كناية عن ضيق المعيشه ودوامة المشرب والماء كل تقتاتون من القت وهو علف الدواب) خاسئين من خسأ على وزن ضرب بمعنى البعد كناية عن خمول ذكرهم وعدم الاعتناء بشأنهم) تتخطفكم من خطف اى يستلبكم والخطف اخذ الشئى خفية) منى على صيغة المجهول بمعنى اتبلى است البهم بالضم جمع البهمة و هو المجهول الذى لايعرف والمراد هنا شجعان الرجال) نجم اى ظهر (قرن كناية عن الطائفة (نفرت اى فتحت فاقرة الداهية والمراد انه كلما اراده طائفة من المشركين اوعرضت لمداعية قذف اخاه اى بعث عليا (ع) وعرضه للمهالك (لهواتها جمع لهات وهى اللحمة فی اقصى سقف الفم) لاينكفأ اى لايرجع) صماخ بالكسر سوراخ گوش را گويند) باخمصه منه اخمص الراحة وآن كف دست را گويند كنايه ازشدت قهر وغلبه بردشمن ميباشد) مكدود امن الكدو هو التعب) مثمراً من شمر ثوبه اى رفعه ليخف عليه حتى وصل الى مايريد) كادحا اى بالغ فی السعى والعمل) وادعون اى ساكنين فی بيوتكم) فاكهون اى تشغلون بنقل القصص والاشعار والمزاح (والفاكهة ماينفكه بها الانسان اى تينعم باكله) تتربصون اى تنتظرون) الدوائر الحوادث) (وتتواكفون من وكف وهو الميل والمراد هنا تميلون وتواجهون الى اسماع الاخبار) وتنكصون اى ترجعون) النزال المبارزه فی الحروب

ترجمة يعنى شما مردم عرب بسبب شرك وكفر برلب وادى وگودال جهنم بوديد و ازغايت قلت وذلت بمنزله شربت آبى بوديد كه تشنه بياشامد و ياچون لقمه اى كه شخص گرسنه بدودست يابد وياچون پارهٔ آتشى كه شخصي باشتاب خواسته باشد از آن اقتباس كندو اورا برباید شمائيد كه لگدكوب مردمان قوى بـوديد و آب متعفن مخلوط بابول و سرگين شتر راميآشاميديد وپوست بزهاي دباغى نشده يا برك درخت رابراى خويش قوت مينموديد و درمنتهى درجهٔ خوارى بزندگى ادامه ميداديد وترس آن داشتيد كه مردم شمارا ازاطراف دررباينـد ولى خداوند به بركت محمد صلى الله عليه وآله وسلم شما را ازشر آنها نجات داد بعد از آزاروشكنجه و مصائب بزرك وكوچك كه شما رادامن گير شده بودودردست شجاعان وگرگان عرب گرفتار و مبتلي بوديددر كف سركشان و مرده اهل كتاب زبون وخوار گرديديد هرزمان كه آتش حرب وجنك راميافروختيد خداونداوراخاموش مينمود ودرهروقتي كه شاخى ازشيطان ظاهر ميشد ويا فتنهٔ عظيمى ازمشركين دهن باز مينمود برادرخود امير المؤمنين را دردهان ايشان ميانداخت واز

جنگ برنمیگردید تا حریف خودرا برزمین نمیانداخت وسر اورا درزیر پای خـود نمی‌نهاد و آتش فتنه وفساد ایشان‌را بسیلاب ذوالفقار خاموش میکرد ودرراه رضـای خداوند متعال خودرا بتعب میانداخت ودر اطاعت امرخداوند اهتمام مینمود وهمیشه برسولخدا نزدیك بود وازاوجدانمیگردید ودرمیان اولیاء و دوستان خداوند از همه بالاتر و سید ایشان بود دامن همت خودرا دراطاعت خدا برکمر زده بود خیرخـواه خلایق بودو در نصیحت بمردم کمال کوشش وسعی رامبذول میداشت وخـودرا دراین راه بمشقت میافکند ولي درتمام این احوال شما درعیش وخوشی بسر میبردید و در مهدایمنی متنعم وخوش بودید و ازبرای ما انتظار بلاها وفتنها را میکشیدید و متوقع اخبار وحشت آور واراجیف بودید وچون جنگي پیش میآمد خودرا از آن کنارمی کشیدید و پهلوتهي مینمودید و درهنگام حرب وضرب پشت بدشمن میکردید وفرار را بر قرار اختیار مینمودید) چون فاطمه زهرا لختی در نکوهش مهاجر و انصار از پستی ورزالت وذلت وخـواری وخـوف و وحشت وکفـر و ضلالت ایشان بسرود و پاره‌ای اززحمات شوهرعالیمقدارش حیدر کرار بشرح فرمود خواست رجوع آنها را ازهدایت بضلالت بعدازرسولخدا صلی الله علیه وآله ثابت بفرماید که ازشاه کشور دین امیرالمؤمنین دست‌شستند و بعجل‌سامری گرویدند فلذا فرمود

فلمّا اختار الله لنبيه دار أنبيائه و مأوى أصفيائه ظهر فيكم حَسيكةُ النفاق وَسمل جَلباب الدِّين ونطق كاظم الغاوين وَنَبغ خامل الأقلين وهدر فينق المبطلين ، فخَطر فى عرصاتكم واطلع الشيطانُ رأسه من مغرزه هاتفاً بكم ، فألفـاكم لدعوته مستجيبين وللغِرَّة فيه ملاحظين ثمَّ استنهضكم فوجدكم خِفافاً وأحمشكم فألفاكم غضاباً فوسمتم غير إبلكم وأوردتم غير شربكم هذا والعهد قريب والكلم رحيب والجرح لما يندمل والرسول لمايُقبر ابتدارا زعمتم خوف الفتنة الا فى الفتنة سقطوا ، وان جهنّم لمحيطةٌ بالكافرين فهيهات منكم وكيف بكم وأنّى تؤفكون وكتاب الله بين أظهركم اموره ظاهره وأعلامه باهره وزواجره لائحة وأوامره واضحة قدخلفتموه وراء ظهوركم أرغبة عنه تريدون أم بغيره تحكمون بئس للظالمين بدلا ومن يبتغ غير الاسلام ديناً

فلن يُقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين . ثمَّ لم تلبثوا إلّا رَيثَ أن تسكُن نَفرتها ويسلس قيادها ، ثمَّ أخذتم تورون وقدتها وتهيجون جمرتها وتستجيبون لهتاف الشيطان الغوى واطفاء أنوار الدِّين الجلى واهماد سُنن النبي الصفي تسرون حسواً في ارتقاء وتمشون لأهله وولده في الخمر والضراء ونصبرْ منكم على مثل حزّ المُدى ووخز السنان في الحشا

اللغة حسيكة على وزن فعيلة من حسك وهو العداوة والنفاق) سمل ای خلق یعنی کهنه شد) جلباب هنا بمعنی الرداء) کاظم) هنا بمعنی الساکت یعنی بنطق آمدند گمراهان) نبغ ای ظهر) هدر گردانیدن شترصدای خودشرا در گلو) فنیق الفحل لمکرم من الابل لایؤذی ولا یرکب لکرامته و الخطر بالتحریك الاشراف علی الهلاك) مغرز کمنبر محل الاختفاء) الغره بکسر الغین المعجمة (الخدعة) ملاحظین یعنی مراعات کننده) استنهض ای امره بالقیام) خفافا ای مسرعین الی اجابته) احمشکم ای اغضبکم) فوسمتم من الرسم وهو العلامة والاثر) والکلم بفتح الکاف وسکون اللام الجرح) الرحب) السعة وهما کنایتان عن اخذ مالیس لهم من الخلافة وميراث النبوة) تؤفکون ای تصرفون وکتاب الله جملة حالیة) ریث بمعنی المقدار) نفرتها ای فرارها) یسلس ای سهل انقیادها) تورون) ای تستخرجون وکانت العرب تقدح بعودین تحك باحداهما علی الاخر) یعنی شروع کردید که بیرون آورید شعله آتش را) تسرون) ضد الاعلان (حسواً شرب المرق (ارتغاء من الرغوة) کف شیر راگویند واین مثلی است میان عرب برای کسیکه میخواهد ارائه کند بمردم که من نفع بغیر میرسانم وحال آنکه درباطن نفع خودرا طالب است) خمر) کفرس ماواراك من خزف او شجر او جبل) الضراء) بالضاد المعجمة المفتوحة والراء المخففة الشجر الملتف فی الوادی والخمر والضراء کنایة عن اعراض المنافقین من آل الرسول (ع) المدی جمع مدیه بضم المیم وهی السکین والشفره حز المدی قطع الشئی من غیر ابانة وخز السنان الطعن بالرمح

ترجمه چون خداوند متعال پیغمبر خودرا بسرای دیگر تحویل داد واریکه حشمت اورا در دار انبیاء واصفیا نهاد خصوصیتیکه در خاطر ازدر نفاق پنهان داشتید آشکار ساختید وکهنه وفرسوده شد حجاب حشمت دین وسخن سرای شدند اخرسان گمراه وشعز سرودند یاوگیان هرزه درای وبانك برآورد باطل کننده سخن حق چون شتر پرواره دم فشانی کرد وبصدا وآواز درآمد درعرصات ومیدانهای شما وشیطان سر

برکشید ازبنکاه خود وندادر داد ازبرای دعوت خود ویافت شما راکه اجابت گردید دعوت اورا وفریفته شدیدفریب اورا پس جنبش داد شماراوشماچست وچالاك بجنبش آمدیدوخشمناك خواستشمارا وسخت‌خشمناك شدید پس داغ زدید غیر شتر خودرا ودر آمدید بیرون آبگاه خودرا کنایت از آنکه متصدی خلافت وامامت شدیدبااینکه حقي وبهره‌ای‌نداشتید وحال آنکه عهد پیغمبر درغدیرخم‌مدتي از آن نگذشته‌وازوفات پیغمبر زمانی سپری نشده زخم دل ماهنوز بهبودي نگرفته وجـراحت سینه مـاالتیام نپذیرفته رسولخدا راهنوز آب کفن خشك‌نشده که بدست آویز حدوث فتنه‌غصب خلافت گردید وخویش‌رادرفتنهٔ در انداختید وکافر شدید وجهنم‌محیط است‌برکافران هیهات چه رسید شمارا وبکجامیروید وحال آنکه کتاب‌خدادرمیان‌شمااست امورش پیدا واحکامش هویدا نواهیش‌لایح واوامرش واضح است‌همانا مخالفت گردیدباقرآن کریم وقرآنرا از پس‌پشت انداختید آیا روي برتافتید ازقرآن وبیرون قرآن حکم خواهید کرد بدبدلي است‌ازبرای ستمکاران یعنی دینی غیردین اسلام‌وحکمی‌غیرحکم قرآن اتخاذ نمودن بدبدلی است) وخداوند فرمود هرکه بغیر دین اسلام‌دیني اختیار نماید آن دین ازاو مقبول نباشد وآن کس درآخرت اززیانکاران است وشمـا توقف ودرنك نگردید بمقداریکه ساکن شود تنفر از این شتریکه نباحق غصب نمودید و کشیدن آن شتر سهل وآسان شود (یعني سزاوارچنان بود که بعد از غصب‌خلافت وارتاب این امرفظیع اندکي صبر میکردید ومتعرض قبایح دیگر نمیشدید ولی شما تاکار خلافت خودرامحکم گردید شروع درتهییج فتنةوآشوب نمودیدوفدك رانیز بهمین زودي ازمن بغصب بردید آنگاه بافروختن آتش فتنه وفساد شروع گـردیدو بدعتهارا آشکار نمودید وصداي شیطان‌گمراه کننده‌را اجابت نمودید وفرونشانیدن انوار دین را شعارخود گردید ومحو نمودن سنتهای دین نبی صفی را خواستار شدید درپس برده بمکروحیله وتزویر آثار دین مبین را نابود نمودید ودر لباس دین‌داری انوار شریعت مقدسهٔ اسلام‌را پنهان گردید وبدعتهای زمان جـاهلیت را ازنو شایـع ساختید وکینه ایکه ازپیغمبر دردل داشتید دربارهٔ خانواده او تدارك نمودید ولی‌ما

برمصائب وضرر هاي شما كه مانند كسيكه باكاردونيزه اورا پاره كنند وچاره نداشته باشد صبر ميكنيم واز درنفاق چنانكه فرمايد تسرون حسوافي ارتغاء پوشيده مينوشيد شيررا در زيد وكاررادیگر گونه نمودار ميكنيد وبااهلبيت پيغمبر بطريق خدعه و نيرگ ميرويد وصبرما بر مصائب شماهمانند حدود كار دوسنان نيزه دردل وجگر كار ميكند) فاطمهٔ زهراسلام الله عليها تاباينجا باين كلماتيكه رخنه درآفاق ارضين و سماوات مينمايد اثبات غصب خلافت نمود وارتداد آنهارا ازدين ثابت فرمود اكنون بمحاكمه وقضاوت پرداخت وفرمود

ثمّ أنتم الآن تزعمون ألّا إرث لنا أفحكم الجاهلية تبغون ومن أحسن من الله حكماً لقوم يوقنون أفلا تعلمون بلى تجلّى لكم كالشمس الضاحية انّى أبنته أيّها المسلمون أغلب على ارثيته يابن أبي قحافة أفي كتاب الله أن ترث أباك ولا أرث أبي ، لقدجئت شيئاً فريّاً أفعلى عمدٍ تركتم كتاب الله ونبذتموه وراء ظهوركم إذ يقول : « وورث سليمان داود » وقال فيما اقتصّ من خبر يحيى بن زكريّا عليه السلام : « إذ قال ربّ هب لي من لدنك وليّاً يرثني ويرث من آل يعقوب » وقال : « وأولوا الارحام بعضهم أولى ببعض فى كتاب الله » وقال : « يوصيكمُ اللهُ فى أولادكم للذكر مثل حظ الأنثيين » وقال « إن ترك خيراً الوصيّة للوالدين والأقربين بالمعروف حقّاً على المتّقين » وزعمتم أن لا حظ لي ولا إرث من أبى ولا رحم بيننا أفخصّكم اللهُ بآية أخرج منها أبى أم هل تقولون أهل ملّتين لايتوارثان ولستُ أناوأبي من أهل ملّة واحدة أم أنتم أعلم بخصوص القرآن وعمومه من أبي وابن عمّى فدونكها مخطومةً مرحوله تلقاك يوم حشرك فنعم الحكم الله والزعيم محمّد صلى الله عليه وآله وسلم والموعد القيمة وعند الساعة مانخسرون ولاينفعكم إذتندمون ولكلّ نباء مستقر وسوف تعلمون من يأتيه عذاب يخزيه ويحلّ عليه عذاب مقيم .

اللغة فريا من الفريه وهو الكذب) حظوة بالحاء المهملة والظاء المعجمة الساكنة المكانة المنزلة) مخطومة بالخاء المعجمة اسم مفعول من الخطام وهو زمام الناقه كما ان مرحوله ايضا اسم مفعول من رحل الناقه وهذا تشبيه لطيف يعنى اين فدك درتصرف من بود ومرا معارضى نبودو كسيرا

میداد پس بکنید آنچه که میتوانید مانیز انتقام خواهیم کشید اکنون شما منتظر آنروز باشید ما نیز منتظر آنروز هستیم

ويعجبني ذكر ابيات من قصيدة فاخرة للشاعر المفلق الشيخ كاظم الازرى

نقضوا عهد احمد فی اخیه — واذاقوا البتول ما اشجاها
یوم جائت الی عدی و تیم — ومن الوجد ما اطال بکاهـا
فدنت واشتکت الی الله شکوی — والرواسی تهتز من شکواها
لست ادری اذ روعت وهي حسری — عاند القول بعلهـا وابنا ها
تعظ القوم في اتم خطـاب — حکت المصطفی به وحکاها
هذه الکتب فاسئلوها تروها — بالمواریث نـاطقا فحواها
وبمعنی یوصیکم الله امـر — شامل للا نـام فـی قـرباها
اطمانت لها القلوب و کادت — ان تزول الاحقا دممن طویها
ایهـا القوم را قبـو الله فینا — نحن من روضة الجلیل جناها
واعلموا اننا مشاعر دین الله — فیکم فـاکـر موا مثویهـا
ولنا من خزائن الغیب فیض — ترد المهتدون منه هداها
ایها النـاس اي بنت نبـی — عـن مواریثه ابو هـازواهـا
کیف یزوی عني ترانی عتیق — باحادیث من لدنه افتراها
کیف لم یوصنا بذلك مولانـا — وتیما من دوننا اوصـاها
هل رانا لانستحق اهتداء — واستحقت تیم الهدی فهداها
ام تراه اضلنا فی البرایا — بعد علم لکي تصیب خطاها
انصفواني من جابرین اضاعا — حرمة المصطفی و مارعیاهـا

بالجمله چون فاطمه زهرا سلام الله علیها این خطبه که رخنه در آفاق ارضین و سماوات میکرد بپای بـرد ابوبکر ترسید مبادا دل انصار نـرم بشود وبرای نصرت

آن بانوی عظمي قيام كنند بدين كلمات در پاسخ آنمخدره آغاز سخن كرد ومردمرا از جوش وخروش آرام كرد

فقال يا ابنة رسول الله لقد كانَ أبوكِ بالمؤمنين عطوفاً كريماً رؤفاً رحيماً وعلى الكافرين عذاباً أليماً وعقاباً عظيماً فإن عزوناه وجدناه أباكِ دون النساء وأخا ابن عمك دون الرجال آثره على كلّ حميم وساعدهُ على كل أمرٍ جسيم لا يُحبكم إلّا كلّ سعيد ولا يُبغضكم إلّا كلّ شقي فأنتم عِترةُ رسول الله الطيبون و الخيرة المنتجبون على الخير أدلتنا وإلى الجنّة مسالكنا وأنتِ يا خيرة النساء وابنَة خيرة الأنبياء صادقةٌ في قولك سابقةٌ في وُفور عقلك غير مردُودة عن حقكِ ولا مصدُودة عن صدقكِ والله ما عدوتُ رأي رسول الله ولا عملت إلّا بإذنه وإنّ الرائد لا يكذب أهله وانّي أُشهد الله وكفى به شهيدا إنّي سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناهُ صدقة لا نورث ذهباً ولا فضّةً ولا داراً ولا عقاراً وانّما نُورث الكتب والحكمَة والعلمَ والنُبوة وما كانَ لنا من طعمَة فلِوَلي الأمرِ من بعدنا انّ يحكم فيه بحُكمه وقد جعلنا ما حاولتِه في الكُراع والصلاح يقاتل به المُسلمون ويُجاهدون الكفّار ويجالدون المَردة الفجّار وذلك بإجماع من المسلمين لم أنفرد به وحدي ولم استَبِدّ بما كان الرأي فيه عندي وهذه حالي ومالي هي لكِ و بين يديكِ لا نزوى عنكِ ولا ندّخر دونكِ وأنتِ سيّدةُ أُمّة أبيكِ والشجرة الطيّبة لبنيكِ لا يُدفع مالكَ من فضلكِ ولا يوضع من فرعك وأصلكِ حُكمك نافذٌ فيما ملكت يداي فهل ترينّ أُخالف في ذلك أباكِ .

ابوبكر پاسخ گفت اى دختر پيغمبر پدر تومؤمنانرا مظهر كرم وكرامت ومظهر رحمت ورأفت بود وكافرانرا مصدر عنا وعذاب ومورد زحمت ونقمت واو پدرتو است نه پدر ديگر زنان وبرادر پسرعم تواست نه برادر ديگر مردان واو علی را از همه خويشاوندان ونزديكان گزيده ميداشت وعلى اورا درهر كارراى معاضدت ومساعدت

میافراشت همانادوست نداردشمارا مگر سعید ودشمن ندارد شمارامگر شقی شمائید عترت رسولخداو راهنمای بسوی جنة الماوی ای بهترین زنان و دختر بهترین پیغمبران سخن از درراستی ونصفت گفتی وبحضاقت عقل از همگان سبقت بردی هیچکس ترا از حقوق تو دفع ندهد وترا بکذب وفریه نسبت نکند سوگند باخدای که من فرمان خدایرا پس پشت نیندازم وحکم رسولخدایرا دیگر گونه نکنم خدایرا گواه میگیرم که من ازرسولخدا شنیدم که همی گفت ماجماعت پیغمبران ارث نمیگذاریم از درهم ودینار وضیاع وعقار بلکه میراث ما کتب وحکمت وعلم ونبوت است وچیزیکه ازما بجای ماند خاص کسیستکه بعد از ما برمسند خلافت جای کند وبهرچه خواهد فرمان کند واین فدك وعوالی که توامروز طلب میکنی من ازبرای تجهیز لشکرو اعداد سپاه و آلات حرب وضرب مقرر داشتم تامسلمانان درمجاهدت باکفار ومجالدت بافجار بکار برند ومن در تقریر این امر متفرد نبودم و بهوای نفس کار نکردم بلکه مسلمانان بامن همدست وهمداستان شدند واین رای را بصواب شمردند واینك در اموال واثقال من رای تر است بهرچه خواهی فرمان میکن توسیدهٔ امت محمدی و از برا فرزندانت اصل طاهری فضیلت ترا دفع نمیتوان داد ومنزلت ومکانت ترا پست نمیتوان کرد حکم تو برآنچه در دست من است ازمال وحال روان است اما درکار فدك چه توانم کرد آیا تومی پسندی که من باپدر تو مخالفت آغازم وفرمان اورا دیگر گونه سازم چون ابو بکر خواست باین مغلطه کاریها وروباه بازیها حق رابه پوشاند واین اکاذیب و افترائاتیکه بر رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم بربست ونرمی وگرمی وآرامیرا که بخرج آنمخدره داد بکمان اینکه میتواند باطل رالباس حق به پوشاند وخودرا عادل وبی غرض وبی طرف معرفی بنماید ولی دو باره فاطمه زهرا (ع) چون دریای متلاطم بموج آمد واکاذیب و اراجیف اورا بر ملا کالنار علی المنار فرمودفقالت :

سبحان الله ما کان رسولُ الله عن کتاب الله صارفاً ولا لأحکامه مخالفاً بل کان یتبع أثره ویقفوا سُوَرَهَ أفتجمعون إلی الغدر إعتلالاً علیه بالزور وهذا بعد وفاته

شبيه بما غُوِي له مِن الغوائل في حيوته هذا كتاب الله حَكماً عَدلاً وناطقاً فصلا يقول يرثني ويرِث مِن آل يعقوب وَوَرِث سليمان داود فبين عزّ وجل فيما وَزّع عليه من الأقساط وشرّع من الفرائض والميراث وأباح من حظ الذكران والاناث ما أزاحَ عِلة المبطلين وأزال لتظنيّ والشبهات في الغابرين كلاّ بل سوّلت لكم أنفسكم أمراً فصبرٌ جميل والله المستعان على ما تصفون .

فرمود پاك و منزه است خداوند همانا رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم جز بكتاب خداوند كار نميكرد وهميشه پيرو قرآن بود شما بيرون قانون شريعت از در مكر وخديعت بعد از وفات پيغمبر افترائات برسولخدابستيد واين حيلها ومكرهاي شما بعد ازوفات پدر بزرگوارم همانند آن مكر وخديعتى است كه درحياة او درليلهٔ عقبه بقصدقتل او كمر بستيد ودبها را پرازريك كرده خواستيد شتراو را برمايند اگرشما مسلمانيداينك كتاب خدا حاكم وعادل وفاصل بين حق وباطل است درقصهٔ ذكريا عليه السلام مى فرمايد ذكريا عرض كرد پروردگارا مرا فرزندى بخش كه ميراث ازمن واز آل يعقوب بردو مي فرمايد داود ازبهر سليمان ميراث گذاشت وهمچنين بهره ذكور و اناث را معين فرمود حظوظ دختران وپسرانرا روشن ساخت و دست حيلت گرانرا ازاجراي باطل والقاى شبهات بازداشت شمانيز اين جمله را ميدانيد وبهوا جس نفساني و تسويلات شيطانى وصول آمال وامانيرا ساختگى همى كنيد لاجرم شكيبائي نيكو است من دل برصبر نهادم وازخداوند استعانت ميجويم كه آن منتقم حقيقى كيفر كردار شما بايـن اكاذيب كه بر پيغمبر بستيد در كنار شما بگذارد ؛ ابوبكر را ديگر مجال انكار نماند ناچار ازدر مكر و خديعت به تصديق آنمخدره زبان برگشاد وگفت :

صَدَق الله ورَسوله وصَدقت إبنَتهُ أنتِ مَعدن الحكمة ومَوطِنُ الهدى والرَحمَة وركنُ الدين وعَين الحُجَة لاأُبعِدُ صَوابكِ ولا أُنكِر خِطابك هؤلاء المُسلمون بيني وبينكِ فَلدُوني ما تقلدتُ وباتفاقٍ مِنهم أَخذتُ ما أَخذتُ غير مكابرٍ ولا مُستَبدٍ ومُستـ ـ وَهُم بِذلك شُهُود .

ابوبكر گفت خداورسول راست گفته اند وتوای دختر محمدازدرراستی سخن

کردی و توئی معدن رحمت و موطن هدایت و مصدررحمت و عمـود شریعت وعین حجت ترا ازطریق صواب وسداد برکنار ندانم و گفتار ترا انکار نکنم لکن جمـاعت مسلمانان بی آنکه مراخواهشی باشد ورغبتی باین کارداشته باشم قلادهٔ خلافت را بـر گردن من افکندند اینك همگان حاضرند و ناظر بر آنچه من میگویم گواهی دهند. باین کلمات ابوبکر تقصیررا بگردن مهاجروانصار انداخت ناچارفاطمه زهراعلیهاسلام روی با مهاجر و انصار آورده و باین کلمات ایشانرا مخاطب ساخت؛

وقالت معاشِر الناس المسرعة إلى القيل الباطل المغضِيةُ على الفعل القبيح الخاسر أفلا يتَدبَرون القرآن أم على قلوبٍ أقفالها كلاّ بل ران على قلوبكم ما أسأتم من أعمالكم فأخذَ بسَمعكم وأبصاركم ولبئسَ ما تأولتم وساءَ ما به أشرتم وشرّ ما منه اعتضتم لتَجِدنّ واللهُ محمله ثقيلا وغِبّه وبيلا إذا كشف لكم الغطاء و بان ما ورائه الضرّاء وبدا لكم من ربكم ما لم تكونوا تحتسبون وخسر هنالك المبطلون.

اللغة المغضية من باب افعال من اغضى جمعه اغضاء ومنه غض بصره يعنى راى منكراً ولاينهى عنه الاقفال جمع قفل وهومعروف والكلام استعارة- ران اى غلب- اعتضتم ماخوذ من العتض وهو الاخذ بالشدة - غبه بكسر الغين المعجمه و التشديد يعنى فى يوم لايكون؛ و منه زر غباً تزدد حباً و بيلاى شديد اومنه عذاب وبيلاى شديد والوبيل: الوخيم ضد الطرى والوبال الوخامة.

فاطمه(ع) فرمود ای مردم شتابنده بسوی گفتارهای زشت وقبیح و اغماض کننده ازکردارهای ناپسندیده آیا دراحکام کتاب خدای بنظر تحقیق نمینگرند تابدان کار کنند یا نیك میاندیشند و دانسته وفهمیده نمي پرهیزند زیرا که دلهای ایشان مقفل و مختوم است همانا کردارزشت شمادلهای شما رامحجوب داشته وچشم وگوش شمارا کوروکرساخته چه زشت وناپسند است تأویل شما که بدستیاری آن حق را پـایمال ساختیدو خلافت را ازمرکزخود تحویل دادید وبجاي امیرالمؤمنین علیه السلام بدلی زشت قراردادید ومعاوضه نکوهیده نمودید بخداقسم که حمل کیفر این کرداروخیم وناگوار وعاقبت این کارسخت وناهموار است گاهیکه پرده ازکار بر افتد و پوشیده ها آشکار گردد و عذاب خداوند قهار که هرگز گمان نداشتید دررسد کارکنان باطل زیان

کار شوند و اهل باطل زیان خویش در یابند

فاطمه زهرا سلام‌الله علیها چون احتجاج خویش راخاتمه داد افتان و خیزان بـا چشم گریان و دل بریان خودرا برسرقبر پیغمبر رسانیدوچندان گریست که خاك‌قبررا بآب دیدگان‌عجین‌نموده واین اشعار بسرود

مرثیهٔ فاطمه بر سر قبر پیغمبر

قد کان بعدك انبـاء و هنبثة ... لو کنت شاهدها لم‌یکبر الخطب

انا فقدناك فقد الارض و ابلهـا ... واختل‌قومك فاشهد‌هم فقد نکبوا

وکل اهل له قـربـی و منزلـة ... عند الالـه علی الادنین مقترب

ابدت رجـال لنا نجوي صدورهم ... لما مضیت وحالت دونك الترب

تجهمتنـا رجـال و استخف بنا ... لما فقـدت وکل الارض مغتصب

وکنت نوراً و بدراً تستضاء بـه ... علیك تنزل من ذی العزة الکتب

و کان جبریل بالایات یـونسنـا ... فقد فقدت فکل الخیر محتجب

فلیت قبلك کان الموت صادفنـا ... اذغبت عناو حالت دونك‌الکثب

انـا رزئنا بمالـم یـرز ذو شجن ... مـن البریـة لاعجم ولا عـرب

سیعلم المتولی الظلم حـامتنـا ... یـوم القیمـة انـی سوف ینقلب

وسوف نبکیك ما عشنا ومابقیت ... منـا العیون بتهمال لـه سکب

و قد رضینا بـه محضا خلیقـة ... صافي الضرائب‌والاعراق والنسب

فـانت خیر عبـاد الله کـلهـم ... واصدق‌الناس‌حین‌الصدق‌والکذب

وکان جبرئیل روح‌القدس زائرنا ... فغـاب عنا فکل الخیر محتجب

ضاقت علی بلاد بعد مـا رحبت ... وسیم‌سبطاك خسفاً فیه لي نصب

اللغة هنبثة الدواهی الشدیدة - الخطب بفتح الاول و سکون الثانی جمعه خطـوب و منه‌خطب‌جلیل ای امر عظیم - و ابل: المطر الشدید - ختل بفتح الاول و الثانـی بمعنی الغدر والحیلة- النجوی ابدی ای اظهر مافی قلوبهم من البغض و العناد - تجهمتنا ای‌استقبلنا .

الكثب بالثاء المثلثة والكثيب والجمع كثب بضمتين: الرمل المستطيل-حام يحوم حوما اذا دار ومنه من حام حول الحمى يوشك ان يقع فيها -تهمال من همات عيناه اذا فاضت دموعا ر الضرائب الاشكال جمع ضريب وضريب الشيئ مثله كناية عن اصول طاهرة-فاطمة بعداز انشاء اين اشعار همچنانكه سيلاب اشكش متراكم بود بايك عالم حزن و اندوه بسوى خانه روان شد و امير المومنين انتظار مقدم اورا داشت چون غورشيد جمال فاطمه ازافق خانه طالع گرديد بسوى امير المومنين توجه فرمود و اورا باين كلمات جان گداز مخاطب نمود

فقالت يابن أبي طالب إشتملتَ شملة الجنين وقعَدتَ حُجرةَ الظنين نقضتَ قادِمة الأجدل فخانك ريشُ الأعزل هذا ابن أبي قحافة يبتزني نحيلة أبي وبُليغة ابنيَّ والله لقد أجهَرَ في كلامي وألفيتُهُ ألدّ في خصامي حتّى حبستني القيلةُ نصرَها والمهاجرة وصلها وغضتِ الجماعةُ دوني طرَفها فلا دافع ولا مانع خرجتُ كاظمة وعدتُ راغمة اضرعتَ خدَّك يومَ اضعتَ حدَّك إفترستَ الذئاب وافترسك الذباب ما كففتَ قائلا ولا أغنيتَ باطلا ولا خيار لي ليتني مِت قبل هنيئتي وتُوفيتُ دون ذلتي عذيري الله منك عاديا ومنك حاميا ويلاي في كل غارب ويلاى في كل شارق مات العمد ووهنت العضد شكواي إلى أبي وعدواي إلى ربّي أللهم أنت أشد قوّة وحولاً وأحدّ بأساً وتنكيلا.

اللغة الظنين التهم-النقض بمعنى الفسخ والكسر-قادمة الاجدل جمعه قدامى على وزن حبارى اسم است ازبراى چهار پر يادهپر كه درپيش بال پرندگان است - جدلت الحبل جدله جدلا فتلته محكما - والاجدل الصقر وهومن طيور الجارحة- والعبارة كناية عن قتل الشجعان -فخاتك وفى بعض النسخ بالنون . خات البازى يعنى فرود آمد باز براى شكار وخات خيا وخيوتا اى صوت والغوات بالتخويف دوى جناح العقاب - الاعزل الاجرد الذى لاشعر له- ابتزنى من بزز يعنى اخذ منى قهرا بحيله و بليغه مصغرا و فى بعض النسخ نحله و بلغة و هما بمعنى طعمة و الارث- الد شديد العداوه فى الخصومة قيلة اسم ام الاوس والخزرج-ماكففت اى ما منعت- هنيئتى العادة فى الرفق و السكون عذيرى الله يعنى عذرخواه من ازتو خداوند است - عادياً اى تجاوز عن الحد - العمد بمعنى الاستوانة والمراد به رسول الله ص- دهت اى ضعفت- عدوت فلاناً عن الامر اى صرفته- تنكيل العقوبة

شایسته عتاب مدان.

پس هر گاه موسی بن عمران که پیغمبر صاحب شریعت و کتاب و معصوم با برادرش چنین باشد کردار و گفتار او کسی را نمیرسد که نسبت گناهی و تقصیری بموسی یا هارون بدهد چون هردو پیغمبر معصوم بودند و موسی قاطع بود که هارون تقصیری ندارد همچنین فاطمهٔ زهرا بلکه بطریق اولی درمانحن فیه راه اشکال مسدودتر است کما لایخفی لان من شان النساء الرقة والجزع.

و ثالثا این گونه مخاطبات در مثل مورد فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها را اصلا اطلاق عتاب نمیتوان کرد بلکه این شکایت و تظلم است و فرق است بین شکایت و تظلم و بین عتاب و تعریض در موضوع موسی علیه السلام و برادرش هارون اطلاق عتاب و تعریض صحیح است بخلاف مانحن فیه و عادت درمیان همهٔ طبقات مردم است که هر گاه بر آنها ظلمی بشود شکایت و تظلم خود را درنزد بزرك عشیره میبرند و درد دل خود را باو میگویند و فاطمهٔ زهرا غیر از امیرالمؤمنین کسیرا نداشت که باو درد دل بنماید و شکایت ازظالم بفرماید .

و رابعاً بلکه میتوان گفت که برفاطمه لازم بود این جوش و خروش و شور و آشوب را بنماید تا کفر غاصبین برعالمیان واضح گردد چنانچه موسی بن عمران باعلم بعدم تقصیر هارون آن غضب را نمود تا بربنی اسرائیل معلوم شود عظمت گناه ایشان دراینجا هم فاطمه بااینکه امیرالمؤمنین سرموئی برخلاف تکلیف خود عمل نفرموده مع ذلك این جوش و خروش برای همین بود که عادل ازظالم تمیز داده بشود و باطل از حق جدا گردد و جمعیکه خمیر مایهٔ فطرت ایشان ازترشحات ولایت بهره یافته ازطریق ضلالت و غوایت بازشوند و بشاه راه شریعت و هدایت روند.

و رابعاً بعد ازملکهٔ ثبوت عصمت برای اهل بیت عقول مادرك نکند اسرار اهل بیت را واسرار اعمال آنها برما مکشوف نیست و مستور است و ازمدرکات امثال ما مردم دوراست و بغیر اهل بیت کسیرا بآنها آگهی نیست بلکه مقداد و ابوذر و سلمان بامنزلت السلمان منا اهل البیت تمنای این مطلب نکردند منقولست که سلمان رضی الله عنه در

خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام ازغصب فدك وتقاعد آنحضرت اظهار ضجرتی کرد آن حضرت فرمود هان ایسلمان میخواهي ازاسرار اهل بیت آگاهی بدست کنی بدیهي است که بغیر اهل بیت عصمت علیهم السلام هیچ آفریده ایراتوانای حمل این بارگران نیست همانا فاطمه که محدثه بود وبحکم احادیث صحیحه بعلم ماکان وما یکون عالم بود لاجرم از آن پیش که رسولخدا صلی الله علیه وآله وداع جهان گوید و این حوادث هایله نازل گردد از مخالفت در امر خلافت و ضبط فدك وعوالي آن آگهی داشت و بحکم عصمت که تشریف موهوبهٔ یزدانی است جز بحکم خدا ورضای علي مرتضی سخن نمی فرمود وسخن اوهمان سخن امیرالمؤمنین بود وحاشاکه سیدهٔ نسوان ووديعه خداوند رحمن درمقابل امیرمؤمنان سخنی گوید که سبب غضب آنجناب شود چه آنکه محل این عصمة الله ومناعت این صدیقهٔ کبری ازفلك اطلس محکم تروررفیع تر است مخدره ایکه چادر اومرقع بلیف خرما باشد وکراراً حسنین راگرسنه بدارد وطعام آنها را بسائل رساند البته مملکت دنیادرنظراو باپرذبابی بمیزان نمیرفت چه رسد بفدك وعوالی آن.

پایان

جلد اول در غرهٔ شهرذی الحجة الحرام سنة ١٣٦٩ و الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سید المرسلین و آله الطاهرین والسلام علی اخواني المسلین انشاء الله در جلد ثاني این کتاب قرائت خواهید فرمود مفاسدیرا که برغصب فدك مترتب گردید در ضمن بیست وشش امر که هریك برهان قاطعي است برفساد مذهب عامه بابقیهٔ زندگاني صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهراء سلام الله علیها وپارهٔ اخبار و حکایات در فضیلت ذریهٔ ایشان وقلیلی از قصاید درمناقب و مراثی راجع بعصمت کبری(ع) وبحمدالله تحت طبع است انشاءالله بزودی منتشرخواهدشد.

کتاب لو تأمله ضریر * لعاد کریمتاه بلا ارتیاب
و لو قد مرحامله بقبر * لصارالمیت حیافی التراب

کتابی سر فی الارض و اسلك فجاجها * و خل عباد الله تتلوك ما تتلو
فما بك من اکذوبة فاخافها * ولا بك من جهل فیزری بك الجهل

ذبیح الله محلاتی

فهرست مندرجات کتاب

دیباچه کتاب
٤ معنی ام ابیها
٨ معنی ام‌الاسماء وام‌الهناء
٩ معنی ام‌العلوم وام‌الفضائل
١٠ قصیدة عربیه مخمس
١١ ام‌الکتاب
١٣ سائر کنیهای فاطمهٔ زهراء(ع)
١٣ القاب فاطمه وآن صدوچهل لقب است
١٦ معنی بتول وچند شعر فارسی
١٩ معنی الطاهرة والسیدة
٢٠ معنی سیدة النسوان والحوراء
٢٢ معنی العذراء وپاره‌ای اشعار
٢٣ معنی التقیة والحرة
٢٤ معنی الحصان
٢٥ معنی الحانیة والزهراء
٢٩ معنی المنصورة وپاره‌ای از اشعار
٣١ معنی الصدیقة الکبری
٣٢ معنی الزکیة وقصیدة عربیة
٣٣ معنی الراضیة والمرضیة
٣٥ معنی المبارکة
٣٦ معنی النوریة والمریم الکبری
٣٧ معنی المحدثه وپاره‌ای ازاشعار
٤١ در اسم فاطمهٔ زهراء (ع)
٤٢ بیان ده وجه‌در معنی اسم فاطمه(ع)
٤٦ ابداع نورفیض‌ظهورفاطمه(ع)
٤٩ اثر طبع آقای گلپایگانی قصیدة رائیة عربیة
٥٠ انعقاد نطفهٔ فاطمه زهرا(ع)
٥٥ توسل انبیاء (ع) و امم سالفه بنور فاطمه
٥٥ قصیدهٔ رائیهٔ فارسی

٥٩ ولادت فاطمهٔ زهرا(ع)

٦٠ قصیدهٔ مولودیه فارسی وعربی
٦٢ خبرمفضل در ولادت فاطمه(ع)
٦٥ قصیدهٔ عربیهٔ مولودیه وقصیدهٔ فارسی
٦٨ کفالت رسولخدا ازفاطمهٔ زهراء(ع)
٧٠ اثر طبع آقای کچوری ومیرزا جواد تجلی
٧٤ نموفاطمهٔ زهراء(ع)
٧٤ هجرت فاطمهٔ زهراء از مکه بمدینة
٧٦ ورود فاطمه بمدینة
٧٧ تزویج فاطمهٔ زهراء باعلی مرتضی(ع)
٧٩ رفتن امیرالمؤمنین برای خطبهٔ فاطمه
٨٣ تزویج فاطمه در آسمان و خطبهٔ راحیل ملك
٨٥ تزویج فاطمه درزمین باامیرالمؤمنین علیه السلام
٨٩ صداق فاطمهٔ زهراء(ع)
٩١ جهیزهٔ فاطمهٔ زهراء(ع)
٩٣ زفاف فاطمه(ع) ووليمهٔ عروسی
١٠٠ آمدن رسولخدا (ص) بمبارکباد فاطمه(ع)!
١٠٢ نزول هدیه‌وحلهٔ بهشتی برای‌فاطمه
١٠٢ حدیث لولا علی لماکان لفاطمة کفو
١٠٤ پوشیدن فاطمه حلهٔ بهشتی را در شب زفاف
١٠٦ تساوی فاطمه باانبیاء عظام
١١٢ تقدم بتول عذراء برمریم کبری
١١٤ تمثیل حضرت فاطمه برای آدم وحوا در بهشت
١١٧ قصیدهٔ میمیه از میرزا محمد قمی‌ره

١١٨ قلیلی از معجزات و خارق عادات فاطمه (ع)

١١٨ فهرست معاجز گذشته
١١٩ داستان عروسی رفتن فاطمه ونظر در این روایت
١٢٢ نزول مائده‌درقصهٔ دینار
١٢٣ طعام شدن سنك ریزه درمیان‌دیك

١٢٤ نزول مائده درقصهٔ دوکردهٔ نان
١٢٥ نز ل لباس برای حسنین علیهما السلام بدعای فاطمه(ع)
١٢٦ گردیدن آسیا بخودی خود
١٢٧ تابش نوراز چادر فاطمه (ع)
١٢٨ جنبیدن کهواره
١٢٨ بلند شدن ستونهای مسجد
١٢٩ نزول مائدة بروایت علی بن ابراهیم
١٣٠ نزول مائدهٔ درقصهٔ اعرابی وسوسمار
١٣٤ آمدن سه حوریه بارطب بهشتی بزیارت فاطمه (ع)
١٣٦ فرود شدن جامه بدعای فاطمه
١٣٧ نزول مائده درقصهٔ قطیفه
١٣٨ ناله کردن فاطمه و بیرون کردن دستها را از کفن
١٣٨ نزول انواع میوهای بهشتی برای فاطمه(ع)
١٣٩ حدیث رطب
١٤١ احضار چهار نوع از طعام برای فاطمه(ع)
١٤١ تکلم ناقه بافاطمهٔ زهراء(ع)
١٤٢ حکایك طبق انار
١٤٤ فروبردن دست خود رادردیك در حال جوشیدن
١٤٤ تکثیر طعام قلیل واستشمام رائحه بهشت ازفاطمه(ع)
١٤٤ اثرطبع آقافتح الله قدسی
١٤٨ فاطمه وزهدوخشیت اوازحق تعالی
١٥٢ ذکر ٣٣ آیه که درشأن فاطمه مؤلست
١٦٢ عصمت فاطمهٔ زهراء(ع)
١٦٩ یك قطعه ازقصیدهٔ غافل
١٧٠ چرا نام فاطمه درقرآن نیست
١٧١ تجلیلات باری تعالی نسبت بفاطمهٔ زهراء(ع)
١٧٥ عناد غریب وتعصب عجیب
١٧٥ اثرطبع میرزایحیی مدرس اصفهانی
١٧٧ تجلیلات رسولخدا وعلی مرتضی از فاطمهٔ زهراء(ع)
١٧٩ فاطمه وعبادت
١٨٠ فاطمه وجزالة العطاء
١٨٤ خبرپرده وگوشواره
١٨٥ فاطمه وعلم
١٨٦ خبر مصحف فاطمه
١٨٩ قطعه دیگر ازقصیدهٔ غافل

١٨٩ قلیلی ازمناقب فاطمه

از کتب اهل سنت

١٩١ صدق لهجه فاطمه واحادیث حسن معاشرت او
١٩٤ احادیث تسبیح فاطمه وثواب آن
١٩٧ ثواب تسبیح تربت
١٩٨ احادیث خیر نساء العالمین اربع
٢٠١ اثر طبع غافل درمدح صدیقهٔ طاهره
٢٠٣ حدیث ان فاطمه لسان المیزان
٢٠٤ بودن فاطمه لقاح شجرهٔ طیبه
٢٠٤ احادیث من آذا فاطمه ونظائر آن
٢٠٧ شدة حب النبی لفاطمه
٢٠٨ طیب رائحتها
٢٠٩ أنها حوراء انسیه
٢٠٩ کرامتها علی الله
٢١٠ نامهٔ برات آزادی از جهنم
٢١٠ تابش نورازثنایای فاطمه
٢١٠ صفة قصرفاطمه
٢١١ تفسیر حی علی خیرالعمل
٢١٢ دوازدهٔ زنرا خدای متعال درقرآن بکنایت نام برده
٢١٣ ده تن زنانرا بعطای ده چیز برگزیده

پاره‌ای ازسیر و اخلاق

فاطمه (ع)

٢١٤ حدیث ای شیء خیر للنساء
٢١٤ حدیث کربة النخل
٢١٥ ساعت استجابت دعا

٢١٦ احتجاب فاطمة ازاعمی
٢١٦ غلبه نوروجه فاطمه برهلال
٢١٧ الوان انوار ازصورت فاطمه
٢١٨ بسجده افتادن ملائکه از نور فاطمه
٢١٧ حدیث ان الله یغضب لغضب فاطمه (ع)
٢١٨ پرسش فاطمه ازمکان ملاقات
٢١٨ نام فاطمه در انجیل
٢١٨ سفارشات رسولخدا درحق فاطمه
٢١٩ حدیث من عرف فاطمه
٢٢٠ تبسم فاطمه ازخبرمرگ خود
٢٢١ اثرطبع مولانا حجة الاسلام شیخ محمدحسین اصفهانی
٢٢١ قصیدة اخری لغبره
٢٢٢ نام فاطمه برسرادق عرش
٢٢٣ وصیت پیغمبر فاطمه را باتیان چهار عمل هنگام خواب
٢٢٥ اخبار شفاعت و تظلم فاطمه درقیامت
٢٢٥ روایت فرات درشفاعت فاطمه
٢٢٨ روایت جابر درشفاعت فاطمه
٢٢٩ روایت عیون درشفاعت فاطمه
٢٣٠ روایات ثواب الاعمال درشفاعت فاطمه
٢٣٢ روایت جابر درشفاعت فاطمه
٢٣٤ اثرطبع اخترطوسی

واردات احوال فاطمه

درزمان رسولخدا تاهنگام رحلت پیغمبر (ص)

٢٤١ کیفیت دفن رسولخدا (ص)
٢٤٣ شدة بکاء فاطمه ومصائب او بعداز رسولخدا (ص)
٢٤٤ اثرطبع حضرت حجة الاسلام الشیخ محمدحسین اصفهانی
٢٤٥ بیهوش شدن فاطمه ازاذان بلال ودیدن پیراهن پدر
٢٤٦ خبر فضة خادمه درشدة بکاء فاطمه
٢٥٠ خبر محمود بن لبید در بکاء فاطمه
٢٥١ اخبار حق تعالی ازظلمیکه برفاطمه واردمیشود
٢٥٢ اخبار رسولخدا ص ازظلمیکه بعداز او برفاطمه میشود
٢٥٥ واردات احوال فاطمهٔ زهرا هنگام آمدن عمر بردرخانه
٢٦٠ چگونه علی را ازخانه بسوی مسجد بردند
٢٦٢ اثرطبع شیخنا العلامة المجتهد حجة الاسلام شیخ محمدحسین اصفهانی
٢٦٥ رفتن فاطمه زهراع ازخانه بمسجد رسولخدا درطلب علی مرتضی (ع)
٢٦٦ اثرطبع شیخ صالح حلی (ره)
٢٦٧ نامهٔ عمر بن الخطاب بمعویة
٢٧٠ هجوم بخانه فاطمه بروایت بیت الاحزان
٢٧١ اثرطبع سیدمحمدحسین قزوینی
٢٧٢ احتجاجات امیرالمؤمنین با اصحاب سقیفه
٢٧٦ اکاذیب ابوبکر
٢٧٩ پاره‌ای از مراثی
٢٨١ قضیهٔ حرق باب درنزد اهل سنت چگونه است
٢٨٢ قول سی هشت نفر از علماء سنت دربارهٔ ارادهٔ عمر و قسم یادکردن او که این خانه رامیسوزانم
٢٩٣ ذکر دوازده امر که این اراده موجب کفر شیخین است .
٢٩٨ ذکر پارهٔ از مراثی

٣٠٤ داستان غصب فدك

ودر آن چند امر است

٣٠٤ در بیان فدك
٣٠٦ تفویض فدك بفاطمه (ع)
٣٠٧ درحدود فدك ومنافع آن
٣٠٨ احراج عمال فاطمه رااز فدك
٣١٢ سند واعتبار خطبهٔ فدکیه از کتب عامه
٣١٤ اصل خطبهٔ مبارکهٔ حضرت فاطمه در مسجد باشرح لغات و ترجمه خطبه

نام کتاب ریاحین الشریعه جلد اول
نویسنده آقای شیخ ذبیح ا... محلاتی
ناشر دارالکتب الاسلامیه
تلفن : ۵۶۲۰۴۱۰ - ۵۶۲۷۴۴۹
تیراژ ۲۰۰۰ جلد
نوبت چاپ ششم
تاریخ انتشار : بهار ۱۳۷۳
چاپ از چاپخانه خورشید